

زندگانی
حضرت امام حسین

تالیف
پروفیسر قریشی

جلد
پہلی

پبلس ہاؤس اسلام آباد

جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی حضرت امام حسین (علیه السلام)

نویسنده:

باقر شریف قرشی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام جلد ۱
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	مقدمه ناشر
۱۹	مقدمه مترجم
۲۰	اهدا
۲۱	در برابر تو ای سرور آزاد مردان!
۲۴	مقدمه مؤلف
۳۸	نهای رسالت
۳۸	اشاره
۳۸	مادر
۴۱	پدر
۴۱	نوزاد نخست
۴۳	رؤیای ام الفضل
۴۴	مولود مبارک
۴۵	اندوه و گریستن پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۶	سال ولادت امام حسین علیه السلام
۴۷	مراسم میلاد امام حسین علیه السلام
۴۷	اشاره
۴۷	اول: اذان و اقامه
۴۹	دوم: نامگذاری
۴۹	اشاره
۴۹	اقوالی دور از واقع
۵۲	سوم: عقیقه

- چهارم: تراشیدن موی سر امام حسین علیه السلام ۵۲
- پنجم: ختنه ۵۳
- عنايت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به امام حسین علیه السلام ۵۴
- تعویذ «۱» پیامبر صلی الله علیه و آله برای حسنین علیهما السلام ۵۵
- چهره امام حسین علیه السلام ۵۶
- هیبت امام حسین علیه السلام ۵۸
- القاب امام حسین علیه السلام ۶۰
- کنیه امام حسین علیه السلام ۶۱
- نقش نگین انگشتر امام حسین علیه السلام ۶۱
- استعمال عطر ۶۱
- خانه مسکونی امام حسین علیه السلام ۶۲
- ساختارهای تربیتی امام حسین علیه السلام ۶۲
- اشاره ۶۲
- وراثت ۶۲
- خانواده ۶۶
- تربیت نبوی صلی الله علیه و آله ۶۸
- تربیت امام حسین علیه السلام به وسیله امام امیر المؤمنین علیه السلام ۷۰
- تربیت امام حسین علیه السلام از سوی حضرت فاطمه علیها السلام ۷۴
- محیط ۷۶
- در سایه قرآن و سنت ۷۸
- اشاره ۷۸
- در سایه قرآن ۷۹
- آیه تطهیر ۷۹
- اشاره ۷۹
- الف- اهل بیت، چه کسانی هستند؟ ۷۹
- ب- عدم شمول آیه مودت بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله ۸۳

۸۳	ج- ادعاهای عکرمه و مقاتل
۸۵	عکرمه در میزان
۸۷	مقاتل بن سلیمان
۸۹	ضعف استدلال عکرمه و مقاتل
۹۱	دلالت آیه تطهیر بر عصمت
۹۲	آیه موّدت
۹۶	سخن فخر رازی
۱۰۰	آیه مباحله
۱۰۷	آیه ابرار
۱۰۹	در سایه سنت
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	دسته اول
۱۲۰	دسته دوّم
۱۲۰	اشاره
۱۳۰	دوستی عمیق
۱۳۱	دسته سوّم
۱۳۶	خبر دادن پیامبر در مورد شهادت امام حسین علیه السلام
۱۴۸	گرامی داشتن امام حسین علیه السلام توسط صحابه
۱۵۳	نمونه هایی از فضایل امام حسین علیه السلام
۱۵۳	اشاره
۱۵۳	امامت امام حسین علیه السلام
۱۵۴	نشانه های شخصیت امام حسین علیه السلام
۱۵۴	اشاره
۱۵۴	۱- قدرت اراده
۱۵۵	۲- خودداری از قبول ستم
۱۶۱	۳- شجاعت

- ۴- صراحت ۱۶۵
- ۵- صلابت در حق ۱۶۷
- ۶- شکیبایی ۱۶۸
- ۷- حلم ۱۷۰
- ۸- تواضع ۱۷۱
- ۹- رأفت و عطوفت ۱۷۳
- ۱۰- بخشش و سخاوت‌مندی ۱۷۵
- عبادت و تقوای امام حسین علیه السلام ۱۸۴
- اشاره ۱۸۵
- الف- خوف امام حسین علیه السلام از خداوند ۱۸۶
- ب- کثرت نماز و روزه امام حسین علیه السلام ۱۸۶
- ج- حج امام حسین علیه السلام ۱۸۷
- د- صدقات امام حسین علیه السلام ۱۸۸
- موهبت‌های علمی امام حسین علیه السلام ۱۸۸
- رجوع به امام حسین علیه السلام در فتوا ۱۸۹
- مجلس امام حسین علیه السلام ۱۹۰
- راویان از امام حسین علیه السلام ۱۹۱
- روایات امام حسین علیه السلام از جدّش ۱۹۲
- مسند امام حسین علیه السلام ۱۹۵
- روایات امام حسین علیه السلام از مادرش حضرت فاطمه علیها السلام ۱۹۹
- روایات امام حسین علیه السلام از پدرش علی علیه السلام ۲۰۰
- از میراث شگفت‌انگیز امام حسین علیه السلام ۲۰۴
- اشاره ۲۰۴
- قدر ۲۰۴
- صمد ۲۰۶
- توحید ۲۰۸

۲۱۱	امر به معروف
۲۱۵	انواع جهاد
۲۱۶	تشریح روزه
۲۱۷	انواع عبادت
۲۱۷	مودت اهل بیت علیهم السلام
۲۱۹	مکارم اخلاق
۲۲۳	تشریح اذان
۲۲۳	برادران
۲۲۵	علم و تجربه ها
۲۲۵	حقیقت صدقه
۲۲۵	وعظ و ارشاد
۲۳۰	خطبه های امام حسین علیه السلام
۲۳۲	دعاهای امام حسین علیه السلام
۲۳۲	اشاره
۲۳۳	۱- دعای امام حسین علیه السلام در دفع دشمنان
۲۳۳	۲- دعای امام حسین علیه السلام در طلب باران
۲۳۴	۳- دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه
۲۵۱	مجموعه ای از کلمات امام حسین علیه السلام
۲۵۶	در میان سروده ها
۲۷۰	فاجعه بزرگ اسلام
۲۷۰	اشاره
۲۷۱	نشانه های رحلت
۲۷۲	حجّه الوداع
۲۷۷	کنگره غدیر خم
۲۸۴	بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۸۶	استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل بقیع

- ۲۸۷ سربه اسامه
- ۲۹۰ پیامبر از خود قصاص می دهد
- ۲۹۴ پیامبر صلی الله علیه و آله اموال خود را صدقه داد
- ۲۹۷ مصیبت روز پنجشنبه
- ۳۰۰ اندوه عظیم حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۰۳ میراث پیامبر صلی الله علیه و آله برای دو سبطش
- ۳۰۴ سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد سبطین
- ۳۰۵ سوز و گداز پیامبر صلی الله علیه و آله برای حسین علیه السلام
- ۳۰۶ به سوی بهشت برین
- ۳۱۰ تجهیز جنازه پاک پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۱۱ خواندن نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۱۲ خاکسپاری پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۱۳ پریشانی عترت پاک علیهم السلام
- ۳۱۶ حکومت شیخین (ابو بکر و عمر)
- ۳۱۶ اشاره
- ۳۲۳ کنگره سقیفه
- ۳۲۵ انگیزه های کنگره سقیفه
- ۳۲۸ سخنرانی سیاسی سعد
- ۳۳۰ انتقاد وارد بر سعد
- ۳۳۲ ناتوانی انصار
- ۳۳۳ کینه ها و دشمنیها
- ۳۳۴ حسابگری عمر
- ۳۳۶ چند نکته مهم
- ۳۳۹ غافلگیر نمودن انصار
- ۳۴۰ سخنرانی ابو بکر
- ۳۴۰ بررسی و تحلیل

- بیعت با ابو بکر ۳۴۵
- شادی قریشیان ۳۵۰
- موضعگیری ابو سفیان ۳۵۱
- شکست انصار ۳۵۵
- موضع اهل بیت علیهم السلام ۳۵۵
- خودداری امام علیه السلام از بیعت ۳۵۷
- اجبار نمودن علی علیه السلام برای بیعت ۳۵۸
- اقدامات سهمگین ۳۶۱
- محاصره اقتصادی ۳۶۲
- اشاره ۳۶۲
- الف- ساقط نمودن خمس ۳۶۲
- ب- استیلا بر ترکه پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۶۴
- حجت و برهان ابو بکر ۳۶۴
- گفتگوی حضرت زهرا علیها السلام با ابو بکر ۳۶۶
- دلایل حضرت زهرا علیها السلام ۳۷۳
- مصادره فدک ۳۷۴
- مصیبت‌های حضرت زهرا علیها السلام ۳۷۵
- به سوی بهشت برین ۳۸۰
- والیان و حاکمان ابو بکر ۳۸۷
- سیاست‌های مالی ابو بکر ۳۸۹
- سپردن خلافت به عمر ۳۹۱
- حکومت عمر ۳۹۷
- سیاست‌های مالی عمر ۳۹۷
- انتقاد کنندگان ۳۹۹
- دلایل عمر ۴۰۰
- پشیمانی عمر ۴۰۱

- سیاستهای داخلی عمر ۴۰۲
- در حصار قرار دادن صحابه ۴۰۵
- دفاع طه حسین ۴۰۶
- والیان و حاکمان از سوی عمر ۴۰۷
- نظارت بر والیان ۴۰۸
- گوشه گیری امام علیه السلام ۴۱۴
- عمر و حضرت حسین علیه السلام ۴۱۶
- حضرت حسین علیه السلام و خاندان عمر ۴۲۰
- کشته شدن عمر ۴۲۲
- شورا ۴۲۹
- عمر در کنار اعضای شورا ۴۳۱
- نظام شورا ۴۴۰
- اخطار به صحابه ۴۴۲
- موضعگیری امام علیه السلام ۴۴۲
- پذیرش امام علیه السلام ۴۴۵
- مصیبت‌های شورا ۴۴۵
- نحوه انتخاب ۴۵۳
- حکومت عثمان ۴۶۴
- اشاره ۴۶۴
- نشانه های شخصیت عثمان ۴۶۷
- نظامهای اداری عثمان ۴۷۱
- والیان و حاکمان عثمان ۴۷۳
- اشاره ۴۷۳
- ۱- سعید بن عاص ۴۷۳
- ۲- عبد الله بن عامر ۴۷۹
- ۳- ولید بن عقبه ۴۸۳

- ۴- عبد الله بن سعد ۴۹۲
- ۵- معاویه بن ابی سفیان ۴۹۴
- سیاستهای مالی عثمان ۴۹۵
- بخششهای عثمان به امویان ۴۹۷
- بخششهای عثمان به بزرگان ۵۰۳
- تیول بخشی اراضی ۵۰۴
- به خود اختصاص دادن اموال ۵۰۶
- جبهه مخالف ۵۰۷
- سرکوبی مخالفان ۵۰۸
- اشاره ۵۰۸
- ۱- عمار بن یاسر ۵۰۹
- ۲- ابو ذر ۵۱۳
- اشاره ۵۱۳
- زندانی کردن ابو ذر در شام ۵۱۴
- زندانی ساختن ابو ذر در ربه ۵۱۸
- سخنان حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام ۵۲۱
- سخنان امام حسن علیه السلام ۵۲۲
- سخنان امام حسین علیه السلام ۵۲۲
- سخنان عمار بن یاسر ۵۲۳
- ۳- عبد الله بن مسعود ۵۲۶
- انقلاب ۵۳۰
- پیام دیگری به مرزداران ۵۳۱
- هیأت‌های مناطق مختلف ۵۳۲
- اشاره ۵۳۲
- الف- هیأت مصری ۵۳۲
- ب- هیأت کوفی ۵۳۲

- ج- هیأت بصری ۵۳۲
- یاد داشت مصریان به عثمان ۵۳۳
- عثمان از امام کمک می طلبد ۵۳۴
- پیمان شکنی عثمان ۵۳۶
- عثمان از معاویه کمک می طلبد ۵۳۷
- محاصره عثمان ۵۳۹
- یوم الدار «۱» ۵۴۱
- حمله به عثمان ۵۴۲
- پس مانده های حکومت عثمان ۵۴۴
- روزگار حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام ۵۴۸
- اشاره ۵۴۸
- دلتنگی و سکوت امام علیه السلام ۵۴۹
- کنگره نیروهای مسلح ۵۵۰
- پذیرش امام علیه السلام ۵۵۲
- بیعت ۵۵۲
- پاکسازی دستگاه حکومت ۵۵۵
- ملی کردن اموال اختلاس شده ۵۵۶
- وحشت قریشیان ۵۵۸
- اندوهای امام علیه السلام ۵۵۹
- سیاست امام علیه السلام ۵۶۰
- اشاره ۵۶۰
- سیاستهای مالی امام علی علیه السلام ۵۶۱
- سیاست داخلی امام علی علیه السلام ۵۶۶
- اشاره ۵۶۶
- مساوات ۵۶۷
- آزادی ۵۶۸

۵۶۸	اشاره
۵۶۸	آزادی سیاسی
۵۶۸	اشاره
۵۷۰	۱- آزادی بیان
۵۷۰	۲- آزادی انتقاد
۵۷۲	عدالت فراگیر
۵۷۳	وحدت امت
۵۷۴	تربیت و تعلیم
۵۷۷	والیان و عاملان امام علی علیه السلام
۵۷۷	نظارت بر والیان
۵۷۹	دور کردن فرصت طلبان
۵۸۰	دور کردن طمع ورزان
۵۸۱	صراحت و صداقت
۵۸۳	همراه با امام حسین علیه السلام
۵۸۵	خبر دادن امام علی علیه السلام در مورد کشته شدن حضرت حسین علیه السلام
۵۹۳	درباره مرکز

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه: قرشی، باقرشریف، - ۱۹۲۶

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی حضرت امام حسین بن علی (علیه السلام) (بررسی و تحلیل)/ مولف باقرشریف قرشی؛ مترجم حسین محفوظی (اهوازی)

مشخصات نشر: قم: بنیاد معارف اسلامی، مرکز نشر، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ج ۳

فروست: (بنیاد معارف اسلامی؛ ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷)

شابک: ۹۶۴-۶۲۸۹-۷۸-۹ (دوره)؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۷۸-۹ (دوره)؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۷۸-۹ (دوره)؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۸۱-۰ (ج. ۱)

وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی

یادداشت: عنوان اصلی: حياه الامام الحسين (ع).

یادداشت: کتابنامه

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: محفوظی موسوی، حسین، مترجم

شناسه افزوده: بنیاد معارف اسلامی. مرکز نشر

رده بندی کنگره: BP۴۱/۴/ق ۳۷ ح ۹۰۴۱ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۳۱۹۲-۷۹

مقدمه ناشر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سپاس و ستایش بیکران، خدای مَنان را که انبیا و اولیای خاص خویش را برگزید تا پیشوایان و الگویان جهان بشری بوده و مردم را به پاکی، صداقت و صفات حسنه سوق داده و سعادت دنیا و آخرت را تأمین و تضمین نمایند. درود بی پایان بر ستوده ترین فرستاده او حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی اش باد که بهترین الگویان بشریت و فروزانترین ستارگان هدایتند. بی شک، پیروی از آنان، تنها راه نجات و رستگاری است چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنی بلند و تاریخی فرمود:

«من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم که اگر به آن دو تمسک جوید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ قرآن و اهل بیت من».

سیره، رفتار و کردار آن بزرگواران، خطمشی صحیح و مورد رضای پروردگار است، پس بر همه ما فرض و لازم است تا حد امکان از آنان پیروی و اطاعت نماییم؛ زیرا

هر مقدار که رفتار و کردار ما با رفتار و کردار آنان مطابقت داشته باشد، به همان اندازه به رضوان و رضای الهی نزدیکتر شده ایم.

اما فاصله زمانی عصر ما با دوران زندگی اسوه های فضیلت و هادیان طریق شریعت و وجود تواریخ تحریف شده و بی اساس که عموماً توسط نویسندگان وابسته به خلفای ستمگر و غاصب اموی و عباسی، به سود خلفا و ستمگران و به زیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام و به قصد دور کردن مردم از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیک نمودن آنان به فرمانروایان غاصب و ستمگر، به رشته تحریر در آمده، نیاز مبرم به تحقیق و کاوشی عمیق و فراگیر در تاریخ و سیره اسوه های بشری را طلب می نمود.

در این میان، از جمله کسانی که عمر شریف و گرانقدر خویش را صرف تحقیق و کاوش در زمینه تاریخ اصیل امامان و اهل بیت عصمت و طهارت نموده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۶

و خداوند بر او منت نهاده و توفیق این عمل خداپسندانه را دریافت داشته، «علامه بزرگوار شیخ باقر شریف قرشی» است که در حیات پربرکت خویش، کتابهای متعددی در این زمینه به رشته تحریر در آورده و انصافاً خدماتی بسیار ارزنده به اسلام و مسلمین تقدیم نموده است.

از جمله تحقیقات ارزشمند وی، کتاب گران سنگ «حیاه الامام الحسین علیه السّلام» است که در سه جلد پیرامون زندگانی پربار سالار شهیدان تاریخ، سبط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سید جوانان بهشت، حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السّلام بوده، و به زیور طبع آراسته گردید و یکی از بهترین الگوهای زندگی

را به شیفتگان حق و حقیقت، ارائه نموده است.

«بنیاد معارف اسلامی» که خود را وقف چنین خدمات عظیم و ارزشمند کرده و مؤسس بزرگوار آن، مرحوم «علّامه جلیل القدر سید عباس مه‌ری رحمه الله علیه» به خاطر همین اهداف بلند یعنی پژوهش و بازنویسی تاریخ اهل بیت علیهم السّلام، این بنیاد را بنیان نهاد، تصمیم گرفت، این کتاب جلیل را که توسط برادر بزرگوار و متعهد، «جناب آقای سید حسین محفوظی» ترجمه شده، پس از اصلاحات، استخراج و تکمیل برخی از منابع و مآخذ، ویرایش و حروفچینی، چاپ و در اختیار علاقه مندان و شیفتگان معارف اهل بیت علیهم السّلام قرار دهد. امید آنکه مورد قبول حضرت حق - جلت عظمته - و رضایت خاطر مولا و سرورمان ابا عبد الله الحسین علیه السّلام قرار گرفته و مورد استفاده برادران و خواهران مؤمن و خداجو و پیرو اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام واقع گردد.

در پایان، لازم است از کلیه عزیزانی که در تصحیح، تعلیق، ویراستاری و تایپ این اثر ارزشمند، کوشش و تلاش فراوان نموده اند، تقدیر و تشکر شود، بویژه از آقایان حجج اسلام:

۱- سید حبیب الله موسوی.

۲- سید سجاد حسینی.

۳- امر الله نصیری (قزوینی).

و همچنین از آقای محمد نشأت تبریزی (تایپیست)، تقدیر و تشکر می شود.

بنیاد معارف اسلامی قم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۷

مقدمه مترجم

کتاب حاضر - که بخشی از تألیفات ارزشمند جناب آقای شیخ باقر شریف قرشی، در زمینه بررسی و تحلیل زندگانی اهل بیت عصمت و رسالت - علیهم الصلاه و السلام - می باشد - حاوی مطالبی متنوع و قابل توجه درباره زندگانی سراسر افتخار و ایثار حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام است که با

نگرشی محققانه و عالمانه، به نگارش درآمده است.

در فصلهای مختلف جلدهای سه گانه این کتاب، مؤلف دانشمند آن، انقلاب حسینی و آثار عظیم آن را موشکافانه مورد بررسی و تحلیل قرار داده و پرسشهای فراوانی را در ارتباط با این بخش مهم تاریخ اسلام، پاسخ داده است.

ضمن دعای خیر برای مؤلف دانشمند کتاب، آرزو مندیم که خداوند متعال، نعمت خدمتگزاری خاندان پاک پیامبر- صلوات الله علیهم اجمعین- را بر همه ما مستدام بدارد. در خاتمه، از مؤسسه بسیار فعال و محترم بنیاد معارف اسلامی قم که همواره در نشر معارف اسلامی بویژه معارف اهل بیت علیهم السلام همت گماشته، بخاطر چاپ و نشر این اثر گرانقدر، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری می نمایم.

سید حسین محفوظی موسوی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۹

(۱)

اهدا

- به تو ... ای آنکه علم و ایمان را در زمین منفجر ساختی.

- به تو ... ای پیشوای نور و آگاهی و ای آزاد کننده انسانیت.

- به تو ... ای رسول خدا صلی الله علیه و آله.

به مقام عظمت، این بررسی فروتنانه در مورد زندگی ریحانه و فرزند دوم تو حضرت امام حسین علیه السلام را آنکه از کمال نبوت، طعمش دادی و محبت و اخلاصت را به وی بخشیدی و نشان درخشانت را با این گفته ات که: «حسین از من است و من از حسین هستم» به وی دادی و او مجدد دین و رهایی بخش امت تو شد و در راه اهداف و مبادیت، شهید گشت، تقدیم می کنم ... که جز تو کسی به آن شایسته تر نباشد، پس این سرمایه اندک را بپذیر و رضایت و قبول خود را به من مرحمت فرما که آن

برای من در روزی که با خدا ملاقات می‌کنم، کافی خواهد بود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۰

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ «۱» إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «۲».

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند و به آنها وحی کردیم انجام نیکیها و برپا داشتن نماز و دادن زکات را و آنان پرستش کنندگان بودند».

«خداوند، جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آنان در راه خدا جهاد می‌کنند که دشمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشته شوند، این وعده قطعی است بر خداوند و عهدی است که در (سه دفتر آسمانی) تورات، انجیل و قرآن یاد فرموده و از خداوند باوفاتر به عهد کیست؟ ای اهل ایمان! شما به خود در این معامله بشارت دهید که این معاهده با خدا به حقیقت، سعادت و پیروزی بزرگی است».

(۱) انبیاء / ۷۳.

(۲) توبه / ۱۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۱

(۱)

در برابر توای سرور آزاد مردان!

روز تو را در «طوف» به یاد آوردم، آنگاه که قربانیان را از اهل بیت و یارانت تقدیم می‌کردی؛ قربانیانی خالص برای خدا، با ایمان به اینکه اسلام در مبارزه بر ضد نیروهای ستم و الحاد، جز با فداکاری بی نظیر، پیروز نمی‌شود؛ آن فداکاری که جز تو کسی قادر بر آن نبوده است.

(۲)

تو ای فاتح بزرگ! توانستی صفحات وجود را از اراده خویش پر کنی و مشکلات هراسناک روزگارت را با راه حل‌هایی مطلوب، حل‌نمایی، اما این کار، با خون پرفیض تو که به عطر رسالت و وحی آسمان، معطر بود، انجام شد. پس، آن فرومایگان از حکام بنی امیه را نابود ساختی؛ آنها که اصلاحات اجتماعی را ترور کردند و مردم را به سراب سیاسی سوق دادند و ارکان امت و سرنوشت آن را به معامله گذاشتند و آن را در گمراهی‌های پست بی‌پایانی از انحطاط، جهل و عقب ماندگی افکندند تا آنجا که اندیشه درخشانی که پیامبر صلی الله علیه و آله شعله اش را فروزان ساخته بود، ناپدید گشت و بت پرستی قریشی، جای آن را گرفت و در هر مجمع و مجلسی در سرزمین مسلمین، برای آن بتی قرار داده شد تا شعله های آتش را برای نابودی هدایت و ایمان و از بین بردن نمونه های والا و جدا کردن امت از عناصر خلاقیت و اندیشه های اصیل، پراکنده سازد و بدین گونه بود که درخششهای فکری

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲

و اجتماعی، پنهان شد و می رفت تا رسالت اسلام با ارزشها، الگوها و پایه هایش، درهم پیچیده شود.

(۱) اما فریاد تو- ای فاتح بزرگ!- بر خاست و پژواکش همه انحای جهان اسلامی را در بر گرفت؛ با ندایی که فجری نو و روزی جدید را اعلام می کرد تا انسان مسلمان، رسالتش را از سر گیرد، تاریخش را آغاز کند، کرامتش را بسازد، رفتارش را نیکو گرداند، غبار خواری و ننگ بردگی را از خود دور کند و در میدانهای آزادگی، رها شود تا در بنای تمدن

مشارکت نماید و به کاروان تاریخ بپیوندد.

(۲) سرور آزاد مردان، با انقلاب بزرگش با طبیعت بشری که اسیر غرایز و عواطف بود و خود از آنها رها گشته و دیگر هیچ گونه تسلط و قدرتی بر او نداشت، به ستیز برخاست. قوای روحیش با سرشتی شگفت آور به وی امکان داد تا راه جاویدانش را بگشاید و اعجاز را محقق سازد و با ایمانی نامحدود، سخن خدا را بگوید.

(۳) آری، این ایمان است که بر همه ابعاد تفکر و ارکان ذاتیاتش چیره گشته بود و حوادث هولناک آن فجایع را بر او آسان ساخت؛ فجایعی که دلها را آب می کند و اندیشه را سرگردان و حیرت زده می سازد ... آنجا که وی یارانش را دید که در برابرش به سوی مرگ می شتافتند، آنها که تاریخ، انسانی راستگوتر، اصیل تر و باوفاتر از آنان که به خود ندیده بود ... ستارگان اهل بیت و فرزندانش را می دید که در بهار عمر و عنفوان شباب، طعمه شمشیرها و نیزه ها می شدند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳

(۱) حریم خاندان رسالت و مخدّرات نبوت را دید که از درد مصیبتها می نالیدند و از شدت مرگبار تشنگی از او یاری می جستند و او چاره ای برای رهایی آنان نداشت. آنگاه سبط پیامبر، در برابر این مصایب- که هر موجود زنده ای را از خود بی خود می ساخت- ایستاد و سخن جاویدانش را که از عمق ایمان و عظمت تصمیمش برخاسته بود، بر زبان آورد: «بر من آسان کرد آنچه را که به من رسیده است، اینکه خدای می بیند ...».

(۲) آری، مصیبتهای تو را خدای می بیند و آنچه را از شداید آن فجایع، تحمل کردی، در راه

اسلام بوده است.

سرورم! ای پدر آزاد مردان! خداوند در برابر آنچه از انواع محتتها و بلاهای گوناگون تحمل کردی، انواع کرامتها را به تو بخشید، در آخرت، فردوس برین را از آن تو ساخت و تو را در جایگاه ارزشمندی از آن قرار داد که هر چه خواهی، بهره بری و تو را سید جوانان اهل بهشت و شفیع مطاع ساخت.

(۳) اما در این دنیای فانی، یاد تو را پیوسته تازه و جاویدان و دنیا را سر به سر در برابر تو خاضع قرار داد که تو سخن زمانه ای، هر قدر که روزها به شبها بیوندند.

(۴) اما دشمنان تو، تار و مار گشته و تاریخ آنها را در ناشناخته جاهایی از ننگ، عار و نفرین مردم، مدفون ساخته است.

تو تنها مانده ای در گستره دنیا و قرین جاودانگی و سرود آزادگان در هر نسل، تو پرچمی افراشته خواهی ماند تا مصلحان در رسیدن به آنچه مردم را سودمند باشد، از تو هدایت گیرند و راه یابند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵

(۱)

مقدمه مؤلف

۱- امام حسین علیه السلام از برجسته ترین افرادی است که انسانیت در همه مراحل تاریخش آنان را جاوید ساخته و از عظیم ترین کسانی است از بزرگان و مصلحان در صفحات تاریخ که در بنای اندیشه انسانی و ایجاد تمدن اجتماعی و شکل دادن به مسائل سرنوشت ساز برای همه ملت‌های روی زمین، مشارکت داشته اند.

(۲) امام، سرور آزادگان، از درخشانترین رهبران مصلحی است که در صحنه زندگی، اعجاز را محقق ساختند و کاروان انسانیت را به سوی اهداف و آرزوهایشان به حرکت درآوردند و آن را برای ایجاد جامعه ای متوازن، پیش راندند؛ جامعه ای که در

آن فرصتهای مساوی به وجود می آید تا مردم با قومیتها و دیانت‌های گوناگون در آن بهره مند باشند ...

(۳) امام، بیش از هر مصلح دیگری جهاد کرد، بخشید و فداکاری نمود؛ زیرا وی از میدانهای جهاد همراه با جمعی از اهل بیت و یارانش حرکت کرد تا خود و آنان را فدا کند که در جای جای مشرق زمین، حکم قرآن و عدالت آسمان را به پای دارد؛ چرا که هدفی جز برطرف کردن ظلم و نابودی ستم و از بین بردن استبداد و اقامه حکومتی عادل ندارد؛ حکومتی که انسان در آن، امنیت، کرامت و رفاه خود را بر حسب آنچه عدالت خداوند در زمین اقتضا دارد، پیدا نماید ...

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۶

و پس از آن، زندگی امام در همه زمانها و نسلها نشانی از عدل و نمونه ای از همه ارزشهای انسانی بود.

(۱) زندگی بیشتر مصلحانی که حیات خود را به امتها و ملت‌هایشان بخشیدند، درخشنده می ماند و ثمرات و نتایج خود را به مردم نشان می دهد، اما در دوره ای خاص و محدود از زمان که پس از مدتی نه چندان طولانی، متلاشی می گردد، آن گونه که نور در فضا متلاشی می شود.

(۲) اما زندگی امام حسین علیه السلام آفاق تاریخ را شکافت در حالی که نور و هدایت را برای همه مردم با خود داشت، همان گونه که نشانه های مرگ و نابودی را برای تبه‌کاران و ظالمان از همه نسلها به ارمغان آورد

(۳) زندگی امام حسین علیه السلام با جان مردم آمیخت و با عواطف و احساساتشان ممزوج گشت؛ زیرا آن، تازه و عطر آگین با عزت و کرامت می جوشد و جامعه

را به سوی میدانهای مبارزه پیش می برد تا اهدافش را محقق سازد و سرنوشتش را مقرر نماید.

(۴) زندگی آن حضرت، مدرسه بزرگی است که خیر و بخشش به همه مردم بالاتفاق و یا جدا از یکدیگر عطا می کند؛ زیرا به آنان وفاداری و شکیبایی را تغذیه می نماید و آنها را به سوی ایمان به خدا پیش می برد و به طرف مقصدی صالح همراه با کرامت و رفتار نیکو، جهت می دهد، همان گونه که برای تهذیب ضمائر، ایجاد عواطف و ازدیاد آگاهی، می کوشد. پس او برای ماندن، از هر موجود زنده ای، شایسته تر و به جاودانگی از این کره ای که انسان در آن زندگی می کند، مستحق تر است؛ زیرا وی، قالبی است برای والاترین معانی کرامت انسانی.

(۵) زندگانی ریحانه پیامبر و الگوهایش پیوسته زنده و تا ابد جاویدان خواهد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷

مانند؛ چون مسائل سرنوشت ساز همه ملتها را مدّ نظر داشت؛ چرا که امام در انقلاب خود به دنبال هیچ طمع سیاسی یا نفع مادی نبود، بلکه هدفش مصلحت اجتماع بود و به همه مردم می اندیشید تا عدالت سیاسی و اجتماعی را برای آنان فراهم سازد. آن حضرت - سلام الله علیه - اهداف درخشان خود را با این گفته خویش اعلام فرمود:

(۱) «من خودخواه و سرمست خارج نشده ام و نه ستمکار و مفسد، بلکه خارج شده ام تا در امتّ جدّم اصلاح را طلب کنم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم...».

(۲) بخاطر این اصول والاست که داستان حسین، جاویدان شد و همه زبانهای عالم را شامل گشت و مردم به یاد آن، برگزاری مراسم را آغاز کردند تا از آن ایمان به خدا را

اقتباس کنند و عبرتها و پندهایی بیاموزند که در همه زمینه های زندگیشان، آنان را به کار آید ... که آن بدون شک همچنان کاروان انسانیت را همراهی خواهد کرد، در حالی که شعار عدالت، شعار حق و شعار کرامت را سر می دهد و راه را روشنی می بخشد و هدف را در برابر هر مصلحتی که بخاطر مصلحت انسان می کوشد، مشخص می کند.

۲- (۳) در تاریخ اسلام، هیچ کس بیش از امام حسین علیه السلام نبوده است که به اسلام سود رسانده و لطف و فضل داشته باشد؛ زیرا آن حضرت، نجات دهنده و تجدید کننده این دین عظیم است که سیاست اموی بر آن یورش برده و آن را مجروح در کنار تقاطع راهها افکنده بود، عوامل از هم پاشیدگی و ویرانی از داخل و خارج

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸:

بدان دست یازیده و هیچ کدام از مفاهیم زنده آن در واقعیت زندگی عمومی مسلمین نمایان نبوده است. قدرتهایش از کار افتاد، نور آن خاموش گشت و سنتش هتک گردید و از آن جز شبیحی بی حرکت باقی نماند و همچنان در حال نابودی بود که سلطه حاکم در جلسات عامه و خاصه اش اعلام کرد: نه دینی، نه اسلامی، نه وحیی و نه کتابی وجود دارد.

(۱) «یزید بن معاویه» می گوید:

لعبت هاشم بالملک فلا-خیر جاء ولا- وحی نزل «بنی هاشم در مملکت بازی کردند، نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است!!».

(۲) «ولید بن یزید» می گوید:

تلعب بالخلافه هاشمی بلا وحی اتاه و لا کتاب «۱» «فردی از بنی هاشم در خلافت بازی کرد بدون اینکه وحیی و یا کتابی به او رسیده باشد».

و اگر ما آنچه

را که در این زمینه از آنها رسیده است مورد بررسی قرار دهیم، چیزی جز کفر و الحاد و خروج از دین نخواهیم دید و کمتر کسی از آنها را خواهیم یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته و یا برای اسلام، ارزشی قایل باشد.

(۳) بدون شک، هیچ کورسویی از نور اسلام در دلها و مشاعرشان وارد نشده بلکه نفوس آنان همچنان از روح جاهلی و تعصبات آن، پر مانده و هیچ یک از آثار و علایم کفر بعد از اجبارشان به اسلام، در آنان دگرگون نشده بود. آنها نسبت به

(۱) مروج الذهب ۳/ ۲۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۹

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کینه و دشمنی داشتند و به همه آنچه آن حضرت از هدایت و رحمت برای مردم آورده بود، کفر می ورزیدند.

(۱) امام، آن سبط پیامبر، یورش جاهلی بر جهان اسلام و آنچه را که از خطرهای سهمگین به عقیده اسلامی رسیده و بازگشت ارتجاعی و ارتداد کامل و دور شدن مسلمین از عقیده و دینشان را خبر می داد، دیده و مشاهده کرده بود که حکومت اموی در حرکت خود، کوشا و در سیاستش برای ریشه کن ساختن این دین و نابودی ارکان و پایه هایش، جدی بود، در حالی که مسلمین به شکل فجیعی بر اثر ترس و وحشتی که در میان آنها منتشر گردیده و آنچه را سیاست اموی از خیانت و غدر به آنها تزریق کرده بود، سست شده بودند، نه صدای اصلاح طلبی به گوش می رسید و نه طلبی برای جنگ نواخته می شد. نه مانع و بازدارنده و نه هشداردهنده ای در برابر نقشه های هولناک حکومت

طاغوتی برای دور ساختن مسلمین و اجبار آنان بر آنچه نمی خواستند، وجود داشت.

(۲) امام مشاهده کرد که وی تنها مسئول در برابر خداوند و در برابر نسلهای امت خواهد بود، اگر نسبت به این اوضاع ناپسند، موضعی منفی اتخاذ کند و تغییر و تبدیلی را روا ندارد و انقلاب سرخس را منفجر نسازد تا بر سر استبداد، طوفانی بپا کند و کاختهای ظلم و طغیان را ویران سازد و توده ها را به سوی میدانهای حق و عدالت رهبری کند... امام علیه السّلام این مطلب را در خطابه درخشانی که برای حرّ و یارانش از نیروهای ابن زیاد ایراد کرد، اعلام فرمود و گفت:

«ای مردم! رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و فرمان خدا را نادیده گرفته و مخالف سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله باشد و در میان بندگان خدا به گناه و تعدی عمل کند و به فعل و یا قول، بر او اعتراض ننماید، بر خدا لازم خواهد بود او را به آنجا که وی داخل می شود،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰

وارد کند. همانا اینها طاعت شیطان را گرفته و از طاعت رحمان دور شده و فساد را آشکار نموده، حدود را معطل ساخته و اموال عمومی را تنها خود در اختیار گرفته و حرام خدا را حلال کرده و حلال او را حرام کرده اند...» (۱).

(۱) اینها عوامل خطرناکی است که امام را به انقلاب و قیام بر ضد نظام حاکم واداشت؛ نظامی که هر عمل مخالف کتاب خدا و سنّت پیامبرش را مباح

سلطه اموی در ظلم به مردم و تضعیف آنان می کوشید و اموال ملی را باغی از آن خود می دانست، در سرنوشت و مقدرات آن تحکم می کرد و ثروتها را تصاحب می نمود و آنها را در آنچه شهوتها را برمی انگیخت و اخلاق را به فساد می کشید، مصرف می کرد و بدان جهت بود که امام بپا خاست تا امت را نجات دهد و کرامت و اصالتش را به آن بازگرداند.

- ۳- (۲) مهمترین دوره در تاریخ سیاسی اسلام همان دوره ای بود که امام حسین علیه السلام در آن می زیست، دوره ای سرشار از حوادثی هراسناک بود که جریان زندگی اسلامی به سبب آنها دگرگون گشت و مسلمین در آن به امتحانی سخت دچار شدند و به شدت تضعیف گشتند به نحوی که فتنه ها و مشکلات پایداری برایشان آفرید و بلاها و فجایعی بر آنها جاری شد و آنان را در شری عظیم افکند.

از فجیع ترین و جاودانه ترین آن حوادث، فاجعه کربلا مهمترین فاجعه در تاریخ انسانی بود که همچنان در دلهای مسلمین و عواطف آنان پابرجاست

(۱) طبری، تاریخ ۴۰۳/۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱:

و اندوه و سوگ را در نفوس آنان زنده می سازد

(۱) این حادثه عظیم، نتیجه اتفاق و یا امری ناگهانی نبوده بلکه نتیجه حتمی آن، حوادث هولناکی بود که آگاهی اسلامی را خاموش ساخت و احساس مسئولیت را کشت و مسلمین را به صورت اشباحی مبهم و اعصابی سست و تهی از زندگی و احساس، در آورد، روح خواری و شکست بر آنها چیره شد و اثری از روح اسلام و هدایت آن در وجودشان باقی نمانده بود، مهمترین دلیل بر این امر

این است که فرزند دخت پیامبر صلی الله علیه و آله و ریحانه آن حضرت در روز آشکار، کشته شد و سر او را بالای نیزه ها در مناطق و شهرها گرداندند در حالی که خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه آن، اسیر بودند، ستر آنان هتک شد و چهره هایشان آشکار شده بود که دور و نزدیک بر آنها چشم می دوخت ولی این امر، حمیت مسلمین را برنینگخت تا بر حکم یزید دست به شورش زنند و انتقام فرزند دخت پیامبرشان را بگیرند. و خداوند «دعبل خزاعی» را رحمت کند آنگاه که می گوید:

رأس ابن بنت محمد و وصیه یا للرجال علی قناه یرفع

و المسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع من ذا و لا متخشع «۱» «سر فرزند دخت محمد و وصی او، ای مردان! بر نیزه ای بالا برده می شود».

«در حالی که مسلمین می بینند و می شنوند، نه کسی از این امر به خشم می آید و نه دلی شکسته می شود».

(۲) فاجعه کربلا پیش نیامد مگر بعد از اینکه امت، تخدیر شده و رفتارش

(۱) دعبل بن علی خزاعی، دیوان، ص ۲۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۲

دگرگون گشته و بسیاری از وباهای اخلاقی و رفتاری ناشی از عدم تعیین سرنوشتش در حساس ترین دوره های حیاتی تاریخ خود همچون سقیفه، شورا و صفین، گریبانش را گرفته بود.

(۱) به هر حال، حوادث تاریخی که امام حسین علیه السلام در جریان آنها بود، باید با مطالعه ای علمی، عمیق و تحلیل گرانه و به دور از عواطف و دیگر سنتهای مذهبی که پنهان کردن حق را واجب ساخته و در بسیاری از موارد، موجب گمراهی افکار عمومی در جنبه های فراوانی از زندگی عقیدتی گردید،

مورد بررسی واقع شود؛ زیرا تاریخ اسلامی به صورتی موضوعی و جامع، مورد بررسی واقع نشده بلکه بیشتر محققان به صورتی سنتی به آن پرداخته اند که این امر، سودی به جامعه نمی رساند و فایده ای به آن نمی بخشد. و نیز واقعیت آن حوادث را که برای جامعه مشکلات و بلاهای زیادی را ایجاد نمود و حرکت آن را به سوی پیشرفت، بر حسب آنچه اسلام می خواهد متوقف ساخت، آشکار نمی نماید.

(۲) چیزی که شک را در آن مجالی نیست، این است که در آن حوادث، پیچ و خمهای تاریخی مهمی وجود دارد که بعضی از مورخان عمداً آنها را نادیده گرفته و مکشوف نساخته اند همچنانکه تاریخ با بسیاری از موضوعات که راویان در جعل آنها تعمد داشته اند، مخلوط گشته است تا بدین ترتیب از سلطه های حاکم در آن روزگاران حمایت شود و این امر بر شخص محقق واجب می سازد که در آنها دقت و تعمق نماید تا از هر راهی که به دست می آورد، به حقیقت دست یابد.

(۳) ما ناگزیریم که آن حوادث را عرضه بداریم و تجزیه و تحلیل کنیم؛ زیرا آنها از وسایل آشکار ساختن زندگانی امام حسین علیه السلام می باشند همچنانکه آنها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳

در عین حال، وسایل آگاهی یافتن بر زندگی فکری و اجتماعی آن روزگار هستند و مطالعه مسائل آن از مباحث آشکاری شمرده می شود که ابعاد شخصیت و تحلیل آن را طبق مطالعات جدید، روشن می سازد.

(۱) من عقیده دارم که ما نمی توانیم داستان امام حسین علیه السلام و آنچه را از حوادث هراس انگیز در آن اتفاق افتاد، به طور کامل و واضح بررسی کنیم بدون اینکه زندگی اجتماعی،

سیاسی و اقتصادی در آن عصر را بررسی کرده باشیم؛ زیرا این کار، تأثیر مثبت و مستقیمی در پیش آمدن این مصیبت داشته است.

(۲) تاریخ اسلامی نیازمند آن است که از تقدیس رها شود و همچون دیگر مباحث، مورد نقد، تحلیل، شک و رد قرار گیرد. آن گونه که ماده در برابر آزمایشهای علما تسلیم و خاضع می شود تا اینکه این تاریخ، استقامت یابد و شکوفا شود و ثمراتی مفید به بار آورد.

(۳) سلطه های سیاسی در آن روزگاران، مورخان را مجبور ساختند که تاریخ را تحت تصرف آنها قرار دهند و در آن چیزی ننویسند جز آنچه سلطه سیاسی را تأیید کند و بدین گونه بود که تاریخ پر از موضوعاتی شد که صاحبان آنها وظیفه داشتند آنها را جعل کنند و جزئی از تاریخ اسلام قرار دهند در حالی که واقعیت آن را دگرگون ساخته و بسیاری از مباحث آن را از حقیقت، دور ساخته است.

(۴) قلمهایی که نگارش تاریخ اسلامی را در روزگاران نخستینش بر عهده گرفتند، به طور کلی قلمهایی نزیه و پاک نبودند؛ زیرا تعصب مذهبی و یا نزدیکی به سلطه حاکم بر آنها سایه افکننده بود، بنابراین، لازم است که تاریخ در زیر ذره بین تحقیق و روشنیهای مطالعه و نقادی، قرار داده شود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴

-۴-

(۱) گمان نمی کنم برای امت، خدمت یا فایده ای تصور شود که بیش از نشر فضایل ائمه اهل بیت علیهم السلام و انتشار سیره و بزرگواریهایشان برای آن سودمند باشد؛ زیرا این امر برای همه مردم، خیر و هدایت به ارمغان می آورد و در آن دروسی زنده و پندهایی نافذ وجود دارد

که پایداری و توازن در رفتار را باعث می شود و از ارزنده ترین نیروهای زنده ای است که مسلمانان دارا می باشند، سرشار از ارزشهای گرانمایه و الگوهای والایی که خود، راز اصالت این دین و جاودانگی آن می باشند.

(۲) زندگی امام علیه السلام از برجسته ترین نمونه ها در میان ائمه طاهرين است؛ زیرا از مرزهای زمان و مکان گذشته و والاسرشتی انسان در آن نمایانده شده که در دل هر انسانی، بالاترین آثار بزرگداشت و تقدیر را برمی انگیزد. و به حقیقت که در سیره و شهادت آن حضرت، اعجاب انگیزترین موضوع در کل تاریخ اسلام مجسم شده است و مسلمین و دیگر امتها از ارزشهای انسانی، چیزی همانند آنچه از امام بر زمین کربلا ظاهر شد، نشناخته اند که از وی، پایمردی و ایمان به خدا و رضا به قضا و تسلیم امر او ظاهر شد به گونه ای که مردم در همه مراحل تاریخشان آن را ندیده بودند و این ایمان نامحدود، همان ویژگی خاصی است که اهل بیت و یارانش به وسیله آن بر دیگر شهیدان برتری یافتند و آنها در دفاعشان برای خدا اخلاص نمودند و در مبارزه برای حق، اخلاص داشتند و هیچ انگیزه مادی نداشتند؛ مثلاً حضرت عباس علیه السلام که از نزدیکترین مردم به امام حسین و وابسته ترین فرد به آن حضرت بود، در فداکاری بی نظیرش به انگیزه برادری و خویشاوندی عمل نمود بلکه به انگیزه ایمان و دفاع از اسلام اقدام کرد و آن حضرت - سلام الله علیه - این مطلب را در شعر حماسی معروفش که به عنوان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۵

شعار در آن نبرد هولناک بر زبان می راند و از او به

یادگار مانده است، اعلام نمود، پس از آنکه آن قوم دست راستش را قطع کردند، گفت:

و الله ان قطعتم یمینی انی احامی ابدان عن دینی

و عن امام صادق یقینی نجل النبی الطاهر الامین «به خدا قسم! اگر دست راستم را قطع کرده باشید، من پیوسته از دینم دفاع خواهم کرد».

«و از امام راستگویی که به یقین صادق است، فرزند پیامبر پاک امین».

(۱) و معنای آن به طور آشکار این است که فداکاریش هیچ گونه انگیزه ای از انگیزه‌های دوستی یا عاطفه و یا دیگر اعتباراتی که امر آنها به خاک بر می گردند، نداشته بلکه بخاطر دفاع از دین خدا و دفاع از امامی از امامان مسلمین بوده که خداوند طاعت و دوستیش را بر جمیع مسلمین واجب گردانیده است.

(۲) نمونه های بسیاری از این مناظر شگفت انگیز جاویدان در تاریخ انسانی از امام حسین علیه السلام و اهل بیت و یارانش ظاهر گردید که به حق از ارزشمندترین دروس درباره ایمان، وفاداری و فداکاری در راه خداوند است و هر اقدامی از اقدامات روز طف، حسین و اهل بیت و یارانش را بر همه شهدای حق و عدل در جهان، برتری می بخشد.

(۳) امام حسین علیه السلام و اهل بیت و یارانش ظاهر گردید که به حق از ارزشمندترین دروس درباره ایمان، وفاداری و فداکاری در راه خداوند است و هر اقدامی از اقدامات روز طف، حسین و اهل بیت و یارانش را بر همه شهدای حق و عدل در جهان، برتری می بخشد.

امام حسین علیه السلام پرچم اسلام را بلند و برافراشته به اهتزاز درآورد و اراده امت عربی و اسلامی را آزاد ساخت؛ زیرا پیش از واقعه کربلا، خمود، خاموش، بی حرکت

و ناآگاه بود، بندهای حکومت اموی آن را مقید ساخته و موانع و سدهایی در راه حرّیت و کرامتش قرار داده بودند و امام با انقلاب خود، آن بندها را در هم شکست و امت را از همه منفی‌گراییهایی که به آنها دچار بود، رهایی بخشید و مفاهیم ترس و هراس حاکم بر مردم را به مبادی انقلاب و مبارزه دگرگون کرد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۶

(۱) انقلاب امام در ایجاد احساس اجتماعی کوشید و شخصیت اجتماعی را آفرید؛ زیرا امت همچون قهرمانی قدرتمند- آن هم پس از تخدیر- رها شد و حقوق خود را مطالبه نمود و با جدیت برای ساقط نمودن حکومت اموی که در خوار ساختن و به بردگی کشیدنش کوشیده بود، اقدام کرد و در انقلابهایی پی‌درپی، قربانیهای خود را یکی پس از دیگری تقدیم داشت تا اینکه آن حکومت را برانداخت و آثار غرور، طغیان و جبروتش را در هم کوبید.

(۲) انقلاب ابو‌الاحرار علیه السلام از عظیم‌ترین انقلابهای آزادیخواهانه در روی زمین بود که مشعل نور و اندیشه را در جهان برداشت و برای اسلام و انسانیت، شرافتی را به ثبت رساند و درسهای افتخارآفرینی را درباره عقیده ای که ناتوان نمی‌گردد و ایمانی که شکسته نمی‌شود، تعلیم فرمود که پیوسته سرچشمه ای برای عزّت، افتخار و شرف مسلمین در همه نسلهایشان باقی خواهد ماند.

- ۵- (۳) خدا می‌داند از بهترین آرزوهایم این بود که موفق شوم درباره حضرت سید الشهداء علیه السلام تحقیق کنم و از مشارکت کنندگان در این میدان درخشان باشم و این فکر در بسیاری از اوقات همراه من بود و برادرم در راه خدا، نیکوکار

بزرگ، «حاج محمد رشاد عجینه - حفظه الله» مرا به این کار بر می انگيخت و به اصرار تشویقم می نمود و از این کار، تقریب به خدا را امیدوار بود و من به تاریخ می گویم که: این نیکوکار از نادرترین کسانی است که من آنها را در تولی و فداکاری در دوستی اهل بیت علیهم السّلام شناخته ام؛ زیرا وی در جستجوی هر خدمتی به آنهاست و خدمات قابل تقدیری در این زمینه انجام داد که از جمله آنها اقدام ایشان به انفاق برای کتاب ما «زندگانی امام حسین علیه السّلام» در همه چاپهایش

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۷

می باشد و اقدام به چاپ کتاب ما «زندگانی امام موسی بن جعفر علیه السّلام» است که خداوند اجر فراوان به ایشان عنایت کند و به هر اقدام بزرگوارانه ای موفق فرماید ...

(۱) ایشان مایل بودند که هزینه چاپ این کتاب از محل خیراتی باشد که مرحوم پدرشان «حاج محمد جواد عجینه قدّس سرّه» وصیت کرده اند، از خداوند متعال امیدوارم پاداش وی را به خیر و احسان بر عهده گیرد و به وی ثواب آن را عنایت کند. و نیز بر من حق است که با تقدیر فراوان ثبت نمایم آنچه را «حضرت حجّه الاسلام مجاهد سید محمد کلانتر قدّس سرّه» در تشویق من انجام داد تا این اثر را تألیف کنم، الطاف وی را سپاسگزارم و مخصوصاً تشکر دارم از «حضرت حجّه الاسلام برادر مکرم شیخ هادی قرشی» به لطفی که ابراز فرمود در مراجعه بعضی از منابعی که به این بحث اختصاص دارد.

(۲) در پایان این مقدمه، با اطمینان و ایمان کامل اعلام می نمایم که من عملی را نمی یابم

که شایسته رضای خدا و شایان رسیدن به مغفرت و رضوانش باشد جز تعلق به سید الشهداء علیه السلام و لذا خود را در کشتی او افکندم که بسیاری از مقصران را همچون من، گنجایش دارد و من به مژگان ولایت چنگ زده ام که من به او پناه می برم و به ریسمان ولایت تمسک می جویم آن روز که به دیدار پروردگارم می روم.

پروردگارا! کوششم را نومید مکن و امیدم را مبر و آرزویم را ضایع مگردان که تو ولی این می باشی و بر آن توانایی.

نجف اشرف ۳/ رجب/ ۱۳۹۴ ه. ق.

۲۱/ جولای/ ۱۹۷۴ م ۳۰/ تیر ماه/ ۱۳۵۳ ه. ش

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۹

(۱)

نهال رسالت

اشاره

مبارک باد این نهال که بر تارک زمان، آگاهی و درخشندگی را ادامه داد در حالی که برای مردم، زندگی فکری و اجتماعیشان را روشن می سازد و آنان را به راه راست، هدایت می کند.

(۲)

مادر

وی آن نهال پاک است از سیده نساء العالمین فاطمه زهرا علیهما السلام که خداوند او را به فضل خویش طاهر گردانید و او را قرار داد تا از ضلالت، هدایت کند و از تفرقه، به جمع بازآورد ... او فاطمه زهراست که اخگری از روح پدر و فیضی از نور او دارد و شعاعهایی از هدایتش که وی محل عنایت و توجه او بود و با هاله ای از بزرگداشت و تقدیر در برش گرفت و دوستیش را بر مسلمین فرض کرد تا جزئی از عقیده و دینشان باشد در حالی که فضیلت و جایگاه عظیمش را در اسلام گسترده ساخت تا الگویی برای زنان امتش باشد.

(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله ارزشها و سجایایش را در نشستهای عمومی و خصوصی و بر روی منبرش، مورد تکریم قرار داد تا مسلمین آن را حفظ کنند و در گفته هایی که راویان اسلام بر آن اجماع دارند، فرمود:

۱- «خداوند برای خشم تو خشمگین می شود و برای رضای تو خشنود

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰

می گردد ...» (۱).

۲- «همانا فاطمه پاره تن من است، مرا می آزارد آنچه وی را بیازارد و مرا به زحمت می اندازد، آنچه وی را به زحمت اندازد ...» (۲).

۳- «فاطمه، سرور زنان جهان است ...» (۳).

(۱) و دیگر اخباری از نشانه های شخصیت حضرت زهرا علیهما السّلام سخن گفته که وی سرمشق اسلام و نمونه والا برای زنان این امت

است که راه را برای آنها روشن می‌سازد، در حسن رفتار و عفت و به دنیا آوردن نسل‌هایی مهذب ... و چه عظیم است برکت وی و چه پرفایده است برای اسلام و در عظمت شأن وی، این کافی است که «دولت عظیم فاطمیه» از نام وی نامیده شده و نیز «جامع الأزهر» از نام او مشتق شده است «۴» و برای عظمت دولت فاطمی این بس که با نام زهرا تبرک شده باشد.

(۲) به هر حال، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از غیب خبر یافت که بضعه طاهره اش همان است که ثمره پاک از ائمه اهل بیت علیهم السّلام جانشینان پیامبر، داعیان حق در زمین، آنان که سنگینی بار رسالت را تحمل خواهند کرد و در راه اصلاح اجتماعی

(۱) مستدرک صحیحین ۱۵۴/۳. تهذیب التهذیب ۴۴۱/۱۲. کنز العمال ۶۷۴/۱۳ و ۱۱۱/۱۲. اسد الغابه ۵۲۲/۵. میزان الاعتدال ۵۳۵/۱. ذخائر العقبی، ص ۳۹.

(۲) ترمذی، صحیح ۶۵۶/۵. احمد بن حنبل، مسند ۵۷۱/۴ و در صحیح ترمذی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «اما دخترم- یعنی فاطمه- پاره تن من است، مرا می‌رنجاند آنچه او را برنجاند و مرا می‌آزارد آنچه وی را بیازارد». و در کنز العمال ۱۱۱/۱۲ فرمود: «اما فاطمه، شاخه ای از من می‌باشد، مرا شادمان می‌کند هر چه وی را شاد سازد و به خشم می‌آورد مرا آنچه او را خشمگین نماید».

(۳) اسد الغابه ۵۲۲/۵. و در مسند احمد بن حنبل ۱۱۲/۶ فرمود: «فاطمه سرور زنان این امت است یا زنان جهانیان». و در صحیح بخاری در کتاب بدء

الخلق آمده: «آیا راضی نیستی که سرور زنان اهل بهشت یا زنان عالمیان باشی؟».

(۴) نساء لهن فی التاریخ الاسلامی نصیب، ص ۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۱

از هر کوشش و سختی رنج خواهند برد، از وی جدا خواهند شد و لذا پیامبر به وی توجهی مبذول داشت و ذریه اش را مورد توجه و عنایت قرار داد.

(۱)

پدر

وی ثمره علی، پیشوای حق و عدالت در زمین، برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و دروازه علم آن حضرت است، کسی که نسبت به وی به منزله هارون از موسی بود و نخستین کسی که به خدا ایمان آورد و پیامبرش را تصدیق کرد. سنگینی بار جهاد مقدس را از نخستین فجر دعوت اسلامی بر دوش گرفت و در مواضع هولناک فرو رفت و با نیروهای شرک و الحاد، درگیر نبردی هراس انگیز و تنگاتنگ شد تا اینکه این دین، پای گرفت با ساعدی قوی از جهاد و کوششهایش، خداوند وی را به هر مکرمتی گرامی داشت و به هر فضیلتی مخصوص گردانید، وی پدر ائمه طاهرین است که سرچشمه های حکمت و نور را در زمین منفجر ساختند.

(۲)

نوزاد نخست

درخت نبوت و شجره امامت، ذریه طاهره ای را چون شاخه هایی از خود جدا کرد که امتداد رسالت پس از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. نخستین نوزاد، ابو محمد زکی بود که جان پیامبر صلی الله علیه و آله از شادی وی لبریز شد، پس توجه به وی را آغاز کرد و او را با نمونه ها و کرامتهای نفسانیش تغذیه می کرد، کرامتهایی که بازتابش سراسر جهان را در بر گرفته است. «۱»

(۱) شرح مفصلی در مورد ولادت امام پاک ابو محمد علیه السلام در کتاب خودمان زندگانی امام حسن علیه السلام / ۱ - ۴۹ - ۵۶ بیان نموده ایم.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲

(۱) تنها روزهای اندکی که بعضی از مورخان آنها را ۵۲ روز «۱» نوشته اند، سپری شد، سیده زنان، حمل جدیدی را داشت

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دیگر مسلمانان

با بی صبری منتظر بودند در حالی که همه امیدوار و آرزومند بودند که خداوند آن ستاره را با ستاره ای دیگر همراه سازد تا آسمان امت اسلامی را روشن سازند و امتدادی برای حیات رهایی بخش عظیم باشند.

(۲)

رؤیای ام الفضل

سیده ام الفضل دختر حارث «۲»، رؤیای عجیبی را دید که تعبیر آن را متوجه نشد. پس به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافت و به آن حضرت گفت: «من خواب آشفته ای دیدم که قطعه ای از بدن تو افتاد و در دامن من قرار داده شد».

(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله هراس وی را برطرف ساخت و او را مژده خیر داد و فرمود:

(۱) ابن قتیبه، المعارف، ص ۱۵۸.

(۲) «ام الفضل»: لبابه کبری همسر عباس بن عبد المطلب، نخستین بانویی است که بعد از حضرت خدیجه بنت خویلد در مکه مسلمان شد. وی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاهی داشت و آن حضرت به دیدنش می رفت و در خانه اش استراحت قیلوله می نمود. احادیث فراوانی را از آن حضرت روایت کرده است. وی برای عباس، فضل، عبد الله، عبید الله، قثم، عبد الرحمن و ام حبیب را به دنیا آورد.

«عبد الله بن یزید هلالی» درباره او گفته:

ما ولدت نجیبه من فحل بجبل نعلمه أو سهل

کسته من بطن أم الفضل أكرم بها من كهله و كهل

عم النبی المصطفی ذی الفضل و خاتم الرسل و خیر الرسل «هیچ بانویی از هیچ مردی در کوه و یا در دشت که ما می شناسیم، به دنیا نیامورد».

«همچون شش فرزندی که از شکم ام فضل بودند، او را گرامی بدار و شویش را».

«که عموی پیامبر مصطفی دارنده فضل و خاتم پیامبران و بهترین

شرح حال وی در هر یک از کتابهای طبقات کبری ۸/ ۲۷۸، الاصابه ۴/ ۴۶۴ و الاستیعاب آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۳

«خیر دیده ای! ان شاء الله، فاطمه پسری به دنیا می آورد و در دامن تو قرار می گیرد...».

(۱) روزها به سرعت گذشت و فاطمه سرور زنان، حسین را به دنیا آورد و او در دامن ام الفضل بود به همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود «۱».

پیامبر صلی الله علیه و آله در انتظار طلوع ستاره مولود جدید باقی ماند که زندگی پاره تنش به او درخشان شود، او عزیزترین باقیماندهگان نزد وی از پسران و دخترانش بود.

(۲)

مولود مبارک

سرور زنان عالمیان، نوزاد بزرگوارش را به دنیا آورد که هیچ بانویی از دختران حوا، نه در عصر نبوت و نه بعد از آن همانند او را نزاییده بود که برکتی عظیم تر و سودی بیشتر از او برای انسانیت داشته باشد. پس پاکتر، طاهرتر و درخشانتر از او نبوده است.

(۳) دنیا به وی درخشان شد و انسانیت در همه نسلهایش به وی خوشبخت گردید. مسلمین به او مفتخر شدند و یاد این مناسبت را گرامی داشتند و هر سال به آن مفتخر و سرافراز گشتند.

(۴) وزارت اوقاف مصر در مسجد حسینی، به همین مناسبت جشنی رسمی

(۱) مستدرک صحیحین ۳/ ۱۷۶. و در مسند فردوسی، ام الفضل گفت: «دیدم که گویی اندامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام بود، پس از آن دلتنگ شدم و نزد آن حضرت رفتم و موضوع را به وی گفتم.

حضرت فرمود: آری، همان است. پس فاطمه حسین را به دنیا

آورد، پس او را شیر دادم تا از شیر گرفته شد».

و در تاریخ الخمیس ۱/ ۴۱۸ آمده است که این خواب پیش از تولد امام حسن علیه السلام بوده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۴

برپا می کند و این مناسبت عظیم را گرامی می دارد همچنانکه در بیشتر مناطق جهان اسلام، مراسمی برپا می گردد.

(۱) در آفاق یثرب، بازتاب این خبر شادی بخش، پیچید. امهات مؤمنین و دیگر بانوان از زنان مسلمان به خانه سرور زنان شتافتند و او را بخاطر فرزند جدیدش تبریک گفتند و با وی در سرور و شادیهایش مشارکت نمودند.

(۲)

اندوه و گریستن پیامبر صلی الله علیه و آله

هنگامی که مژده تولد سبط پیامبر اکرم به آن حضرت داده شد، بلافاصله به خانه بضعه اش فاطمه علیها السلام شتافت، در حالی که قدمهایش را سنگین برمی داشت و غم و اندوه بر او چیره گشته بود، پس با صدایی گرفته و اندوهناک صدا زد: «ای اسما! پسر من بیاور».

(۳) اسما، وی را به آن حضرت داد. پیامبر او را در آغوش گرفت و بسیار بر او بوسه زد، در حالی که گریه را سر داده بود. اسما پریشان شد و گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد از چه رو می گویی؟!».

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که چشمانش از اشک پر بود، به وی پاسخ داد: «بخاطر این پسر می گریم».

حیرت و سرگردانی بر او دست یافته بود و معنای این پدیده و موضوع آن را درک نمی کرد. پس به سخن آمد و گفت: «او هم اکنون به دنیا آمده است».

(۴) پیامبر با صدایی از غم و اندوه، بریده به وی پاسخ داد و فرمود: «گروه جفاکار بعد از من او

را می کشند، خداوند شفاعتم را از آنان دور سازد...».

سپس با اندوه برخاست و اسما را محرمانه گفت: «به فاطمه خبر مده چرا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۵

که وی تازه فارغ شده است...» (۱).

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله غرق در اندوه و غم، از خانه بیرون رفت؛ زیرا او از غیب خبر یافته بود چه مصیبتها و بلاهایی که هر موجود زنده ای را سراسیمه می سازد، بر این فرزندش خواهد گذشت.

(۲)

سال ولادت امام حسین علیه السلام

سبط پیامبر صلی الله علیه و آله در سال چهارم هجری (۲)، چشم به دنیای وجود گشود.

و گفته شده که در سال سوم بوده (۳) و راویان در مورد ماه ولادت آن حضرت، اختلاف دارند و اغلب بر آنند که در ماه شعبان و در روز پنجم از آن می باشد (۴).

و بعضی از آنان روز ولادت را معین نکرده اند بلکه گفته اند چند شبی از شعبان گذشته، به دنیا آمد (۵). و بعضی از مورخان این موضوع را نادیده گرفته و به گفتن

(۱) مسند امام زید، ص ۴۶۸ و در امالی صدوق، ص ۱۹۹ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله حسین را بعد از تولدش گرفت و سپس در حالی که می گریست، وی را به صفیه دختر عبدالمطلب سپرد و گفت:

«خداوند لعنت کند قومی را که کشنده تو باشند و این را سه بار فرمود». صفیه گفت: پدر و مادرم فدایت باد! چه کسی او را می کشد؟ فرمود: «گروه جفاکار از بنی امیه».

(۲) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین علیه السلام ص ۳۸. تهذیب الاسماء ۱/ ۱۶۳. مقاتل الطالبین، ص ۸۴.

مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۵. بستانی، دائره المعارف ۷/ ۴۸.

جوهره الکلام فی مدح الساده الاعلام، ص ۱۱۶. الافاده فی تاریخ الأئمه الساده از یحیی بن الحسین (متوفی ۴۲۴ هـ) از کتابهای کپی شده کتابخانه امام حکیم. الذریه الطاهره از کتابهای خطی کتابخانه عمومی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام.

مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۴. اسد الغابه ۲/ ۱۸. الارشاد، ص ۱۹۸.

(۳) اصول کافی ۱/ ۴۶۳. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۵. الاستیعاب (چاپ شده در حاشیه الاصابه) ۱/ ۳۹۲.

(۴) طبرانی، المعجم الکبیر از مخطوطات کتابخانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام. تحفه الازهار و زلال الانهار از مخطوطات کتابخانه عمومی امام کاشف الغطاء. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۵.

(۵) امتاع الاسماع، ص ۱۸۷. اسد الغابه ۲/ ۱۸ الذریه الطاهره، ص ۱۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۶

اینکه در شعبان به دنیا آمده اکتفا نموده اند «۱». و بعضی از بزرگان بر این باورند که آن حضرت در آخر ربیع الاول ولادت یافته و این بر خلاف مشهور است پس توجهی به آن نمی شود «۲».

(۱)

مراسم میلاد امام حسین علیه السلام

اشاره

پیامبر صلی الله علیه و آله شخصا بیشتر مراسم شرعی تولد مولود مبارکش را به جای آورد و این اعمال را انجام داد:

(۲)

اول: اذان و اقامه

پیامبر صلی الله علیه و آله مولود بزرگوارش را در آغوش گرفت و در گوش راستش اذان گفت و در گوش چپ او اقامه را خواند «۳». و در خبر آمده است که: «این عمل، نگهدارنده نوزاد از شیطان رجیم است» «۴».

(۳) نخستین صدایی که به گوش حسین علیه السلام رسید، صدای جدش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ نخستین کسی است که به سوی خدا روی آورد و مردم را به طرف او خواند و سرود آن صدا: «الله أكبر لا إله إلا الله...» بود.

(۱) فتح الباری فی باب مناقب الحسن و الحسين علیه السلام ۷/ ۷۵.

(۲) المقنعه، ص ۴۶۷. التهذيب ۶ / ۴۱. الدروس ۲ / ۸.

(۳) كشف الغمه ۲ / ۳. تحفه الازهار و زلال الانهار.

(۴) علی علیه السلام روایت کرده که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده است: «برای هر کس نوزادی به دنیا آید، در گوش راستش اذان بگوید و در گوش چپش اقامه بخواند؛ زیرا آن برایش عصمتی است از شیطان رجیم».

و مرا در مورد حسن و حسین به این کار امر فرمود و اینکه با اذان و اقامه، فاتحه الکتاب، آیه الکرسی، آخر سوره حشر، سوره اخلاص و معوذتین را بخواند. این مطلب در دعائم الاسلام ۱ / ۱۴۸ آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷

(۱) پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کلمات را که جوهر ایمان و واقعیت اسلام را در بر دارد، در جان فرزند نوزادش کاشت و او را

به آنها تغذیه نمود و آنها از عناصر و ارکان وجودیش گردید و در همه مراحل زندگی، شیفته آنها شد، پس به سوی میدانهای جهاد شتافت و همه چیز را فدا کرد تا این کلمات در زمین، بلندی یابد و نیروهای خیر و صلح، حاکم شود و نشانه های ارتداد جاهلی - که برای خاموشی نور خدا کوشا بود - در هم کوبیده و نابود شود.

(۲)

دوم: نامگذاری

اشاره

پیامبر صلی الله علیه و آله او را «حسین» نامید همان گونه که برادرش را «حسن» نام نهاد «۱» و مورخان می گویند که عرب در جاهلیتش این دو نام را نمی شناختند تا فرزندان خود را به آنها بنامند بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به وحیی از آسمان به این نامها نامگذاری فرمود «۲».

(۳) و این نام شریف، اسم علمی شد برای آن ذات عظیمی که آگاهی و ایمان را در زمین منفجر ساخت و یاد آن، همه زبانهای جهان را در بر گرفت و مردم شیفته آن شدند تا آنجا که نزد آنان شعار مقدسی برای همه نمونه های والا شد و شعاری برای هر فداکاری که بر اساس حق و عدل باشد.

(۴)

اقوالی دور از واقع

بعضی از منابع تاریخ و اخبار، به صورتهایی گوناگون، مطالبی را در مورد

(۱) الریاض النضره.

(۲) اسد الغابه ۹/۲. و در تاریخ خلفا، ص ۱۸۸ عمران بن سلیمان روایت کرده گفت: حسن و حسین دو نامهای اهل بهشت می باشند که عرب آنها را در جاهلیت نشنیده بودند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۸

نامگذاری حضرت حسین علیه السلام آورده اند که خالی از تکلف و ادعا نمی باشند و آنها عبارتند از:

(۱) ۱- آنچه هانی بن هانی از علی علیه السلام روایت کرده گفت: هنگامی که حسن به دنیا آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: پسر من را چه نام نهاده اید؟ گفتم: او را «حرب» نامیده ام. فرمود: بلکه او «حسن» است. و هنگامی که

حسین متولد شد، فرمود: پسرم را چه نامیده اید؟ گفتم: او را «حرب» نامیده ام. فرمود: بلکه او «حسین» است و هنگامی که

سومی

به دنیا آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: پسر مرا چه نامیده اید؟ گفتیم: «حرب». فرمود: بلکه او «محسن» است (۱).

(۲) به نظر ما این روایت صحت ندارد؛ زیرا:

الف- سیرت اهل بیت علیهم السلام بر التزام دقیق به اسلام و عدم دور شدن از هیچ یک از احکام آن استوار است و اسلام از نامیدن فرزندان به نامهای جاهلی که نشانه عقب ماندگی و انحطاط فکری می باشد، کراهت دارد. افزون بر این، این نام (حرب) اسم علمی است برای جدّ خاندان اموی که نماینده نیروهای کینه توز و ستمکار بر ضد اسلام می باشد، پس امام چگونه فرزندان را به آن می نامیده است؟! ب- اعراض پیامبر صلی الله علیه و آله از نامگذاری سبط اولش به آن نام، موجب می شد که امام را از نامگذاری بقیه پسرانش به آن، بازدارد.

ج- «محسن» به اتفاق مورخان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا نیامد، بلکه اندکی پس از وفات آن حضرت متولد شد و این امر مؤکد می سازد که

(۱) نه‌ایه الارب ۲۱۳/۱۸. الاستیعاب ۱/۳۸۴. تهذیب التهذیب ۲/۲۹۶. احمد بن حنبل، مسند ۱/۱۵۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۹

روایت مذکور، ادعایی بیش نیست و صحت ندارد.

(۱) ۲- «احمد بن حنبل» به سندش از امام علی علیه السلام روایت کرده گفت: هنگامی که حسن برایم متولد شد، وی را به نام عمویم «حمزه» نامیدم و وقتی که حسین به دنیا آمد، او را به نام برادرم «جعفر» نام گذاشتم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرا خواند و فرمود: «خداوند مرا دستور داده تا نام این دو را تغییر

دهم، پس آن دو را حسن و حسین نامگذاری کن» (۱).

این روایت نیز در ضعف، همچون روایت قبلی است؛ زیرا نامگذاری سبطین به این دو نام، بر حسب مشهور، اندکی پس از تولدشان صورت گرفت و هیچ کس به آنچه احمد روایت کرده، نظر نداده است.

(۲) ۳- طبرانی به سندش از امام علی علیه السلام روایت کرده که فرموده است:

«هنگامی که حسین به دنیا آمد، وی را به نام برادرم جعفر نامیدم، پس رسول خدا مرا فرا خواند و به من دستور داد تا او را حسین نام گذارم» (۲).

این روایت در ضعف، با دو روایت قبلی همانند است؛ زیرا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نامگذاری سبط و ریحانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن حضرت پیشی نجست و آن حضرت بود که- بر حسب آنچه مشهور بر آن است- وی را به این نام، نامید و روایات اهل بیت علیهم السلام بر آن اجماع دارند.

(۳)

سوم: عقیقه

پس از گذشت هفت روز از تولد سبط پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت دستور داد تا گوسفندی را برایش عقیقه کنند و گوشتش را برای فقرا تقسیم نمایند. و نیز دستور

(۱) احمد بن حنبل، مسند ۱/ ۲۵۷.

(۲) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۰

داد تا یک ران از آن گوسفند به قابله داده شود (۱) و این امر از جمله مواردی می باشد که اسلام در زمینه های نیکوکاری و احسان، تشریع نموده است.

(۱)

چهارم: تراشیدن موی سر امام حسین علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله همچنین دستور داد تا موی سر فرزند نوزادش را بتراشند و هموزن آن را به فقرا نقره صدقه دهند (۲). وزن آن، یک و نیم درهم شد (۳) بر حسب آنچه در حدیث آمده است و سر آن حضرت را با عطری مرکب از زعفران و

مواد دیگر، بمالند و نهی فرمود از آنچه در جاهلیت عمل می شد که سر نوزاد را با خون می مالیدند «۴».

(۲)

پنجم: ختنه

پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل بیت خود فرمود تا نوزادش را در روز هفتم تولدش، ختنه کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله ختنه طفل را در این سن نارس، تشویق نمود؛ زیرا برای آن، پاکتر و ظاهرتر است «۵».

(۱) مسند امام زید، ص ۴۶۸. تحفه الازهار و زلال الانهار. و در کتاب الذریه الطاهره، ص ۱۲۲ از عایشه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حسن و حسین، هر کدام دو گوسفند عقیقه کرد و در روز هفتم، برای آنها عقیقه نمود و فرمود: به نام وی ذبح نمایید و بگویید: «بسم الله اللهم لك و اليك هذه عقیقه فلان» و این روایت را حاکم در مستدرک ۲۳۷/۴ آورده و گفته راوی آن سوار است و او ضعیف می باشد و مشهور میان فقها استحباب ذبح یک گوسفند در عقیقه است.

(۲) الرياض النضرة. ترمذی، صحیح، نور الابصار، ص ۲۵۳.

(۳) دعائم الاسلام ۱۸۷/۲.

(۴) بحار ۲۳۹/۴۳.

(۵) جواهر الاحکام، ۳۱/۲۶۰. و در آن آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «پسرانتان را در روز هفتم پاک گردانید (ختنه کنید) که آن

پاکتر و طاهرتر است و برای سرعت روییدن گوشت، مناسب تر می باشد و اینکه زمین چهل روز از بول شخص ختنه نشده، نجس می گردد...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۱

(۱)

عنایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به امام حسین علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله شخصا سرپرستی امام حسین را به عهده گرفت و به وی توجهی فراوان داشت و روحش را با روح خود و عواطفش را با عواطف خویش آمیخته ساخت. و بنابر آنچه مورخان می گویند، انگشت ابهام خود را در دهان وی می گذاشت و آن حضرت، وی را پس از تولدش گرفت و زبانش را در دهان او گذاشت تا او را از تراوش نبوت، تغذیه دهد، در حالی که به او می فرمود:

«هان ای حسین! هان ای حسین! خداوند نپذیرفت جز آنچه را خود خواهد- یعنی امامت را- که در تو و در فرزندان باشد...»
«۱».

(۲) و در این باره «سید طباطبائی» می گوید:

ذادوا عن الماء ظمأنا مراضعه من جده المصطفى الساقى أصابعه

يعطيه ابهامه آنا و آونهلسانه فاستوت منه طبائعه

غرس سقاه رسول الله من يده و طاب من بعد طيب الأصل فارعه «او را تشنه از آب بازداشتند، آنکه جدش مصطفی از انگشتانش به او می نوشانید».

«گاهی (انگشت) ابهامش را به او می داد و گاهی زبانش را تا اینکه سرشتهایش از او پای گرفت».

«نهالی که پیامبر خدا از دست خود آن را آبیاری کرد و بعد از نیکی اصلش، شاخه ها نیز نیکو گردید».

(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله در جان نوزادش، بزرگواریها و مکرمتهايش را فرو ریخت تا مثالی از او و ادامه ای برای زندگیش باشد و در نشر اهداف و حمایت از اصولش نماینده او گردد.

(۱) المناقب ۴ / ۵۰.

زندگانی حضرت امام حسین

تعویذ «۱» پیامبر صلی الله علیه و آله برای حسنین علیهما السلام

از عنایت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به سبطینش و از علاقه شدید آن حضرت بر نگهداری آنها از هر بدی و هر شرّ، این بود که بسیار پیش می آمد که آنها را تعویذ می کرد.

(۲) «ابن عباس» روایت کرده: «پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین را تعویذ می کرد و می فرمود: أعوذ بكلمات الله التامه من كل شیطان و هامه و من كل عين لامة.

و می فرمود: ابراهیم این گونه دو فرزندش اسماعیل و اسحاق را تعویذ می کرد» (۲).

(۳) و «عبد الرحمن بن عوف» می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: «ای عبد الرحمن! آیا نمی خواهی تو را تعویذی بیاموزم که ابراهیم دو پسرش اسماعیل و اسحاق را به آنها تعویذ می نمود و من دو پسر من حسن و حسین را ...

كفی بالله واعیا لمن دعا و لا مرمی وراء امر الله لمن رمی ...» (۳).

«خداوند برای کسی که دعا کند، کافی نگهدارنده ای است و جای تیر انداختنی بعد از امر خدا برای هر کس که تیر بیندازد، وجود ندارد».

(۴) این امر، بر عمق محبت و عطوفتی دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آن دو داشته و اینکه آن حضرت بیم از آن داشت که چشم حسودان آنها را بزنند، پس آن دو را با این دعا از چشم بد حفظ می کرد.

(۱) «تعویذ»: پناه دادن، در پناه آوردن، حفظ کردن کسی. و نیز به معنی دعاهایی که بر کاغذ می نویسند و به گردن یا بازو می بندند برای دفع چشم زخم و رفع بلا و آفت (فرهنگ عمید).

(۲) ذخائر العقبی، ص ۱۳۴.

چهره امام حسین علیه السلام

در چهره امام حسین علیه السلام نشانه های جدش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آشکار شد؛ زیرا در اوصاف خود همانند آن حضرت بود و در اخلاقی که پیامبر به آنها بر دیگر پیامبران، امتیاز یافت نیز همانند وی گردید.

«محمد بن ضحاک» او را توصیف نموده گفت: «بدن حسین، شبیه بدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود» (۱).

و گفته شده: «از ناف تا پاهایش، شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله بود» (۲).

(۲) و حضرت امام علی علیه السلام فرمود: «هر کس دوست دارد که به شبیه ترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما بین گردن و دهان آن حضرت بنگرد، به حسن نگاه کند و هر کس دوست دارد که به شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله از گردن تا قوزک پا نگاه کند، از نظر خلقت و رنگ، به حسین بن علی بنگرد...» (۳).

(۳) بر چهره شریف آن حضرت، نشانه های امامت آشکار شد و چهره اش از درخشانترین چهره های مردم بود و آن گونه بود که «أبو کبیر هذلی» می گفت:

«و اذا نظرت الی اسره وجهه برقت کبرق العارض المتهلل» «هر گاه به خطوط چهره اش بنگری همچون ابر باران زا، برق می زند».

(۴) بعضی از تذکره نویسان، آن حضرت را چنین وصف کرده اند:

(۱) طبرانی، المعجم الکبیر ۳ / ۱۲۳ از کتابهای کپی شده کتابخانه عمومی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام.

(۲) المنمق فی اخبار قریش، ص ۴۲۴. مقریزی، خطط ۲ / ۲۸۵. الافاده من تاریخ الائمة الساده، از کتابهای کپی شده کتابخانه عمومی امام حکیم.

(۳) طبرانی، المعجم الکبیر ۳ / ۹۸.

«سفید چهره بود و هرگاه در جایی می نشست که در آن تاریکی بود، با سفیدی زیبایی و گردنش، آنجا روشن می گشت»
«۱».

(۱) و دیگری می گوید: «جمالی عظیم داشت و نور درخشنده ای در پیشانی و گونه هایش بود که اطرافش را در شب تاریک، روشن می ساخت و شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود» «۲».

(۲) و یکی از شهدا، از یارانش در شعر حماسی که سروده روز طف بود، آن حضرت را وصف کرده گوید:

له طلعه مثل شمس الضحی له غره مثل بدر منیر «طلعتی چون خورشید هنگام بالا آمدن روز دارد و پیشانی او همچون ماه تابان است».

(۳)

هیبت امام حسین علیه السلام

سیمای انبیا بر آن حضرت بود و در هیبت همچون جدّ خود بود که پیشانیها در برابرش به تواضع می افتادند. یکی از جلادان پلیس ابن زیاد در وصف هیبت عظیمش می گوید: «نور چهره اش و جمال هیبتش ما را از اندیشیدن در مورد کشتن او به خود مشغول ساخت».

(۴) روز طف، ضربات شمشیرها و زخمهای نیزه ها نور چهره اش را پنهان

(۱) الافاده فی تاریخ الائمة الساده.

(۲) علی دره حنفی، محاضرات الاوائل و الاواخر، ص ۷۱. و در مصابیح السنه ۴/ ۱۸۷- ۱۸۸ از انس آمده است که گفت: «هیچ کس از حسن بن علی به پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه تر نبود و در مورد حسین گفت:

شبیه ترین آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود» و در انساب الاشراف ۳/ ۵ آمده: «حسین، شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله بود».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۵

نمود و در شکوه و زیبایی منظر، همچون ماه تمام بود و در

این باره «کعبی» می گوید:

و مجرح ما غیرت منه القنا حسناو لا اخلقن منه جدیدا

قد کان بدرا فاغندی شمس الضحی مذ ألبسته ید الدماء برودا «و آن مجروحی که نیزه ها زیبایش را دگرگون نساختند و تازه ای از او را کهنه نمودند».

«او ماه تمامی بود که به خورشیدی در بلندای روز تبدیل شد. آنگاه که دستهای خون آلود، جامه هایی بر او پوشاند.

و هنگامی که سر مبارک آن حضرت را نزد ابن زیاد بردند، از نور چهره اش در شگفت شد و گفت: «کسی همچون او زیبا ندیده ام!».

(۱) «انس بن مالک» بر او اعتراض نمود و گفت: «مگر نه این است که وی شبیه ترین آنان به رسول خدا بود؟» (۱).

و هنگامی که آن سر شریف را بر یزید بن معاویه عرضه داشتند، از جمال هیبتش به حیرت افتاد و گفت: «من هرگز صورتی زیباتر از او ندیده ام!».

پس یکی از حاضران به وی گفت: «او شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود» (۲).

(۲) راویان، اجماع دارند که وی در اوصاف و نشانه هایش همانند جدش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در شباهت و صفات، با آن حضرت شباهت داشت و هنگامی که «عبید الله بن حر جعفی» به دیدار حضرتش مشرف شد، جانش از اقدام و اجلال او سرشار شد و اظهار داشت: «من هرگز کسی را ندیده ام که زیباتر

(۱) بلاذری، انساب الاشراف، ۳/۵، نسخه خطی در کتابخانه عمومی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام.

(۲) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۶:

و چشم گیرتر از حسین باشد...».

بر چهره او سیمای پیامبران و هیبت متقیان آشکار شد و لذا چشم بینندگان خود را پر می کرد و پیشانیها در

برابری به خضوع و احترام، خم می شد.

(۱)

القاب امام حسین علیه السلام

القاب آن حضرت و آنچه از صفات بلند در وجودش بود، بر علو ذات وی دلالت دارد و آنها عبارتند از:

۱- شهید.

۲- طیب.

۳- سید شباب اهل الجنه (سرور جوانان اهل بهشت).

۴- سبط «۱» به اعتبار فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «حسین، سبطی از اسباط است» (۲).

۵- رشید.

۶- وفی (وفادار).

۷- مبارک.

۸- التابع لمرضاه الله (پیرو رضای خدا) (۳).

۹- الدلیل علی ذات الله (دلیل و راهنما بر ذات حق).

۱۰- مطهر.

(۱) تحفه الازهار و زلال الانهار.

(۲) بستانی، دائره المعارف ۴۷/۷.

(۳) نور الابصار، ص ۲۵۳. جوهره الکلام فی مدح الساده الاعلام، ص ۱۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۷.

۱۱- بز (نیکوکار).

(۱)

کنیه امام حسین علیه السلام

کنیه آن حضرت «ابو عبد الله» «۲» بود و بسیاری از مورخان گفته اند که وی کنیه ای غیر از آن نداشته است «۳». و گفته شده: کنیه اش «ابو علی» «۴» می باشد و مردم پس از شهادتش او را «ابو الشهداء و ابو الاحرار» کنیه دادند.

(۲)

نقش نگین انگشتر امام حسین علیه السلام

آن حضرت، دو انگشتری داشته؛ یکی از آنها عقیق بوده که بر آن «ان الله بالغ امره» «۵» نقش شده بود و دیگری همان است که در روز شهادتش، به غارت برده شد و بر آن نوشته شده بود: «لا إله إلا الله عدد لقاء الله» و وارد شده است: «هر کس مانند آن، انگشتر خود سازد، برای او مانعی از شیطان خواهد بود» «۶».

(۳)

استعمال عطر

آن حضرت، به عطر علاقه داشت و در سفر و حضر، مشک از او دور

(۱) دلائل الامامه، ص ۷۳.

(۲) الارشاد، ص ۱۹۸.

(۳) الفصول المهمه، ص ۱۷۰. نور الابصار، ص ۲۵۳.

(۴) المناقب ۴/ ۷۸. انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱.

(۵) در نور الابصار، ص ۲۵۳ آمده است که نقش نگین وی «لکل اجل کتاب» بوده است.

(۶) دلائل الامامه، ص ۷۳.

نمی شد و در مجلس او، بخور عود وجود داشت «(۱)».

(۱)

خانه مسکونی امام حسین علیه السلام

نخستین خانه ای که با والدینش در آن ساکن شد، مجاور خانه عایشه بود و دری به مسجد داشت که به خانه فاطمه شناخته می شد «(۲)».

(۱) ریحانه الرسول، ص ۳۸.

(۲) وفاء الوفاء.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۹

(۱)

ساختارهای تربیتی امام حسین علیه السلام

اشاره

در سبط پیامبر صلی الله علیه و آله و ریحانه اش امام حسین علیه السلام همه عناصر ناب تربیتی فراهم آمده بود که جز او کسی آنها را به دست نیورد و او از جوهر و لب آنها بهره برد، این عناصر، آن حضرت را برای رهبری امت و تحمل رسالت اسلام با همه ابعاد و ساختهایش، آماده نمود و به او نیروهای نامحدود روحی، از ایمان عمیق به خدا و استقامت در شکیبایی بر محنتها و مصیبتها بخشید که هیچ موجود زنده ای از نوع بشر بر آنها طاقت تحمل نداشت.

اما قوای تربیتی که به دست آورد و در ساخت آن حضرت و رساندن عظیم ترین ثروتهای فکری و اصلاحی به وی مؤثر بودند، عبارتند از:

(۲)

وراثت

«وراثت» به این تعبیر شده که آن عبارت است از مشابهت فرع با اصل و تنها به مشابهت ظاهر، محدود نمی شود بلکه خواص ذاتی و ساختار طبیعی را نیز شامل می شود، آن گونه که علمای وراثت به صراحت بیان کرده و گفته اند: آن امری آشکار در همه موجودات زنده است؛ زیرا بذر پنبه، پنبه می دهد و تخم گل، گل را نتیجه می دهد و دیگر موارد نیز چنین است که فرع

شبهه اصل است و در خواص و دقیق ترین صفاتش با آن برابر می باشد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۰

«مندل» می گوید: «بسیاری از صفات ارثی بدون تجزیه یا دگرگونی، از یکی از دو اصل یا از هر دوی آنها به فرع منتقل می شود...».

(۱) «هکسلی» این پدیده را با این گفته خود مؤکّد می سازد که: «هیچ اثر یا خاصه ای برای هیچ عضوی نیست مگر اینکه به وراثت و یا محیط بر می گردد؛

زیرا ساخت وراثتی حدود احتمالی را معین می کند و محیط، مقرر می دارد که این احتمال محقق خواهد شد. بنابراین، ساخت وراثتی چیزی جز قدرت تعامل با هر محیطی به طریقی خاص نیست...».

(۲) و مقصود این است که همه آثار و خواصی که در دستگاههای حساس بدن انسان ظاهر می شود، به عوامل وراثتی و قوانین آنها برمی گردد و محیط وقوع آن ممیزات و ظهور آنها را در خارج مقرر می دارد بنابراین، بنا به تحقیقات تجربی که متخصصان مباحث وراثت انجام داده اند، محیط، تنها عامل یاری دهنده به وراثت است.

(۳) به هر حال، علمای وراثت بدون تردید بر این تأکید دارند که فرزندان و نوادگان، بیشتر صفات نفسانی و جسمانی پدران و اجداد را به ارث می برند و این صفات، بدون اراده و اختیار به آنان منتقل می شوند. این مورد به صراحت در نوشته دکتر «آلکسیس کارل» درباره وراثت آمده است، آنجا که می گوید:

«زمان ادامه می یابد، همان گونه که در فرع تا آن سوی مرزهای جسمانی امتداد پیدا می کند... و حدود زمانیش از حدود اتساعی آن دقیق تر و ثابت تر نیست، زیرا آن به گذشته و آینده مربوط است، علی رغم اینکه ذات آن به خارج از حال، گسترش نمی یابد... و فردیت ما آن گونه که می دانیم، هنگامی به وجود می آید که اسپرم، وارد اوول می شود، ولی عناصر ذات پیش از این لحظه وجود پیدا می کند و در بافتهای والدین و اجداد و گذشتگان بسیار دور ما پراکنده می باشد؛ زیرا ما از مواد سلولی پدران و مادرانمان ساخته شده ایم که در حالت ارگانیک

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۱

تجزیه ناشده در گذشته توقف می نماید... و

ما قطعات ناچیزی از کالبدهای فراوان گذشتگانمان را در وجود خود داریم و صفات و کمبودهای ما چیزی جز ادامه کمبودهای و صفات آنان نیست...» (۱).

(۱) اسلام، پیش از دیگران، این پدیده را کشف کرد و بر تأثیر عملی آن در ساخت نفسانی و تربیتی فرد، دلالت کرد و با اصرار فراوان بر این امر تأکید نمود که رابطه زوجیت بر اساس محکمی از آزمایش و بررسی رفتار زوجین و سلامت نفسانی و اخلاقی آنان از عیوب و نواقص، صورت گیرد. و در حدیث است که: «برای نطفه خود انتخاب کنید که اصل، وارد شونده و تأثیرگذار است».

(۲) قرآن مجید به آنچه وراثت از دقیق ترین صفات منتقل می کند، اشاره دارد.

خدای تعالی در داستان پیامبرش حضرت نوح، می فرماید: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا (۲) و این آیه به وضوح دلالت دارد بر انتقال کفر و الحاد به وراثت از پدران به فرزندان. و کتب حدیث، سرشار است از مجموعه بزرگی از اخباری که از ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده و بر واقعیت وراثت و قوانین آن و اهمیت فراوانش در رفتار انسان و ساخت وجودی او دلالت دارد.

(۳) در پرتو این پدیده که در تأثیر خود منحرف نمی شود، به طور قطع می گوئیم که سبط پیامبر صلی الله علیه و آله صفات اخلاقی، نفسانی و ساختهای روحی خود را از جدش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده که آن حضرت با این ویژگیها بر دیگر

(۱) نظام تربیتی در اسلام، ص ۶۱-۶۲.

(۲) نوح / ۲۶ و ۲۷: «نوح

عرض کرد: پروردگارا! (اینک که قوم از کفر و عناد دست نمی کشند) تو هم این کافران را هلاک کن و از آنان دیتاری بر روی زمین باقی مگذار، اگر از آنان هر که را باقی گذاری، بندگان پاک با ایمانت را گمراه می کنند و فرزندی هم جز بدکار و کافر از آنان به ظهور نمی رسد».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۲

پیامبران برتری یافته بود و بسیاری از روایات، میزان آنچه را که او و برادرش امام حسن از صفات جسمانی از جدشان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده اند، مشخص نموده اند؛ زیرا از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«هر کس دوست دارد که به شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله ما بین گردن و موی او بنگرد، به حسن نگاه کند و هر کس دوست دارد که به شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله ما بین گردن تا قوزک پا نگاه کند، از نظر خلقت و رنگ، به حسین بنگرد» (۱).

(۱) و در روایتی آمده است که امام حسین علیه السلام ما بین ناف تا پایش به پیامبر شباهت داشت (۲) و همان گونه که این ظاهر را از جد به ارث برده، ویژگیها و دیگر حالات و صفاتش را نیز از آن حضرت به ارث گرفته بود.

(۲)

خانواده

«خانواده» (۳) یکی از عوامل مهم در ایجاد زمینه اجتماعی شدن و تشکیل شخصیت کودک است و به او عاداتی را القا می کند که در طول زندگی، همراه وی خواهند بود؛ زیرا خانواده، نخستین بذر در ایجاد پیشرفت فردی و رفتار اجتماعی است و

در ایجاد توازن در رفتار فرد از دیگر عوامل تربیتی مؤثرتر می باشد و کودک، زبان را از آن فرا می گیرد و ارزشها و سنتهای اجتماعی را کسب می کند.

(۱) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۹۸ مخطوط به خط علامه سید عزیز طباطبائی یزدی.

(۲) المنمق فی اخبار قریش، ص ۴۲۴.

(۳) «خانواده» نزد علمای جامعه شناس، آن رابطه اجتماعی است که از زن و شوهر و فرزندانشان تشکیل می شود و شامل اجداد و نوادگان می باشد (ر. ک: علم الاجتماع، ص ۹۲).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۳

(۱) هنگامی کودکان یک خانواده، نشأتی سلیم، متوازن و دور از ناهنجاری و انحراف پیدا می کنند که در خانه، آرامش، مودت، اطمینان خاطر و دوری از خشونت و ناخشنودی، حاکم باشد و اگر خانواده این موارد را رعایت ننماید، کودکان دچار عقده های روانی خطرناکی می شوند که برای آنان مشکلات و گرفتاریهای فراوانی را به بار می آورند. و از نظر روان شناسی ثابت شده که خطرناکترین عقده ها که بیشترین زمینه سازی را برای آشفتگیهای شخصیتی فراهم می سازند، همانها هستند که در مرحله کودکی نخستین، خصوصا از رابطه طفل با والدینش، ایجاد می شوند «۱».

(۲) همچنین یکی از مهمترین وظایف خانواده، توجه به تربیت کودکان است؛ زیرا خود مسئول فعالیتهای اجتماع پذیری می باشد که طفل از خلال آن، آگاهیهای فرهنگی و اصول آن را به صورتی فرا می گیرد که وی را در آینده زندگیش، شایسته مشارکت فعالانه با دیگر اعضای اجتماع می سازد.

(۳) از نظر علمای تربیت، مهمترین وظایف خانواده عبارتند از:

الف- آماده کردن کودکان در محیطی شایسته تا نیازهای بیولوژیک و اجتماعی خود را برآورده سازند.

ب- آماده کردن آنان برای مشارکت در زندگی جامعه و آشنایی با ارزشها و عاداتهای

ج- فراهم نمودن آرامش، امنیت و حمایت برای آنان.

د- فراهم آوردن وسایلی که برای آنها امکان ساخت وجودیشان در درون جامعه را مهیا نماید «۲».

(۱) بیماریها روانی و عقلی، ص ب.

(۲) نظام تربیتی در اسلام، ص ۸۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۴

ه- تربیت آنها با تربیتی اخلاقی، وجدانی و دینی «۱».

(۱) در پرتو این مباحث تربیتی نوین درباره خانواده و میزان اهمیتش در پرورش کودک و جهت دهی رفتار وی، به طور یقین می‌گوییم که امام حسین در ویژگیها و پایه‌های تربیتش که آنها را از خانواده دریافت داشته، در خانواده‌ای رشد کرده که هر کرامت و فضیلتی در اسلام به آن منتهی می‌شود؛ زیرا در زیر گنبد آسمان، خانواده‌ای والا تر و پاکتر از خاندان آل رسول الله صلی الله علیه و آله وجود نداشته است ... و امام حسین علیه السلام در سایه این خانواده، رشد کرده و از سرشت و اخلاق آن تغذیه نموده است و ما- به اختصار- به بعضی از نقاط درخشان تربیت بی‌همتایی که حضرت حسین علیه السلام در سایه خانواده نبوی، بهره برده بود، اشاره ای می‌نمایم.

(۲)

تربیت نبوی صلی الله علیه و آله

رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به نوبه خود، به تربیت سبط و ریحانه خود اقدام فرمود و فیض کرامتها و فضایلش را به او ارزانی داشت و وی را با ارزشها و اصول خویش پرورش داد تا مثالی از آن حضرت باشد.

(۳) راویان می‌گویند: آن حضرت، وی را بسیار مورد توجه و عنایت خویش قرار می‌داد و در بیشتر اوقات او را به همراه خود داشت و عطر معرفت و پاکی خود را به مشامش می‌رساند و کارهای نیکو و

مکارم اخلاقش را برای وی ترسیم می کرد. و هنگام صباوت، سوره توحید را به او آموخت «۲».

اتفاق افتاد که مقداری خرما به عنوان صدقه نزد پیامبر آوردند و حسین

(۱) نظام خانواده در اسلام، ص ۲۵.

(۲) یعقوبی، تاریخ ۲/۲۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۵

یک دانه از آن خرما را در دهان گذاشت اما پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از دهان وی بیرون آورد و به او گفت: «صدقه برای ما حلال نیست» «۱».

(۱) در اینجا حضرت، وی را عادت می دهد که از سنین خردسالی، مناعت طبع داشته باشد و آنچه را که برایش حلال نیست، تناول ننماید و طبیعی است که دور کردن کودک از خوردن غذاهای شبهه آمیز یا حرام، بر حسب آنچه تحقیقات پزشکی جدید بر آن دلالت دارد، اثر ذاتی خود را در رفتار طفل و رشد قوای ادراکی وی دارد؛ زیرا تناول غذاهای حرام به وسیله کودک سبب می شود که فعالیتهای رفتاری وی متوقف شود و در دل او سرشتهای شرورانه همچون سنگدلی، تعدی و حمله تندروانه به دیگران را می کارد و اسلام با توجهی عمیق این جنبه ها را در نظر داشته و لذا دور کردن کودک از تناول غذای حرام را لازم دانسته است «۲».

(۲) و دور نگهداشتن پیامبر صلی الله علیه و آله سبطش حسین را از خوردن خرما صدقه- که برای اهل بیت علیهم السلام جایز نیست- به کارگیری این شیوه تربیتی شایسته می باشد... و ما موارد بیشتری از نمونه های تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آن حضرت را ضمن نقل احادیث وارده از پیامبر در مورد وی، بیان خواهیم کرد.

(۳)

تربیت امام حسین علیه السلام به وسیله امام امیر المؤمنین علیه السلام

اما حضرت امام علی علیه السلام خود، مربی اول است که اصول تربیت و شیوه های رفتار و قواعد آداب را پایه نهاد و فرزندش امام حسین علیه السلام را با تربیت درخشانش، پرورش داد. او را با حکمت، تغذیه نمود و با عفت و پاکی، بار آورد

(۱) امام احمد، مسند ۱ / ۲۰۱.

(۲) نظام تربیتی در اسلام، ص ۹۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۶

و مکارم اخلاق و آداب را برایش ترسیم کرد و در جان وی، معنویات جوشانش را کاشت و او را متمایل به فضایل قرار داد تا آنجا که مسیری سلیم به سوی خیر و حق پیدا کند.

(۱) حضرت، به وی سفارشهایی نمود سرشار از ارزشهای والا و نمونه های انسانی که از جمله آنها این وصیت ارزشمند است که ملامت از پندها و آداب اجتماعی و هر چیزی است که مردم در رفتار خود به آن نیازمندند و برجسته ترین موارد از مبانی تربیتی اسلامی می باشد که توازن و هنجاری را در رفتار باعث می شود.

(۲) آن حضرت علیه السلام فرمود: «ای فرزندانم! تو را در پنهان و آشکار به تقوای خدای عزّ و جلّ سفارش می کنم. و توصیه می نمایم حق را در حال خشنودی «۱»، صرفه جویی در ثروت و فقر، عدل با دوست و دشمن، کار در حالت نشاط و بی نشاطی و خشنودی از خدای تعالی در شدت و رفاه، مراعات نمایی.

(۳) ای فرزندانم! شری که بهشت بعد از آن باشد، شرّ نیست و خیری که آتش پس از آن باشد، خیر نیست و هر نعمتی کمتر از بهشت، ناچیز و هر بلایی کمتر از آتش جهنم، عافیت است ...

(۴) بدان ای پسر! هر

کس عیب خود را بنگرد، از عیب دیگران باز می ماند.

و هر کس به قسمتهای خداوند راضی شود، بر آنچه از دست داده باشد، غمگین نمی شود. و هر کس شمشیر ستم بکشد، با آن کشته می شود. و هر کس چاهی بکند، در آن می افتد. و هر کس حجاب دیگران هتک نماید، زشتیهای خانه اش آشکار می گردد. و هر کس گناه خود را فراموش کند، گناه دیگران را بزرگ

(۱) در نسخه ای «خشنودی و خشم» آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۷

می شمارد. و هر کس در کارها خود را به زحمت بیهوده افکند، از پای می افتد.

(۱) و آنکه خود را به دریا زند، غرق می شود. و آنکه خود رأی باشد، گمراه می گردد.

و آنکه به عقل خودش بی نیازی جوید، می لغزد. و هر کس بر مردم تکبر کند، خواری یابد. و هر کس با آنان بی خردی کند، دشنام می شنود و آنکه به جاهای بد وارد شود، متهم می گردد. و هر کس با فرومایگان همدم شود، حقیر می گردد.

و آنکه با علما همنشینی کند، بزرگی می یابد. و آنکه مزاح کند، سبک شمرده می شود و آنکه کناره گیری نماید، سلامت می بیند. و کسی که شهوات را ترک کند، آزاد می شود. و آنکه حسد را ترک نماید، محبت مردم را به دست می آورد.

(۲) ای پسر! عزت مؤمن در بی نیازی از مردم باشد. و قناعت، ثروتی بی پایان است. و هر کس مرگ را بسیار به یاد آورد، به اندک از دنیا راضی می شود.

و آنکه بداند سخنش از عملش شمرده می شود، سخنش کم می شود جز در آنچه برایش سودبخش باشد، شگفتی از کسی باشد که از عقاب بترسد و به ثواب امیدوار باشد، اما عمل نکند. ذکر، نور

است و غفلت تاریکی و جهالت گمراهی باشد و خوشبخت آن کسی است که از دیگران پند گیرد، ادب بهترین میراث و حسن خلق، بهترین همدم است.

(۳) ای پسر! با قطع رحم، برکت و پیشرفتی نباشد و با معصیت کاری بی نیازی نخواهد بود ...

(۴) ای پسر! عافیت، ده جزء است، نه جزء آن در خاموشی است مگر آنکه خدا را یاد کنند و یکی از آنها در ترک همنشینی با بی خردان است. هر کس با معصیت خدای عز و جل در مجالس، خود را زینت دهد، خواری به ارث می برد.

و هر کس علم طلب کند، دانا می شود.

(۵) ای پسر! سرآغاز علم، مدارا کردن و آفت آن پرده دری است. و از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۸

گنجهای ایمان، صبر بر مصیبتها باشد. پاکدامنی، زیور فقر و سپاس، زینت ثروت است. هر کس کاری را فراوان انجام دهد، به آن شناخته می شود و هر کس سخنش زیاد گردد، خطایش فراوان می گردد و هر کس خطایش بسیار شود، حیایش اندک می گردد و آنکه کم حیا شود، ورعش کم می شود. و آنکه ورعش اندک گردد، قلبش می میرد و هر کس قلبش بمیرد، وارد آتش می شود.

(۱) ای پسر! هیچ گناهکاری را ناامید مکن که چه بسیار باشد کسی به گناه ادامه دهد اما عاقبت به خیر شود. و چه بسیار کسی که عمل کند، اما در آخر عمر خود، آن را تباه کند و به آتش برود. هر کس دنباله کار را بگیرد، کارها بر او سبک می شود.

(۲) ای پسر! فراوانی دیدارها، ملالت و بیزاری به بار می آورد.

(۳) ای پسر! اطمینان قبل از آگاهی، با دوراندیشی مخالف است. خود خودپسندی شخص،

دلیلی بر ضعف عقل اوست.

(۴) ای پسر! چه بسیار است که نگاهی، حسرت به بار آورد و چه بسیار است سخنی که نعمتی را موجب شود. هیچ شرافتی بالاتر از اسلام و هیچ بخششی بالاتر از تقوا و هیچ پناهگاهی، مطمئن تر از ورع و هیچ شفيعی بهتر از توبه نیست. جامه ای زیباتر از عافیت نباشد و هیچ ثروتی بیش از رضایت به قوت، موجب رفع فقر نمی شود. هر کس تنها به قدر نیاز در طلب باشد، در رسیدن به آسایش تعجیل کرده و در حفظ خوشنامی کوشیده است. حرص، کلید رنج و مرکب مشقت و موجب گرفتار شدن به گناهان است. بدی، فراهم آورنده عیبه و زشتیهاست و برای ادب کردن نفس، همان کافی است که آنچه را از دیگران نمی پسندی در نظرگیری، برای برادر تو است همانند آنچه برای تو نسبت به وی وجود دارد. و هر کس بدون دقت در درستی کارها خویشتن را گرفتار سازد، به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۹

حقیقت که خود را در معرض مصیبتهای ناگهانی قرار داده است.

(۱) چاره اندیشی پیش از دست زدن به هر کاری، تو را از پشیمانی ایمن می سازد. هر کس کارها و نظرهای برجسته را بررسی کند، مواضع خطا را می شناسد، شکیبایی، سپری در برابر بینوایی است. مخالفت با نفس، کمال آن را باعث می شود. ساعتها، عمرها را می کاهد. پروردگار تو از حاکمترین حاکمان برای ستمکاران است و او آگاه به درون درونگرایان می باشد. (۲) بدترین توشه برای روز معاد، تعدی بر بندگان باشد، در هر جرعه ای آب، شکستنی در گلو و در هر خوردنی، گیرکردنی در گلو باشد. هیچ نعمتی به دست نمی آید مگر

با جدا شدن از نعمت دیگری، چه نزدیک است آسایش به خستگی و بینوایی به نعمت و مرگ به زندگی، پس خوشا به حال آنکه علم و عمل و حب و بغض و گرفتن و رها کردن و سخن گفتن و سکوتش را برای خدا خالص گرداند. (۳) و آفرین بر عالمی که آگاه شود و از گناه بپرهیزد و عمل کند و کوشا باشد و از هلاکت و خسران بترسد، پس آماده و مهیا گردد، اگر پرسیده شود، به روشنی پاسخ گوید و اگر رها شود، خاموش ماند. سخن او صواب باشد و سکوت او به سبب ناتوانی از جواب باشد. وای و همه وای بر کسی باشد که گرفتار حرمان، خواری و نافرمانی شود و آنچه را برای دیگران نمی پسندد، برای خویشتن نیکو شمارد. هر کس سخنش نرم گردد، محبتش واجب می شود. (۴) هر کس را که شرم و بخشش نباشد، مرگ برای او از زندگی شایسته تر است. مروت شخص کامل نمی شود تا اینکه برای او مهم نباشد که کدامیک از دو جامه اش را بپوشد و یا کدام یک از دو خوردنیش را بخورد» (۱).

(۱) الاعجاز و الایجاز، ص ۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۶۰

این وصیتنامه، سرشار است از آداب رفتار، تهذیب اخلاق و دعوت به تقوای الهی که همانا نخستین پایه در نگهداشتن نفس از انحراف و گناهان و قرار دادن آن در مسیر صحیحی است که از هدایت و رستگاری، برخوردار باشد.

(۱)

تربیت امام حسین علیه السلام از سوی حضرت فاطمه علیها السلام

سرور زنان علیها السلام به تربیت فرزندش حسین، همت گماشت و او را غرق در محبت و عطف و خویش ساخت تا بدین وسیله شخصیتی مستقل و ادراکی ذاتی

داشته باشد. همچنین وی را با آداب اسلامی تغذیه نمود و او را به استقامت و راه مستقیم به سوی خیر، عادت داد.

(۲) «علائلی» می گوید: «آنچه از مجموع اخبار حسین به ما رسیده این است که مادرش، اهتمامی فراوان داشت تا الگوهای عقیدتی اسلامی را در وجود او مستحکم سازد و اندیشه فضیلت با تمام معانی آن و به صحیح ترین صورتی در نفسش گسترش یابد و عجیب نباشد که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در جهت دهی به آن حضرت، در این دوره ای که کودک، احساس استقلال می کند، اشراف داشته است.

(۳) حضرت فاطمه علیها السلام اندیشه خیر و دوستی مطلق و واجب را در نفس وی کامل گردانید و در زوایای فکر و ابعاد اندیشه هایش، فضیلت‌های عالی را گسترده ساخت؛ زیرا مبانی ادب را در طبیعت فرزندش چنان جهت داد که مرکز دایره آن، خداوند باشد که خود آن اندیشه ای است که همگان در آن مشترک هستند.

(۴) بدین گونه است که کودک، خود دایره محدود کوتاهی را رسم می کند آنجا که این مبانی ادب را حول محور مادرش بنا می کند و تنها وی را در نظر می گیرد و

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۶۱

از او به هیچ موجودی جز او روی نمی آورد و مادرش برای او دایره ای نامتناهی ترسیم نمود، آنگاه که اندیشه خدایی را نقطه تمرکز قرار داد و مبانی آداب و فضایل را حول محور آن قرار داد، پس نفس وی گسترده گشت تا جهان را با عواطف مهذبش شامل شود و با عالیترین نمونه او را به سوی خیر و جمال حرکت دهد...» (۱).

(۱) امام حسین علیه السلام در

فضای آن خانواده عظیم، رشد و نمو یافت، خانواده ای که تاریخ انسانیت برای آن همانندی در ایمان و هدایت سراغ نداشت تا آنجا که آن حضرت در سایه رشدش در میان آن خانواده از نمونه های کم نظیر اندیشه انسانی و از بارزترین پیشوایان مسلمین گردید.

(۲)

محیط

کارشناسان مباحث تربیتی و روانشناسی همگی بر آنند که «محیط» یکی از مهمترین عواملی است که تربیت در شکل بخشیدن به شخصیت کودک و ایجاد غرایز و عادات در کودک بر آنها تکیه دارد و مسئولیت هر گونه انحطاط یا عقب ماندگی در ارزشهای تربیتی، به آن برمی گردد، همچنانکه ثبات محیط و عدم پریشانی در خانواده، تأثیر بسزایی در رفتار به هنجار و بخردانه کودک دارد.

(۳) «سازمان یونسکو» وابسته به ملل متحد در زمینه عوامل غیر طبیعی مؤثر در روحیه کودک، تحقیق نموده و پس از مطالعات فراوانی که کارشناسان انجام داده اند، این گزارش را ارائه نمودند:

«بدون شک، محیط، دارای ثبات روحی و خانواده متشکلی که اعضای آن

(۱) امام حسین علیه السلام، ص ۲۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۶۲

در فضایی از عطف متقابل زندگی می کنند، نخستین پایه هایی هستند که شکل گیری عاطفی کودک بر آنها متکی است و کودک در آینده، روابط اجتماعی خود را به صورت مطلوبی بر این اساس بنا می نهد در حالی که اگر شخصیت کودک با برخورد نامطلوب والدین، دچار لطمه شود، از جامعه پذیری، ناتوان خواهد بود...» (۱).

(۱) ثبات محیط و عدم پریشانی آن، از مهمترین عوامل قوی در پایداری شخصیت کودک و شکوفایی زندگی و دور ساختن وی از اضطراب می باشد و روانشناسان معتقدند که بی ثباتی محیط و پیچیدگیهای آن سبب می شوند کودک حس کند که

در جهانی متناقض و مملو از نیرنگ، فریب، خیانت و حسد زندگی می کند و اینکه وی مخلوقی ناتوان است که قدرت و توانی در برابر این جهان زورگو را ندارد» (۲) ...

(۲) اسلام، به صورتی مثبت به مسائل محیط، توجه نموده و همه وسایل و نیروهایش را در راه اصلاح آن به کار گرفته و پیش از هر چیز به این امر نظر داشته است که ارزشهای والایی از حق، عدل و مساوات در آن حاکم باشد و عوامل انحطاط و عقب ماندگی از قبیل جور، ستم و فریبکاری در آن ناپود شود و محیط، جای امنی باشد به دور از آشوبها و پریشانیها تا بهترین و سرآمدترین انسانها را به امت تقدیم کند، انسانهایی پیشتاز در صحنه های نیکوکاری و خیر و اصلاح.

(۳) محیط اسلامی، بزرگان، نامداران و شخصیت‌های کم نظیری از مصلحان را

(۱) اثر خانواده و اجتماع بر نوجوانان زیر سیزده سال، سازمان یونسکو، ص ۳۵.

(۲) شکل گیری شخصیت، ص ۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۶۳

پرورش داده که از بهترین افرادی بودند که انسانیت در همه مراحل تاریخیش به خود دیده است، همچون مولایمان حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام، عمار بن یاسر، ابو ذر و مانند آنها از پایه گذاران عدالت اجتماعی در اسلام.

(۱) امام حسین علیه السلام در فضای آن محیط روشن اسلامی، نشأت یافت که نور را پرتوافکن ساخت و تمدن انسان را پیا کرد و ملت‌های جهان را به سوی محقق نمودن مسائل سرنوشت سازشان، رهبری نمود و نیروهایی را که برای عقب نگهداشتن و انحطاط انسان می کوشیدند، نابود ساخت. آن محیط عظیمی که به سوی سرچشمه های عدالت، روی آورد و از آن سیراب

گشت و نسلهای تشنه را سیراب نمود.

(۲) امام حسین علیه السلام در اوان کودکی مشاهده کرد که محیط اسلامی چه پیروزیهای عظیمی را در راه ایجاد دولت اسلام و استحکام بخشیدن به پایه ها، اهداف و نشر اصول آن با هدف گسترش مودت و نیکنمایی و امنیت در میان مردم به دست آورده بود.

(۳) اینها بخشی از امکانات تربیتی است که برای امام حسین علیه السلام فراهم آمده بود. امکاناتی که آن حضرت را آمادگی بخشید تا مثالی والا برای جدش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در دعوت به سوی حق و صلابت در عدل باشد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۶۵

(۱)

در سایه قرآن و سنت

اشاره

اسلام، در کتاب و سنت، به امام حسین علیه السلام توجه داشت و عنایت و اهتمامی فراوان نسبت به وی مبذول نمود؛ زیرا آن حضرت، از مراکز عالی رهبری در اسلام است که بر این جهان هستی، نظر می افکند و بر مظاهر آن می درخشد و امور انسان را بهبودی می بخشد و او را به سوی رفتاری نیکو و شیوه ای سلیم، پیش می برد.

(۲) اسلام، با تکریم و احترام کامل با امام حسین علیه السلام رو به رو شد و نیز او را به همراه والدین و برادرش، مورد توجه قرار داد و یاد آنها را بلند آوازه ساخت و به اصرار بر پیروی از رفتار آنان و اقتدای به آنها تأکید نمود و برای امت، ضمانت نمود که از راه هدایت، منحرف نشود، هرگاه که در مجال حکم و تشریح و دیگر زمینه ها بر آنها تقدّم نجوید. در اینجا- به اختصار- به آنچه در کتاب و سنت، در حق آنان آمده است، اشاره

می نماییم.

(۳)

در سایه قرآن

کتاب عظیم خدا- که باطل از پیش رو و نه از پشت سر، به سوی آن نمی آید- فضیلت امام حسین علیه السلام را در ضمن اهل بیت علیهم السلام اعلام نموده و آن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۶۶

حضرت با وجود کتاب خدا، نیازی به مدح مادحان و وصف واصفان ندارد و اینها بعضی از آیاتی هستند که به فضیلت آنان سخن گفته اند.

(۱)

آیه تطهیر

اشاره

خدای تعالی فرمود: ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «۱».

«همانا خداوند می خواهد که پلیدی را از شما ای اهل بیت دور سازد و به حقیقت پاک گرداند».

و ما ناگزیریم توفقی کوتاه برای بحث در این آیه داشته باشیم:

(۲)

الف- اهل بیت، چه کسانی هستند؟

مفسران و راویان موثق «۲»، اجماع دارند بر اینکه اهل بیت، همان پنج تن اصحاب کسا هستند که عبارتند از: سرور کائنات، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و برادر آن حضرت که چون نفس آن حضرت است؛ یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و پاره پاک تن

(۱) احزاب / ۳۳.

(۲) فخر رازی، التفسیر الکبیر ۲۵ / ۲۰۹. نیشابوری در تفسیر سوره احزاب. مسلم، صحیح ۴ / ۱۸۸۳، ما نزل من القرآن فی اهل

البیت، ص ۷۱، از مخطوطات تصویر شده در کتابخانه امام حکیم که از خزانه مستنصریه در سال ۶۶۶ ه. نقل گردید، تألیف حسین بن الحکم الحبری. الخصائص الکبری ۲/ ۴۶۴. الریاض النضره. خصائص نسائی ۲/ ۱۵۲. نسائی، ص ۳۴ و ۳۵ ابن جریر، تفسیر ۲۲/ ۵.

احمد بن حنبل، مسند ۴/ ۱۰۷. بیهقی، سنن ۲/ ۱۴۹ و ۱۵۲، نسائی، سنن، ۲/ ۱۵۰. مشکل الآثار ۱/ ۳۳۴ و جلال الدین سیوطی در «الدر المنثور ۵/ ۱۹۹» بیست روایت از طرق مختلف در مورد اختصاص این آیه به اهل بیت آورده و ابن جریر در تفسیر خود، پانزده روایت با اسانید مختلف در اختصاص آیه به آنان ذکر نموده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۶۷

او همتای مریم، دختر عمران، سرور زنان، حضرت فاطمه زهرا که خداوند به رضایش راضی می شود و به خشمش خشم می گیرد و دو ریحانه حضرت پیامبر از دنیا،

دو سبط شهید آن حضرت؛ یعنی حسن و حسین، سروران جوانان اهل بهشت که هیچ یک از صحابه و دیگران در این آیه با آنها مشارکت ندارد و بر این اختصاص، موارد ذیل دلالت می نماید:

(۱) اولاً: ام سلمه گفته است: این آیه در خانه من نازل شد در حالی که فاطمه، علی، حسن و حسین در خانه بودند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با کسانی که بر آن حضرت بود، آنان را پوشاند و سپس فرمود: «خداوندا! اینها اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنها دور ساز و آنان را به حقیقت پاک گردان». و این گفته را تکرار می فرمود و ام سلمه می شنید و می دید، پس گفت: ای رسول خدا! آیا من همراه شما هستم؟ و کسا را برداشت تا داخل شود. پس پیامبر آن را از دست او کشید و به وی فرمود: «تو بر خیر هستی». و در این مورد، صحاح، تواتر دارند «۱» و این امر، حسب روایت ام سلمه، به وضوح بر اختصاص آیه تطهیر به آنان و امتیاز آنها از میان دیگر افراد به این کرامت درخشان، دلالت دارد.

(۲) ثانیاً: پیامبر صلی الله علیه و آله از هر راهی استفاده نمود تا اختصاص این آیه را به اهل بیت، نشان دهد. «ابن عباس» روایت کرده: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که به مدت هفت ماه هر روز بر در خانه علی بن ابی طالب هنگام هر نماز می آمد و می فرمود: سلام و رحمت خداوند و برکات او بر شما باد ای اهل بیت: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

(۱) حاکم، مستدرک ۲/ ۴۱۶. اسد الغابه ۵/ ۵۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۶۸

شما را رحمت کند، در هر روز، پنج مرتبه» (۱).

(۱) انس بن مالک روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت شش ماه هنگام خارج شدن برای نماز صبح، به خانه فاطمه سر می زد و می فرمود: نماز! ای اهل بیت! «همانا خداوند می خواهد تا پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را به حقیقت پاک گرداند» (۲).

(۲) ابو برزه روایت کرده: «هفت ماه با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواندم، پس هر وقت از خانه اش خارج می شد به در خانه فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود: سلام بر شما!:

... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص این آیه به اهل بیتش را مورد تأکید قرار داد و آن را از دیگران منتفی دانست تا امت را ارشاد نماید و آنها را به پیروی از آنها و تسلیم رهبری خود به آنها ملزم سازد.

(۳) ثالثاً: احتجاج عترت پاک به اختصاص آیه به آنها که امام حسن مجتبی علیه السلام در یکی از خطبه های خود فرمود: «و من از اهل بیتی هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و از نزد ما بالا می رفت و من از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخته و به حقیقت پاک گردانیده است» (۴).

(۴) و اخبار از طرق عترت پاک، متواتر گشته و اختصاص آیه به پنج تن اصحاب کسا و عدم شمول آن بر دیگر افراد خانواده

(۱) الدر المنثور ۵/ ۱۹۹.

(۲) مجمع الزوائد ۹/ ۱۶۹. انساب الاشراف ۲/ ۱۰۴، ذخائر العقبی، ص ۲۴.

(۳) ذخائر العقبی، ص ۲۴.

(۴) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۷۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۶۹

(۱)

ب- عدم شمول آیه مودت بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله

زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را در این آیه سهمی نیست؛ زیرا آنان- به گفته علمای اصول- موضوعا و حکما از آن خارج شده اند و به عنوان دلیل بر این امر، موارد ذیل را یادآور می شویم:

۱- «اهل»، در لغت، موضوع است برای خاندان مرد و خویشاوندانش «۱» و شامل زوجه نمی شود. این معنا را زید بن ارقم مؤکد ساخت آنگاه که از وی در مورد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که آیا همسران آن حضرت را شامل می شود؟

این موضوع را مردود دانست و گفت: «نه، سوگند به خدا! زیرا زن مدتی را با مرد می گذراند و سپس او را طلاق می دهد و به سوی پدر و قومش بازمی گردد ... اهل بیت وی، اصل و خویشاوندان وی هستند که بعد از او صدقه بر آنان حرام شده است».

۲- اگر بپذیریم که «اهل» شامل زوجه می شود و بر آن اطلاق می گردد «۲»، ناگزیر باید بنا به اخبار پیشین، آن را مخصّص بدانیم که بدون شک موجب تخصیص می شوند؛ زیرا به حد تواتر لفظی و معنوی رسیده اند.

(۲)

ج- ادعاهای عکرمه و مقاتل

گروهی از دست ساختگان بنی امیه و داعیان خوارج کوشیدند تا آیه را از عترت پاک دور سازند و آن را به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص دهند و در این مورد به سیاق آیه تمسک جستند که از جمله این افراد، «عکرمه و مقاتل بن سلیمان»

(۱) قاموس محیط ۱ / ۳۳۱. اقرب الموارد.

(۲) ابن کثیر، تفسیر ۲ / ۳۰۲. مسلم، صحیح ۴ / ۱۸۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۷۰

(۱) عکرمه از دشمن ترین مردم نسبت به اصحاب کسا بوده و این امر را

در بازار فریاد می زده است «۱» و اصرار و عناد وی تا بدانجا رسید که می گفت:

«هر کس بخواهد با او مباحله می کنم که (این آیه) در مورد همسران پیامبر نازل شده است» (۲).

(۲) طبیعی است که فریاد زدنش در بازار و پیشنهاد مباحله دادن، دلیلی بر کینه شدید وی نسبت به عترت پاک است که معادل قرآن کریم می باشند. و در اینجا لازم است به مسائل مربوط به عکرمه و مقاتل بنگریم تا انگیزه آن دو در مورد ادعایشان مشخص گردد.

(۳)

عکرمه در میزان

«عکرمه بربری، ابو عبد الله مدنی» است که اصل وی از بربر و غلامی برای حصین بن ابی الحر عنبری بوده، پس او را به ابن عباس بخشید، هنگامی که از سوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاکم بصره شد و او تا زمان وفات عبد الله بن عباس، برده ماند، پس علی بن عبد الله او را فروخت و سپس بازپس گرفت «۳».

وی در عقیده، جرح گردیده و در رفتارش متهم بوده است؛ زیرا شرح حال نویسان در مورد وی مطالب زیر را ذکر کرده اند:

(۴) ۱- وی از خوارج بود «۴» و بر در مسجد ایستاد و گفت در آن کسی جز کافران نیست «۵»؛ زیرا خوارج معتقد به کفر مسلمین شدند. اما موضعگیری آنان

(۱) واحدی، اسباب النزول، ص ۲۴۰.

(۲) الدر المنثور ۵/ ۱۹۸.

(۳) تهذیب التهذیب ۷/ ۲۶۳.

(۴) میزان الاعتدال ۳/ ۹۵. طبقات القراء ۱/ ۱۵. ابن سعد، طبقات ۵/ ۲۱۶.

(۵) میزان الاعتدال ۳/ ۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۷۱

نسبت به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نصب و دشمنی، معروف است.

(۱) ۲- وی به دروغگویی و اهمیت ندادن به دروغ، معروف گردید و

به این امر اشتهار یافت؛ زیرا از ابن مسیب روایت شده که به غلام خود، برد گفته است:

«بر من دروغ مگویی آن گونه که عکرمه بر ابن عباس دروغ گفت» (۱). زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۷۱
عکرمه در میزان ص : ۷۰

(۲) از «عثمان بن مره» روایت شده که وی به قاسم گفته بود: «عکرمه با ما از ابن عباس چنین حدیث گفته است. پس قاسم گفت: ای برادر زاده! عکرمه دروغگو می باشد و هنگام صبح، حدیثی می گوید و شبانگاه با آن مخالفت می کند» (۲).

و با وجود متهم بودنش به دروغگویی، پس به هیچ یک از روایات وی نمی توان اعتماد کرد، زیرا اقدام به دروغگویی از مهمترین عواملی است که موجب بی اعتباری راوی می شود.

(۳) ۳- وی فاسق بوده و به غنا گوش فرا می داد، نرد بازی می کرد، در نماز سستی می نمود و سبک مغز بود (۳).

(۴) ۴- مسلمین او را رها کرده و از او دور شدند. وی و کثیر عزه در یک روز در گذشتند، پس مردم به تشییع جنازه کثیر رفتند اما بر جنازه وی حاضر نشدند (۴).

(۵) و با این ایرادهایی که بر او گرد آمده اند، چگونه می توان به روایت وی اعتماد و به آن اطمینان کرد. بخاری به وی اعتماد نموده در حالی که مسلم از وی

(۱) میزان الاعتدال ۳ / ۹۶.

(۲) معجم الادباء.

(۳) تهذیب التهذیب ۷ / ۲۶۳.

(۴) همان ۷ / ۲۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۷۲

اجتناب کرده است. «۱» بخاری گوید: «کسی از اصحاب ما نیست مگر اینکه به عکرمه احتجاج می کند» (۲) و عجیب این است که بخاری در روایاتش بر عکرمه و امثال وی از کسانی که

در دینشان مورد ایراد هستند، اعتماد می کند ولی از روایات عترت پاک که معادل قرآن کریم می باشند، خودداری می ورزد!!

(۱)

مقاتل بن سلیمان

«مقاتل بن سلیمان بن بشیر از دی خراسانی»، همانند دوستش عکرمه، در دین خود مورد اتهام بود و مترجمان درباره وی این موارد را ذکر کرده اند:

۱- وی دروغگو بوده است. نسائی گوید: «مقاتل دروغ می گفت» (۳) و «وکیع» نیز چنین گفته: «و اسحاق بن ابراهیم حنظلی گفت: خراسان سه نفر را خارج نموده که بی نظیر هستند- یعنی در بدعت و دروغ- جهم، مقاتل و عمر بن صبح».

(۲) و «خارج بن مصعب» گوید: «جهم و مقاتل نزد ما دو فاسق فاجر بودند» (۴). پس با وجود اتهام وی به دروغگویی، اعتماد بر روایتش صحیح نیست و حدیث وی از ارزش استدلالی می افتد.

(۳) ۲- وی در دین خود متهم بود و اعتقاد به «تشبیه» داشت. ابن حیان گوید:

«مقاتل، علم قرآن را از یهود و نصارا می گرفت، آنچه را که با کتابهایشان موافقت می نمود. و او پروردگار سبحان را به مخلوقین تشبیه می کرد و در حدیث، دروغ می گفت» (۵).

(۱) میزان الاعتدال ۳ / ۹۳.

(۲) تهذیب التهذیب ۷ / ۲۷۱.

(۳) میزان الاعتدال ۴ / ۱۷۳.

(۴) تهذیب التهذیب ۱۰ / ۲۸۱.

(۵) همان، ص ۲۸۴. میزان الاعتدال ۴ / ۱۷۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۷۳

(۱) بعضی از اخیار، خون وی را حلال دانستند.

«خارج» گوید: «خون یهودی و ذمی را حلال نمی شمارم اما اگر بر مقاتل بن سلیمان در جایی قدرت یابم که کسی ما را

نبیند، او را می کشم «۱»».

(۲) ۳- مقاتل، به نصب و دشمنی نسبت به امیر المؤمنین علیه السّلام معروف بوده و پیوسته فضایل امام علیه السّلام را به دیگران نسبت می داد. از امام

روایت شده است که فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی؛ از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید»، پس مقاتل خواست که در این امر با آن حضرت همانند باشد و می گفت: «از من بپرسید راجع به آنچه پایین تر از عرش باشد!». پس مردی به سوی او برخاست و به او گفت: به من خبر ده درباره مورچه که روده های آن در کجا هستند؟ و او قادر به پاسخ نشد «۲».

(۳) بار دیگر گفت: بپرسید از من درباره آنچه پایین تر از عرش است! پس مردی برخاست و به او گفت: به من خبر بده چه کسی موی سر آدم را هنگامی که به حج رفت، تراشید؟ و او سرگردان شد و قادر به پاسخ نبود «۳».

اینها مواردی است که بر تباهی اندیشه هایش دلالت دارد و اینکه هیچ یک از احادیث وی قابل اعتماد نبوده است.

(۴)

ضعف استدلال عکرمة و مقاتل

«عکرمة و مقاتل» به سیاق آیه استدلال کرده اند که درباره زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و شامل اهل بیت آن حضرت نیست.

(۵) امام «شرف الدین» به صورتی موضوعی به ابطال این امر اقدام نمود.

(۱) همان، ص ۲۸۱.

(۲) همان، ص ۲۸۳.

(۳) وفيات الاعیان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۷۴

وی قدس سره گفته: در رد آن، ما را چند وجه می باشد:

(۱) اول اینکه: این اجتهادی است در مقابل نصوص صریحه و احادیث متواتر صحیح.

(۲) دوم اینکه: اگر آیه شریفه اختصاص به همسران داشت، آن گونه که اینها ادعا نموده اند، خطاب در آیه به نحوی می بود که برای اناث مناسب داشت و خدای تعالی می فرمود: «عنکن و يطهرکن»، همان گونه که در آیات دیگر دیده می شود و مذکر آوردن ضمیر

خطاب در آیه، بدون اینکه در آیات دیگر زنان، چنین باشد، برای رد گمراه سازی آنان کفایت می کند.

(۳) سوّم اینکه: در کلام بلیغ، استطراد و اعتراض داخل می شود و آن عبارت از این است که جمله ای عارضی میان سخن متناسق وارد می گردد همچون قول خدای تعالی است در حکایت گفتار عزیز به همسرش، آنجا که به وی می گوید:

... إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ ... «۱» که جمله: (يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا) میان دو خطاب وی به او، مستطرد است، آن گونه که می بینی.

(۴) و همانند گفتار باری تعالی است: ... إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَافَهُمْ أَهْلًا لَهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّتِهِ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ «۲» که گفته: (وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ) جمله ای است عارضی از سوی

(۱) یوسف / ۲۸-۲۹ «چون شوهر دید که پیراهن از پشت دریده است، گفت: این (شکوه و تظاهر به عفت و تهمت بر دیگری بستن) از مکر شماس است که مکر و حيله شما زنان بسیار بزرگ و حیرت انگیز است. شوهر که حقیقت را دریافت یوسف را گفت ای پسر! از این درگذر (یعنی قضیه را از همه پنهان دار) و زن را گفت از گناه خود توبه کن».

(۲) نمل / ۳۴-۳۵ «(بلقیس) گفت: پادشاهان چون به دیاری حمله آرند، آن کشور را ویران سازند و عزیزترین اشخاص مملکت را ذلیل ترین افراد می گیرند و رسم و سیاستشان بر این کار خواهد بود.

حال من هدیه ای بر آنان بفرستم تا ببینم فرستادگانم از جانب سلیمان پاسخ چگونه باز آرند».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۷۵

خدای تعالی میان سخن

(۱) و مانند گفتار خداوند با عزت است: فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ «۱» که تقدیر آن این است که: «أفلا-اقسم بمواقع النجوم أنه لقرآن عظیم» و آنچه میان آنهاست، استطراد بر استطراد است و این امر در کتاب، سنت، کلام عرب و غیر آنها از مبلغان، فراوان دیده می شود.

(۲) آیه تطهیر از این قبیل است که به صورت مستطرده (عارضی) در میان آیات زنان آمده که به سبب استطراد آن مشخص گردید که خطاب خداوند به آنان با آن اوامر، نواهی، نصایح و آداب نبوده است مگر بخاطر عنایتی که خدای تعالی نسبت به اهل بیت (یعنی آن پنج تن) داشته تا مبادا (هر چند از جهت همسران پیامبر) ملامتی به آنها برسد و یا اینکه (و لو به واسطه) امری ناخوشایند به آنان نسبت داده شود و یا اینکه منافقان را بر آنها (هر چند به سبب آن همسران) راهی باشد و اگر این استطراد نمی بود آن نکته با ارزش و گرانبمایه حاصل نمی شد که بلاغت ذکر حکیم به آن عظمت یافت و اعجاز شگفت انگیزش کامل گشت، آن گونه که پنهان نباشد «۲».

(۳) نظر «امام شرف الدین»، نظری محکم و استوار است که تأویل متأولان را قطع کرد و خیالات معاندان را نابود ساخت و به وسیله آن، حجت را بر مخالفان تمام نمود.

(۴)

دلالت آیه تطهیر بر عصمت

این آیه به وضوح، بر عصمت پنج تن اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد؛ زیرا

(۱) واقعه / ۷۵-۷۷ «سوگند به مواقع نزول ستارگان (یا آیات کریمه قرآن) و این قسم اگر بدانید بسیار سوگند بزرگی است که این قرآن

بسیار کتابی بزرگوار و سودمند و گرامی است».

(۲) الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السلام، ص ۱۹۶-۱۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۷۶

خداوند متعال رجس؛ یعنی گناهان را از آنان دور ساخته و آنان را به حقیقت، پاک گردانیده است و این همان واقعیت و حقیقت عصمت است.

(۱) آیه، برای دلالت بر این امر، «انما» را در صدر خود دارد که از قویترین ادوات حصر می باشد و دخول «لام» در جمله خبری به آن افزوده می شود. و نیز تکرار لفظ «طهارت»، که همه اینها بر حسب صناعت، بر حصر و اختصاص دلالت می نماید و اراده خداوند در این امر، اراده ای تکوینی است که تخلف مراد از اراده در آن محال می گردد: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) «۱».

(۲) «امام شرف الدین» می گوید: این آیه به التزام بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت دارد؛ زیرا آن حضرت، خلافت را برای خویشتن ادعا کرد و حسنین و فاطمه نیز آن را برای وی ادعا نمودند و آنها دروغگو نیستند؛ چون دروغ از رجس است که خداوند آن را از آنان دور ساخته و آنها را از آن به حقیقت پاک گردانیده است «۲».

(۳)

آیه مودت

خداوند، مودت اهل بیت علیهم السلام را بر مسلمین واجب نموده است. خدای متعال می فرماید: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ «۳».

(۱) یس / ۸۲: «فرمان نافذ خداوند (در عالم) چون اراده خلقت چیزی را کند به محض اینکه گوید موجود باش بلا فاصله موجود خواهد شد».

(۲) الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السلام،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۷۷

«بگو که بر آن از شما مزدی نمی خواهم جز دوست داشتن خویشانم و هر کس نیکی کند، به او بیشتر پاداش می دهیم و خداوند بخشنده سپاسگزار است».

(۱) جمهور مسلمین بر این عقیده اند که مقصود از «قربی»، همانا علی، فاطمه و دو فرزندشان حسن و حسین می باشد و «اقراراف حسنه» عبارت است از کسب ثواب در مودت و محبت آنان بعضی از روایات رسیده در این مورد، بدین شرح می باشد:

(۲) ۱- «ابن عباس» روایت کرده: «هنگامی که این آیه نازل شد، گفتند: یا رسول الله! نزدیکان شما که مودتشان را بر ما واجب نموده ای چه کسانی هستند؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: علی، فاطمه و دو پسرشان» (۱).

(۳) ۲- «جابر بن عبد الله» روایت کرده: «مردی اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! اسلام را بر من عرضه کن. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: شهادت می دهی که پروردگاری جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست؟

(۴) اعرابی گفت: آیا از من پاداشی بر آن مطالبه می کنی؟

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: نه، جز مودت نسبت به خویشان.

اعرابی: خویشان من یا خویشاوندان تو؟

پیامبر صلی الله علیه و آله: خویشان من.

اعرابی: بیا تا با تو بیعت کنم بر آنکه تو را دوست ندارد و خویشان تو را

(۱) مجمع الزوائد ۷/ ۱۰۳. ذخائر العقبی، ص ۲۵. نور الابصار، ص ۲۲۷. الدر المنثور.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۷۸

دوست نمی دارد، لعنت خدا باد.

پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: آمین « (۱)».

(۱) ۳-

«ابن عباس» روایت کرده: «هنگامی که قول خدای تعالی نازل شد:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، عده ای با خود گفتند: او نمی خواهد جز اینکه ما را بعد از خود در مورد خویشاوندانش تشویق نماید.

پس جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که آنها آن حضرت را متهم نموده اند، پس این آیه نازل شد: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا «۲»، «آیا می گویند که بر خدا دروغی بسته است؟»، پس آن قوم گفتند: ای پیامبر خدا! تو راستگو هستی، آنگاه نازل شد: وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ ... «۳»، «و اوست که توبه را از بندگانش می پذیرد» «۴».

(۲) ۴- احتجاج نمودن عترت طاهره به اینکه این آیه در مورد آنها نازل شده است؛ زیرا سبط نخست پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن علیه السلام ضمن خطابه اش فرمود: «و من از اهل بیت هستم که خداوند مودت آنان را بر هر مسلمانی فرض نموده و فرموده است: بگو که از شما بر آن مزدی درخواست نمی کنم جز دوستی در مورد خویشاوندانم و هر کس نیکی کند برای او پاداش بیشتری در نظر می گیریم که نیکی کردن مودت ما اهل بیت است» «۵».

(۳) و در مورد این آیه، سید الساجدین و العابدین، حضرت امام علی بن

(۱) حلیه الاولیاء ۳ / ۲۰۱.

(۲) شوری / ۲۴.

(۳) شوری / ۲۵.

(۴) الصواعق المحرقة، ص ۲۰۲.

(۵) زندگانی امام حسن علیه السلام ۱ / ۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۷۹

الحسین علیه السلام احتجاج نمود هنگامی که به اسارت نزد یزید طاغوت برده شد و بر پلکان دمشق نگاهداشته گردید، مردی از اهل شام روی به آن

حضرت نمود و به او گفت: «سپاس خدای را که شما را کشت و ریشه کن ساخت و دو شاخ فتنه را قطع نمود».

(۱) امام به او نگاه کرد و او را فریب خورده یافت که تبلیغات گمراه کننده وی را گمراه نموده و از راه راست به در کرده است، پس به او فرمود: «آیا قرآن را خوانده ای؟».

- آری.

- «آیا آل حم را خوانده ای؟».

- قرآن را خوانده باشم و آل حم را نخوانده ام؟

- «آیا نخوانده ای: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؟».

- آن مرد حیران شد و لرزه بر اندامش افتاد و با شتاب گفت: آیا شما آنان هستید؟

- «آری» (۱).

(۲) و حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: در مورد ماست آل حم؛ آیه ای که مودت ما را ننگه نمی دارد مگر هر مؤمنی. سپس: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى را تلاوت فرمود (۲).

(۳)

سخن فخر رازی

«فخر رازی» در مورد این آیه اظهار نظر کرده و با بزرگداشت خاندان

(۱) طبری، تفسیر ۱۶/۲۵.

(۲) کنز العمال ۱/۲۱۸. الصواعق المحرقة، ص ۱۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۸۰

پیامبر صلی الله علیه و آله گفته ای دارد که متن آن چنین است: «و اگر این مطلب (یعنی اختصاص آیه به اهل بیت علیهم السلام) ثابت شود، واجب می گردد که آنها به تعظیم فراوان مخصوص گردند». وی گفته بر این امر چند وجه دلالت دارد:

(۱) اول: قول خدای تعالی است: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وجه استدلال به آن مطلبی است که گذشت و آن چیزی است که قبلاً بیان کرده بود که آل محمد صلی الله علیه و آله همان کسانی هستند که امرشان به آن حضرت

برمی گردد. پس آنها که امرشان به آن حضرت وابسته تر و کاملتر باشد، همانها «آل» خواهند بود و شک نیست که فاطمه، علی، حسن و حسین، رابطه میان آنها و میان رسول خدا صلی الله علیه و آله قویترین رابطه ها بوده است و این امر همچون چیزی است که به نقل متواتر معلوم می باشد، پس واجب است که آنها «آل» باشند.

(۲) دوّم: شک نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را دوست می داشته است. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه، پاره تن من است، هر چه وی را بیازارد مرا می آزارد». و به نقل متواتر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله ثابت شده است که علی، حسن و حسین علیهم السلام را دوست می داشته و اگر این امر ثابت گردد، همانند آن بر همه امت واجب می شود، به سبب گفته خدای تعالی: (... وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) «۱»، «از وی پیروی کنید شاید که هدایت گردید».

(۳) و بخاطر گفته خداوند متعال: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ «۲»، «پس آنان که با امر وی مخالفت می ورزند، بر حذر باشند».

(۴) و برای فرموده خداوند است که: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي

(۱) اعراف / ۱۵۸.

(۲) نور / ۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۸۱

يُحِبُّكُمْ اللَّهُ «۱»، «بگو اگر خدای را دوست می دارید، مرا پیروی کنید، خداوند شما را دوست خواهد داشت».

(۱) و برای فرموده خدای سبحان است که می فرماید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ... «۲»، «در رسول خدا سرمشق نیکویی برای شما وجود دارد».

(۲) سوّم: دعا کردن برای آل، منصب عظیمی است و لذا این دعا کردن،

خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده و آن این است: «اللهم صل على محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد» که واجب می باشد ... (۳)

(۳) مودت اهل بیت علیهم السلام از مهمترین واجبات اسلامی و از مقدس ترین فرایض دینی می باشد. «امام محمد بن ادریس شافعی» می گوید:

یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاه له «(۴)» ای اهل بیت پیامبر! دوستی شما فریضه ای است از سوی خداوند که در قرآن نازل کرده است.

«برای شما از جایگاه عظیم همین کافی است که هر کس بر شما درود نفرستد، نمازی برای او نباشد».

(۴) و «ابن العربی» گفته است.

(۱) آل عمران / ۳۱.

(۲) احزاب / ۲۱.

(۳) رازی، تفسیر، در ذیل تفسیر آیه مودت در سوره شوری.

(۴) الصواعق المحرقة، ص ۱۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۸۲، رایت ولائی آل طه فریضه علی رغم اهل البعد یورثنی القربی

فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی بتبلیغه إلیا الموده فی القربی «دوستی خاندان پیامبر را فریضه ای یافتیم که علی رغم دوری گزینان، مرا تقرب می بخشد».

«زیرا پیامبر بر هدایتش اجری طلب نکرد در تبلیغ خود، جز مودت نسبت به خویشاوندانش را».

(۱) و «کمیت» شاعر اسلام می گوید:

وجدنا لکم فی آل حم آیهتاؤها منا تقی و معرب «برای شما در آل حم آیه ای یافتیم که از میان ما افراد تقیه کننده و صراحت گو، آن را تأویل نموده اند».

(۲) در مودت اهل بیت علیهم السلام ادای مزد رسالت و صله پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سپاسگزاری از آن حضرت

وجود دارد بخاطر مشقت و سختی عظیمی که در راه رهایی مسلمین از شرک و

آزاد کردن خردهای آنان از خرافات تحمل کرده است و خدای تعالی حق پیامبر عظیمش بر این امت را این قرار داده است که با عترتش دوستی کنند و مودت و ولایتش را در دل پیورانند.

(۳)

آیه مباحله

از جمله آیات آشکار خدا که فضیلت اهل بیت علیهم السلام را اعلام نموده، «آیه مباحله» می باشد. خدای تعالی فرموده است:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۸۳

وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۱).

(۱) مفسران و راویان حدیث، اتفاق دارند بر اینکه این آیه در حق اهل بیت نازل گردیده «۲» و اینکه «ابناءنا» به «حسنین»، «نساءنا» به «فاطمه» و «انفسنا» به «علی» اشاره دارد.

(۲) این آیه کریمه در جریان یک واقعه بسیار مهم تاریخی که میان نیروهای اسلام و نیروهای نماینده نصارا نازل شد. شرح موجز این حادثه آن است که هیأتی از مسیحیان نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند تا با آن حضرت در مورد اسلام مناظره نمایند. پس از گفتگویی که میان آنان و پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت، توافق کردند که در برابر خداوند دعا کنند تا لعنت و عذابش را بر دروغگویان و منحرفان از حق، قرار دهد و برای این کار وقت خاصی را تعیین نمودند.

(۳) هیأت مسیحیان با وعده بازگشت برای مباحله، محل را ترک کردند تا امر خدا ظاهر شود و حق آشکار گردد و باطل از بین برود. دلهای آنان گرفتار امواجی از افکار و اندیشه ها گردید. آنها نمی دانستند که

پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی را برای مباحله در برابر آنان حاضر خواهد کرد.

(۴) روز موعده فرا رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد در حالی که برترین مردم

(۱) آل عمران / ۶۰: «پس هر کس با تو در مقام مجادله برآید درباره عیسی بعد از آنکه به وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباحله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجا به درگاه خدا اصرار کنیم) تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم».

(۲) رازی، تفسیر ۸ / ۸۵. بیضاوی، تفسیر، ۲ / ۴۷. تفسیر الکشاف ۱ / ۳۶۸. تفسیر روح البیان ۲ / ۴۴.

تفسیر الجلالین ۱ / ۳۵. ترمذی، صحیح ۵ / ۲۲۵، بیهقی، سنن ۷ / ۶۳. مسلم، صحیح ۴ / ۱۸۷۱، کتاب فضائل الصحابه. احمد بن حنبل، مسند ۱ / ۱۸۵. بغوی، مصابیح السنه ۴ / ۱۸۳ سیر اعلام النبلاء ۳ / ۲۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۸۴

و گرامی ترین آنها نزد خدا را برای مباحله برگزیده بود که عبارت بودند از دروازه علم و پدر دو سبط آن حضرت؛ یعنی امام امیر المؤمنین علیه السلام و پاره تنش فاطمه زهرا سرور زنان عالمیان و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت.

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی پیش آمد که حسین را در بغل داشت و با دست دیگرش حسن را گرفته بود و پشت سر وی حضرت زهرا با پوششی از نور خدا حرکت می کرد و امام امیر المؤمنین علیه السلام در پی، با شکوهی نمایان قدم بر می داشت.

(۲)

از سوی دیگر، سید و عاقب همراه فرزندان خود خارج شدند در حالی که جامه های فاخر پوشیده و زیور آلات بر خود داشتند و مسیحیان نجران و سواران بنی الحریث، سوار بر اسبانشان با بهترین وضع و آمادگی، همراه آنان بودند.

(۳) جمعیت فراوانی از مردم نیز جمع شدند و گردنها فراز کردند و این حادثه مهم را نظاره گر گشتند. سکوتی سنگین بر آن محل حکمفرما شد و تنها کلماتی نجوا گونه میان مردم ردّ و بدل می شد.

(۴) هنگامی که مسیحیان حالت پیامبر و اهل بیتش را دیدند که چشمها را خیره می ساخت و پیشانیها در برابرشان خاضع می گشت، دلهایشان از مشاهده هیبت پیامبر و شکوه طلعتش، پر از بیم و هراس گردید.

(۵) پیامبر صلی الله علیه و آله با خضوع برای مباحله بر زمین زانو زده بود. سید و عاقب در حالی که لرزه بر اندامشان افتاده بود، نزد آن حضرت آمدند و گفتند: «ای ابو القاسم» با چه کسانی به مباحله ما اقدام می نمایی؟».

(۶) پیامبر صلی الله علیه و آله با کلماتی که عظمت ایمان و خشیت از خدا را نمایان می ساخت به آنان پاسخ داد و گفت: «با بهترین مردم زمین و گرامی ترین آنان نزد خدا با شما مباحله می کنم» و به علی، فاطمه و حسنین اشاره فرمود.

آن دو با شگفتی پرسیدند: «چرا با اهل کرامت و بزرگی و صاحبان مقام از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۸۵

آنان که به تو ایمان آورده و از تو پیروی کرده اند، به مباحله ما اقدام نمی نمایی؟».

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ برای آنها تأکید نمود که اهل بیتش برترین خلائق نزد خداوند هستند.

آن حضرت فرمود: «باری، با اینها که بهترین اهل زمین و برترین خلائق هستند، با شما مباحله می کنم».

آنها به وحشت افتادند و دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله بر حق است. پس نزد اسقف که پیشوای آنان بود برگشتند تا با او در این باره مشورت کنند. آنان به وی گفتند: «ای ابا حارثه! در این امر چه نظر داری؟».

«چهره هایی را می بینم که اگر کسی از خداوند به سبب آنها بخواهد تا کوهی را از جای بردارد، آن را بر می داشت».

(۲) به این هم اکتفا نمود بلکه گفته خود را با دلیل و سوگند مؤکد ساخت و گفت: «آیا محمد را نمی نگرید که دستهایش را بلند کرده و منتظر است که شما دو نفر چه مطلبی را به او می گوید، سوگند به مسیح! اگر دهانش به کلمه ای گشوده شود، نه به خانواده بازمی گردیم و نه به مال و منال!».

(۳) وی آنها را از مباحله بازمی داشت و در میان آنها فریاد می کشید و می گفت:

«آیا نمی بینید آفتاب را که رنگش دگرگون گشته و افق را که ابرهای تیره در آن فراهم نشده و باد را که سیاه و سرخ وزیدن گرفته و این کوهها را که دود از آنها به هوا برخاسته است. عذابی بر بالای سر ما قرار گرفته، بنگرید به پرندگان که چینه دانه‌های خود را خالی می کنند و درختان را که برگهای خود را فرو می ریزند و این زمین را که چگونه در زیر پاهایمان به لرزه افتاده است!».

آن چهره های عظیم، آنان را پوشانده بود و به عیان دیدند که چه فضیلت فراوان و چه کرامتی را نزد خداوند دارند.

(۴) مسیحیان فوراً به

فکر چاره افتادند و با شتاب نزد پیامبر رفتند و گفتند: «ای

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۸۶:

ابو القاسم! از ما بگذر، خداوند از تو بگذرد».

(۱) آنها شرایط پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرا گشتند. پس از آن، پیامبر اعلام فرمود که اگر آنها به مباحله می پرداختند، مسیحیان نابود می گشتند. آن حضرت فرمود:

«سوگند به آنکه جان من در دست اوست! عذاب بر سر اهل نجران قرار گرفت و اگر آنها مباحله می کردند، به صورت میمونها و خوکها مسخ می شدند و درّه ای پر از آتش بر آنها مستولی می شد و خداوند، نجران و مردمش را نابود می ساخت حتی پرندگان بر روی درختان را و سالی نمی گذشت مگر اینکه همه مسیحیان از بین می رفتند...» (۱).

(۲) این حادثه مهم، میزان اهمیت اهل بیت علیهم السلام را آشکار کرد و اینکه در جامعه اسلامی پر از مجاهدان و مبارزان در راه اسلام در آن دوره، نظیری نداشتند و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی را می یافت که از آنها در ورع و تقوا بهتر بودند، برای مباحله آنان را بر می گزید، بلکه اگر کسی در فضیلت با آنان برابر می بود، از اینکه اهل بیت خود را بر آنان مقدم شمارد، امتناع می ورزید به سبب اینکه ترجیح بلا مرجح قبیح است آن گونه که علمای اصول می گویند.

(۳) همچنین، آن حضرت کسی از خاندان نزدیکش را برای مباحله به میان نیاورد؛ نه عمویش عباس بن عبدالمطلب و نه کسی از فرزندان بنی هاشم را با دو سبط خویش همراه ساخت. و نیز هیچ یک از همسران خود امهات المؤمنین را دعوت نکرد، در حالی که آنان

در حجره های خود بودند. و نه عمه اش صفیه را تا همراه پاره تنش سرور زنان عالمیان باشد و نه بانوی دیگری از بانوان شرافتمند و مخدرات عمرو العلی و شیهه الحمد و نه کسی از همسران خلفای سه گانه و دیگر

(۱) نور الابصار، ص ۲۲۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۸۷

مهاجرین و انصار، در حالی که همه خاندانش در معرض دید و شنید وی بودند.

پس هدف از این کار این بود تا دلیلی باشد بر فضیلت اهل بیتش و جایگاه بلندشان نزد خداوند: ذَلِكْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ* (۱).

«آن فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند دارای فضل عظیم است.»

(۱) «امام شرف الدین قدس سرّه» می گوید: «و تو می دانی که مباحله آن حضرت صلی الله علیه و آله با آنان و درخواست از آنان تا دعایش را آمین گویند، خود به تنهایی فضل عظیمی است و انتخابشان از سوی آن حضرت برای این کار مهم و اختصاص دادن آنها به این مقام بزرگ و برتر دانستن آنان بر دیگر افراد دارای سوابق، فضل بر فضلی است که هیچ یک پیش از آنان چنین نبوده و بعدا نیز کسی به آنان نخواهد رسید. و نزول قرآن در امر به مباحله، به آنان خصوصا فضلی سوم است که فضل مباحله را ظهوری بیشتر می بخشد و به شرافت اختصاص آنان شرفی می افزاید و نوری بر نور آن اضافه می کند» (۲).

(۲) همچنین آیه به وضوح، بر این دلالت دارد که حضرت امام امیر المؤمنین، خود، نفس رسول الله صلی الله علیه و آله است و رسول خدا برتر از همه خلق

خداوند است و علی نیز به مقتضای مساوات میان آنها چنین باشد. و فخر رازی این مطلب را در تفسیر کبیر خود بیان کرده و گفته است: «در ری، مردی بود که او را محمود بن حسن حمصی می گفتند و او معلم اثنا عشریه بود و ادعا می کرد که علی از همه

(۱) حدید / ۲۱.

(۲) الکلمه الغراء، ص ۱۸۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۸۸

پیامبران جز محمد صلی الله علیه و آله برتر است (۱) و بر این مطلب استدلال می نمود به گفته خداوند متعال: *وَ أَنْفُسِنَا وَ أَنْفُسِكُمْ*؛ زیرا مقصود از *وَ أَنْفُسِنَا*، نفس محمد صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا کسی خود را فرا نمی خواند بلکه مقصود غیر از آن است و اجماع نموده اند که آن دیگری، «علی بن ابی طالب بود»، پس آیه دلالت دارد بر اینکه نفس علی همان نفس محمد است و ممکن نیست که این نفس خود، عین آن باشد و مقصود این است که این نفس همانند آن نفس است و این امر، مساوات بیان آنها در همه وجوه را مقتضی می گردد، ما عمل به این عموم را در حق نبوت ترک نمودیم و در حق فضیلت در برپا داشتن دلایل که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر بود و علی چنان نبود و به جهت وجود اجماع بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله از علی، افضل بوده و ما سوای آن، مورد عمل باقی ماند.

(۲) و نیز اجماع دلالت دارد بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله از سایر پیامبران علیهم السّلام افضل بوده است، پس لازم می آید که علی از سایر پیامبران افضل

آیه ابرار

از آیات درخشان خداوند که فضیلت عترت پاک را ارج نهاده، «آیه ابرار» می باشد. خدای تعالی فرمود: إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا «۲».

«و نیکوکاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که طبعش (در لطف، رنگ و بوی) کافور است. از سرچشمه گوارایی آن بندگان خاص خدا می نوشند

(۱) رازی، تفسیر ۸ / ۸۶.

(۲) دهر / ۵ - ۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۸۹

که به اختیارشان هر کجا خواهند جاری می شود که آن بندگان نیکو به عهد و نذر خود وفا می کنند و از مهر خدا در روزی که شرّ و سختیش همه اهل محشر را فراگیرد، می ترسند».

(۱) عموم مفسران و محدثان روایت کرده اند که این آیه، در حق اهل بیت علیهم السّلام نازل شده «۱» و سبب آن این است که حسن و حسین علیهما السّلام بیمار شدند، پس جدشان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه جمعی از اصحابش به عیادت آنان رفت و از علی خواستند که هرگاه آنها از بیماری شفا یافتند، برای خدا روزه ای را نذر کنند. پس امیر المؤمنین نذر کرد که سه روز، روزه بگیرد و حضرت صدیقه علیها السّلام از وی متابعت نمود و خادمه اش فضه نیز در این مورد از ایشان متابعت کرد و هنگامی که حسنین از بیماری شفا یافتند، همگی روزه گرفتند و در آن هنگام امام، چیزی از طعام نداشت تا آن را برای آنها افطاری قرار دهد، پس آن حضرت علیه السّلام صاع جو را قرض گرفت و حضرت صدیقه در روز اول، یک

صاع از آن را آرد کرد و نان پخت و هنگامی که وقت افطار فرا رسید، ناگهان مسکینی در خانه را زد و از آنان طعامی طلب نمود، آنان همگی قوتشان را به آن مسکین دادند و روزه خود را ادامه دادند و جز آب چیزی را تناول نکردند.

(۲) روز دوم، پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله به آماده کردن طعام پرداخت که مایه اصلی آن نان جو بود و هنگام فرا رسیدن وقت غروب، یتیمی که گرسنگی وی را رنج داده بود، از آنان کمک خواست و آنها همگی قوت خود را به وی دادند و به غیر از آب، چیزی نخوردند.

(۱) فخر رازی، تفسیر ۳۰ / ۲۴۰. واحدی، اسباب النزول، ص ۲۹۶. نیشابوری در تفسیر سوره هل اتی، روح البیان ۱۰ / ۲۶۸. الدر المنثور. ینابیع الموده ۱ / ۲۷۹. الریاض النضره ۲ / ۱۸۰ و ۲۰۸.

مقریزی، امتاع الاسماع، ص ۵۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۹۰

(۱) روز سوم، سرور زنان، باقیمانده طعام را آرد کرد و نان پخت و هنگام افطار، غذا را به آنان تقدیم داشت، اما چیزی نگذشت که اسیری گرسنه در را زد و آنان دست از طعام کشیدند و آن را به وی بخشیدند.

سبحان الله! چه نیکوکاری از این بالاتر! کدام ایثار از این عظیم تر، آن ایثاری بود که قصد قربت خدای کریم در آن وجود داشت.

(۲) روز چهارم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدنشان آمد و آنها را دید. اما چه وحشتناک بود آنچه را که مشاهده فرمود. آن حضرت دید که بدنهایشان از شدت ضعف به رعشه افتاده و قوایشان از گرسنگی تحلیل رفته بود.

پس حالتش دگرگون گشت و فرمود: «خدایا! کمکی فرما، اهل بیت محمد از گرسنگی می میرند!».

(۳) هنوز سخن پیامبر به پایان نیامده بود که امین وحی بر آن حضرت فرود آمد و پاداش عظیم اهل بیت و ارزشیابی ایثار جاویدانشان را با خود آورد. آن پاداشی وصف ناپذیر بود که ارزیابی کمی آن ممکن نبود و آن مغفرت، رحمت و رضوان بی حد از سوی خداوند است که آنان را بخاطر صبرشان، بهشت و حریر، پاداش داد که در آن بر اریکه ها تکیه دهند، نه آفتاب و سرما بینند و درختانی که بر آنها سایه گسترده و میوه هایش آویزان شده است، ظرفهایی از نقره و فنجانهایی از بلور در اطرافشان به گردش در می آید، بلورهایی از نقره که آنها را به درستی اندازه داشته اند و در آن جامی به آنان می نوشاند که از زنجبیل سرشته شده باشد.

(۴) همانا آن عطایی پربخشش و فراوان است که پروردگارشان در آخرت از نعمتهای عظیم و کرامات به آنان مرحمت کرده و مزید مغفرت و رضوانش را به فراوانی به آنها داده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۹۱

(۱) در اینجا سخن ما درباره بعضی از آیات کریمه که در حق اهل بیت علیهم السّلام نازل شده است، به پایان می رسد و بدون شک حضرت امام حسین علیه السلام از جمله افراد مورد نظر در آن آیات کریمه فرود آمده از آسمان می باشد که مقام عظیم آن حضرت، نزد خداوند را نشان می دهد.

(۲)

در سایه سنت

اشاره

در سنت نبوی، تعداد زیادی از احادیث وجود دارد که پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله آنها را بیان فرموده و جنبه های شخصیت حضرت امام حسین علیه السلام

را نشان داده و ابعاد برتری آن حضرت نسبت به دیگر مسلمین را مشخص نموده است

در این مورد، نصوص فراوانی متواتر شده که بر چند دسته می باشند، بعضی از آنها در مورد اهل بیت علیهم السّلام وارد شده که قطعا شامل امام حسین نیز می شوند. و بعضی دیگر در مورد آن حضرت و برادرش حضرت حسن علیه السّلام وارد گردیده و دسته سوم، مخصوصا درباره آن حضرت رسیده است بدین ترتیب:

(۳)

دسته اوّل

اما آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت عترت و لزوم مودت آنان رسیده، دسته بزرگی از اخبار را دربرمی گیرد که بعضی از آنها بدین شرح می باشد:

(۴) ۱- «ابو بکر» روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که خیمه ای برافراشته و بر کمانی عربی تکیه زده بود، در حالی که علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام درون خیمه بودند. پس فرمود: «ای گروه مسلمین! من در صلح هستم با کسی که با اهل خیمه در صلح باشد و در جنگ هستم با آنکه با آنان بجنگد و دوست هستم با آنکه دوستشان بدارد. کسی جز آنکه جدی سعادت مند دارد، آنان را دوست

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۹۲

نمی دارد و دشمنشان نمی شناسد مگر آنکه جدی با شقاوت و تولدی ناشایسته داشته باشد» (۱).

(۱) ۲- «زید بن ارقم» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام فرمود: «من در جنگ هستم با آنکه شما با او بجنگید و صلح هستم با آنکه وی را صلح نموده باشید» (۲).

(۲) ۳- «احمد بن حنبل» به سندش روایت کرده که

پیامبر صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: «هر کس مرا دوست بدارد و این دو و پدر و مادرشان را، روز قیامت همراه من در یک درجه خواهد بود» (۳).

(۳) ۴- «جابر» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در عرفات، در حالی که علی رو به رویش بود، فرمود: «ای علی! به من نزدیک شو، من و تو از یک درخت آفریده شده ایم، من اصل و تو فرع آن هستی و حسن و حسین، شاخه هایش می باشند، پس هر که به شاخه ای از آن آویزان شود، خداوند او را وارد بهشت می سازد...» (۴).

(۴) ۵- «ابن عباس» روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ستارگان برای مردم

(۱) الرياض النضرة ۱۵۴ / ۲.

(۲) ترمذی، صحیح ۶۹۹ / ۵. و ابن ماجه در سنن خود ۵۲ / ۱ روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من در صلح با آنکه او را صلح کرده باشید و در جنگم با هر که با وی بجنگید». و مانند آن را حاکم در مستدرک خود ۱۴۹ / ۳ روایت کرده. و ابن اثیر در اسد الغابه ۵۲۳ / ۵ و احمد آن را در مسندش روایت کرده ۴۴۲ / ۲ به سندش از ابو هریره و نیز خطیب بغدادی در تاریخش ۳۶ / ۷.

(۳) احمد، مسند ۷۷ / ۱. ترمذی، صحیح ۶۴۱ / ۵. و در تهذیب التهذیب ۱۰ / ۴۳۰ آمده است که نصر بن علی این حدیث را بیان کرد، پس متوکل دستور داد وی را هزار تازیانه بزنند. سپس جعفر بن عبد الواحد درباره وی با او سخن گفت و

به او می گفت: این، از اهل سنت است و همچنان با او بود تا وی را رها کرد.

(۴) احمد، مسند ۱/ ۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۹۳

زمین، امانی از غرق نشدن هستند و اهل بیت من برای اتمم، امانی از اختلاف می باشند، پس اگر قبیله ای از عرب با آن مخالفت کند، اختلاف می یابند و حزب شیطان می شوند...» (۱).

(۱) ۶- «زید بن ارقم» روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من در میان شما دو چیز گرانبها را باقی می گذارم که اگر به آنها چنگ بزنید، بعد از من گمراه نمی شوید، یکی از آنها از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا که ریسمانی است از آسمان بر زمین کشیده شده و عترتم اهل بیتم که از هم جدا نشوند تا اینکه بر حوض بر من وارد گردند، پس بنگرید که پس از من چگونه با آنها عمل خواهید کرد...» (۲).

(۲) حدیث ثقلین از برجسته ترین احادیث نبوی و از معروفترین و مشهورترین آنها در میان مسلمین می باشد و این حدیث، در مواضع فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله تکرار شده است که به بعضی از آنها اشاره می نمایم:

(۳) الف- پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را در حج خود، در روز عرفه اعلام فرمود؛ زیرا جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده: پیامبر خدا را در حج خود، در روز عرفه دیدم که بر روی ناقه قصوایش خطبه ایراد می کرد و شنیدم او را که می گفت:

«ای مردم! من در میان شما چیزی را بر جای می گذارم که اگر به آن عمل کنید، گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۴۹. و در کنز العمال ۱۲/ ۱۰۲ و الصواعق المحرقة، ص ۱۸۷ آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ستارگان، امانی برای اهل زمین هستند و اهل بیت من، امانی برای امت می باشند». و مناوی آن را در فیض القدیر ۶/ ۲۹۷ و هیشمی در مجمع خود ۹/ ۱۷۴، روایت کرده اند.

(۲) ترمذی، صحیح ۵/ ۶۶۳. اسد الغابه ۲/ ۱۲.

(۳) کنز العمال ۱/ ۱۷۲. ترمذی، صحیح ۵/ ۶۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۹۴

(۱) ب- آن حضرت صلی الله علیه و آله آن را در روز غدیر بیان کرد؛ زیرا زید بن ارقم گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جحفه فرود آمد، پس روی به مردم کرد و خداوند را حمد و ثنا گفت، سپس فرمود: «من برای پیامبری نمی یابم جز نصف عمر پیامبری که پیش از او بوده و نزدیک است که فرا خوانده شوم و اجابت نمایم (و از دنیا بروم) پس شما چه می گوید؟».

گفتند: نصیحت و دلسوزی نمودی.

(۲) حضرت فرمود: «آیا گواهی می دهید که پروردگاری جز خداوند نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و اینکه بهشت و جهنم حق است؟» گفتند: گواهی می دهیم.

(۳) پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر سینه خویش نهاد و سپس فرمود: «و من همراه شما گواهی می دهم». و روی به آنان کرد و فرمود: «آیا می شنوید؟».

گفتند: آری.

(۴) حضرت فرمود: «من پیش از شما کنار حوض خواهم بود و شما بر من کنار حوض وارد می شوید و اینکه عرض آن، به فاصله صنعا تا بصرا باشد و در آن، جامهایی

است از نقره به شمار ستارگان، پس بنگرید که بعد از من با ثقلین چگونه خواهید بود؟».

شخصی آن حضرت را ندا داد که یا رسول الله! «ثقلین» چه باشند؟

(۵) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کتاب خدا که یک طرف در دست خداوند عز و جل است و طرف دیگر آن در دست شماست، پس به آن چنگ زنید و دیگری عشیره من است» (۱). و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده است که آنها از

(۱) در کنز العمال ۱/ ۱۸۸ لفظ «عترت من» آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۹۵

هم جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد شوند و این را از پروردگام برای آنها درخواست کرده ام پس بر آنها تقدّم نجوید که هلاک می شوید و از آنها کوتاهی نکنید و آنها را نیاموزید که آنان از شما دانانند».

(۱) سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر کس را که من از خود او اولی بودم، علی ولی اوست، خداوندا! دوست بدار هر کس را که با وی دوستی کند و دشمن بدار هر کس را که دشمن وی باشد» (۱).

(۲) ج- پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را در بستر مرگ اعلام فرمود، آنگاه که آن حضرت صلی الله علیه و آله روی به یارانش کرد و به آنان فرمود: «ای مردم! نزدیک است که به صورتی سریع درگذرم و مرا ببرند و من این گفته را قبلا به شما گفتم که عذر نهاده باشم جز اینکه من در میان شما کتاب پروردگام عز و جل را بر جای می گذارم و عترتم اهل بیتم،

سپس دست علی را گرفت و آن را بالا برد و گفت: این علی همراه قرآن است و قرآن همراه علی، از هم جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند و از آنها خواهم پرسید که در مورد آنان پس از من چه بوده است...» (۲).

(۳) حدیث ثقلین موقرترین و صحیحترین احادیث نبوی می باشد و مناوی از سمهودی روایت کرده که گفته است: «و بر در [حجره] بیش از بیست صحابی بودند» (۳). و همگی این حدیث را روایت کرده اند.

(۴) و ابن حجر گفته است: «این حدیث از طرق فراوان، بیش از بیست صحابی روایت شده است» (۴).

(۱) هیشمی، مجمع ۹/ ۱۶۳.

(۲) الصواعق، ص ۱۲۶.

(۳) فیض القدیر ۳/ ۱۵.

(۴) الصواعق، ص ۲۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۹۶

(۱) این حدیث، دلالت صریح و واضحی بر حصر امامت در اهل بیت علیهم السلام و بر عصمت آنان از گناهان و هوسها دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را قرین کتاب خداوند بزرگ قرار داده که باطل از پیش رو و از پشت سر به سوی آن نمی آید و طبیعی است که هر گونه انحراف آنان از دین، جدایی از کتاب عزیز شمرده می شود، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله به عدم جدایی آنان تصریح فرموده تا اینکه کنار حوض بر آن حضرت وارد شوند، پس دلالت آن عصمت، امری آشکار است که پنهانی در آن نباشد. و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث بر امتش تأکید دارد که بر آنان تقدم نجویند و رهبری خود را به آنها بسپارند تا در

این زندگی هلاک نشوند.

(۲) بحث درباره نتایج این حدیث شریف، تألیف کتاب خاصی را طلب می کند که البته جمعی از علما به صورتی موضوعی و شامل، به بررسی آن پرداخته اند «۱».

(۳) ۷- «ابو سعید خدری» روایت کرده شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «همانا مثل اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر کس از آن بازماند، غرق می شود و اینکه مثل اهل بیت در میان شما همچون باب حطه در بنی اسرائیل است که هر کس داخل آن شود، بخشوده می گردد» «۲».

(۴) در این حدیث، دعوتی سازنده و الزام آور در مورد تمسک به عترت

(۱) در این مورد، مراجعه شود به المراجعات، ص ۷۱-۷۸. الاصول العامه للفقهاء المقارن، ص ۱۶۴-۱۸۷.

(۲) مجمع الزوائد ۹/ ۱۶۸ و حاکم آن را در مستدرک خود نقل کرده ۲/ ۴۳، از حنش از ابو ذر. خطیب بغدادی در تاریخش ۲/ ۱۹ به سندش از انس بن مالک روایت کرده. ابو نعیم در الحلیه ۴/ ۳۰۶ به سندش از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده. المتقی در کنز العمال به سندش از ابن زبیر و ابن عباس روایت کرده. المحب الطبری آن را در ذخائر العقبی، ص ۲۰ به سندش از علی روایت نموده.

طبرانی در دو کتاب الاصحیح و الاوسط خود از ابو سعید خدری روایت کرده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۹۷

طاهره وجود دارد که آن ضمانتی برای نجات امت و سلامت می باشد همان گونه که دور شدن از عترت، گمراهی و هلاکت را سبب می شود. «امام شرف الدین» در بیان این

حدیث می گوید:

(۱) و تو می دانی که مقصود از تشبیه آنان علیهم السّلام به کشتی نوح این است که هر کس در دین خود به آنها پناه برد و فروع و اصول آن را از ائمه آنان دریافت کند، از عذاب جهنم نجات می یابد. و هر کس از آنان تخلف جوید، همچون کسی خواهد بود که در روز طوفان به کوهی پناه برد تا وی را از امر خدا پناه دهد، اما آن شخص در آب غرق شد و این یک در جهنم سوزان- و العیاذ باللّٰه- غرق می گردد. و وجه تشبیه آنان به باب حطه آن است که خدای تعالی آن در را مظهري از مظاهر تواضع در برابر جلال فرمانبرداری از حکم خود قرار داد و بدین گونه وسیله ای برای مغفرت می شد.

(۲) این وجه شبه را «ابن حجر» نیز مورد توجه قرار داده و پس از اینکه این احادیث و دیگر موارد همانند آنها را نقل کرده، گفته است:

«وجه تشبیه آنان به کشتی این است که هر کس آنها را دوست بدارد و بزرگ شمارد، به عنوان سپاس نعمت شرف آنان و عمل به هدایت علمایشان، از ظلمت مخالفات ایمن گردد و هر کس از این امر تخلف ورزد، در دریای کفر نعمتها غرق می شود و در بیابانهای طغیان هلاکت می یابد... تا اینکه گفت: و باب حطه- یعنی وجه تشبیه آنها به باب حطه- این است که خداوند وارد شدن به آن در، که دروازه اریحا یا بیت المقدس است، همراه با تواضع و استغفار را وسیله ای برای مغفرت قرار داد و برای این امت، مودت اهل بیت را سببی قرار

زندگانی حضرت امام

داده است...» (۱)».

(۱) متکلمان شیعه برای حصر امامت در اهل بیت علیهم السلام به این حدیث استناد جسته اند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را چون کشتی نوح قرار داد به عنوان ممتاز نمودن آنان از غیر آنها، پس رجوع به آنان سببی برای نجات و تخلف از آنان وسیله گمراهی و نابودی است.

(۲) ۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «معرفت آل محمد برائت از آتش است و دوستی آل محمد وسیله گذر از صراط و ولایت آل محمد، امان از عذاب می باشد» (۲)».

(۳) ۹- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است. همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده شده می میرد.

هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، توبه کننده می میرد. همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن و با ایمان کامل می میرد. همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، ملک الموت او را مژده بهشت می دهد و پس از او منکر و نکیر نیز او را مژده دهند. همانا هر کس بر محبت آل محمد بمیرد، به بهشت زفاف داده می شود همان گونه که عروس را به خانه شوهرش زفاف دهند. همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود. همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، قبرش زیارتگاه فرشتگان رحمت می شود.

همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، بر سنت و جماعت مرده است. همانا هر کس بر دشمنی آل محمد بمیرد، روز قیامت می آید در حالی که میان دو

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۹۹

چشمانش نوشته شده: ناامید از رحمت خدا...» (۱).

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت به موالات عترتش فرمود و اینکه از اعماق جانهایمان، صادقانه ترین نمونه های دوستی و ولا را داشته باشیم و اینکه این امر تا آخرین لحظه زندگیمان استمرار داشته باشد.

(۲) ۱۰- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اهل بیت را در میان خود در جایگاه سر نسبت به بدن و جایگاه چشمان از سر قرار دهید و سر، بدون دو چشم، راه را نمی یابد» (۲).

(۳) ۱۱- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در روز قیامت، شخص قدم از قدم بر نمی دارد تا اینکه از او درباره چهار چیز پرسیده شود: عمرش را در چه راهی فنا کرده، بدنش را در چه کاری نابود ساخته، مالش را از کجا به دست آورده و در چه راهی خرج نموده و درباره محبت ما اهل بیت» (۳).

(۴) ۱۲- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس شاد شود که به زندگی من زیست کند و به مرگ من بمیرد و در بهشت جاویدانی که پروردگارش آن را غرس نموده است، اقامت گزیند، بعد از من با علی موالات نماید و با دوست او دوستی کند و بعد از من به اهل بیت من پناه برد که آنان عترت من هستند، از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم من به آنان روزی داده شده است، پس وای بر آن افراد از امت من که فضل آنان را تکذیب کنند و با آنها صله مرا قطع نمایند، خداوند شفاعتم را

(۵) ۱۳- علی علیه السّلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که نخستین کسانی که

(۱) المراجعات، ص ۸۳ به نقل از ثعلبی در تفسیر آیه مودت در تفسیر کبیرش.

(۲) المراجعات، ص ۸۱ به نقل از الشرف المؤبد، ص ۵۸.

(۳) المراجعات، ص ۸۲ به نقل از سیوطی در احیاء المیت و نبهانی در اربعینش.

(۴) کنز العمال ج ۱۲/ ۱۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۰۰

وارد بهشت می شوند: من، فاطمه، حسن و حسین هستند، گفتم یا رسول الله! پس محبان ما، فرمود: آنان پشت سر شما هستند» (۱).

(۱) ۱۴- «ابو سعید خدری» روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر حضرت فاطمه علیها السّلام وارد شد و فرمود: «من و تو و این که خوابیده است (یعنی علی) و آن دو (یعنی حسن و حسین) روز قیامت در یک مکان خواهیم بود» (۲).

(۲) اینها بعضی از احادیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضل عترتش رسیده است و هر کس در آنها تأمل نماید به مقصود مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله منتهی می شود که همانا قرار دادن رهبری اسلامی در دست ائمه اهل بیت علیهم السّلام می باشد، آنان که طاعت خدا را بر هر چیزی ترجیح داده اند تا امت در مسیر خود از راه هدایت و صلاح، دور نشوند و در رفتار خود از آنچه خداوند فرمان داده است، منحرف نگردند تا در میان آنان عدالت و حق گسترش یابد و راه قدرتهای ستمگر بسته شود تا بر منبرهای حکومت و خلافت اسلامی نجهند.

(۳)

دسته دوم

اشاره

مصادر سیره نبوی و احادیث، سرشار است

از اخبار فراوانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در حق سبطین علیهما السّلام و درجه اهمیت و مقام ارجمندشان نزد آن حضرت رسیده که به بعضی از آنها اشاره می نمایم:

(۴) ۱- «ابو ایوب» روایت کرده: «بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که حسن و حسین علیهما السّلام نزد آن حضرت (و یا در حجره اش) مشغول بازی بودند.

پس گفتم: یا رسول الله! آیا آنها را دوست می داری؟ فرمود: چگونه آنها را

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۵۱.

(۲) همان ۳/ ۱۳۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۰۱

دوست نداشته باشم در حالی که آنها دو گل من از دنیا هستند که آنها را می بویم» (۱).

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله در مواضع عدیده ای لقب ریحانتین (دو گل) به آنها داده که به بعضی از آنها اشاره می نمایم:

(۲) الف- «سعید بن راشد» روایت کرده: حسن و حسین علیهما السّلام به سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می شتافتند. پس پیامبر یکی از آنها را برداشت و زیر بغل گرفت. سپس دیگری آمد و آن حضرت او را زیر بغل دیگر خود گرفت و فرمود: «اینها دو گل من از دنیا هستند، هر کس مرا دوست بدارد، آنها را دوست داشته باشد» (۲).

(۳) ب- «سعد بن مالک» گوید: بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که حسن و حسین بر پشت آن حضرت بازی می کردند، پس گفتم: یا رسول الله! آیا آنها را دوست می داری؟ فرمود: «چرا آنها را دوست نداشته باشم در حالی که آنها دو گل من از دنیا هستند» (۳)؟.

(۴) ج- «انس بن مالک»

روایت کرده: داخل شدم (یا شاید داخل شدم) بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در حالی که حسن و حسین بر شکم آن حضرت می‌غلتیدند و می‌فرمود: «اینان دو گل من از این امت هستند» (۴)».

(۵) د- «ابو بکر» روایت کرده: حسن و حسین علیهما السلام بر پشت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌ایستادند در حالی که آن حضرت در نماز بود، پس ایشان آنها را با دست خود

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۱. و ذهبی آن را در سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۲ با اندکی تغییر روایت کرده.

مختصر صفة الصفوة، ص ۶۲. ابن عساکر، ترجمه امام الحسین من تاریخ دمشق، ص ۶۱.

(۲) ذخائر العقبی، ص ۱۲۴.

(۳) کنز العمال ۱۳/ ۶۷۱.

(۴) نسائی، خصائص، ص ۱۲۵. و در مسند امام زید، ص ۴۶۹ آمده: «فرزند، گل است و دو گل من حسن و حسین هستند».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۰۲

نگه می‌داشت تا کمر خود را راست کند و آنها بر روی زمین قرار گیرند و هنگامی که از نماز فارغ شد، آنها را در دامن خود نشاند و سپس فرمود: «این دو فرزند من، دو گل من از دنیا هستند» (۱)».

(۱) ه- «جابر» روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «سلام بر تو ای پدر دو گل من! تو را به نیکی سفارش می‌کنم در مورد دو گل من از دنیا که به زودی دو رکن تو فرو می‌ریزند و خداوند جانشین من بر تو باشد. پس هنگامی که حضرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در گذشت، علی علیه

السَّلام گفت: این یکی از دو رکنی است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود و وقتی که حضرت فاطمه علیها السَّلام از دنیا رفت، حضرت علی گفت: این رکن دوّم است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده بود» (۲)».

(۲) و- «بخاری» به سندش از «ابی نعیم» روایت کرده: «من شاهدی برای ابن عمر بودم که مردی از او درباره خون پشه سؤال کرد، پس گفت: تو کیستی؟»

گفت: از اهل عراق هستم. گفت: این را بنگرید که درباره خون پشه از من می پرسد، در حالی که فرزند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را کشته اند و من شنیدم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را که می فرمود: آنها دو گل من از دنیا هستند» (۳)».

(۳) ۲- «انس بن مالک» روایت کرده: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسیده شد کدام یک از اهل بیت نزد تو محبوبترند؟ آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «حسن و حسین». و آن حضرت به فاطمه می گفت: «دو پسر مرا صدا کن. پس آنها را می بویید و به خود می فشرد» (۴)».

(۱) کنز العمال ۱۳ / ۶۶۷.

(۲) حلیه الاولیاء ۳ / ۲۰۱.

(۳) بخاری، صحیح، ۸ / ۸ و ۵ / ۳۳. فضائل الخمسه من الصحاح الستة ۳ / ۱۸۳.

(۴) ترمذی، صحیح ۵ / ۶۵۷. فیض القدیر ۱ / ۱۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۰۳

(۱) ۳- «ابن عباس» روایت کرده: در حالی که ما یک روز همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودیم، فاطمه علیها السَّلام گریان آمد. پس پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به او فرمود: پدرت فدایت باد! چه چیزی تو را گریانده است؟ گفت: حسن

و حسین خارج شده اند و نمی دانم که شب را در کجا به صبح رسانده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: گریه نکن که آفریدگار آنان از من و تو به آنها مهربانتر است، سپس دو دستش را بلند کرد و گفت: «خداوندا! آنها را محافظت فرما و به سلامت بدار».

(۲) پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! غمگین مباش که آن دو در محله بنی النجار خفته اند و خداوند فرشته ای را مأمور آنان کرده که آنها را محافظت نماید. پیامبر برخاست و در حالی که اصحابش به همراه وی بودند، به سوی آن محل رفتند و حسن و حسین علیهما السلام را دیدند که دست در آغوش یکدیگر به خواب رفته اند و آن فرشته مأمور آنها یکی از دو بال خود را در زیر آنها قرار داده و بال دیگر را در بالای آنها سایبان ساخته بود. پیامبر خم شد و آنها را می بوسید تا اینکه از خواب بیدار شدند. سپس حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ خود گذاشت. پس ابو بکر با او رو به رو شد و گفت: یا رسول الله! یکی از دو کودک را به من بده تا او را به جای تو بردارم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین مرکب، مرکب آنان است و آنها بهترین سواران هستند و پدرشان از آنها بهتر است». تا اینکه به مسجد رسید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پیا خاست در حالی که آن دو بر دوش وی بودند. سپس فرمود: «ای گروه مسلمین! می خواهید شما را به بهترین مردم

از نظر جد و جده راهنمایی کنم؟».

گفتند: آری، یا رسول الله! (۳) آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین هستند که جدشان رسول خدا خاتم فرستادگان است و جده آنان، خدیجه بنت خویلد سرور زنان اهل بهشت می باشد.»

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۰۴

(۱) سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «می خواهید شما را به بهترین مردم از جهت عمو و عمه راهنمایی کنم؟».

گفتند: آری، ای پیامبر خدا! فرمود: «حسن و حسین، عمویشان جعفر بن ابی طالب و عمه آنها ام هانی دختر ابو طالب می باشد.»

(۲) سپس فرمود: «می خواهید بهترین مردم از نظر دایی و خاله را به شما معرفی کنم؟».

گفتند: آری، ای رسول خدا! آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین، داییشان قاسم فرزند رسول خدا و خاله آنان، زینب دختر رسول خدا می باشد.»

(۳) پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوندا! تو می دانی که حسن و حسین و عمویشان در بهشت هستند و عمه آنها در بهشت می باشد و هر کس آنها را دوست بدارد، در بهشت است و هر کس آنان را دشمن بدارد، در جهنم می باشد.» (۱)

این حدیث شریف، آشکارا میزان دوستی آن حضرت صلی الله علیه و آله را نسبت به دو سبط خود نشان می دهد و اینکه آن دو، محبوبترین اهل بیت وی نزد او هستند، همچنانکه آن دو برترین مردم از نظر نسب و حسب می باشند و هر کس آنها را دوست بدارد همراه آنان در جایگاه بزرگی در فردوس برین جای می گیرد.

(۴) -۴ «عمر» روایت کرده: حسن و حسین علیهما السلام را بر شانه های

پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم، پس گفتم: اسب در زیر شما می باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«و بهترین سواران آنها هستند» (۲).

(۱) ذخائر العقبی، ص ۱۳۰.

(۲) مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۲. کنز العمال ۱۳/ ۶۵۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۰۵

(۱) و به همین مضمون، جابر روایت کرده: بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که حسن و حسین بر پشت او بودند و آن حضرت می فرمود: «بهترین شتر، شتر شماست و بهترین دو لنگه بار، شما هستید» (۱).

«سید حمیری» این مطلب را با این گفته خود به نظم آورده است:

اتی حسنا و الحسین الرسول و قد برزا ضحوه یلعبان

فضمها و تفداهما و کانا لیدیہ بذاک المکان

و مرا و تحتها عاتقاه فنعیم المطیه و الراكبان «پیامبر، حسن و حسین را دید که یک روز بازی می کردند».

«پس آنها را در آغوش گرفت و گفت فدایتان شوم!».

«و آنها بر دوش او سوار شدند و گذشتند که بهترین مرکوب بود و آنان بهترین سواران بودند».

(۲) ۵- «ابو سعید خدری» روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند ...» (۲).

(۱) کنز العمال ۱۳/ ۶۶۳. مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۲.

(۲) ترمذی، صحیح ۵/ ۶۵۶. مختصر صفه الصفوه، ص ۶۲. احمد بن حنبل، مسند ۳/ ۶۲. حلیه الاولیاء ۵/ ۷۱. تاریخ بغداد ۹/ ۲۳۱ و حاکم آن را در مستدرک ۳/ ۱۶۸ به سندش از ابن عمر روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان از آنان بهتر است». و با این نص در

مسند امام زید وارد شده است. و در الاصابه ۱/ ۲۶۶ جهم روایت کرده:

شنیدم رسول خدا را که می فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت می باشند».

و در کنز العمال ۶/ ۲۲۱ آمده: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند، هر کس آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که آن دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است».

و در جامع الکبیر سیوطی از ابن عساکر به سندش از حذیفه آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «فرشته ای به سوی من آمد، پس به من سلام کرد، از آسمان فرود آمده بود و پیش از آن فرود نیامده بود و مرا مژده داد که حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند و اینکه فاطمه سرور زنان اهل بهشت می باشد...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۰۶

(۱) ۶- «سلمان فارسی» روایت کرده: شنیدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

«حسن و حسین دو پسر هستند، هر کس آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد، خداوند او را دوست می دارد و هر کس را خداوند دوست بدارد، او را به بهشت وارد می سازد و هر که آنان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد، خداوند او را دشمن می داند و هر که را خداوند دشمن بدارد، او را به جهنم وارد می سازد ... «۱»».

(۲) ۷- پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در حال خطبه بود که حسن و حسین آمدند در حالی که دو پیراهن قرمز رنگ پوشیده بودند

راه می رفتند و پایشان به زمین برخورد می کرد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد و آنها را برداشت و نزد خود گذاشت و فرمود: «راست گفت خداوند، آنجا که می فرماید: همانا اموال و فرزندانان فتنه هستند، به این دو کودک نگاه کردم که راه می رفتند و پایشان به زمین برخورد می کرد، پس صبر نکردم تا اینکه سخنم را قطع نمودم و آنها را برداشتم ...» (۲).

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۶۶. و با اندکی تغییر، هیشمی آن را در مجمعش آورده ۹/ ۱۱۱. و نیز متقی آن را در کنز العمال ۱۲/ ۱۲۰ روایت کرده و در سنن ابن ماجه ۱/ ۵۱ از ابو هریره، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که با آنان دشمن باشد، مرا دشمن داشته است».

و در تهذیب التهذیب در شرح حال نصر بن علی ازدی، علی بن صواف از عبد الله بن احمد روایت کرده که نصر حدیث گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین را گرفت و گفت:

«هر کس مرا دوست بدارد و اینها و پدرشان را دوست بدارد، همراه من در روز قیامت در درجه ام خواهد بود».

هنگامی که متوکل آن را شنید، دستور داد او را هزار تازیانه بزنند. پس جعفر بن عبد الواحد با وی درباره اش سخن گفت و به او می گفت: این، از اهل سنت است و همچنان با وی بود تا او را رها کرد.

(۲) ترمذی، صحیح ۵/ ۶۵۸. نسائی، صحیح ۳/ ۱۰۸. حاکم، مستدرک ۱/ ۲۸۷. ابی

داوود، صحیح ۱ / ۲۹۰. احمد بن حنبل، مسند ۵ / ۳۵۴. بیهقی، سنن ۳ / ۲۱۸. اسد الغابه ۲ / ۱۲. کنز العمال ۱۲ / ۱۱۴، نسائی، سنن ۳ / ۱۰۸ و در الصواعق المحرقة، ص ۱۹۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۰۷

(۱) ۸- «یعلی بن مره» روایت کرده: حسن و حسین در حالی که برای رسیدن به رسول خدا با یکدیگر مسابقه می دادند، پیش آمدند. آن حضرت آنها را در آغوش گرفت و فرمود: «همانا فرزندان مایه بخل و جبن است ...» (۱)».

(۲) ۹- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو سبط (۲) از اسباط هستند» (۳)».

(۳) ۱۰- «انس» روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «محبوبترین اهل بیت نزد من حسن و حسین هستند ...» (۴)».

(۴) ۱۱- «انس» روایت کرده: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند کدامیک از اهل بیت شما نزد تو محبوب تر هستند؟ فرمود: «حسن و حسین». و آن حضرت به فاطمه می فرمود: «دو پسر من برای من فراخوان، پس آنان را می بویید و در آغوش می گرفت ...» (۵)».

(۵) ۱۲- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو امام هستند، چه قیام کنند و چه بنشینند ...» (۶)».

پیامبر صلی الله علیه و آله جامه امامت را بر دو ریحانه خویش پوشاند و آن را از ذاتیات آنان قرار داد؛ خواه قیام به امر کنند و امور خلافت را بر عهده گیرند و خواه چنین نباشد.

(۱) حاکم، مستدرک ۳ / ۱۶۸. احمد بن حنبل، مسند ۴ / ۱۷۲. و معنای حدیث این است که فرزندان، پدرش را به بخل و جبن وامی دارد.

(۲) «سبطان» تثنیه سبط است

و در لسان العرب ۱۸۱ / ۹ آمده است که «سبط» امتی از امام است در خیر.

(۳) کنز العمال ۱۱۹ / ۱۲. الصواعق المحرقة، ص ۱۹۲. الادب المفرد. و در صبح الاعشى ۱ / ۴۳۰ آمده است که حسن و حسین علیهما السلام نخستین کسانی هستند که در اسلام، «سبطین» نامیده شدند.

(۴) ترمذی، صحیح، کنز العمال ۱۱۶ / ۱۲.

(۵) ابن الدیبع، تیسیر الوصول ۳ / ۳۲۰.

(۶) بحار الانوار ۷۸ / ۱۰. و در نزهة المجالس ۲ / ۴۷۶ آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به حسن و حسین فرمود: «شما دو امام هستید و شفاعت برای مادر شماست» و این حدیث در صفحه ۱۲۹ در الاتحاف بحب الاشراف آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۰۸

(۱)

دوستی عمیق

راویان، نشانه های فراوانی بر درجه علاقه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله و شدت دوستی آن حضرت نسبت به دو سبط خویش بیان کرده اند که اینک به بعضی از آنها اشاره می نماییم:

(۲) ۱- هرگاه حسن و حسین از آن حضرت دور می شدند، به شدت نسبت به آنان مشتاق می شد و دستور می داد تا آنها را نزد وی بیاورند، پس آنان را می گرفت و می بویید و به سینه خویش می فشرد.

(۳) ۲- «عبد الله بن جعفر» گوید: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هرگاه از سفری بازمی گشت، با من یا با حسن یا حسین دیدار می کرد «۱»».

(۴) ۳- دوستی آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نسبت به دو سبط خویش تا بدانجا رسید که بیعت آنان را با خود ضمن سه کودک خردسالی که از اهل بیت با وی بیعت کردند، پذیرا گشت که آنها همراه عموزاده شان عبد الله بن جعفر بودند

و جز آنها هرگز با کودکی خردسال بیعت نمود «۲».

(۵) ۴- آن حضرت صلی الله علیه و آله آن دو را بر مرکب خویش سوار می کرد، پس یکی از آنها را جلو خویش و دیگری را پشت سر خود قرار می داد ... «۳».

(۶) ۵- عطوفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و محبتش نسبت به دو سبط خود تا بدانجا بود که آن حضرت، نماز عشا را می خواند، پس هرگاه سجده می کرد، بر پشت او سوار می شدند، وقتی که سر بر می داشت، آنان را به آرامی می گرفت و بر زمین

(۱) دارمی، سنن ۲/ ۲۸۵.

(۲) العقد الفرید ۲/ ۲۴۳.

(۳) مسلم، صحیح ۴/ ۱۸۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۰۹

می گذاشت و هر وقت دوباره به سجده می رفت، آنان باز بر پشت او می رفتند تا اینکه نمازش را تمام می کرد و آنها را بر رانهای خویش می نشاند ... «۱»

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله عنایت و محبت خود را به دو سبط خویش ارزانی می داشت تا مسلمانان، درجه اهمیت آنها را نزد آن حضرت ببینند و نسبت به آنان مودت خود را ابراز کنند و رهبری روحی و رمانی خود را به عهده آن دو گذارند تا امت را به سوی درجات زندگی شرافتمندانه ای که انسان همه خواسته هایش را در آن می یابد، پیش برند.

(۲)

دسته سوم

اخباری که از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت ریحانه اش حضرت امام حسین علیه السلام رسیده و نشانه های شخصیت وی را مشخص می کند، متواتر شده اند که بخش بزرگی از اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت را در بر دارد. بعضی از آن اخبار بدین شرح می باشد:

(۳)

۱- «جابر بن عبد الله» روایت کرده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «هر کس بخواهد به سرور جوانان اهل بهشت بنگرد، پس به حسین بن علی نگاه کند...» (۲).

(۴) ۲- «ابو هریره» روایت کرده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را دیدم که حسین بن علی را برداشته بود و می فرمود: «خداوندا! من او را دوست دارم، پس او را دوست

(۱) احمد، مسند.

(۲) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۸۳. از کتابهای خطی کتابخانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام.

و سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۱۰

بدار» (۱).

(۱) ۳- «یعلی بن مره» روایت کرده: همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به سوی یک میهمانی می رفتیم که ما را به آن دعوت کرده بودند، ناگاه حسین را دیدیم که در کوچه ای بازی می کرد، پس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پیش رفت و دستهایش را گشود، آن طفل، این طرف و آن طرف فرار می کرد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با او می خندید تا اینکه او را گرفت و یک دست خود را زیر چانه اش قرار داد و دست دیگرش را روی سر او گذاشت (۲) پس او را بوسید و گفت: «حسین از من است و من از حسین هستم، خداوند دوست بدارد هر کس را که حسین را دوست بدارد، حسین سبطی از اسباط است...» (۳).

(۲) پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با این حدیث شریف، میزان ارتباط عمیق میان خود و میان فرزندش را مدلل ساخت و گمان قویتر آنکه آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با گفته خود «حسین

از من است»، رابطه نسبی میان خود و او را در نظر نداشته بلکه امر دیگری را که دقیق تر و عمیق تر می باشد، مورد نظر آن حضرت بوده است؛ زیرا وی در برگیرنده روح، هدایت و جهت گیریهای عظیم آن حضرت بود. او اصلاح انسان و بالا بردن وی و پیشرفت عوامل زندگی او بر اساس ایمان به خداوند را مد نظر داشت که همه مفاهیم خیر و صلح در زمین را در بر دارد.

(۳) همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله با گفته خویش «و من از حسین هستم» این

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۷۷. و در نور الابصار، ص ۲۵۴ لفظ حدیث چنین است: «خداوندا! من او را دوست دارم و دوست دارم هر کس را که او را دوست داشته باشد».

(۲) و در روایتی «پس یک دست خود را زیر کمر او قرار داد و دست دیگر را زیر چانه اش گذاشت و دهن بر دهانش نهاد در حالی که می فرمود: حسین از من است...».

(۳) ابن ماجه، سنن ۱/ ۵۱. احمد بن حنبل، مسند ۴/ ۱۷۲ اسد الغابه ۲/ ۱۹. تهذیب الکمال، ۶/ ۴۰۱.

تیسیر الوصول ۳/ ۳۲۰ حاکم، مستدرک ۳/ ۱۷۷. انساب الاشراف، ج ۳/ ۱۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۱۱

مطلب را در نظر داشت که آنچه را سبب عظیم در جانبازی و فداکاری در راه دین می بخشد و آنچه از فعالیت‌های بزرگ در راه تجدید رسالت اسلام و زنده نگهداشتن آن در طول نسل‌های آینده، به سبب جانبازیهای خود موجب می شود، به سبب آن، پیامبر صلی الله علیه و آله به حق از امام حسین می باشد، زیرا وی تجدید کننده دین او

و نجات دهنده آن از شرّ آن گروه حاکم بود که برای محو اسلام از روی نقشه این جهان کوشید تا مفاهیم جاهلیت و خرافاتش را بر صحنه زندگی بازگرداند، در حالی که امام با نهضتش، رؤیاهای امویان را درهم ریخت و شادابی و زندگی را به اسلام بازگرداند و پرچم آن را بلند و در اهتزاز برای همه نسلها بر افراشت.

(۱) همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله بر عظمت نوه خویش دلالت نمود که لفظ «سبط» بر او نهاد و مقصود آن حضرت این بود که وی امتی است از امتها، قائم به ذات خویش و مستقل در نفس خود، پس او امتی از امتها در خیر امت و امتی از شرف در میان همه نسلها و برای تمام روزگاران بود.

(۲) ۵- صحابی عظیم، «سلمان فارسی» روایت کرده: بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و دیدم که حسین بن علی بر ران آن حضرت است و در حالی که بر دهانش بوسه می زد، می فرمود: «تو سروری فرزندان سرور، تو امامی فرزندان امام و برادر امام و پدر امامان و تو حجت خدا و فرزند حجت او و پدر حجت‌های نهگانه از نسل خود هستی که نهمین آنها قائم آنهاست» «۱».

(۳) ۶- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این (یعنی حسین) امام، فرزند امام، برادر

(۱) المراجعات، ص ۲۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۱۲

امام است، پدر نه امام ...» «۱».

(۱) ۷- «ابو العباس» روایت کرده: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم در حالی که فرزندش ابراهیم بر ران چپش بود و حسین بن علی بر ران راستش و

پیامبر گاهی این و گاه آن دیگر را می بوسید که ناگهان جبرئیل با پیامی از پروردگار جهانیان فرود آمد و هنگامی که از نزد آن حضرت رفت، فرمود: جبرئیل از پروردگرم نزد من آمد و به من گفت: «ای محمد! پروردگارت به تو سلام می رساند و به تو می فرماید:

هر دو را برای تو نمی گذارم، پس یکی از آنها را فدای دیگری کن».

(۲) پس پیامبر به «ابراهیم» نگاه کرد و گریست، آنگاه گفت: اگر ابراهیم بمیرد، غیر از من کسی بر او غمگین نمی شود در حالی که مادر حسین، فاطمه و پدرش علی، ابن عم من که گوشت و خون من است و هرگاه بمیرد، دخترم سوگوار می شود و عموزاده ام به سوگ می نشیند و من بر او غمناک می شوم و من سوگ خود را بر سوگ آن دو ترجیح می دهم، ای جبرئیل! ابراهیم گرفته شود، ابراهیم را فدای حسین کردم. پس سه روز بعد، ابراهیم در گذشت و پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه حسین را می دید که به سویش می آید، او را می بوسید و بر سینه اش می فشرد و بر لبانش بوسه می زد و می فرمود: «فدای کسی شوم که پسر ابراهیم را فدایش ساختم» (۲).

(۳) ۸- «ابن عباس» روایت کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله حسین را بر دوش خود سوار کرده بود، پس مردی به وی گفت: ای پسر! بر بهترین مرکب سوار گشته ای.

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی پاسخ داد: «او بهترین سوار است...» (۳).

(۱) منهاج السنه ۴ / ۲۱۰.

(۲) تاریخ بغداد ۲ / ۲۰۴.

(۳) التاج الجامع للاصول ۳ / ۲۱۸. کنز العمال ۱۳ / ۶۵۰. بدایه النهایه ۸ / ۳۶.

(۱) ۹- «یزید بن ابن زیاد» روایت کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه عایشه خارج شد و بر خانه فاطمه گذشت و شنید که حسین گریه می کند. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله از این امر ناراحت شد و به فاطمه فرمود: «آیا نمی دانی که گریه اش مرا می آزارد...» (۱).

(۲) ۱۰- «عبد الله بن شداد» از پدرش روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده ای طولانی نمود تا آنجا که گمان کردیم اتفاقی افتاده و یا اینکه وحی بر او نازل شده است، پس، از آن حضرت در مورد آن پرسیدیم، فرمود: «هیچ کدام از اینها نبود، بلکه پسر مرا مرکب خود قرار داد و دوست نداشتم که او را به عجله اندازم تا به خواسته خود برسد...» (۲).

(۳) اینها بعضی از اخباری است که از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد ریحانه اش رسیده که نشانه‌های افتخار و شرافتی هستند که به وی بخشیده و اعلامی از آن حضرت بوده است به اینکه سایه و حقیقتش در این طفل نمایانده خواهد شد و او تصویری بی همتا برای انسانیت والا و اسرار عظیم آن حضرت خواهد بود.

(۴)

خبر دادن پیامبر در مورد شهادت امام حسین علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله یاران خود را از کشته شدن ریحانه و سبط خویش با خبر ساخت و این امر را میان مسلمین انتشار داد به طوری که این موضوع نزد آنها از امور حتمی گردید و در مورد آن هیچ گونه شکی نداشتند.

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۱. سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۴ طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۲۴. ذخائر العقبی، ص ۱۴۳.

(۲) تهذیب التهذیب ۲/ ۳۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۱۴

«ابن عباس» می گفت: «ما شکی نداشتیم و اهل بیت فراوان بودند که حسین بن علی در طف کشته می شود» (۱).

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله در چند موضع بخاطر سختیها و فجایعی که دلها را آب می کند و بر ریحانه اش خواهد گذشت، به سختی و با سوز دل گریست. در اینجا مروری بر آن اخبار می کنیم:

(۲) ۱- «ام فضل دختر حارث» روایت کرده: حسین در بغل من بود که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که حسین را با خود داشتم. پس او را در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشتم، سپس متوجه شدم که چشمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اشک لبریز شده اند. به آن حضرت گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدای تو باد! تو را چه می شود؟

(۳) حضرت فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که امتم این پسر را خواهند کشت».

ام فضل پریشان گشت و گفت: این کشته می شود؟ و به حسین اشاره نمود.

(۴) حضرت فرمود: آری. و جبرئیل تربتی سرخ رنگ از تربتش را برای من آورد (۲).

ام فضل به گریه پرداخت و غم و اندوهی فراوان بر او دست یافت.

(۱) حاکم، مستدرک ۳ / ۱۷۹.

(۲) حاکم، مستدرک ۳ / ۱۷۶. و در روایت ابن عساکر ۱۳ / ۶۲ از ام فضل است که گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر من وارد شد در حالی که حسین نزد من بود. پس او را گرفت و مدتی وی را

بازی داد، سپس چشمانش اشکبار شدند، به او گفتم: چه چیزی تو را می گریاند؟ فرمود: «این جبرئیل است که مرا خبر می دهد امتم این پسر را می کشند».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۱۵

(۱) ۲- «جناب ام سلمه» روایت کرده: شبی رسول خدا به بستر رفت تا بخوابد، پس پریشان برخاست. باز به خواب رفت و پریشان بیدار شد، کمتر از آنچه بار اول از او دیده بودم، پس از آن خوابید و بیدار شد، در حالی که خاک سرخ رنگی در دست او بود و آن حضرت آن را می بوسید، به ایشان گفتم: ای رسول خدا! این خاک چیست؟

حضرت فرمود: «جبرئیل مرا خبر کرد که این (یعنی حسین) در سرزمین عراق کشته می شود. پس به جبرئیل گفتم: خاک زمینی را که در آن کشته می شود به من نشان ده و این تربت اوست» (۱).

(۲) ۳- «ام سلمه» روایت کرده: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ام نشسته بود، پس فرمود: «کسی بر من وارد نشود». من منتظر ماندم، پس حسین داخل شد و من صدای گریه پیامبر را شنیدم و دیدم که حسین در بغل (یا در کنار وی) نشسته بود و آن حضرت دست بر او می کشید و می گریست. به او گفتم: به خدا من متوجه نشدم تا اینکه وارد شد.

حضرت به من فرمود: «جبرئیل همراه ما در خانه بود و گفت: آیا او را دوست داری؟ گفتم: آری. گفت امت تو او را در سرزمینی که به آن «کربلا» گفته می شود، خواهند کشت. پس جبرئیل مقداری از خاک آن را گرفت و به پیامبر نشان داد» (۲).

(۳) ۴- عایشه روایت کرده:

حسین بن علی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که به آن حضرت وحی می شد، پس به روی پیامبر جست در حالتی که

(۱) حاکم، مستدرک ۳۹۸/۴ کنز العمال ۱۲/۱۲۶. سیر اعلام النبلاء ۳/۲۸۹. ذخائر العقبی، ص ۱۴۸.

(۲) کنز العمال ۱۲/۱۲۶. طبرانی، المعجم الکبیر ۳/۱۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۱۶

پیامبر به طرف زمین خم شده بود. جبرئیل گفت: ای محمد! آیا او را دوست داری؟ فرمود: «چرا پسر من را دوست نداشته باشم؟» گفت: امت تو او را پس از تو خواهند کشت. پس جبرئیل دست خود را دراز کرد و خاک سفید رنگی را برای آن حضرت آورد و گفت: در این سرزمین است که این پسر تو کشته می شود و نام آن «طف» است. هنگامی که جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، در حالی که آن خاک در دست آن حضرت بود و می گریست، فرمود: «ای عایشه! جبرئیل به من خبر داد که پسر من حسین در سرزمین طف کشته می شود و اینکه امت من پس از من دچار فتنه خواهند شد».

(۱) سپس به سوی اصحاب خود خارج شد که علی، ابو بکر، عمر، حذیفه، عمار و ابو ذر در میان آنان بودند، در حالی که می گریست. آنان به سوی آن حضرت شتافتند و گفتند: «یا رسول الله! چه چیزی تو را می گریاند؟» حضرت فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که پسر من حسین پس از من در سرزمین طف کشته می شود و این خاک را برای من آورد و به من خبر داد که قبر وی در آن خواهد بود»

(۲) ۵- «زینب دختر جحش» همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده: پیامبر نزد من خوابیده بود، در حالی که حسین در خانه، چهار دست و پا می رفت. پس، از او غفلت کردم تا اینکه نزد پیامبر رسید و بر شکم آن حضرت بالا رفت. سپس پیامبر به نماز برخاست و او را بغل کرد و هرگاه به رکوع و سجود می رفت، وی را بر زمین می گذاشت و چون برمی خاست او را بر می داشت. هنگامی که نشست به دعا مشغول شد و دستان خود را بلند کرد و گفت ... پس وقتی که نماز را به پایان

(۱) مجمع الزوائد ۱۸۷/۹. و در تهذیب الکمال، ۴۰۹/۶، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله خاکی که جبرئیل آن را آورده بود، گرفت و شروع به بوییدن آن کرد و می گفت «وای بر کرب و بلا!».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۱۷

رساند به آن حضرت گفتم: «یا رسول الله! امروز دیدم چیزی را انجام دادی که قبلا ندیده ام انجام داده باشی؟».

(۱) حضرت فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که پسرم کشته می شود».

گفتم: «پس در این صورت به من نشان بده و او خاکی سرخ رنگ برایم آورد» «۱».

(۲) ۶- «ابن عباس» روایت کرده: حسین در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس جبرئیل گفت: آیا او را دوست داری؟ فرمود: «چگونه او را دوست نداشته باشم در حالی که وی میوه دل من است؟». گفت: امت تو او را خواهند کشت، آیا می خواهی موضع قبر او را به تو نشان دهم؟ پس مشتی گرفت و

ناگهان خاک سرخ رنگی بود «۲».

(۳) ۷- «ابو امامه» روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود: این کودک را نگریانید (یعنی حسین را) گفت: و آن روز، روز ام سلمه بود، پس جبرئیل فرود آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به درون خانه رفت و به ام سلمه فرمود:

«نگذار کسی بر من وارد شود». پس حسین آمد و هنگامی که دید پیامبر در خانه است، خواست که داخل شود ولی ام سلمه او را به آغوش گرفت و او را لالایی می داد و آرام می کرد. هنگامی که گریه اش شدید شد، وی را رها کرد، پس داخل شد تا اینکه در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله نشست. جبرئیل به پیامبر گفت: امت تو این پسر تو را خواهند کشت.

(۴) حضرت فرمود: «او را می کشند در حالی که به من ایمان داشته باشند؟!».

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۹.

(۲) همان، ص ۱۹۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۱۸

جبرئیل گفت: آری، او را می کشند. و جبرئیل خاکی را گرفت و به آن حضرت گفت در فلان مکان کشته می شود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شد در حالی که حسین را به آغوش گرفته، اندوهگین و افسرده بود. ام سلمه گمان کرد که آن حضرت از وارد شدن کودک بر او غمگین شده است، پس گفت: ای پیامبر خدا! فدای تو گردم! فرمودی این کودک را نگریانید و به من دستور دادی که نگذارم کسی بر تو وارد شود و او آمد و من او را رها کردم. پیامبر پاسخی به وی نداد و به سوی اصحابش

خارج شد در حالی که غرق در اندوه و غم بود، پس به آنان فرمود: «امت من این را می کشند (و به حسین اشاره فرمود)».

ابو بکر و عمر روی به آن حضرت کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! آیا در حالی که مسلمان باشند؟! فرمود: «آری و این تربت اوست ...» (۱).

(۱) ۸- «انس بن حارث» از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: «این پسر (و به حسین اشاره نمود) در سرزمینی که به آن کربلا گفته می شود، کشته می گردد، پس هر کس آن (حادثه) را شاهد باشد، او را یاری نماید».

هنگامی که حضرت حسین به سوی کربلا خارج شد، انس همراه آن حضرت رفت و در خدمت ایشان شهید گشت (۲).

(۲) ۹- «ام سلمه» روایت کرده: حسن و حسین در حضور پیامبر در خانه ام بازی می کردند، پس جبرئیل فرود آمد و گفت ای محمد! امت تو این پسر را پس از تو خواهند کشت (و به حسین اشاره نمود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و او را به سینه خود فشرد در حالی که تربتی

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۹.

(۲) ابن الوردی، تاریخ ۱/ ۲۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۱۹

در دست او بود، پس آن را می بویید و می گفت: «وای بر کرب و بلا!» و آن را به ام سلمه داد و به وی فرمود: «هرگاه این خاک به صورت خون در آمد، بدان که پسر من کشته شده است».

«ام سلمه» آن را در شیشه ای گذاشت و هر روز آن را واری می کرد و می گفت: «آن روز که به صورت خون در می آیی، روزی عظیم خواهد بود ...» (۱).

(۱) ۱۰-

پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که سگی سیاه و سفید، خونس را می لیسد، آن را تعبیر فرمود که مردی فرزندش حسین را می کشد، پس شمر بن ذی الجوشن ابرص بود که امام حسین را کشت «۲».

(۲) ۱۱- «ام سلمه» روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسین بن علی در پایان شصت (سال) از هجرتم کشته می شود» «۳».

(۳) ۱۲- «معاذ بن جبل» روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما خارج شد و فرمود:

«من محمد هستم که آغازها و پایانهای سخن به من داده شده است، پس مرا اطاعت کنید مادام که در میان شما هستم و هرگاه از دنیا برده شوم، بر شما باد به کتاب خدای عز و جل که حلال آن را حلال بدارید و حرامش را حرام بشمارید، مرگ به سوی شما آمده ... فتنه ها همچون پاره های شب تاریک به طرف شما آمده هر چه فرستادگانی بروند، فرستادگانی می آیند، نبوت تناسخ یافته و به صورت پادشاهی درآمده، خداوند رحمت کند هر کس را که آن را به حقش بگیرد و آن گونه که وارد آن شده باشد از آن خارج شود. ای معاذ! نگهدار

(۱) طبرانی، المعجم الکبیر (در شرح حال امام حسین) ۳/ ۱۱۴.

(۲) تاریخ الخمیس ۲/ ۲۹۹.

(۳) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۲۰.

و بشمار».

(۱) معاذ گفت: تا پنج شمردم (یعنی از خلفا) پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یزید، خداوند یزید را برکت ندهد ...».

سپس چشمان آن حضرت اشکبار گردید. پس حضرت فرمود: «از قتل حسن به من خبر داده شد و تربتش

را برای من آوردند و از قاتلش باخبر گشتم.

در میان قومی کشته نشود و آنان از او دفاع نمایند مگر اینکه خداوند میان سینه ها و قلبهایشان جدایی بيفکند و بدانشان را بر آنان مسلط می گرداند و آنها را پراکنده سازد...».

(۲) سپس آن حضرت فرمود: «آه! بر فرزندان آل محمد از خلیفه ای که او را بگمارند، نازپرورده ای که جانشین مرا می کشد و جانشین جانشین را. ای معاذ! نگهدار».

پس وقتی که به ده رسیدم، یعنی ده نفر از کسانی که حکومت را پس از او عهده دار می شوند، فرمود: «ولید (۱)»، نام فرعون ویرانگر شرایع اسلام است که فردی از افراد خانواده اش، به خون او دست می یازد و خداوند شمشیرش را بر می کشد که غلاف نگردد و مردم با هم مختلف شوند و چنین گردند»، پس انگشتان خود را به هم پیچید.

(۳) سپس فرمود: «پس از سال یکصد و بیست، مرگی سریع و قتلی فراگیر

(۱) «ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان»، پادشاه فاسق که همه حرمت‌های خدا را هتک نمود و به حج رفت تا بر بام کعبه شراب بنوشد و او بر این امت از فرعون بر امتش شدیدتر بود، آن گونه که در حدیث است. همو بود که مصحف را با تیر زد و مسلمانان به سبب اظهار الحاد و بدعتها و آشکار کردن فسق، بر او خشم گرفتند و بر ضد وی شوریدند و او را به قتل رساندند. این مطلب در تاریخ خلفاء، ص ۲۵۰-۲۵۲ آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۲۱

خواهد بود که هلاکشان در آن باشد و مردی از فرزندان عباس بر آنها حاکم خواهد شد (۱)».

(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله از پشت سراپرده غیب، آنچه را که از فجایع و فتنه ها پس از او بر امتش خواهد گذشت، به سبب آنچه میان آنان از جنگ قدرت هولناک پیش می آید تا آنجا که امر مسلمین به فراعنه شرّ و جباران کفر از بنی امیه می رسد و آنان به قتل مسلمین می پردازند و آنان را خوار می سازند، آن گونه که خیر داد از آنچه بر سبطش خواهد گذشت از قتل و آزار از سوی یزید بن معاویه. و آن حضرت صلی الله علیه و آله زوال حکومت اموی و انتقال آن به بنی عباس را خیر داد و آنچه امت در آن دوره های سخت از قتل و ظلم و ستم خواهند کشید و همه آن امور بر صحنه زندگی، محقق گشت آن گونه که صادق امین فرموده بود.

(۲) ۱۳- «ابن عباس» روایت کرده: هنگامی که دو سال از تولد حضرت حسین گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به سفری رفت. پس وقتی که در میانه راه بود، ایستاد و استرجاع نمود و چشمانش به اشک نشست. پس در مورد آن پرسیده شد.

فرمود: «این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در کنار فرات خبر می دهد که به آن کربلا گفته می شود، فرزندم حسین بن فاطمه در آنجا کشته می شود».

جمعی از صحابه به آن حضرت روی کرده گفتند: «یا رسول الله! چه کسی او را خواهد کشت؟»

(۳) آن حضرت با کلماتی بریده و اندوهبار به آنان پاسخ داد: «مردی که او را یزید نامند. خداوند به وی برکت ندهد و گویی که به قتلگاه و آرامگاهش می نگرم در حالی که سر او را

به هدیه می برند. به خدا هر کس به سر فرزندم حسین بنگرد

(۱) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۲۹. (در شرح حال حضرت امام حسین) مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۲۲

و شاد گردد، خداوند میان قلب و زبانش جدایی می افکند».

(۱) وقتی که پیامبر از سفر بازگشت، اندوهگین بود، پس به منبر رفت و مسلمین را اندرز گفت، در حالی که دو نوه و دو گل خود را همراه داشت و سر به سوی آسمان برداشت و گفت: «خداوندا! من محمد بنده و پیامبر تو هستم و این دو بهترین عترت و نیکوترین ذریه و ریشه من و کسانی هستند که در امتم باقی می گذارم .. خداوندا! جبرئیل مرا خبر داده که این فرزندم (و اشاره به حسین نمود) کشته می شود و فروگذاشته می گردد، خداوندا! او را در قتلش برکت فرما و وی را از سروران شهدا قرار ده که تو بر هر چیزی توانا هستی. خداوندا! آنکه او را بکشد و فرو گذارد، برکت عطا مفرما ...».

(۲) صحن مسجد یکپارچه فریادی خروشان از گریه و زاری شد. پس پیامبر به آنها فرمود: «آیا گریه می کنید و او را یاری نمی دهید؟ خداوندا! تو ولی و یاور او باش!!».

(۳) ابن عباس گوید: پیامبر همچنان رنگ بر گشته و با چهره ای افروخته باقی ماند، پس بار دیگر به منبر رفت و برای مردم خطبه شیوای مختصری ایراد فرمود، در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، سپس فرمود: «ای مردم! من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای گذاشته ام، کتاب خدا، عترت، اصل، ریشه، نهاد و ثمره ام را که از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه کنار

حوض بر من وارد شوند.

(۴) همانا من در مورد آنها از شما درخواست نمی‌کنم جز آنچه را که پروردگارم مرا به آن فرمان داده است، مودت نسبت به خویشاوندانم؛ پس بنگرید که فردا کنار حوض در حالی با من روبه‌رو نشوید که عترتم را به خشم آورده باشید.

همانا روز قیامت سه پرچم از این امت بر من وارد خواهند شد؛ پرچمی سیاه و تاریک که فرشتگان از آن در هراس می‌شوند، در برابر من می‌ایستند و از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۲۳

آنها می‌پرسم که کیستید؟ آنها مرا از یاد می‌برند و می‌گویند: ما اهل توحید از عرب هستیم. پس می‌گویم: من احمد پیامبر عرب و عجم هستم. آنها می‌گویند:

ما از امت تو هستیم ای احمد! به آنها می‌گویم پس از من با اهل و عترتم و با کتاب پروردگارم چگونه رفتار نمودید؟ آنان می‌گویند: کتاب را ضایع و پاره پاره نمودیم و اما عترت تو را بر آن بودیم تا آنها را از روی زمین برداریم. پس، از آنان روی خود را می‌گردانم و آنان تشنه‌کام و رو سیاه بر می‌گردند.

(۱) سپس پرچم دیگری بر من وارد می‌شود که از پرچم نخست سیاهتر باشد.

به آنها می‌گویم شما کیستید؟ آنها مانند گروه قبلی می‌گویند: ما از اهل توحید هستیم، ما امت تو هستیم. به آنان می‌گویم پس از من با ثقلین اصغر و اکبر، با کتاب خدا و با عترتم چگونه رفتار نمودید؟ می‌گویند: با ثقل اکبر، مخالفت نمودیم و ثقل اصغر را فرو گذاشتیم و آنان را در همه حال تار و مار نمودیم. به آنها می‌گویم از نزد من دور شوید. آنان تشنه‌کام

و رو سیاه می روند.

(۲) سپس پرچم دیگری بر من وارد می شود که نور افشانی می نماید. به آنان می گویم! شما کیستید؟ می گویند: ما کلمه توحید هستیم. ما امت محمدیم و ما باقیماندهگان اهل حق می باشیم که کتاب پروردگارمان را برگرفتیم و حلال آن را حلال و حرامش را حرام دانستیم و ذریه پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله را دوست داشتیم و آنها را یاری نمودیم به آنچه خودمان را یاری کردیم، همراه آنان جنگیدیم و با مخالفانشان نبرد کردیم. پس من به آنها می گویم: مژده باد شما را که من پیامبرتان محمد هستم! شما در سرای دنیا آن گونه بودید که خود توصیف نمودید. سپس به آنان از حوض خود می نوشانم و آنها سیراب می روند. همانا جبرئیل مرا باخبر ساخته که اتمم فرزندان حسین را در سرزمین کرب و بلا می کشند که لعنت خدا بر کشنده و فروگذارنده او تا پایان روزگار باد...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۲۴

سپس حضرت از منبر فرود آمد و کسی از مهاجرین و انصار باقی نماند مگر اینکه به یقین دانست که حسین کشته می شود.
(۱)».

(۱) اینها بعضی از خبرهایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد کشته شدن سبط و ریحانه اش بیان فرمود و از آنها شدت حزن و اندوه آن حضرت بر او را می توان دریافت.

مسلمانان از این اخبار به کشته شدن امام یقین کرده و در آن هیچ گونه شکی نداشته اند، همچنانکه حضرت حسین علیه السلام نیز به آنها ایمان داشت و این مطلب را در مواضع بسیاری - که ضمن این کتاب به آنها خواهیم پرداخت - بیان فرمود.

(۲)

گرامی داشتن امام حسین علیه السلام توسط صحابه

صحابه، امام حسین علیه السلام

را بسیار گرامی داشتند و با تکریم و تعظیم فراوان با وی رو به رو شدند و او را در جایگاه جد بزرگوارش صلی الله علیه و آله قرار دادند؛ زیرا در او آنچه را از علم و تقوا و پارسایی در دین انتظار داشتند، یافتند.

(۳) مورخان می گویند: آن حضرت بر آنان عطوفت داشت و به ناتوانان آنها رسیدگی می کرد و در سختی و گرفتاری با آنها مشارکت داشت. از بدکارانشان می گذشت و به همه مسائلشان می پرداخت، همان گونه که جد اعظمش صلی الله علیه و آله با آنها عمل می کرد.

(۴) بزرگان و نامداران صحابه در خدمت به آن حضرت و برادر پاکش حضرت ابا محمد الحسن علیه السلام بر یکدیگر پیشی می جستند و معتقد بودند هر خدمتی که به

(۱) الفتوح ۴/ ۲۱۶-۲۱۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۲۵

آنها بشود، شرافت و عظمتی برای انجام دهنده آن است؛ مثلاً عبد الله بن عباس، دانشمند امت، با وجود جلالت قدر و جایگاه عظیمی که نزد مسلمین داشت، هرگاه حضرت حسن و حسین می خواستند سوار شوند، جهت گرفتن رکاب برای آنان می شتافت و جامه ها را برای آنان مرتب می نمود و به این کار افتخار می کرد به طوری که مدرک بن زیاد یا ابن عماره او را به سبب این کار سرزنش نمود ولی ابن عباس او را نهیب زد و به او گفت: «ای نادان! آیا می دانی اینها چه کسانی هستند؟ اینان دو پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. آیا از نعمتهای خدا بر من نیست اینکه من برای آنها رکاب را نگاه دارم و جامه ها را برای آنان مرتب نمایم؟» «۱».

(۱) تعظیم و

تکریم آنان از سوی مسلمین تا بدانجا بود که آن دو، هنگامی که پیاده برای زیارت خانه خدا می رفتند، بر هر کاروانی که می گذشتند، افراد آن، به احترام آنان پیاده می شدند تا آنجا که راه رفتن بر بسیاری از حاجیان سخت آمد، پس با یکی از بزرگان صحابه سخن گفتند و از او خواستار شدند تا بر آن بزرگواران، سوار شدن و یا دور شدن از راه (عمومی) را عرضه نماید. او نیز این امر را بر آنان عرضه داشت. آنها به وی فرمودند: ما نه سوار می شویم و نه از جاده جدا می گردیم، پس جاده دیگری را در پیش گرفتند.

(۲) آنان هرگاه خانه کعبه را طواف می کردند، نزدیک بود که مردم آنان را به سبب کثرت سلام کردن بر آنان و تبرک جستن به آنها، از بین ببرند. «۲»

(۳) از نمونه های این بزرگداشت اینکه امام حسین علیه السلام در مسجد جدش بر جماعتی گذشت که عبد الله پسر عمرو عاص در میان آنان بود، پس بر آنان سلام

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۱۰. ابن شهر آشوب، مناقب ۳ / ۴۰۰.

(۲) البدایه و النهایه ۸ / ۳۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۲۶

کرد و آنها سلامش را پاسخ دادند و عبد الله با صدایی بلند و با توجه به آن حضرت جواب سلام را داد و روی به آن جمع نمود و گفت: «می خواهید محبوبترین اهل زمین نزد اهل آسمان را به شما معرفی کنم؟».

گفتند: «آری».

(۱) گفت: «همین کسی است که در حال رفتن است و به حضرت حسین اشاره کرد، وی از شبهای صفین تا کنون یک کلمه با من سخن نگفته است و

اگر از من راضی شود برای من از اینکه شتران سرخ مو داشته باشم، محبوبتر است...».

(۲) ابو سعید خدری روی بدو کرد و گفت: آیا از او عذر خواهی نمی کنی؟

وی او را اجابت نمود و آنها به سوی خانه امام شتافتند و از امام اجازه ورود خواستند. امام به آنان اجازه داد و هنگامی که در مجلس قرار گرفتند، امام روی به عبد الله کرد و به او گفت: «آیا دانستی که من محبوبترین اهل زمین نزد اهل آسمان هستم؟».

عبد الله به سرعت پاسخ داد: آری، سوگند به پروردگار کعبه....

(۳) حضرت فرمود: «چه چیزی تو را بر آن داشت تا روز صفین با من و پدرم بجنگی، سوگند به خدا! پدرم از من بهتر بود؟!».

عبد الله، عذرهایش را بیان کرد و گفت: «آری، ولی عمرو (یعنی پدرش)، از من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد و به آن حضرت گفت: عبد الله شب را به نماز می ایستد و روز را روزه می دارد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز بخوان و بخواب و روزه گیر و افطار کن و از عمرو اطاعت نما»، پس وقتی که روز صفین فرا رسید، مرا سوگند داد و من خارج شدم ولی به خدا نه شمشیری را افراشتم و نه نیزه ای را به کار گرفتم و نه تیری انداختم و همچنان از امام خواهش می کرد تا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۲۷

اینکه امام از او راضی گشت «۱».

(۱) البته عذر وی در اطاعت از پدرش برای جنگ با حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام صورتی شرعی نداشته است؛ زیرا

اطاعت

از والدین- بنابر آنچه در قرآن آمده است- در معصیت خدا مشروعیتی ندارد.

(۲) به هر حال، حضرت امام حسین علیه السّلام مورد عنایت و تجلیل مسلمین بوده است. مورخان می گویند: آن حضرت در تشییع جنازه ای حاضر شد، پس ابو هریره به سرعت رفت تا با جامه های خویش گرد و خاک را از پای آن حضرت بزدايد «۲» و مقداد بن اسود، یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکی از پیشتاازان نخستین در اسلام، وصیت نمود که پس از وفاتش، از ترکه اش ۳۶ هزار به حضرت حسین پرداخت شود «۳».

(۳) صحابه دانستند که امام حسین علیه السّلام بقیه الله در زمین، مثال والای جدش بوده است و لذا نسبت به وی دوستی و احترام فراوان قایل شدند و برای تشریف به خدمت و زیارتش، بر یکدیگر پیشی می جستند.

(۱) اسد الغابه ۳/ ۲۳۴-۲۳۵. کنز العمال ۱۱/ ۳۴۳. مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۶.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۷. و در کفایه الطالب، ص ۴۲۵ از ابی مهران آمده است که گفت: در تشییع جنازه زنی بودیم و ابو هریره همراه ما بود. پس جنازه مردی را آوردند و او آن را میان جنازه آن زن گذاشت و بر آنها نماز خواند. هنگامی که بازگشتیم حضرت حسین خسته شد و در راه نشست. پس ابو هریره با گوشه لباسش خاک را از پاهای آن حضرت پاک می کرد. حضرت حسین به او فرمود:

«آیا چنین می کنی؟». ابو هریره گفت: مرا بگذار که به خدا اگر مردم آنچه را من از تو می دانستم، آنها نیز می دانستند، تو را بر گردنهای خود برمی داشتند.

(۳) سیر اعلام النبلاء ۱/ ۳۸۹.

زندگانی حضرت امام

(۱)

نمونه هایی از فضایل امام حسین علیه السلام

اشاره

در شخصیت سرور آزادگان، همه ارزشهای انسانی و فضایل والا، تجسم یافته و عناصر نبوت و امامت در وجود آن حضرت به هم آمیخته و او به حکم فضیلت و تهذیبش، نمونه ای کم نظیر از نمونه های برجسته تکامل انسانی و مثالی نمایان از مثالهای رسالت اسلامی بوده و به حق، وی طرح جاویدان اسلام با همه نیروها و اصولش به حساب می آمده است.

(۲) به حقیقت هر صفتی از صفات پدر شهیدان و هر سرشتی از سرشتهای کریمانه اش، وی را به مقامی بسیار بالاتر از همه بزرگان جهان ارتقا می دهد و بدون مبالغه، ما را بر آن می دارد که بگوییم او نسخه ای بی همتا در کل تاریخ بشریت علی الاطلاق جز جد و پدرش بوده است. ما، به اختصار، به بعضی از ویژگیها و ذاتیاتش اشاره می نماییم:

(۳)

امامت امام حسین علیه السلام

امام حسین، یکی از ستارگان درخشان از ائمه اهل بیت علیهم السلام است که صفات انسانیت در آنها تکامل جسته و به قله کمال مطلق، راه یافته و مشعل این دین را به پای داشته و شعار حق و عدالت در زمین را ندا داده و مسائل

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۰

سرنوشت ساز را در اسلام بنیاد نهاده و در راه آن، از همه انواع فجایع و محتتها رنج برده و از جباران روزگاران خویش، هر شدت و سختی را تحمل کرده اند؛ آن ستمگرانی که مال خدا را ثروت خویش به حساب آورده و بندگان خدا را بندگان خود شمرده بودند.

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که به وی وحی می شد، از خلال روزگاران، پیایی به ائمه طاهرین از اهل بیت خویش نظر کرد و آنان را

به نام و صفاتشان شناخت و با نصوص عام و خاص، مدلل ساخت که آنان جانشینان و اوصیای اویند و آنها کشتیهای نجات و ایمنی بندگان هستند و ایشان را قرین کتاب عظیم خدا قرار داد که باطل از پیش رو و از پشت سر به سوی آن نمی آید. در بحثهای گذشته به بسیاری از این نصوص اشاره نمودیم و در اینجا نیازی به ذکر آنها نیست.

همچنانکه در مورد امامت و ضرورت آن به صورتی موضوعی و شامل، اشاره کردیم و واجبات امام و صفات او را در کتاب «زندگانی امام حسن علیه السلام» بیان نمودیم و در اینجا حاجتی به باز آوردن آن بحث نیست.

(۲)

نشانه های شخصیت امام حسین علیه السلام

اشاره

نشانه های بی مانندی که شخصیت سرور آزادگان به آنها متّصف بود و از عناصر و مسائل بنیادین وجود آن حضرت به حساب می آیند، عبارتند از:

(۳)

۱- قدرت اراده

از ویژگیهای ذاتی پدر شهیدان علیه السلام قدرت اراده و صلابت عزم و تصمیم بود که این حالت ارزنده را از جدش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برد، پیامبری که جریان تاریخ را تغییر داد و مفاهیم زندگی را دگرگون ساخت و به تنهایی در برابر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۱

نیروهای عظیمی که برای منع ایشان از گفتن سخن خدا بپا خاسته بودند، ایستاد و به آنها اعتنایی نمود و به عمویش ابو طالب، مؤمن قریش، فرمود:

«به خدا اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارند که از این امر، دوری گزینم، آن را رها نخواهم کرد تا اینکه بمیرم و یا اینکه خداوند آن را پیروز گرداند...».

(۱) با این اراده نیرومند، با نیروهای شرک، رو به رو شد و توانست بر جریان حوادث، چیره گردد. و همچنین سبط عظیم آن حضرت در برابر حکومت اموی، ایستاد و بدون تردید، عدم پذیرش خود را در برابر بیعت یزید اعلام فرمود و با وجود یاران اندک، به سوی میدانهای جهاد روان شد تا کلمه حق را رفعت بخشد و سخن باطل را نابود گرداند، در حالی که دولت اموی، سپاهیان فراوان خود را بر ضد وی بسیج کرده بود، اما آن حضرت، اعتنایی به آنها نکرد و عزم و تصمیم خود را با سخن جاویدانش اعلام کرد آنجا که فرمود: زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۱۳۱ -

مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز فریبی نمی بینم ...».

(۲) و همراه با خانواده ارجمندش از اهل بیت و یارانش به سوی میدان شرف و بزرگواری حرکت کرد تا پرچم اسلام را برافرازد و برای امت اسلامی، عظیم ترین پیروزیها و فتحها را محقق سازد تا اینکه به شهادت رسید، سلام خداوند بر او باد که او قویترین مردم از نظر اراده و پشیمانیترین آنان از نظر عزیمت و تصمیم بود و اعتنایی به تحمل فجایعی که عقول و خردها را ناتوان می ساخت، نداشت.

(۳)

۲- خودداری از قبول ستم

صفت بارز در میان خصلتهای امام حسین علیه السلام «خودداری از پذیرش ظلم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۲

بود» تا آنجا که به «ابّی الضیم» یعنی خوددار از ستم ملقب شد. این لقب، شایعترین و رایجترین القاب آن حضرت در میان مردم است؛ زیرا آن حضرت مثال والای این پدیده بود. و هم او بود که شعار کرامت انسانی را به پاداشت و راه شرافت و عزت را ترسیم نمود، پس نه سر فرود آورد و نه در برابر میمونهای بنی امیه خضوع کرد و مرگ در زیر سایه نیزه ها را ترجیح داد.

(۱) «عبد العزیز بن نباته السعدی» می گوید:

و الحسين الذي رأى الموت في العز حياه و العيش في الذل قتلا «و حسین که مرگ در عزت را زندگی یافت و زنده ماندن در خواری را کشته شدن دانست» (۲) و مورخ شهیر، «یعقوبی»، آن حضرت را «شدید العزّه» توصیف کرده «۱».

(۳) «ابن ابی الحدید» می گوید: «سرور غیرتمندان و ظلم ستیزان که حمیت و مرگ در سایه شمشیرها به جای قبول پستی را به مردم

آموخت، ابا عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود که امان برای خود و یارانش بر او عرضه شد، اما وی خواری را بزرگ منشانه نپذیرفت و از اینکه مبادا ابن زیاد با وجود نکشتن، وی را به نوعی اهانت بخشد، مرگ را بر آن برتر شمرد و من از نقیب، ابو زید یحیی بن زید علوی شنیدم که می گفت: گویی ابیات ابو تمام درباره محمد بن حمید طائی، تنها در مورد حسین گفته شده است:

و قد كان فوت الموت سهلا فرده اليه الحفاظ المرّ و الخلق الوعر
و نفس تعاف الضيم حتى كأنه هو الكفر يوم الروع او دونه الكفر
فأثبت في مستنقع الموت رجله و قال لها من تحت اخمصك الحشر

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۴۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۳ تردی ثياب الموت حمرا فما أتى لها الليل الا و هي من سندس خضر
«از دست دادن مرگ آسان بود، اما دفاع وفادارانه و خوی مردانه وی را به سوی آن بازگرداند».

«و نفسی که ستم را نمی پذیرد، گویی در روز نبرد، آن همانند کفر و یا بالاتر از آن باشد».

«پس پای خود را در باتلاق مرگ، محکم کرد و به آن گفت: قیامت روز حشر در زیر تو است».

«جامه های سرخ مرگ را به تن کرد و شب فرا نرسید مگر آنکه آنها سندس سبز شده بودند «۲»».

(۱) سرور آزادگان، مناعت نفس را در ظلم ستیزی و در فداکاری به مردم آموخت. «مصعب بن زبیر» می گوید: «مرگ شرافتمندانه را بر زندگی رذیلانه ترجیح داد «۳»» سپس این بیت را بر زبان آورد:

و إن الألی بالطف من آل هاشم تأسوا فسنوا للکرام التأسیا «آنان که در طف

از خاندان هاشم بودند، همدیگر را مواسات نمودند و بزرگان را مواسات آموختند».

(۲) سخنان آن حضرت در روز طف از برجسته ترین آثار بر جای مانده در کلام عرب است آنجا که عزت، مناعت و بزرگمنشی به تصویر کشیده می شود.

می فرماید: «همانا این فرومایه فرزند فرومایه مرا میان دو کار قرار داده است؛ یا شمشیر بکشم و یا خواری را بپذیرم و هیئات که ما خواری را پذیرا گردیم؛ زیرا

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱/ ۳۰۲.

(۲) اشاره به «سندس خضر» می باشد که از جامه های بهشتیان است (م).

(۳) طبری، تاریخ ۶/ ۲۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۴

خداوند و پیامبرش و مؤمنان آن را برای ما نمی پذیرند و دامنهای پاک و طاهر و همتهای غیرتمند و جانهای ستم ستیز روا نمی دارند که ما اطاعت از فرومایگان را بر قتلگاه شرافتمندان ترجیح دهیم...».

(۱) و در روز «طف» همچون کوهی استوار، بدون اعتنا به آن درندگان از سپاهیان ارتداد اموی، ثابت قدم ایستاد و به آنان و همه نسلها، درسهایی از کرامت، عزت نفس و شرافت ستم ستیزی آموخت و فرمود:

«به خدا قسم! دست خواری به شما نمی دهم و همچون بردگان نمی گریزم، من به پروردگارم و پروردگارتان پناه می برم که شما مرا سنگسار کنید...».

(۲) این سخنان درخشان، نشان داد امام بزرگوار تا چه حد از کرامتی بی کران برخوردار بود که برجسته ترین نمونه های قهرمانی جاویدان در همه روزگاران می باشد که تاریخ اسلام در خود ضبط نموده است.

(۳) شاعران اهل بیت علیهم السّلام برای تصویر این پدیده ارجمند، با یکدیگر به مسابقه پرداختند و آنچه در این زمینه سروده اند، از ارزشمندترین مواردی است که منابع ادبیات عرب، تدوین نموده اند،

«سید حیدر جلی» در بسیاری از سروده های جاویدانی که در رثای جدش حضرت حسین به نظم آورده، آن را به تصویر کشیده است:

طمعت ان تسومه القوم ضمیماو ابی الله و الحسام الصنیع

کیف یلوی علی الدنیه جیدالسوی الله ما لواه الخضوع

و لدیه جأش أرد من الدرع لضمای القنا و هن شروع

و به یرجع الحفاظ لصدرضاقت الارض و هی فیه یضیع

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۵ فابی ان یعیش الّا عزیزااو تجلی الکفاح و هو صریح «۱» «آن قوم طمع کردند که ستم را به او بقبولانند، اما خداوند و شمشیر بران نپذیرفتند».

«چگونه پستی را گردنی پذیرا گردد که جز برای خدا خم نشده باشد؟».

«او را قلبی بود محکمز از زره در برابر نیزه های تشنه کام برافراشته شده».

«و وفاداری و تصمیم او به سینه ای بر می گشت که زمین تنگ می گردد اما در بیان آن گم می شود».

«پس زندگی را نپذیرفت مگر اینکه عزیز باشد و یا اینکه هنگامی از نبرد دست بکشد که بر زمین غلتیده باشد».

(۱) مناعت نفس و بزرگ منشی، این گونه برجسته به تصویر کشیده نشده است؛ زیرا «سید حیدر»، به تصمیم دولت اموی در اجبار حضرت امام حسین علیه السلام به خواری و ذلت و خاضع ساختن وی در برابر ظلم و استبدادشان اشاره می کند، در حالی که خداوند آن را نمی پذیرد و آن روح عظیمی که عزت نبوت را به ارث برده، از قبول ستم، سربازمی زند؛ زیرا آن حضرت علیه السلام هیچ گاه در برابر کسی جز خداوند، سر خم نکرده است، پس چگونه در برابر فرومایگان بنی امیه سر خم کند و چگونه قدرت آنان او را از اراده آهنین باز می دارند که از

زره در برابر نیزه های تشنه، بازدارنده تر می باشد و چه نیکو گفته است:

و به يرجع الحفاظ لصدرضاقت الأرض و هی فیه تضييع (۲) و آیا چیزی رساتر و دقیق تر از این گفتار در وصف ستم ستیزی امام حسین و عزّت او می تواند باشد که همه قدرتهای مقاومت و وفاداری را به سینه امام علیه السلام

(۱) سید حیدر، دیوان، ص ۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۶

بر می گرداند که جهان برای در برگرفتن صلابت عزم و تصمیم آن حضرت تنگ شد، اما با همه وسعتش در این سینه، گم می شود.

(۱) و الحق، وی در وصف مناعت طبع امام، اوج گرفته است که زیبایی الفاظ نیز به این امر افزوده می گردد، چه در این شعر، کلمه ای غریب و یا حرفی وجود ندارد که برای گوش، نامأنوس باشد.

(۲) اینک به این ابیات از سروده عظیم دیگری از وی بنگرید که در آنها بزرگمنشی حضرت حسین را توصیف می کند و می گوید:

لقد مات لکن میتة هاشميه لهم عرفت تحت القنا المتقصد

کریم ابی شَمّ الدنیه انفه فاشممه شوک الوشیج المسدد

و قال: قضی یا نفس وقفه وارد حیاض الرّدی لا وقفه المتردد

رای أنّ ظهر الذل اخشن مرکبامن الموت حیث الموت منه بمرصد

فأثر أن یسعی علی جمرة الوغی برجل و لا یعطی المقاده عن ید «۱» «او مرد، اما مرگی هاشمی داشت که در زیر نیزه ها برای آنان شناخته شده است».

«بزرگواری که بینی او نپذیرفت که پستی را ببوید، پس بوی نیزه های هدف گیری شده را به آن رساند».

«و گفت: ای جان من! بایست، ایستادن کسی که بر حوضهای مرگ وارد می شود نه ایستادن کسی که مردّد باشد».

«وی پشت مرکب خواری را ناهموارتر از مرگ ملاحظه کرد، آنجا که مرگ

(۱) همان، ص ۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۷

«پس ترجیح داد تا پای بر آتش کارزار نهد، ولی دست خواری به کسی ندهد».

(۱) من شاید نتوانم شعری دقیق تر و یا شیرین تر از این شعر بیابم که با صادقانه ترین تمثیل، مناعت طبع امام بزرگوار و عزت نفس او را می نمایاند که مرگ در زیر سایه نیزه ها را بر زندگی مرفه همراه با خواری و سرافکنندگی ترجیح داد و بدین گونه به شیوه شهیدان خاندانش عمل کرد که در میدانهای مبارزه بر یکدیگر پیشی گرفتند و با اشتیاق به سوی میدانهای جانبازی و فداکاری روان گشتند تا از کرامت و عزت بهره مند شوند.

(۲) «سید حیدر» همچنان ستم ستیزی امام شهید را به تصویر می کشد و آن حضرت را چنین توصیف می کند که از بوییدن پستی و ستم، خودداری نمود، اما به عمد، نیزه ها و شمشیرها را بویید؛ زیرا در آنها طعم مناعت، شرافت و مجد وجود داشت .. و با وصفی این چنین برجسته و نمایان، سید حیدر در مجسم ساختن مناعت طبع امام پیش می رود؛ مناعتی که مشاعر و عواطف وی را در اختیار گرفته، آن گونه بر عواطف دیگران نیز چیره گشته و قطعا وی در این مورد تکلفی به خود راه نداده و امری غیر واقعی را بیان ننموده است، بلکه واقعیت را با توصیفی راستین و بدون تکلف باز گفته است.

(۳) «سید حیدر» در قصیده اعجاب انگیز دیگری ستم ستیزی و بلندای همت امام را توصیف می کند که شاید از زیباترین سروده هایی باشد که در رثای امام علیه السلام گفته شده است، آنجا که می گوید:

و سامته یرکب احدى اثنتین و قد مدت الحرب اسنانها

یری مدعنا او تموت نفس ابی العزّ اذعانها

فقال لها: اعتصمی بالاباء فنفس الابی و ما زانها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۸ اذا لم تجد غیر لبس الهوان فبالموت تنزع جثمانها

رای القتل صبرا شعار الکرام و فخرا یزین لها شأنها

فشمّر للحرب فی معرک به عرک الموت فرسانها «۱» «او را بر آن داشتند که یکی از دو حالت را بپذیرد، در حالی که جنگ دندانهایش را به هم می فشرد».

«که یا مطیع گردد و یا بمیرد آن نفسی که عزّت، مطیع بودنش را نمی پذیرد».

«پس آن را گفت: مناعت را داشته باش که نفس انسان بلند همت و آنچه آن را زینت می دهد».

«اگر چیزی غیر از پوشیدن جامه خواری نیابد، با مرگ از جامه تن رها می شود».

«کشته شدن صبورانه را شعار بزرگان یافت و افتخاری که آنان را زینت می بخشد».

«پس برای جنگ، آستینها را بالا زد، در نبردی که در آن مرگ، با سواران دست و پنجه نرم می کرد».

(۱) مرثیه های «سید حیدر» برای امام، به حق طغریایی درخشنده در میراث امت عربی به حساب می آید؛ زیرا اندیشه خود را در آن به خوبی به کار گرفته و اجزای آنها را به دقت مرتب نموده بود که با این درجه از برجستگی، پدیدار گشت. وی، بنا به گفته معاصرانش، در هر سال قصیده ای خاص برای امام علیه السلام می سرود و در طول یک سال، به اصلاح آن می پرداخت و به دقت کلمه آن را

(۱) سید حیدر، دیوان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۹

مورد بررسی قرار می داد که این گونه در منتهای شیوایی و ابداع، ظاهر شده است.

(۱)

۳- شجاعت

مردم در همه مراحل تاریخی، شخصی شجاع تر، پایدارتر و دلیرتر از حضرت امام حسین علیه

السَّلام مشاهده ننموده اند؛ زیرا آن حضرت، در روز طف، چنان موضعی داشت که خردها را به تحیر واداشت و عقول را سرگشته ساخت و نسلها با اعجاب و بزرگداشت، از شجاعت و صلابت عزم او یاد کردند و مردم، شجاعتش را بر شجاعت پدرش که ورد همه زبانهای دنیاست، مقدم دانستند.

(۲) دشمنان بزدلش از قدرت عزم و اراده اش مبهوت شدند؛ زیرا امام در برابر همه ضربات هراس انگیزی که پی در پی بر او وارد می شد، از پای در نیامد و هر چه گرفتاریها و محنتها بیشتر می شد، وی اقدامی بیشتر و چهره ای گشاده تر می یافت و آنگاه که همه یاران و اهل بیت خود را از دست داده بود، تمام سپاه که به گفته راویان، سی هزار رزمنده را شامل می شد، به سوی وی هجوم آورد و آن حضرت به تنهایی در حالی که ترس و هراس بر دلهايشان مستولی شده بود، بر آنها حمله کرد و آنها- به تعبیر راویان- همچون بزهایی که گرگ بر آنها تاخته باشد، از برابرش به هر سوی می گریختند و او همچنان چون کوه ثابت ماند و از هر طرف ضربه ها را دریافت می نمود و در حالی که هیچ سستی بر او دست نیافته بود، با شجاعت تمام، مرگ را به چیزی نمی گرفت. (۳) «سید حیدر» می گوید:

فتلقى الجموع فردا و لكن كلّ عضو في الروع منه جموع

رمحه من بنانه و كأن من عزمه حد سيفه مطبوع

زوج السيف بالنفوس و لكن مهرها الموت و الخضاب النجيع

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۴۰

«يك تنه با آن جماعتها رو به رو شد، ولی هر عضوی از او همچون جماعتهایی، هراس انگیز بود».

«نیزه او سر انگشتش بود و گویی

که شمشیرش را از عزم او ساخته بودند».

«شمشیر را با جانها تزویج کرد که مهریه آنها مرگ و خضابشان گرد و خاک میدان بود».

(۱) و در قصیده تحسین برانگیز دیگری چنین می گوید:

رکین و للارض تحت الکماهرجیف یزلزل ثهلانها

أقر علی الارض من ظهرها اذا ململ الرعب اقرانها

تزیید الطلاقه فی وجهه اذا غیر الخوف الوانها «محکم و استوار بود، در حالی که زمین در زیر پای اسبان، لرزشی داشت که ارکانش را می لرزاند».

«بر روی زمین پایدار بود آنگاه که ترس، شجاعان را به ستوه آورده بود».

«چهره اش گشاده تر می شد آنگاه که ترس، رنگها را دگرگون می ساخت».

و هنگامی که آن ستم ناپذیر، زخمی بر روی زمین افتاد در حالی که خونریزی او را ناتوان ساخته بود، همه سپاهیان از ترس و هیبت وی، از اینکه بر او آخرین ضربه را وارد کنند، بازماندند. (۲) «سید حیدر» می گوید:

عفیرا متی عاینته الکماهیختطف الرعب الوانها

فما اجلت الحرب عن مثله صریعا یجبن شجاعانها «بر خاک افتاده ای که هرگاه سواران بر او نظری می افکندند، از ترس، رنگ از چهره ها می باختند».

«جنگ، کسی همانند او را معرفی نکرده است که بر خاک افتاده باشد اما شجاعان را می ترساند».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۴۱

(۱) اهل بیت و یارانش نیز از این روح عظیم، همت گرفته بودند و لذا با شوق و اخلاص به سوی مرگ شتافتند و هیچ ترس و ربعی بر دلهایشان راه نیافت، آنجا که دشمن آنها به شجاعت و پایداریشان گواهی داد؛ زیرا به شخصی که در روز طف همراه عمر بن سعد بود، گفته شد وای بر تو! آیا ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتید؟ و او پاسخ داد:

«سنگ بر دهان تو

باد! اگر تو آنچه را ما شاهد بودیم مشاهده می کردی، آنچه را انجام دادیم، انجام می دادی. گروهی بر ما یورش آوردند که شمشیرهایشان را به دست گرفته و همچون شیران درنده، سواران را از چپ و راست می کشتند و جانهای خود را به کام مرگ می افکندند، نه امان می پذیرفتند و نه به ثروت رغبتی داشتند و چیزی میان آنها و رسیدن به حوض مرگ و استیلا بر ملک، حایل نمی شد و اگر اندکی از آنها دست بر می داشتیم، جان همه افراد لشکر را می گرفتند، در آن صورت ما چه می توانستیم بکنیم، تو را مادر مباد ... «۱».

(۲) یکی از شعرا این شجاعت کم نظیر را چنین وصف کرده است:

فلو وقت صم الجبال مکانهم لمادت علی سهل و دکت علی وعر

فمن قائم يستعرض النبل وجهه و من مقدم یرمی الاسنه بالصدر «اگر کوههای استوار به جای آنان می بود، به روی دشتهای می افتادند و درهم کوبیده می شدند».

«آنها یا ایستاده با چهره های تیرها را می پذیرفتند و یا حمله کنان با سینه ها بر نیزه ها می تاختند».

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۳/ ۲۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۴۲

(۱) و «سید حیدر» چه عالی سروده است:

دکوارباها ثم قالوا لها وقد جثوا نحن مکان الربا «تپه هایش را درهم کوبیدند و سپس به آنها در حالی که زانو زده بودند، گفتند: اینک ما به جای تپه ها هستیم».

(۲) پدر شهیدان، با شجاعت کم نظیرش، طبیعت بشری را به مبارزه طلید، پس مرگ را به مسخره گرفت و زندگی را استهزا کرد آنجا که خطاب به یارانش - هنگامی که تیرهای دشمنان بر آنها باریدن گرفت - فرمود:

«برخیزید، خداوند شما را رحمت کند، به سوی مرگی که

چاره ای از آن نیست، این تیرها، فرستادگان این قوم به طرف شما هستند...».

آن حضرت، یارانش را به سوی مرگ فراخواند، گویی که آنان را بر سر سفره غذایی لذیذ فرا می خواند و حقا که نزد وی گوارا بود؛ زیرا آن حضرت با باطل می جنگید و برهان پروردگارش - که همان مبدأ وی بود- برایش ترسیم می گشت «۱».

(۳)

۴- صراحت

از صفات پدر شهیدان، «صراحت در گفتار و کردار بود» که در همه دوران زندگی، کج روی نکرد و دست به خدعه و نیرنگ نزد و هیچ راه غیر مستقیمی را نپیمود، بلکه راه واضح را در پیش گرفت که با ضمیر زنده اش همنوا بود و از گذرگاههای پرپیچ و خمی که دین و اخلاق، آنها را نمی پذیرد، دوری گزید که از نمونه های آن رفتار درخشانده این است که ولید، حاکم مدینه در تاریکی شب او را فرا خواند و وی را از مرگ معاویه با خبر ساخت و از او خواست که با یزید

(۱) عبد الله علائلی، الامام الحسین، ص ۱۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۴۳

بیعت کند و بیعت در تاریکی شب را از او کافی می دانست. (۱) اما امام علیه السّلام از این کار، خودداری نمود و واقعیت را به صراحت برای وی بیان کرد و فرمود:

«ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستیم. خداوند به ما آغاز نمود و به ما ختم خواهد فرمود، یزید، فاسقی فاجر است که شراب می نوشد و نفسی را که خداوند حرام فرموده، می کشد، فسق و فجور را آشکارا انجام می دهد و کسی چون من با یزید بیعت نمی کند...».

این کلمات، درجه صراحت و بلندهمتی و قدرت مقابله در راه

حق، نزد آن حضرت را بیان می نماید.

(۲) و از انواع آن صراحتی که عادت آن حضرت بوده و از ذاتیات ایشان شده بود، این است که هنگام خارج شدن به سوی عراق، خبر دردناک کشته شدن سفیرش یعنی «مسلم بن عقیل» و فرو گذاشتن وی از سوی اهل کوفه به او رسید، پس به کسانی که بخاطر منفعت و نه برای حق، آن حضرت را دنبال کرده بودند، فرمود: «پیروان ما، ما را فرو گذاشته اند، پس هر کس از شما انصراف را دوست داشته باشد، منصرف شود، هیچ تعهدی بر گردن وی نخواهد بود...».

صاحبان طمعها از او جدا شدند و افراد برگزیده از اهل بیتش همراه وی ماندند «۱».

(۳) در آن ساعتهای سخت که امام نیازمند یاوران بود، از فریب و نیرنگ خودداری کرد؛ زیرا معتقد بود آن حالتی نیست که نفوس عظیم معتقد به پروردگار و مؤمن به عادلانه بودن امر خویش، به آن متصف باشد.

(۴) و از نمونه های آن صراحت اینکه اهل بیت و یارانش را در شب دهم محرم

(۱) انساب الاشراف، ۳ / ۱۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۴۴

جمع کرد و آنان را با خبر ساخت که فردا کشته خواهد شد و همه کسانی که همراه وی باشند، به قتل خواهند رسید. امام این موضوع را با صراحت برای آنها بیان فرمود تا در کار خویش بصیرت و آگاهی داشته باشند و به آنان دستور داد تا در تاریکی آن شب، پراکنده گردند. اما آن خانواده عظیم، جدا شدن از او را نپذیرفتند و بر شهادت در حضور وی اصرار ورزیدند.

(۱) دولتها تشکیل می شوند و حکومتها نابود می گردند و این اخلاق والا هستند

که از هر موجود زنده ای به ماندن شایسته و به جاودانگی بایسته اند؛ زیرا ارزشهای بلندی را نمایانگر هستند که انسان را بدون آنها کرامتی نخواهد بود.

(۲)

۵- صلابت در حق

«صلابت در حق» یکی از مبانی زندگی پدر شهیدان و از برجسته ترین ذاتیات آن حضرت است؛ زیرا آن حضرت، برای اقامه حق و در هم کوبیدن دژهای باطل و نابود ساختن مراکز ظلم، راه خود را با سختی هراس انگیزی باز کرد.

(۳) امام علیه السلام حق را با تمام گستردگی و مفاهیم آن، در نظر داشت و به سوی میدانهای مبارزه روان شد تا حق را در سرزمینهای میهن اسلامی برپا سازد و امت را از جریانات شدیدی که در جوّ خویش، پایگاههایی برای باطل و مراکزی برای ستم و آشیانه هایی برای طغیان آفریده بود، رها سازد، جریاناتی که امت را در ناآگاهیهای عمیقی در زندگی خویش به دست و پا زدن افکنده بود.

(۴) امام علیه السلام امت را دید که غرق اباطیل و گمراهیها شده و دیگر هیچ یک از مفاهیم حق در زندگیش نمایان نبوده است، پس به سوی میدانهای جانبازی و فداکاری شتافت تا پرچم حق را برافرازد، این هدف درخشان را امام علیه السلام در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۴۵

سخنانی که برای اصحابش ایراد کرد، بیان فرمود و گفت:

«آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل دوری نمی گردد، تا مؤمن به لقای خدا علاقه مند گردد...».

(۱) حق، یکی از عناصر بارز در شخصیت پدر شهیدان بود و پیامبر صلی الله علیه و آله این پدیده ارزشمند را در وجود آن حضرت یافت و بنا به آنچه مورخان می گویند، پیوسته دهان مبارکش را می بوسید، همان

دهانی که سخن خدا را گفت و چشمه های عدل و حق را در زمین جاری ساخت.

(۲)

۶- شکیبایی

از صفات بی نظیری که سید الشهداء در آنها همتایی نداشته، «صبر بر نوایب دنیا و محنتهای روزگار بوده است». آن حضرت، تلخی صبر را از اوان کودکی چشیده بود، آنگاه که در سوگ جدّ و مادر خویش نشست و حوادث هولناکی را شاهد بود که بر پدرش جاری شد و محنتها و مصیبتهایی را که آن حضرت تحمل کرد، مشاهده نمود و در روزگار برادرش نیز تلخی صبر را تجربه کرد، در حالی که می دید چگونه سپاهیان او را فرو گذاشته و به وی خیانت کرده بودند تا اینکه معاویه آن حضرت را با زهر، ترور نمود و چگونه می خواست جنازه پاکش را در جوار جدش به خاک سپارد، اما بنی امیه مانع او شدند و این از سخت ترین محنتها بر آن حضرت بود.

(۳) و از بزرگترین مصیبتهایی که آن حضرت در برابر آن صبر کرد، این بود که می دید اصول اسلامی زیر پا گذاشته می شود و از زبان جدش احادیثی ناروا جعل می شد که شریعت خدا را تغییر و تبدیل می نمود. از امور مهمی که از آنها رنج می برد اینکه می شنید پدرش را ناسزا می گفتند و بر روی منبرها از ایشان به بدی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۴۶

یاد می کردند و چگونه یزید طاغوت، دست در کار نابودی شیعیان و دوستداران آنان بود، ایشان در برابر همه این سختیها و مصیبتها شکیبا بودند.

(۱) در روز دهم محرم، محنتهای مشقت باری پی در پی بر آن حضرت وارد می شد که صبر در برابر آنها به لرزه می افتاد به طوری که هنوز محنتی

تمام نشده مجموعه ای از محنتها و دردها بر او یورش می بردند، او ستارگان درخشان از فرزندان و اهل بیتش را می دید که چگونه شمشیرها و نیزه ها بدنهایشان را از هم می دریدند و ایشان با آرامش و پایداری، خطاب به آنان می فرمودند:

«ای اهل بیت من! صبر کنید، ای عموزادگانم! شکبیا باشید که بعد از امروز، هیچ خواری و سختی نخواهید دید».

(۲) آن حضرت، خواهرش، بانوی بنی هاشم را می دید که شدت فاجعه، وی را سراسیمه کرده و اندوه، قلبش را شکافته بود. به سوی او می شتابد و به وی دستور می دهد که شکیبایی پیشه کند و به آنچه خداوند قسمت نموده است، خرسند باشد.

(۳) و از جمله آن فجایع هولناک که امام بر آنها صبر کرد، این بود که کودکان و خانواده خود را می دید که از شدت تشنگی مرگ آفرین، فریاد می کشیدند و از عطش جانکاه به وی پناه می بردند و او آنان را به صبر و پایداری دستور می داد و از عاقبت درخشانی که پس از آن محنت سخت، سرانجام بدان دست خواهند یافت، آگاهشان می کرد.

(۴) وی در برابر دشمنانی که امواج جمعیتشان زمین را پر کرده بود، شکبیا بود، در حالی که به تنهایی از هر طرف ضربه ها را تحمل می کرد و جگرش از تشنگی پاره پاره شده بود، اما وی اعتنایی به همه آن اوضاع نمی نمود.

(۵) صبر و شکیبایی آن حضرت و موضع محکمش در روز طف، از نادرترین

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۴۷

نمونه هایی بود که انسانیت می شناخت. «اربلی» می گوید: «به شجاعت حسین مثل زده می شود و صبر او در جنگ، پیشینیان و پسینیان را ناتوان ساخته است» (۱).

(۱) هر یک

از مصیبت‌های آن حضرت، برای از پای درآوردن قوای هر انسان و وادار کردن وی به ناتوانی نفسانی، کافی بود، هر چند که آن انسان صبر و پایداری و قوت نفس را دارا بوده باشد، ولی آن حضرت علیه السّلام در راه هدف شرافتمندانه ای که روح وی را به اوج خودداری از بی تابی یا زانو زدن در برابر سختیها رسانده بود، به آنچه گرفتاری داشت، اهمیتی نمی داد.

(۲) مورخان می گویند: آن حضرت تنها این صفت را داشت که حوادث هر چه باشد، عزم او را سست نمی ساخت. آن حضرت روزی یکی از فرزندان خود را از دست داده بود، اما اثری از اندوه بر او مشاهده نمی شد. در این مورد از او پرسیده شد و او پاسخ داد: «ما اهل بیتی هستیم که از خداوند درخواست می کنیم و به ما می بخشد، پس اگر آنچه را نمی پسندیم بخواهد، در آنچه دوست می داریم، ما به آن راضی می شویم» (۲).

آن حضرت، به قضای خدا راضی شد و به فرمانش تسلیم گشت و جوهر اسلام و منت‌های ایمان همین است.

(۳)

۷- حلم

«حلم» یکی از والاترین صفات پدر شهیدان علیه السّلام و از برجسته ترین ویژگیهای حضرتش بود. و بنا به اجماع راویان، با هیچ بدکاری، به بدی مقابله نمی نمود و با هیچ گناهکاری برخوردی همانند او نداشت، بلکه با احسان

(۱) کشف الغمه ۲ / ۲۰.

(۲) الاصابه ۲ / ۲۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۴۸

و نیکوکاری با آنان رفتار می کرد و در این زمینه همچون جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمل می نمود که با اخلاق و فضایلش، همه مردم را در بر گرفت. آن حضرت به این صفت شناخته شد و

شهرتش گسترده گشت به طوری که بعضی از غلامانش این حالت را مورد استفاده قرار می دادند و عمدا نسبت به آن حضرت، بدی می کردند تا در مقابل، صله و احسانی دریافت نماید.

(۱) مورخان می گویند: بعضی از غلامان آن حضرت، مرتکب جرمی شد که مستوجب تأدیب بود و آن حضرت علیه السلام دستور داد تا او را ادب کنند، اما آن غلام با فریاد گفت: «سرورم! خداوند تعالی می فرماید: الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ؛ «آنها که خشم خود را فرو خورند».

امام به لبخندی پرفیض با او روبه رو شد و به او فرمود: «او را رها کنید که من خشم خود را فرو خوردم ...».

(۲) آن غلام فوراً گفت: وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛ «و آنها که از مردم در می گذرند».

حضرت فرمود: «از او در گذشتم ...».

(۳) آنگاه آن غلام خواستار احسان بیشتری شد و گفت: وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ «و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد».

حضرت فرمود: «تو در راه خدا آزاد هستی ...».

سپس آن حضرت دستور داد جایزه ای ارزنده به او بدهند تا او را از نیاز و درخواست از مردم بی نیاز سازد «۱».

این اخلاق عظیم، یکی از اصول زندگی آن حضرت بود که در طول حیات از او جدا نشد.

(۱) الحسین علیه السلام / ۱ / ۱۳۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۴۹

(۱)

۸- تواضع

امام حسین علیه السلام بر تواضع و دوری گزیدن از متیّت و تکبر، سرشته شده و این صفت را از جدش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده بود که اصول فضایل و معالی اخلاق را در زمین برپا داشت. راویان، نمونه های بسیاری از اخلاق والا و تواضع آن حضرت، نقل نموده اند که به بعضی از

آنها اشاره می نماییم:

(۲) ۱- روزی آن حضرت بر افراد بینوایی گذشت که در «صفه» مشغول غذا خوردن بودند و آنها وی را به غذا خوردن دعوت نمودند.

آن حضرت از مرکب خود به زیر آمد و با آنان غذا خورد، سپس به آنان فرمود: «شما را اجابت کردم، پس مرا اجابت کنید». آنها سخنش را پذیرفتند و همراه وی به منزلش شتافتند.

آن حضرت علیه السلام به همسرش «رباب» فرمود: «آنچه را پس انداز می کردی خارج کن». وی آنچه را از پول نقد دارا بود، خارج نمود و حضرت آن مبالغ را به آنان تحویل داد «۱».

(۳) ۲- آن حضرت، بر فقیرانی گذشت که خرده نانی از اموال صدقه را می خوردند. پس بر آنها سلام کرد و آنها وی را به طعام خویش فرا خواندند. آن حضرت همراه آنان نشست و فرمود: «اگر صدقه نمی بود، همراه آنان می خوردم». پس آنان را به منزل خویش دعوت کرد و به آنها طعام داد و جامه ها بخشید و دستور داد تا پولی به آنها بدهند «۲».

(۴) امام علیه السلام در این حالت به جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله اقتدا نمود و به راه آن

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۱۸.

(۲) اعیان الشیعه ۱ / ۵۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۰

حضرت عمل کرد؛ زیرا بنا به گفته مورخان، آن حضرت با فقرا نشست و برخاست می نمود و آنان را از نیکی و احسان خویش بهره ها می رساند تا فقیر را فقرش نیازارد و توانگر از ثروت خویش ناسپاس نشود.

(۱) ۳- میان حضرت حسین و برادرش محمد بن حنفیه سخنی تند رد و بدل شد. پس محمد به منزل خود رفت

و نامه ای به آن حضرت نوشت که در آن آمده بود: «اما بعد: تو را شرافتی است که من به آن نمی رسم و فضیلتی که به آن دست نمی یابم. پدر ما علی است که در مورد آن نه تو را افضل می دانم و نه تو مرا.

و مادرم زنی است از بنی حنیفه در حالی که مادر تو فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. و اگر زمین پر از زنانی همچون مادرم باشند، با مادر تو برابری نمی کنند، پس هر گاه این نامه ام را خواندی، ردا و نعلین خود بپوش و به سوی من بیا و مرا خشنود ساز و مبادا که من پیش از تو به فضیلتی دست یابم که تو از من به آن شایسته تر هستی...».

هنگامی که حضرت حسین علیه السلام نامه برادرش را خواند، به سوی وی شتافت و او را خشنود ساخت «۱» و این از اخلاق بلند و ذات والایش بوده است.

(۲)

۹- رأفت و عطوفت

از صفات پدر شهیدان این بوده است که نسبت به مردم، بسیار عطوفت داشته و دست خود را برای کمک به هر نیازمندی پیش می برده و به هر صاحب حاجتی کمک می رسانیده و هر کس را که به وی پناه می برده، پناه می داده است.

(۳) «مروان» پس از شکست واقعه جمل به آن حضرت و برادرش پناه برد، در حالی که وی از سخت ترین دشمنان بود و از آنان خواست که نزد پدرشان از وی

(۱) نهاییه الارب ۳ / ۲۶۰. الف باء ۱ / ۴۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۱

شفاعت کنند و آن دو نزد پدر شتافتند و درباره وی با آن حضرت سخن گفتند و اظهار

داشتند: «ای امیر المؤمنین! وی با شما بیعت می کند».

(۱) آن حضرت علیه السلام فرمود: «آیا قبل از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرده بود؟ من نیازی به بیعتش ندارم که آن دستی یهودی است. اگر با دستش با من بیعت کند، با سبابه اش خیانت خواهد کرد، همانا وی امارتی خواهد داشت همچون لیسیدن سگ بینش را و او پدر چهار قوچ است و امت از فرزندانش روز سرخی را خواهند دید».

(۲) آنها همچنان از پدر خواهش می کردند تا اینکه او را مورد عفو قرار داد، اما آن فرومایه، این نیکی را نادیده گرفت و با هر آنچه از وسایل شرّ و بدی در اختیار داشت در مقابل سبطین ایستاد؛ زیرا او بود که مانع شد از اینکه جنازه امام حسن در جوار جدش به خاک سپرده شود. و او بود که به ولید گفت اگر امام حسین از بیعت یزید خودداری کند، او را به قتل رساند. و نیز از کشته شدن امام حسین علیه السلام اظهار سرور و شادمانی کرد و مروان را این بس باشد که او از درختی است که جز پلید ناپاک و جز آنچه را که به مردم زیان می رساند، به بار نمی آورد.

(۳) از نمونه های جاویدان دیگر از عطوفت امام و رأفتش نسبت به مردم این است که هنگام روبه رو شدن با حرّ و سپاهیانش که بالغ بر یک هزار سوار بود و برای نبرد و جنگ با وی فرستاده شده بودند و امام آنها را دید که از شدت تشنگی نزدیک است که هلاک شوند، مردانگی و علوّ ذات آن حضرت اجازه نداد که به نجات آنان اقدام

نکند و دستور داد تا غلامان و اهل بیتش علیهم السّلام همه آن قوم و نیز اسبانشان را آب دهند که در میان آنها «علی بن طعان محاربی» بود. او از شدت عطش نمی دانست چگونه آب بنوشد و امام علیه السّلام شخصا به وی آب نوشاند و این اقدام از برجسته ترین نمونه هایی است که در فرهنگ انسانیت، در شرافت و بزرگواری به ثبت رسیده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۲

(۱)

۱۰- بخشش و سخاوتمندی

از مزایای پدر شهیدان علیه السّلام بخشش و سخاوتمندی بود؛ زیرا آن حضرت پناهگاه فقرا و محرومان و ملجأ هر کسی بود که دست روزگار بر او ستم کرده باشد و آن حضرت، قلب روی آورندگان به سویش را با بخششها و عطایای خود، شاد می کرد.

(۲) «کمال الدین بن طلحه» می گوید: «شهرت یافته بود که آن حضرت، میهمان را گرامی می دارد، به جوینده می بخشد، صله رحم می کند، به سائل کمک می رساند، برهنه را می پوشاند، گرسنه را سیر می نماید، به بدهکار می بخشد، ناتوان را حمایت می کند، بر یتیم، دل می سوزاند، نیازمند را بی نیاز می سازد و کم بوده است که مالی به او برسد مگر اینکه آن را تقسیم کند و این خوی سخاوتمندان و سرشت کریمان و نشان بخشندگان و صفت کسانی است که مکارم اخلاق را دارا باشند؛ زیرا کارهای درخشانش گواه کرم اوست و گویای اینکه صفات نیکو را داراست ...» (۱).

(۳) مورخان می گویند: آن حضرت در تاریکی شب، انبانی پر از طعام به همراه مبالغی از مال، به دوش می کشید و به خانه های بیوه زنان، یتیمان و مسکینان می برد تا آنجا که این کار اثری بر پشت آن حضرت نهاد (۲).

(۴) متاعهای فراوانی نزد

آن حضرت می آوردند و آن حضرت از جای بر نمی خاست تا اینکه به همه خویشان و اطرافیانش ببخشد. معاویه، این مطلب را در مورد آن حضرت دانست و هدایا و ارمغانهایی برایش فرستاد و برای

(۱) مطالب السؤل، ص ۲۸.

(۲) ریحانه الرسول، ص ۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۳

شخصیتهای دیگر یثرب نیز همانند آنها را ارسال نمود و با همشینیان خود درباره اینکه هر کدام از آن اشخاص با آن هدایا چه می کند، سخن می گفت و درباره حضرت حسین، اظهار داشت:

(۱) «اما حسین، از یتیمان کسانی شروع می کند که همراه پدرش در صفین کشته شده اند، پس اگر چیزی باقی بماند با آن شتری را سر می برد و با آن شیر (به مردم) می نوشاند...».

وی، ناظری را فرستاد تا ببیند که آن قوم چه خواهند کرد و گزارش او به همان گونه بود که معاویه اظهار می داشت، پس معاویه گفت: «من فرزند هند هستم، من قریش را بهتر از قریش می شناسم «۱»».

(۲) به هر حال، مورخان نمونه های فراوانی از بخشش امام و سخاوتمندی آن حضرت نقل کرده اند که به بعضی از آنها اشاره ای می نمایم:

(۳) ۱- با اسامه بن زید: «اسامه بن زید» بیمار شد، همان بیماری که در آن درگذشت، پس امام به عیادت وی رفت و هنگامی که در جای خود قرار گرفت، اسامه گفت: آه چه غمگینم!- «غم چه چیزی را داری؟».

- بدهکاریم که شصت هزار است.

- «آن به عهده من است».

- می ترسم پیش از آنکه پرداخت شود، بمیرم.

- «قبل از اینکه من آن را به جای تو پرداخت کنم، نخواهی مرد».

(۱) عیون الاخبار ۳/ ۴۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۴

پس امام علیه

السَّلام به ادای دین وی، پیش از فوتش شتافت «۱» در حالی که از اسامه چشم پوشی کرده بود؛ زیرا وی از کسانی بود که از بیعت با پدرش خودداری نمودند، ولی امام با وی معامله به مثل نمود، بلکه نسبت به وی نیکی روا داشت.

(۱) ۲- با یکی از کنیزانش: «انس» روایت کرده: نزد حسین بودم که کنیزی بر او وارد شد در حالی که بسته ریحانی در دست داشت و آن را به حضرت تقدیم کرد.

حضرت به وی فرمود: «تو در راه خدای تعالی آزاد هستی».

انس، دچار شگفتی شد و گفت: کنیزی بسته ریحانی برای تو می آورد و تو او را آزاد می کنی؟! حضرت فرمود: خداوند ما را این گونه مؤدب کرده، خدای تعالی فرموده است: «و هرگاه درودی به شما فرستاده شود، به بهتر از آن پاسخ دهید یا اینکه آن را باز گوئید. و بهتر از آن، آزادیش بوده است» «۲».

و با این سخاوتمندی و اخلاق والا، دلهای مسلمین را به دست آورد و آنان شیفته دوستی و ولایش گشتند.

(۲) ۳- با یک و امدار: امام حسین علیه السَّلام در مسجد جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزگار پس از وفات برادرش حضرت حسن علیه السَّلام نشسته بود. عبد الله بن زبیر و نیز عتبه بن ابی سفیان، هر کدام در گوشه ای از مسجد نشسته بودند. مردی اعرابی سوار بر شتری آمد، آن را بست و وارد مسجد شد و بالای سر عتبه بن ابی سفیان ایستاد و بر او سلام کرد. وی سلامش را پاسخ داد، آنگاه اعرابی گفت:

(۱) اعیان الشیعه ۱ / ۵۷۹.

(۲) ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۱۷۷.

«من عموزاده ام را کشته ام و از من دیه خواسته اند، آیا چیزی به من می دهی؟».

عتبه، سر خود را به طرف وی بالا برد و به غلام خود گفت: صد درهم به وی بده.

اعرابی به او گفت: من چیزی جز دیه کامل نمی خواهم.

(۱) عتبه، اعتنایی به وی نکرد و اعرابی ناامید از پیش وی دور شد و با ابن زبیر روبه رو گشت و داستان خود را بر او عرضه داشت و او دویست درهم برایش دستور داد، اما اعرابی آنها را به وی بازگردانید و به سوی حضرت حسین علیه السلام رفت و نیاز خود را به آن حضرت عرض کرد.

حضرت دستور داد تا ده هزار درهم به وی بدهند و به او فرمود: «اینها برای این است که قرضه‌هایت را بدهی». و دستور داد تا ده هزار درهم دیگر به او بدهند و فرمود: «اینها برای این است که به وضع خود سر و سامان دهی و احوال خود را نیکو گردانی و از آنها بر خانواده ات انفاق نمایی».

(۲) اعرابی به شدت شادمان گشت و لب به سخن گشود و گفت:

طربت و ما هاج لی معبق و لالی مقام و لا معشوق

و لکن طربت لآل الرسول فلذّ لی الشعر و المنطق

هم الأکرمون الانجبون نجوم السماء بهم تشرق

سبقت الانام الی المکرمات و انت الجواد فلا تلحق

ابوک الذی ساد بالمکرمات فقصر عن سبقه السبق

به فتح الله باب الرشاد و باب الفساد بکم مغلق «۱» «طرب یافتم در حالی که بوی خوشی به مشامش نرسیده و نه اینکه دارای

(۱) بحرانی، عقد اللئالی فی مناقب الآل.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۶

مقامی و یا دچار عشقی شده باشم».

پیامبر آمدم و شعر و گفتار برایم زیبا گشت».

«آنان کریمان و نجیبانند که ستارگان آسمان به آنها می درخشند».

«تو از همه مردم به سوی بزرگواریها پیش افتاده و تو بخشنده ای هستی که هیچ کس به تو نمی رسد».

«پدر تو با بزرگواریها سروری یافت و پیشتازان از رسیدن به وی بازماندند».

«به وسیله او خداوند در هدایت را گشود و در تباهی به وسیله شما بسته شده است».

(۱) ۴- با یک اعرابی: مردی اعرابی به سوی آن حضرت آمد و بر او سلام کرد و از او حاجت خود را خواست و گفت: از جدت شنیدم که می فرمود: «هرگاه حاجتی خواستید، آن را از چهار تن بخواهید: یا عربی شریف، یا سروری بخشنده، یا حامل قرآن و یا دارنده چهره ای خوش منظر. امّا عرب، به جدّت شرافت یافت و اما کرم، راه و رسم شماسست و اما قرآن در خانه هایتان نازل شد و اما چهره نیکو، من رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم که می فرمود: هرگاه خواستید به من نگاه کنید، پس به حسن و حسین بنگرید».

(۲) حضرت حسین علیه السلام به وی گفت: «حاجت تو چیست؟».

اعرابی آن را بر روی زمین نوشت. حضرت حسین علیه السلام به او فرمود: «از پدرم حضرت علی شنیدم که می فرمود: نیکی به قدر معرفت باشد، پس من سه مسأله از تو می پرسم، اگر یکی از آنها را جواب دادی، یک سوم آنچه نزد من است، برای تو خواهد بود و اگر دو سؤال را پاسخ گفتی، دو سوم آنچه نزد من است از آن تو باشد و اگر هر سه را پاسخ دادی، همه آنچه پیش من است برای

زندگانی

حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۷

تو خواهد بود، در حالی که همیانی از عراق به من رسیده است».

اعرابی گفت: بپرس و لا حول و لا قوه الا بالله.

(۱) امام حسین علیه السلام: «برترین اعمال کدام است؟».

- ایمان به خدا.

- «نجات بنده از هلاکت در چیست؟».

- اعتماد به خدا.

- «چه چیزی انسان را زیور می دهد؟».

- علم همراه با حلم.

- «اگر آن را نداشته باشد؟».

- مال همراه با کرم.

- «اگر آن را نداشته باشد؟».

- فقر همراه با صبر.

- «اگر آن را نداشته باشد؟».

- صاعقه ای که از آسمان فرود آید و او را بسوزاند.

امام خندید و آن همیان را به سوی وی انداخت «۱».

(۲) ۵- با یک سائل: سائلی به سوی آن حضرت آمد و در خانه رازد و چنین سرود و گفت:

لم یخب الیوم من رجاك و من حرّك من خلف بابك الحلقه

انت ذو الجود انت معدنه ابوك قد كان قاتل الفسقه «هر کس امروز به تو امید بست، ناامید نگشت و هر کس حلقه بر

(۱) فضائل الخمسه من الصحاح الستة ۳ / ۳۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۸

در خانه ات بنوازد».

«تو سخاوت داری و معدن آن تو باشی، پدر تو قاتل فاسقان بود».

(۱) امام، به نماز ایستاده بود، پس نمازش را سبک نمود و به سوی آن اعرابی خارج شد و آثار فقر را بر او مشاهده کرد. بازگشت و قبر را صدا زد. هنگامی که قبر نزد آن حضرت آمد، به او فرمود: «چه مقدار از نفقه ما باقیمانده است؟».

گفت: دویست درهم که به من دستور داده ای تا آنها را بر اهل بیت تو تقسیم کنم.

فرمود: «آنها را بیاور؛ زیرا کسی آمده است که از آنان مستحق تر

است».

(۲) پس آنها را گرفت و به آن اعرابی داد و از او پوزش طلبید و این ابیات را سرود:

خذها فانی الیک معذرو اعلم بانی علیک ذو شفقہ

لو کان فی سیرنا عصا تمد اذن کانت سمانا علیک مندفعه

لکن ریب المنون ذو نکدو الکف منا قلیله النفقہ «اینها را بگیر و من از تو عذر خواهی می کنم و بدان که من نسبت به تو دلسوز هستم».

«اگر امکان بیشتری داشتم، آسمان ما بر تو فراوان می بارید».

«ولی گرفتاری زمانه سخت است و دست ما نفقه ای اندک دارد».

(۳) پس اعرابی آنها را گرفت و در حالی که شاکر بود و دعای خیر برای حضرت می کرد، شروع کرد به مدح و ستایش از آن حضرت و چنین گفت:

مطهرون نقیات جیوبهم تجری الصلاه علیهم اینما ذکرُوا

و أنتم الأعلون عندکم علم الکتاب و ما جاءت به السور

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۹ من لم یکن علویا حین تنسبه فما له فی جمیع الناس مفتخر «۱» «پاکند و دارای اصالت، هرگاه یاد شوند، بر آنان درود فرستاده می شود».

«شما هستید، شما هستید بلند پایگان، شما باید عالم به قرآن و معانی سوره ها».

«هر کس به هنگام بررسی نسب، علوی نباشد، در میان مردم از افتخاری برخوردار نیست».

(۱) اینها بعضی نمونه ها از کرامت و سخاوت مندی آن حضرت است که بیانگر عطوفت و دلسوزی وی نسبت به فقرا می باشد و او چیزی جز رضای خدا و پاداش آخرت را نمی جست.

در اینجا سخن ما در مورد بعضی از حالات و صفات آن حضرت به پایان می رسد که به آنها قلّه کمال مطلق را درنوردید و در دل های مسلمین جای گرفت و آنان شیفته محبت و دوستیش گشتند.

(۲)

عبادت و تقوای امام حسین علیه السلام

اشاره

امام حسين عليه السلام با

عواطف و احساساتش به سوی خدا روی آورد و همه ارکان وجودش با دوستی خدا و ترس از او آمیخته گشت. مورخان می گویند: آن حضرت هر آنچه را که به خدا نزدیکش می ساخت، عمل کرد، پس او بسیار نماز می خواند و روزه می داشت و به حج می رفت و صدقه می داد و اعمال خیر به جای می آورد «۲»، در اینجا به مواردی که درباره عبادت و توجه آن حضرت به سوی

(۱) اعیان الشیعه ۱ / ۵۷۹.

(۲) تهذیب الاسماء ۱ / ۱۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۶۰

خدا، روایت شده اشاره ای می نمایم:

(۱)

الف- خوف امام حسین علیه السلام از خداوند

امام علیه السلام در طلیعه عارفان خدا بود، از او بسیار می ترسید و از اینکه با خدا مخالفت کند، شدیداً حذر داشت تا آنجا که بعضی از یارانش به آن حضرت گفت: ترس تو از پروردگارت چقدر عظیم است؟

آن حضرت علیه السلام فرمود: «در روز قیامت کسی ایمن نخواهد بود جز آنکه در دنیا از خدا ترسیده باشد ... «۱»».

و این سیره متقیان بود که راه را روشنی بخشیدند و آفاق معرفت را گشودند و بر آفریننده جهان و بخشنده حیات، رهنمون گشتند.

(۲)

ب- کثرت نماز و روزه امام حسین علیه السلام

آن حضرت علیه السلام بیشتر اوقات، به نماز و روزه اشتغال داشت «۲» و در هر شب و روز، هزار رکعت نماز می خواند آن گونه که فرزندش زین العابدین بیان کرده است «۳». و در ماه رمضان قرآن کریم را ختم می نمود. «۴»

ابن زبیر درباره عبادت امام سخن گفته و اظهار داشته: «به خدا او را کشتند، او که در شبها بسیار به نماز می ایستاد و روزها بسیار به روزه داری می پرداخت» «۵».

(۱) اعیان الشیعه ۴/ ۱۰۴. ریحانه الرسول، ص ۵۸.

(۲) تهذیب الاسماء ۱/ ۱۶۳. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۵.

(۳) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۱۹. ابن الوردی، تاریخ ۱/ ۲۳۳.

(۴) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۹۱.

(۵) طبری، تاریخ ۶/ ۲۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۶۱

(۱)

ج - حج امام حسین علیه السلام

امام علیه السّلام بسیار به حج می رفت. آن حضرت ۲۵ بار پیاده به حج رفت «۱» در حالی که مرکبهایش همراه او برده می شدند «۲». ایشان رکن اسود را به دست می گرفتند و با خدا به راز و نیاز پرداخته و چنین می فرمودند: «پروردگارا! به من نعمت دادی و مرا سپاسگزار نیافتی و مرا آزمودی و مرا شکیبیا ندیدی، پس نه تو نعمت را به ترک شکر، سلب نمودی و نه به ترک صبر، سختی را ادامه دادی.

پروردگارا! از کریم جز کرم نخواهد بود...» «۳».

(۲) آن حضرت علیه السّلام برای عمره بیت الله خارج شد و در راه بیمار گشت. این خبر به پدرش امیر المؤمنین علیه السّلام رسید که در یثرب بود. پس به دنبال او رفت و در «السقیاء» به وی رسید در حالی که بیمار بود، پس به او فرمود: «پسرم! از چه چیزی رنج می بری؟».

«سرم، درد می کند».

امیر المؤمنین

شتری خواست و آن را سر برید و موی سرش را تراشید و او را به مدینه بازگرداند. هنگامی که بیماریش بهبودی یافت، به سوی مکه بازگشت و عمره را به جای آورد «۴».

اینها بعضی از مواردی است که درباره طاعت و عبادت آن حضرت روایت کرده اند.

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین علیه السلام، ص ۲۱۵. سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۷. مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۱.

تهذیب الاسماء ۱/ ۱۶۳. ابن مغازلی، مناقب، حدیث شماره ۶۴. مختصر صفوه الصفوه ۱/ ۷۶۳، طبرانی، تاریخ ۳/ ۱۲۳.

(۲) صفوه الصفوه ۱/ ۷۶۳. شعرانی، طبقات ۱/ ۲۶. ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۱۷.

(۳) الکواکب الدریه ۱/ ۵۸.

(۴) دعائم الاسلام ۱/ ۳۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۶۲

(۱)

د- صدقات امام حسین علیه السلام

امام علیه السلام بسیار نیکی می کرد و صدقه فراوان می داد. آن حضرت، زمین و اشیائی را به ارث برد. پس قبل از اینکه در اختیار بگیرد، آنها را صدقه داد «۱». وی در تاریکی شب، طعام را به مسکینان مدینه می رساند «۲» و جز پاداش از خدا و تقرب به او چیزی را در نظر نداشت و پیش از این، به نمونه هایی فراوان از نیکی و احسان آن حضرت، اشاره داشتیم.

(۲)

موهبتهای علمی امام حسین علیه السلام

هیچ کس در فضل و علم به پای حضرت امام حسین علیه السلام نرسید؛ زیرا آن حضرت با ملکات و مواهب علمیش، از دیگران برتر بود؛ چون در سنین خردسالی از سرچشمه علوم جدش نوشید که آن علوم، آفاق جهان هستی را روشنی بخشید، همچنین در حضور پدرش حضرت امیر المؤمنین، باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلم امت و داناترین آنان به امور دین، شاگردی نمود و در حدیث آمده است: «علم به حسن و حسین نوشانیده شد» «۳».

(۳) و دانشمند امت، عبد الله بن عباس گوید: «حسین از خاندان نبوت است و آنان وارثان علم هستند» «۴».

یکی از نویسندگان شرح حال آن حضرت، گفته است: «حسین برترین اهل زمانه در علم و معرفت به کتاب و سنت بود» (۵).

و ما در اینجا به اختصار به بعضی از امور علمی آن حضرت اشاره

(۱) دعائم الاسلام ۲ / ۳۳۹.

(۲) تذکره الخواص، ص ۲۶۴.

(۳) ابن اثیر، النهایه (ماده غز) ۳ / ۳۵۷.

(۴) الثائر الاول فی الاسلام، ص ۱۰.

(۵) الکواکب الدریه ۱ / ۵۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۶۳

می نمایم.

(۱)

رجوع به امام حسین علیه السلام در فتوا

امام حسین علیه السلام از مراجع فتوا در جهان اسلام بود و بزرگان صحابه در مسائل دین به آن حضرت رجوع می کردند، از جمله کسانی که از آن حضرت استفتا نمودند، عبد الله بن زبیر بود که از ایشان استفتا نمود و گفت: «یا ابا عبد الله! چه می گویی در مورد رهایی اسیر، به عهده چه کسی است؟».

امام علیه السلام به وی پاسخ داد: «بر عهده کسانی است که به آنها کمک کرده و یا در کنار آنان جنگیده باشد...».

بار دوم از او پرسید: «یا

ابا عبد الله! چه وقت بخشیدن به کودک واجب می شود؟».

حضرت علیه السلام به وی پاسخ داد: «هر وقت (پس از تولد) گریه کرد، بخشیدن و روزی دادن به وی واجب می شود».

بار سوم از آن حضرت در مورد ایستاده نوشیدن پرسید و امام دستور داد تا ماده شتری از آن او را بیاورند و بدوشند، پس آن حضرت، ایستاده از آن نوشید و به وی داد «۱».

(۲) «ابن القیم جوزی» گفته است: «دیگر باقیماندهگان از صحابه از اهل فتوا عبارت بودند از ابو الدرداء، ابو عبیده جراح، حسن و حسین «۲»».

مسلمین در مسائل حلال و حرام به آن حضرت مراجعه می کردند و احکام اسلام و آداب شریعت را از او می گرفتند، همچنانکه به پدرش مراجعه

(۱) الاستیعاب ۱/ ۳۹۸.

(۲) الاعلام ۱/ ۱۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۶۴

می نمودند.

(۱)

مجلس امام حسین علیه السلام

مجلس آن حضرت، مجلس علم و وقار بود و به اهل علم از صحابه زینت می یافت، آنچه را از ادب و حکمت به آنها می آموخت، فرا می گرفتند و آنچه را از احادیث جدش صلی الله علیه و آله از او روایت می کردند، می نوشتند.

(۲) مورخان می گویند: مردم نزد وی جمع می شدند و گرد او چنان فراهم می آمدند که گویی پرندگان بر سر آنها قرار داشت و از آن حضرت علم گسترده و حدیث راستین را می شنیدند «۱».

(۳) مجلس آن حضرت، در مسجد جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و حلقه ای خاص خود داشت. مردی از قریش از معاویه پرسید حسین را کجا می یابد؟ به او گفت: «هرگاه وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدی و جمعی را دیدی که گویی پرندگان بر سر آنها

نشسته است، آنجا حلقه (درس) ابی عبد الله است «۲».

(۴) «علایلی» می گوید: «... مجلس وی جایگاه فرود دلها و محل رفت و آمد فرشتگان بود و آنکه در خدمتش می نشست احساس می کرد که در حضور انسانی از نوع دنیایی و از ساخت دنیا ننشسته است که با ترس از مقام، شکوه و عظمتش وسایل آن امتداد می یابد، بلکه در حضوری ملامال از آرامش که گویی فرشتگان در آن، در حال رفت و آمد هستند نشسته است ...» (۳).

(۵) شخصیت امام و بلندی جایگاه روحانیش، دل‌های مسلمین و مشاعر آنان را

(۱) الحقائق فی الجوامع و الفوارق، ص ۱۰۵.

(۲) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۱۲.

(۳) اشعه من حیاة الحسین، ص ۹۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۶۵

جذب نمود و آنان به سوی مجلس آن حضرت می شتافتند و به احادیثش گوش فرا می دادند در حالی که نهایت اقدام و خضوع را ادا می کردند.

(۱)

راویان از امام حسین علیه السلام

امام علیه السلام از بزرگان نهضت فکری و علمی در روزگار خویش بود و در نشر علوم اسلامی و گسترش معارف و آداب، در بین مردم مشارکتی مثبت داشت به طوری که گروه بزرگی از صحابه و فرزندان‌شان از سرچشمه علوم آن حضرت نوشیدند و آنها عبارتند از: فرزندشان امام زین العابدین و دخترانشان فاطمه «۱»، سکینه و نوه آن حضرت، امام ابو جعفر باقر علیه السلام، شعبی، عکرمه، کرز تمیمی، سنان بن ابی سنان دؤلی، عبد الله بن عمر، ابن عثمان، فرزددق «۲»، برادرزاده اش زید بن الحسن «۳»، طلحه عقیلی، عبید بن حنین «۴»، ابو هریره، عبید الله بن ابی یزید، مطلب بن عبید الله بن حنطب، ابو حازم اشجعی، شعیب بن خالد،

یوسف صباغ، ابو هشام «۵» و دیگران. و احمد بن محمد بن سعید همدانی در نامهای کسانی که از حسن و حسین روایت کرده اند کتابی نوشت «۶».

(۲) امام، مسجد پیامبر را به عنوان مدرسه ای برای خود انتخاب کرد و در آنجا سخنان خود را در علم فقه، تفسیر، روایت حدیث، قواعد اخلاق و آداب رفتار بیان می کرد و مسلمین از هر سویی به جانب آن حضرت روی می آوردند تا از

(۱) الجرح و التعديل، بخش دوم از مجلد اول، ص ۵۵.

(۲) تهذيب التهذيب ۲ / ۳۴۵.

(۳) ابن عساکر، ترجمه امام الحسين، ص ۷.

(۴) سير اعلام النبلاء ۳ / ۲۸۰.

(۵) ابن عساکر، ترجمه امام الحسين، ص ۸.

(۶) النجاشي، ص ۹۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۶۶

فیض علومش که از علوم پیامبر صلی الله علیه و آله و معارف آن حضرت، مدد می گرفت، بهره ها گیرند.

(۱)

روایات امام حسین علیه السلام از جدش

امام حسین علیه السلام مجموعه بزرگی از احادیث را از جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد. «زهري» در کتاب «المغازی» گفته است بخاری احادیث بسیاری از حسین روایت کرده است از آن جمله باب تشویق پیامبر صلی الله علیه و آله بر ادای نماز شب. و نیز «ترمذی» در کتاب «الشمائل النبویه» احادیث فراوانی از آن حضرت روایت کرده که سفیان بن وکیع آنها را از وی نقل نموده است «۱».

و ما در اینجا بعضی از روایات آن حضرت از جدش را نقل می کنیم:

(۲) ۱- آن حضرت علیه السلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از خوبی اسلام یک شخص، کم سخن گفتن او در چیزی است که به وی مربوط نباشد» «۲».

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله فرمود: «از خوبی اسلام شخص این است که ترک کند آنچه را که به وی مربوط نباشد» (۳).

(۴) ۳- آن حضرت علیه السّلام گفت: شنیدم رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله را که می فرمود: «هیچ مرد و زن مسلمانی نیست که به مصیبتی گرفتار شود (و یا اینکه فرمود مصیبتی بر او وارد گردد)، هر چند مربوط به گذشته باشد و برای آن استرجاع نماید، مگر اینکه خداوند ثواب جدیدی برای آن به وی بدهد و ثوابی را به او عطا کند که روز

(۱) الثائر الاول فی الاسلام، ص ۱۰.

(۲-۳) احمد بن حنبل، مسند ۱/ ۲۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۶۷

گرفتار شدن به آن مصیبت، وی را وعده داده است» (۱).

(۱) ۴- حضرت فرمود: شنیدم پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله را که می فرمود: «خداوند کارهای برجسته را دوست دارد و کارهای پست را نمی پسندد» (۲).

(۲) ۵- حضرت فرمود: شنیدم پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله می فرمود: «هر کس خدا را اطاعت کند، او را بلند مرتبه می گرداند و هر کس خدا را معصیت کند، او را پست می نماید و هر که نیتش را برای خدا خالص سازد، او را زینت می بخشد و هر که به آنچه نزد خداوند است، اعتماد کند، او را بی نیاز می سازد و هر کس خود را بر خداوند عزیز کند، وی را ذلیل می گرداند» (۳).

(۳) ۶- حضرت فرمود: رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله هنگام طلب باران می فرمود:

«خداوندا! بارانی به ما عنایت کن گسترده و مطلوب، عمومی و سودمند بدون ضرر که آن را به شهرها و روستاهایمان عمومیت دهی و

روزی ما را به آن بیفزایی و سپاس ما را بیشتر نمایی. خداوندا! آن را روزی ایمان و بخشش ایمان قرار ده که عطای تو ممنوع نخواهد بود. خداوندا! آرامش آن را بر ما در سرزمین ما فرود آور و به وسیله آن، زینت و چراگاه ما را برویان» (۴).

(۴) ۷- حضرت فرمود: پدرم مرا از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث کرد که آن حضرت فرمود: «آن کس که فریب خورد، ستوده و پاداش گرفته نخواهد بود» (۵).

(۵) ۸- آن حضرت از پدرش روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سر عقل، بعد از ایمان به خدای عز و جل، دوستی کردن نسبت به مردم است» (۶).

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۸. اسد الغابه ۲ / ۱۹. الاصابه ۱ / ۳۳۲.

(۲-۳) یعقوبی، تاریخ ۲ / ۲۱۹.

(۴) عیون الاخبار ۲ / ۳۰۳.

(۵) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۹.

(۶) الخصال، ص ۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۶۸

(۱) ۹- از پدرش روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دو پای یک بنده در روز قیامت از جای نمی جنبند مگر اینکه در مورد چهار چیز از او پرسیده شود:

در مورد عمرش که به چه چیزی آن را فنا ساخته، جوانیش را در چه چیزی از بین برده، مالش را از کجا به دست آورده و در چه راهی صرف نموده و در مورد محبت ما اهل بیت» (۱).

(۲)

مسند امام حسین علیه السلام

این «مسند» را ابو بشیر محمد بن احمد دولابی (متوفی ۳۲۰ هـ) تألیف کرد و آن را ضمن کتاب خود «الذریه الطاهره» (۲) درج نمود که بعضی از موارد آن بدین شرح

می باشد:

(۳) ۱- علی بن الحسین از پدرش روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «از خوبی اسلام یک شخص این است که ترک کند آنچه را که به وی ربطی ندارد..».

(۴) ۲- امام حسین علیه السلام می فرماید: در دسته شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله صفحه ای را بسته یافتم که عبارت بود از: «معدّب ترین شخص نزد خداوند، کسی است که غیر قاتل خود را بکشد و غیر ضاربش را مضروب سازد و هر کس نعمت سرورانش را نادیده انگارد، از آنچه خداوند عزّ و جلّ نازل گردیده، دور گردانیده شود».

(۵) ۳- حضرت حسین علیه السلام روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بخیل،

(۱) همان، ص ۲۵۳.

(۲) از نسخه های خطی کتابخانه احمدیه در جامع الزيتونه در تونس که نسخه تصویر شده ای از آن در کتابخانه حضرت امیر المؤمنین یافت می شود که آن را علامه سید عزیز طباطبائی یزدی استنساخ نموده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۶۹

کسی است که من نزد وی یاد شوم و بر من صلوات نفرستد».

(۱) ۴- حضرت حسین از پدرش از جدش صلی الله علیه و آله روایت کرده: «بعد از من سه فرقه خواهند بود: مرجئه، حروریه و قدریه، پس اگر بیمار شوند به عیادتشان نروید و اگر بمیرند در تشییع آنان شرکت نکنید و اگر دعوت کنند، اجابتشان ننمایید».

(۲) ۵- آن حضرت علیه السلام از جدش صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هیچ بنده ای مرد یا زن نیست که در آنچه در راه رضای خدا می بخشد بخل ورزد مگر اینکه چند برابر آن را در راه ناخشنودی

خدا بدهد. و هیچ بنده ای نیست که کمک به برادر مسلمانش را فروگذارد و در حاجتش نکوشد، خواه آن حاجت روا گردد و یا انجام نشود مگر اینکه به یاری کسی گرفتار شود که به سبب وی دچار گناه گردد و بخاطر او پاداش نبیند. و هیچ بنده ای نیست که حج را ترک کند در حالی که توانایی آن را داشته باشد، بخاطر حاجتی از حواجج دنیا مگر اینکه کسانی را که (در حج) موی خود را تراشیده اند، ببیند پیش از آنکه آن حاجت برآورده شده باشد».

(۳) ۶- «یحیی بن سعید» روایت کرده: نزد علی بن الحسین بودم که عده ای از اهل کوفه به خدمت آن حضرت رسیدند، پس علی بن الحسین فرمود: «ای مردم عراق! ما را به دوستی اسلام، دوست بدارید که من شنیدم پدرم را که می گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! مرا از حقم بالاتر مبرید که خدای عز و جل پیش از آنکه مرا به پیامبری برگزیند، مرا به بندگی برگزیده است».

(۴) ۷- فاطمه دختر حضرت حسین از پدرش و عبد الله بن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «به جذامیان پیوسته نگاه نکنید و هر کس از شما با آنان سخن بگوید، میان وی و آنان به اندازه یک نیزه باشد...»

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۰

(۱) ۸- فاطمه دختر حسین علیه السلام از پدرش روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«همانا خداوند اخلاقی عالی و برجسته را دوست دارد و اخلاق پست را دوست ندارد».

(۲) ۹- فاطمه دختر حضرت حسین علیه السلام از پدرش

روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «نگاه کردن به جذامیان را ادامه ندهید».

(۳) ۱۰- فاطمه دختر حضرت حسین علیه السّلام از پدرش روایت کرده: سر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در دامن حضرت علی بود در حالی که به پیامبر وحی می شد، پس هنگامی که از او وحی جدا شد، فرمود: «ای علی! آیا نماز عصر را خوانده ای؟»

گفت: نه. گفت: خداوندا! تو می دانی که او در کار تو و کار پیامبرت بوده، پس خورشید را به وی بازگردان. پس خداوند آن را به وی بازگرداند و او نماز خواند و خورشید غروب کرد».

(۴) ۱۱- فاطمه از پدرش روایت کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «سائل را حَقّی باشد، اگر چه سوار بر اسب بیاید».

(۵) ۱۲- فاطمه دختر حسین علیه السّلام از پدرش روایت کرده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «هر کس به مصیبتی گرفتار شود و آن را به یاد آورد هر چند که زمان آن گذشته باشد، پس برای آن استرجاعی تازه کند، خداوند برای وی تازه می گرداند ثوابی را که به وی هنگام رسیدن آن مصیبت وعده داده است...».

(۶) ۱۳- فاطمه دختر حسین علیه السّلام از پدرش روایت کرده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «هنگامی که خداوند میثاق بندگان را گرفت، در حجر، گذاشته شد، پس از جمله وفاداری به بیعت است دست رساندن به حجر».

(۷) ۱۴- عبد الله بن سلیمان بن نافع غلام بنی هاشم از حضرت حسین بن علی روایت کرده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فرمود: «ای بنی هاشم! سخن نیکو

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۱

بگویید و اطعام کنید».

(۱) ۱۵- ابو سعید میثمی روایت کرده شنیدم حسین بن علی را که می گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس جامه شهرت بر تن کند، خداوند جامه ای از آتش بر تن او بپوشاند».

اینها بعضی قسمتها از مسند امام حسین علیه السلام است که از آداب رفتار و تهذیب اخلاق سرشار می باشد و مردم از آنها بی نیاز نمی باشند «۱».

(۲)

روایات امام حسین علیه السلام از مادرش حضرت فاطمه علیها السلام

آن حضرت علیه السلام از مادرش، سرور زنان عالمیان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این احادیث را روایت کرده است:

(۳) ۱- محمد بن علی بن الحسین روایت کرده: همراه جدّم حسین بن علی پیاده به سوی زمین آن حضرت خارج شدم. پس در میان راه نعمان بن بشیر را سوار بر قاطری دیدم. وی پیاده شد و به حضرت حسین گفت: سوار شو یا ابا عبد الله! آن حضرت نپذیرفت و او همچنان وی را سوگند می داد تا اینکه آن حضرت فرمود: همانا تو مرا به چیزی که دوست ندارم مکلف ساختی ولی من برای تو حدیثی را می گویم که مادرم فاطمه برای من گفته است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شخص به صدر مرکب و فراش خود و نماز در منزلش شایسته تر است، مگر اینکه امام جمعی از مردم باشد. پس تو بر صدر مرکب سوار شو. پس، آرام به راه افتاد. نعمان گفت: راست گفت حضرت فاطمه ...» «۲».

(۱) الذریه الطاهره، ص ۱۲۸-۱۳۲.

(۲) همان، ص ۱۳۷-۱۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۲

(۱) ۲- فاطمه دختر حضرت حسین از پدرش از حضرت فاطمه دختر

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت کرده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفت: «جز خود را نکوهش نکنند، آن کس که شب را به صبح رساند در حالی که در دستش چربی گوشت باشد...» (۱).

(۲)

روایات امام حسین علیه السلام از پدرش علی علیه السلام

امام حسین از پدرش امام امیر المؤمنین علیه السلام موارد فراوانی را روايت کرده است، خواه آنچه متعلق به سیره نبوی باشد یا آنچه را که به احکام شرعی ارتباط دارد، از آن جمله:

(۳) ۱- آن حضرت علیه السلام از پدرش علیه السلام روايت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَرِيه اى را فرستاد و آنان مردى از بنى سليم به نام «اصيد بن سلمه» را اسير کردند. هنگامى که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را دید، دلش به حال وی سوخت و اسلام را بر او عرضه داشت و مسلمان شد. پس این مطلب به پدرش رسید که مردى سالخورده بود و او نامه اى به وی نوشت که این آیات در آن بود:

من راکب نحو المدینه سالماحتی یبلغ ما اقول الا صيدا

ان البنين شرارهم امثالهم من عق والده و بر الا بعدا

أ ترکت دین ابیک و الشم العلی اودوا و تابعت الغداه محمدا «کیست آنکه سوار شود و به سلامت به مدینه برسد تا آنچه را می گویم به اصید برساند».

«که بدترین فرزندان آن کسانی هستند که عاق پدر شوند و با بیگانگان نیکی نمایند».

(۱) الذریه الطاهره، ص ۱۳۸. مسند الفردوس، ج ۴۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۳

«آیا دنیا پدرت و آنان را که در گذشته اند، ترک نموده و امروز از محمد پیروی کرده ای؟».

(۱) «اصید» نامه پدرش را بر حضرت پیامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَرَضَهُ نَمُودَ وَازِ آنِ حَضْرَتِ اجْزَاةِ خَوَاسْتِ تَا بَهْ وَیِ پَاسِخِ دَهْد. پِیَاْمِبْرِ بَهْ اَوْ اجْزَاةِ دَادِ وَ اَوْ دَرِ جَوَابِ پِدْرَشِ نَوْشْت:

ان الذی سمک السماء بقدره حتی علا فی ملکه فتوحدا

بعث الذی لا مثله فیما مضی یدعو لرحمته النبی محمدا

فدعا العباد لدینه فتابعوا طوعا و کرها مقبلین علی الهدی

و تخوفوا النار التی من اجلها کان الشقی الخاسر المتلدا

و اعلم بانک میت و محاسب فالی من هدی الضلاله و الردی «آن که آسمان را به قدرت آفرید و از ملک خود بلندی یافت و یگانه گشت».

«آن کس را فرستاد که در گذشته چون او نبوده تا مردم را به رحمتش فرا خواند و او محمد پیامبر است».

«پس بندگان را به دین خود فرا خواند و آنان خواسته و ناخواسته پی در پی به سوی هدایت، روی آوردند».

«و از آتشی ترسیدند که شقی زیانکار گمراه برای آن بوده است».

«و بدان که خواهی مرد و به حساب تو رسیدگی خواهد شد، پس این گمراهی و هلاکت برای چیست؟».

(۲) هنگامی که «سلمه» نامه پسرش را خواند به سوی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمَدَ وَ اِسْلَامَ اَوْرَدَ «۱».

(۱) اسد الغابه ۱/ ۱۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۴

(۱) ۲- آن حضرت فرمود: از پدرم درباره سیره رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در میان همنشینانش پرسیدم و آن حضرت فرمود: «رسول خدا پیوسته خوش رو بود و اخلاقی سهل داشت. نرمخو بود نه تندخو و نه سنگدل و نه پرخشم یا فحاش و یا عیب جو و ترش رو. از آنچه دوست نمی داشت، تغافل می نمود، هیچ کس از او نومید نمی گشت و کسی از او بی نصیب نمی شد. (۲) سه

چیز را از خود دور کرده بود: جدال نمودن و چیزی را بزرگ دانستن و آنچه را که به وی ربطی نداشت. و سه چیز را در مورد مردم از خود دور ساخته بود: کسی را مذمت نمی کرد و از کسی عیب نمی جست و به دنبال زشتیهای مردم نبود. در چیزی سخن نمی گفت مگر در آنچه به ثواب آن امید بود و هرگاه سخن می گفت، همنشینانش سر به زیر می افکندند گویی که پرندگان بر سر آنان بود و وقتی که خاموش می شد، آنان سخن می گفتند. (۳) نزد وی سخن را به جدل نمی گفتند و هر کس نزد وی سخن می گفت، به وی گوش فرا می دادند تا اینکه سخنش تمام شود، آنگاه سخن اولشان را می گفتند. از آنچه می خندیدند، می خندید و از آنچه تعجب می کردند، تعجب می کرد (۴) و برای شخص غریب، صبر می کرد با وجود درشتی در گفتار و درخواستش تا آنجا که یارانش آنان را نزد وی فرا می خواندند و می فرمود: اگر صاحب حاجتی را یافتید که آن را درخواست کند، او را نزد من بیاورید و ستایش را از هیچ کس نمی پذیرفت مگر از کسی که در برابر کاری پاداش دهد. سخن کسی را قطع نمی کرد مگر اینکه آن شخص از حق دوری گزیند که در این صورت سخنش را با نهدی کردن یا برخاستن، قطع می نمود...» (۱).

(۱) الحسین علیه السلام / ۱ / ۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۵

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله با این اخلاق والا ممتاز گشت و دلهای مسلمین را به هم پیوند داد و مشاعر و عواطف آنان را وحدت بخشید و آنها را در

زمانهای نخستینشان سروران امتها و راهنمایان به سوی رضای خدا و طاعت وی ساخت.

(۲) ۳- آن حضرت علیه السّلام از پدرش روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس در دفاع از مال خود کشته شود، شهید می باشد» (۱).

(۳) ۴- آن حضرت علیه السّلام از پدرش روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در شگفتم از کسی که از ترس بیماری از غذا پرهیز می کند، چگونه از ترس آتش، از گناهان دوری نمی کند» (۲).

(۴) ۵- آن حضرت علیه السّلام گفت: شنیدم پدرم را که می فرمود: «ایمان، معرفتی در دل و اقراری بر زبان و عمل به ارکان است...» (۳).

(۵) ۶- آن حضرت علیه السّلام از پدرش روایت کرد که گفت: «امر به معروف و نهی از منکر کنید و یا اینکه خداوند اشارتان را بر شما مسلط می سازد، سپس نیکانتان دعا خواهند کرد اما مستجاب نخواهد شد...» (۴).

(۶) ۷- از پدرش روایت کرده که گفت: «خداوند تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرد: رضای خود را در طاعتش قرار داده، پس چیزی از طاعت خدای را کوچک شمار که شاید رضایش را موافق باشد و تو ندانی.

و ناخشنودیش را در معصیت پنهان نمود، پس چیزی از معصیت پروردگار را کوچک بدان که شاید با خشم وی موافق باشد، در حالی که تو نمی دانی.

(۱) احمد بن حنبل، مسند.

(۲) بهاء الدین عاملی، اربعین، ص ۱۱۱.

(۳) الحسین علیه السّلام / ۱ / ۱۴۰.

(۴) مسند امام زید، ص ۳۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۶

و اجابتش را در دعوتش مخفی ساخت، پس چیزی از دعا را کوچک بدان

که شاید با اجابت او قرین شود و تو ندانی و ولی خود را در میان بندگانش مخفی نمود، پس بنده ای از بندگان خدای را حقیر مشمار که شاید او ولی خدا باشد و تو ندانی «۱».

(۱) ۸- آن حضرت علیه السّلام از پدرش روایت نموده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین خانه های انصار، بنی النجار هستند و سپس بنی عبد الاشهل و بعد بنی الحرث و پس از آن بنی ساعده و در همه خانه های انصار، خیر باشد...» (۲).

(۲) ۹- آن حضرت علیه السّلام از پدرش روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین دعا، استغفار است و بهترین عبادت گفتن لا اله الا الله می باشد...» (۳).

در اینجا سخن ما در مورد بعضی از روایات آن حضرت از جد و پدرش پایان می یابد.

(۳)

از میراث شگفت انگیز امام حسین علیه السلام

اشاره

برای امام حسین علیه السّلام میراث شگفت انگیزی است. در بخشی از آن، مجموعه ای از مباحث فلسفی و مسائل کلامی می باشد که دارای پیچیدگی و ابهام است، پس حضرت، نظر اسلام را در آنها بیان و شرح کرده همچنانکه بسیاری از کلمات امام حسین علیه السّلام برخوردار از اصول اخلاقی، قواعد آداب

(۱) الخصال، ص ۲۰۹.

(۲) مسند الفردوس از کتابهای تصویر شده کتابخانه امام حکیم از تألیفات شهردار بن شیرویه شافعی (متوفی ۵۵۸ هـ).

(۳) مسند الفردوس ۲ / ۱۷۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۷

و اساس اصلاحات اجتماعی و فردی می باشد. و ما ذیلا به برخی از آنها که ظفر یافتیم، نقل می نماییم.

(۱)

قدر

از مهمترین و عمیق ترین مسائل کلامی، «مسأله قدر» می باشد که از فجر تاریخ اسلامی در مورد آن سخن به میان آمده و ائمه اهل بیت علیهم السّلام به بیان آن پرداخته و شبهات را برطرف ساخته اند. حسن بن حسن بصری در مورد آن از حضرت حسین سؤال کرد و آن حضرت علیه السّلام با نامه پاسخ وی را داده که متن آن بدین شرح است:

«آنچه را در مورد قدر برای تو شرح داده ام، پیروی کن، از آنچه به ما اهل بیت افاضه شده که هر کس به خیر و شرّ قدر، ایمان نیاورد، کافر گشته (۲) و هر کس گناهان را بر خداوند عز و جل حمل کند، افترای عظیمی بر خداوند بسته است و به درستی که خداوند به اکراه اطاعت نمی شود و به غلبه، معصیت نمی گردد و بندگان در هلاکت رها نمی شوند، ولی او مالک است به آنچه آنها را تملیک نموده و قادر است بر آنچه آنان را به آن توانا ساخته، (۳)

پس اگر به طاعت اقدام کنند، خداوند تأخیر کننده ای برای آن به وجود نمی آورد و اگر به معصیتی روی آورند و بخواهد که بر آنان منت نهد و میان آنها و آنچه قصد کرده اند، حایل شود، انجام می دهد که او آنان را به زور به آن وادار نکرده و به اجبار مکلفشان نساخته، بلکه با تمکین آنان بعد از اعلام و اخطار به آنها و احتجاج بر آنان، مقیدشان کرده و توانایشان ساخته و برای آنان راهی به سوی گرفتن آنچه دعوتشان نموده و یا ترک آنچه از آن بازداشته است، گشوده. آنان را توانا ساخته تا آنچه را دستورشان داده است عمل کنند که آن را انجام نداده و ترک آنچه از آن بازداشته و آنها آن را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۸

ترک نموده باشند. و سپاس خدای را که بندگان خود را توانا ساخت برای آنچه آنها را به آن دستور داده که به آن نیرو به دست آورند و آنچه آنان را از آن نهی فرموده و عذر را ستایشی مقبول قرار داد برای کسی که برای او راهی را قرار نداده باشد و من بر این عقیده هستم و آن را معتقدم و یارانم نیز بر این باورند و حمد، او را باشد...» (۱).

(۱) و این کلام شریف به مباحث کلامی مهمی اشاره دارد که پرداختن به آنها مستلزم اطاله کلام و خارج شدن از موضوع می باشد.

(۲)

صمد

گروهی به آن حضرت نامه نوشته و درباره معنای «صمد» در قول خدای تعالی: اللَّهُ الصَّمَدُ پرسیدند و آن حضرت علیه السلام برای آنان بعد از بسمله نوشت:

«اما بعد: در قرآن فرو

نروید و در آن مجادله ننمایید و بدون علم درباره آن سخن نگوید که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هر کس بدون علم در مورد قرآن سخن بگوید، جایگاه خود را در آتش در نظر گیرد و خداوند سبحان، صمد را تفسیر نمود و فرمود: الله أحد، الله الصمد، سپس آن را تفسیر کرد و فرمود: لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد، لم یلد، چیزی غلیظ از او خارج نشده همچون فرزند و دیگر چیزهای غلیظی که از مخلوقین خارج می شود و نه چیزی لطیف همچون نفس و از او آرا و افکار و حالتهای مختلف همچون خواب آلودگی و خواب و چیزی به یاد آوردن، اندوه، سوگ، شادی، خنده، گریه، بیم، امید، میل، ناپسندی، گرسنگی و سیری، منشعب نمی شود،

(۱) فقه الرضا، ص ۴۰۸. بحار الانوار ۵/ ۱۲۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۷۹

بلندتر از آن است که چیزی از او خارج شود و چیزی از او متولد شود، غلیظ یا لطیف.

(۱) لم یولد: از او چیزی متولد نشده و از او چیزی خارج نگشته است آن گونه که اشیای غلیظ از عناصرشان خارج می شوند جنبنده از جنبنده، نبات از زمین، آب از سرچشمه ها، میوه ها از درختان و نه همچون خارج شدن اشیای لطیف از مراکزشان همچون بینایی از چشم، شنوایی از گوش، بویایی از بینی، چشایی از دهان، سخن از زبان، شناخت و تمیز از دل و همچون آتش از سنگ، نه، بلکه او خدای صمد است که نه چیزی است و نه در چیزی و نه بر چیزی، آفریننده اشیا و

خالق آنهاست و ایجاد کننده اشیا با قدرت خود، آنچه آفریده به خواست وی برای فنا متلاشی می شود و آنچه آفریده با علمش برای ساختن باقی می ماند و آن است خداوند بی نیازی که نزاده و نه زاییده شده، دانای پنهان و آشکار، بزرگ متعال که او را همتایی نیست...» (۱).

(۲)

توحید

امام حسین علیه السلام در بسیاری از سخنانش به «توحید خدا» اشاره نموده و حقیقت و جوهر آن را بیان کرده و شبهات ملحدین و اوهام آنان را افشا نموده است که در ذیل به بعضی از روایات رسیده از آن حضرت می پردازیم:

(۳) ۱- آن حضرت علیه السلام فرموده است: «ای مردم! از این مارقین حذر کنید، آنان که خداوند را به خودشان تشبیه می کنند و همچون گفتار کافران از اهل کتاب می گویند در حالی که او خدایی است که چیزی همانند او نیست و او شنوای بیناست که دیدگان، او را در نمی یابند و او دیده ها را در می یابد و او لطیف

(۱) معادن الحکمه فی مکاتیب الائمة ۴۸/۲ - ۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۸۰

آگاه است، یکتایی و قدرت را خاص خود ساخته و خواست، اراده، قدرت و علم را به آنچه هست، پیش برده، (۱) نه معارضی در چیزی از امر خود دارد و نه همتایی با او برابری می کند و نه مخالفی که با او بستیزد و نه همنامی که شبیه او باشد و نه همانندی که انبازش گردد. نه کارها بر او احاطه می کنند و نه حالتها بر او جاری می گردند و نه حوادث بر او واقع می شوند و نه توصیف کنندگان قادرند که حقیقت عظمتش را بیان کنند و

نه مقدار جبروتش بر دلها خطور می کند، زیرا او را در اشیا چیزی برابر نیست و نه علما با خرده‌هایشان ادراکش می کنند و نه اهل تفکر با تفکرشان، مگر با تحقیق و اعتقاد به غیب که او به چیزی از صفات مخلوقین وصف نمی شود و او یکتای بی نیاز است. آنچه در اوهام تصور شود، خلاف آن است. (۲) پروردگار نیست آنکه در تحت هدفی مطرح شود و معبود نیست آنکه در هوا یا در غیر هوا یافت شود، او در اشیا موجود است نه وجودی که ممنوعیتی در آن بر او باشد و از اشیا دور است نه آن دوری که از آنها غایب باشد. توانا نیست آنکه به ضد او مقارن و یا به همانندی برابرش گردد. قدیمی بودنش در قیاس به روزگار نیست و حضورش ناحیه ای را در بر نمی گیرد. از خرده‌ها به آن گونه پوشیده است که از دیده‌ها و پوشیده بودنش از آنکه در آسمان است به همان گونه باشد که از اهل زمین، قرب وی کرامت بخشیدن اوست و دوریش این است که کسی را بی ارزش سازد، (۳) نه در مورد او «در» جایی دارد و نه «هرگاه» زمانش را مشخص می کند و نه «اگر» درباره اش اثر می گذارد، بالا بودن وی بدون بالا رفتن و آمدنش بدون نقل مکان کردن است.

مفقود را موجود می سازد و موجود را مفقود می نماید و برای غیر از او در یک زمان این دو صفت فراهم نمی آیند. ایمان به موجود بودنش، از او به فکر می رسد و وجود ایمان، وجود وصف نیست. صفتها به او وصف می شوند نه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۸۱

اینکه او

به آنها توصیف شود و معارف به او شناخته می گردند نه اینکه وی به آنها شناخته شود و آن است خداوند که همانمی ندارد، منزّه است و چیزی همانندش نیست و او شنوای بیناست...» (۱).

(۱) امام علیه السّلام زینهار داده است که آفریدگار بزرگ به بندگانش یا به دیگر موجوداتی که نیستی در پی آنهاست و نابودی به دنبالشان می باشد، تشبیه گردد.

به انسان هر چه از نیروها برسد، از نظر کمیت و کیفیت محدود خواهند بود و محال است که به درک حقیقت آفریدگار عظیم برسد که این جانها و این کهکشانشان را آفریده که تصور آنها خردها را سرگشته می سازد و آن نظامهای دقیق و گیج کننده ای که بر آنها استوار گشته ... انسان از شناخت خود ناتوان مانده که این دستگاههای عمیق همچون دستگاه بینایی، شنوایی و احساس و غیره را در بردارد، پس چگونه می تواند به ادراک خالقش راه یابد؟! (۲) و به هر حال، این لوح دل انگیز، بسیاری از مسائل توحید را واضح ساخت و بر چگونگی آن دلالت نمود و آن یکی از گرانبهاترین مواردی می باشد که در این زمینه از ائمه اهل بیت علیهم السّلام رسیده است.

(۳) ۲- مورخان می گویند دانشمند امت، «عبد الله بن عباس» در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای مردم سخن می گفت، پس نافع ازرق به سوی او برخاست و به او گفت: مردم را در مورد مورچه و شپش فتوا می دهی، پروردگارت را که می پرستی برای من توصیف کن.

(۴) ابن عباس در بزرگداشت گفتارش، سر به زیر افکند. امام حسین علیه السّلام در آنجا نشسته بود، پس او را صدا زد

و گفت: ای فرزند ازرق! به سوی من بیا.

(۱) تحف العقول، ص ۲۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۸۲

او گفت: با شما نیستم.

(۱) ابن عباس برخاست و به او گفت: «او از خاندان نبوت است و آنها وارثان علم هستند...».

پس به سوی حضرت حسین رفت و آن حضرت علیه السلام به او فرمود: «ای نافع! هر کس دین خود را بر قیاس نهد، پیوسته روزگار را با پیچیدگی و ابهام به سر خواهد برد، دست به دریوزگی و او از راه و روش و همراه با کژی و گمراه از مسیر و گوینده سخن نازیبا خواهد بود. پروردگرم را برای تو وصف می کنم به آنچه خود را به آن توصیف نمود و او را معرفی می کنم به آنچه خود را به آن معرفی کرد، با حواس ادراک نمی شود و با مردم قیاس نمی گردد، نزدیک است ولی چسبیده نیست، دور است ولی کمبودی ندارد، یکتا شمرده می شود ولی تجزیه نمی گردد، به نشانه ها شناخته می شود و به علامتها توصیف می گردد، پروردگاری جز او نیست، بزرگ و بلند مرتبه است...» (۱).

(۲) ازرق، متحیر گشت و قادر به جواب نبود؛ زیرا حیرت بر او دست یافته و امام هر روزنه ای را بر او بسته بود. همه حاضران که سخن امام را شنیدند، در شگفت گشتند و سخن ابن عباس را تکرار می نمودند که حسین از خاندان نبوت است و آنان وارثان علم می باشند.

(۳)

امر به معروف

امام علیه السلام این سخن درخشان را خطاب به انصار و مهاجرین ایراد فرمود و از تسامح آنان در امر به معروف و نهی از منکر که جامعه اسلامی بر آنها بنا

(۱) الکواکب الدریه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۸۳

شده است، بر آنان خرده گرفت، همچنانکه بی عدالتیهای اجتماعی را که امت دچار آنها شده بود، مورد توجه قرار داد که از کوتاهی در انجام این وظیفه خطیر ناشی شده بود. متن آن گفتار چنین است:

«ای مردم! عبرت گیرید به آنچه خداوند پند داده است اولیایش را از ستایش بد احبار، آنجا که می فرماید: «چرا روحانیان و احبار آنها را از گفتار گناه باز نمی دارند» (۱)».

و فرمود: «لعنت شدند آنها که از بنی اسرائیل کافر کشتند- تا آنجا که فرمود- چه زشت است آنچه انجام می دادند» (۲)».

(۱) و اینکه خداوند بر آنها خرده گرفته است؛ زیرا از ستمکارانی که در میانشان بوده اند، منکر و فساد را می دیدند ولی آنها را از آن نهی نمی کردند به طمع آنچه از آنان به دست می آوردند و به ترس از آنچه بیمناک بودند و خداوند می فرماید: «از مردم نهراسید و از من بترسید» (۳)».

(۲) و فرمود: «مردان و زنان با ایمان بعضی اولیای بعضی دیگرند که امر به معروف و نهی از منکر می کنند» (۴) که خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان واجبی از سوی خود آغاز نمود؛ زیرا علم دارد به اینکه اگر انجام شوند و به پای داشته گردند، همه فرایض از آسان و مشکل برپا می کردند؛ چون امر به معروف و نهی از منکر، دعوتی به سوی اسلام است همراه با رد مظالم و مخالفت با ظالم و تقسیم درآمد و غنایم و اخذ صدقات از مواضعشان و هزینه کردن آنها در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۸۴

محل استحقاقشان ... (۱) و از این گذشته شما ای گروه! گروهی هستید مشهور به علم و یاد شده به خیر و معروف به نصیحت و برای خدا، در دل مردم با هیبت هستید که شریف شما را هیبت می دارد و ضعیف شما را گرامی می شمارد و به شما ایثار می کند آن که شما را بر وی فضلی نباشد و احسانی به او ننموده باشید. در کارها هرگاه بر طالبان آنها سخت شود، شفاعت می کنید و در راه، با هیبت ملوک و کرامت بزرگان حرکت می کنید، آیا همه اینها را فقط به این جهت به دست نیاورده اید که از شما انتظار قیام به حق الله می رود هر چند که شما از بیشتر حقیقت کوتاهی می کنید؛ زیرا حق ائمه را ناچیز شمردن و حق ضعف را از بین برده اید و اما حق خودتان را به زعمتان مطالبه نموده اید، پس نه مالی را بذل کرده و نه جان خود را بخاطر آفریدگارش به خطر انداخته و نه خاندانی را برای خدا دشمن شده اید.

(۲) شما از خداوند بهشتش و مجاورت پیامبرانش و ایمنی از عذابش را آرزو می کنید، من بر شما بیم دارم ای آرزو کنندگان از خدا که بلایی از بلاهایش بر شما وارد شود؛ زیرا از کرامت خداوند به منزلتی دست یافته اید که به آن برتر شده اید در حالی که شما گرامی نمی دارید کسی را که به خدا شناخته شده است و شما به سبب خدا در میان بندگانش گرامی داشته می شوید و شما می بینید که پیمانهای خدا شکسته می شود ولی بپا نمی خیزید

اما برای بعضی از تعهدات پدرانان برمی خیزید، در حالی که عهد رسول الله صلی الله علیه و آله حقیر شمرده شده و نابینایان و دلایان در شهرها به حال خود رها شده اند و به آنها ترحمی نمی کنید، نه خود در جایگاه خویش عمل می نمایید و نه به آنکه در این زمینه عمل می کند یاری می رسانید و با مداهنه و سازشکاری نزد ستمگران ایمن می شوید. همه اینها از مواردی است که خداوند شما را به آن دستور داده است از نهی و تناهی و شما از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۸۵

آن غافلید در حالی که شما بیشتر از همه مردم گرفتار مصیبت شده اید به سبب آنچه از جایگاه علما از دست داده اید اگر در این راه می کوشیدید؛ (۱) زیرا جریان کارها و احکام به دست خداشناسان و امنای وی بر حلال و حرامش می باشد، پس شما آن منزلت را از دست داده اید و آن از دست شما به در نرفته است مگر با پراکندگی شما از حق و اختلاف شما در سنت بعد از بینه آشکار و اگر بر رنج، صبر می کردید و سختی را در راه خدا تحمل می کردید، کارهای خدا بر شما وارد و از نزد شما صادر می شد و به شما ارجاع می گردید، ولی شما ستمگران را در جایگاه خود تمکین نمودید و امور خدا را به دستشان سپردید که به شبهات عمل کنند و در شهوات سیر نمایند.

(۲) فرار شما از مرگ و اهمیت دادنان به زندگی که از شما جدا می شود، آنها را بر شما مسلط گردانید، پس ناتوانان را به دست آنان سپردید و آنان، یا مظلومی به بردگی

کشیده شده اند و یا مستضعفی در زندگی، شکست خورده، در مملکت با عقاید خود جولان دارند و رسوایی را با هواهای خویش در می یابند و از اشرار، پیروی می کنند و بر خدای جبار، گستاخی می ورزند.

(۳) در هر شهری از آنان، خطیبی بر منبر خویش سخن می راند که زمین برای آنها خالی مانده و دستشان در آن بازگشته و مردم، بردگان آنان گشته اند، دست هیچ لمس کننده ای را بر نمی گردانند چرا که یا جباری ستمگرند و یا قدرتمندی سختگیر بر ضعیفان، اطاعت شده ای که خدای آورنده و بازگیرنده را نمی شناسد، پس شگفتا! و چرا در شگفت نباشم در حالی که زمین پر است از فریبکارانی ستمکار و صدقه دهندگانی ظالم و حاکمی بر مؤمنین که به آنان رحم نمی کند و خدا حاکم است در آنچه میان ما محل منازعه است که با حکم خود در آنچه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۸۶

میان ما مشاجره افتاده است، قضاوت می کند...» (۱).

(۱) این مدرک سیاسی، سرشار است از عواملی که به انحطاط اخلاق و شیوع منکرات در شهرها که ناشی از عدم اقدام مهاجرین و انصار در عمل به مسئولیتها و واجبات دینی و اجتماعی آنهاست؛ زیرا جایگاهی برجسته در جهان اسلام داشتند؛ آنان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و حافظان اسلام بودند و می توانستند سخن حق را بگویند و با باطل در ستیز باشند، ولی آنان از ادای واجبات خودداری کردند، امری که سبب شد تا گروه طاغوتی حاکم از بنی امیه بر گردن مسلمین مسلط شدند و بندگان خدا را به بردگی کشیدند و مال خدا را به یغما بردند.

(۲)

انواع جهاد

از حضرت امام ابا عبد الله

علیه السلام درباره جهاد پرسیده شد که آیا آن سنت است یا فریضه؟ و آن حضرت علیه السلام پاسخ داد:

«جهاد بر چهار وجه است: دو جهاد واجبند و یک جهاد سنت است که جز همراه واجب انجام نمی شود و یک جهاد سنت می باشد. اما یکی از دو جهاد واجب، جهاد شخص با نفس خود است در معصیت خداوند که از عظیم ترین جهادهاست. و جهاد با کسانی که وابسته به شما هستند از کافران، فرض است.

و اما جهادی که سنت است و جز همراه واجب برپا نمی گردد، جهاد با دشمن است که بر همه امت واجب می باشد و اگر جهاد را ترک کنند، عذاب به سراغشان می آید و این از عذاب است و آن بر امام به تنهایی سنت است که همراه امت به سوی دشمن برود و با آن جهاد کند. و اما جهادی که سنت است، هر سنتی

(۱) تحف العقول، ص ۲۳۷ - ۲۳۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۸۷

که شخص به پای دارد و در اقامه آن در رسیدن به آن و زنده نگاهداشتن آن تلاش کند، عمل و سعی در آن از برترین اعمال می باشد؛ زیرا احیای سنت است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس سنت نیکویی را بنا نهد، اجر آن را خواهد داشت و اجر هر کس که به آن عمل کند تا روز قیامت بدون اینکه از اجر آنان چیزی کاسته شود...» (۱).

(۱)

تشریح روزه

از امام حسین علیه السلام درباره حکمت تشریح روزه برای بندگان پرسیده شد و آن حضرت علیه السلام فرمود: «تا توانگر اثر گرسنگی را بیابد و به بخشش بر مساکین

انواع عبادت

امام علیه السلام درباره انواع عبادت سخن به میان آورد و فرمود: «گروهی خداوند را از روی طمع پرستیدند که آن پرستش تاجران است. و گروهی خداوند را از روی ترس عبادت کردند که آن پرستش بردگان باشد. و گروهی خداوند را سپاسگزارانه عبادت نمودند که آن عبادت آزادگان است و برترین عبادت می باشد» (۳).

(۳) آن حضرت علیه السلام درباره کسی که خداوند را به شایستگی عبادت

(۱) تحف العقول، ص ۲۴۳.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۱۳/۵۶.

(۳) بحار الانوار ۱۱۶/۷۸. تحف العقول، ص ۲۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۸۸

کرده است، سخن راند و فرمود: «هر کس خداوند را به آنچه شایسته اوست، عبادت کند، خداوند بالاتر از آرزوها و کفایتش به او می بخشد» (۱).

(۱)

مودت اهل بیت علیهم السلام

امام حسین بر مودت اهل بیت علیهم السلام تشویق فرمود. ابو سعید می گوید:

شنیدم حضرت حسین را که می فرمود: «هر کس ما را دوست بدارد، خداوند به سبب دوستی ما به وی سود می رساند، هر چند که اسیری در دیلم باشد و دوستی ما گناهان را می ریزد آن گونه که باد بر گها را...» (۲).

(۲) و فرمود: «مودت ما اهل بیت را داشته باشید که هر کس با خدا دیدار کند در حالی که ما را دوست داشته باشد، در شفاعت ما وارد می شود».

(۳) «بشیر بن غالب» روایت کرده که امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس ما را برای خدا دوست بدارد، ما و او بر پیامبران

صلی الله علیه و آله وارد می شویم به این صورت- و دو انگشت خود را کنار هم قرار داد- و هر کس ما را برای دنیا دوست
بدارد، دنیا نیکوکار و بدکار را

در خود جای می دهد «۳».

(۴) امام علیه السّلام درباره فوایدی که روی آورنده به سوی آنها به دست می آورد سخن راند و فرمود: «هر کس به سوی ما بیاید، یکی از چهار خصلت را از دست نمی دهد: آیتی محکم، مطلبی عادلانه، برادری سودبخش و همنشینی با علما...» (۴).

(۱) عسکری، تفسیر، ص ۳۲۷.

(۲) ابن مغزلی، مناقب، ص ۴۰۰، حدیث ۴۵۴. شماره حدیث ۳۸۸، از کتابهای خطی کتابخانه امیر المؤمنین علیه السّلام.

(۳) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۲۷.

(۴) کشف الغمه، ۲/ ۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۸۹

(۱)

مکارم اخلاق

امام علیه السّلام مکارم اخلاق و محاسن صفات را برای اهل بیت و یارانش ترسیم فرمود و آنان را دستور داد تا به آنها زیور یابند تا سرمشقی برای دیگران شوند.

بعضی از آنها بدین شرح هستند:

(۲) ۱- حضرت فرمود: «حلم، زینت است، وفاداری، مروّت، صله، نعمت و زیاده طلبی، بی شرمی، شتاب، کم خردی، ناتوانی است، غلوّ کردن، به ورطه افتادن و همنشینی با فرومایگان شرّ است و مجالست فاسقان شک آفرین می باشد...» (۱). زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ مکارم اخلاق ص : ۱۸۹

(۳) ۲- حضرت فرمود: «راستگویی، عزّت است، دروغگویی، ناتوانی، راز، امانت است، همسایگی، خویشاوندی، یاری، صدقه است و کار، تجربه، اخلاق نیکو، عبادت، خاموشی، زینت، بخل، فقر، سخاوتمندی، ثروت و نرمخویی، خرد است...» (۲).

(۴) ۳- حضرت فرمود: «ای مردم! هر کس بخشش کند، سروری می یابد و هر کس بخل ورزد، فرومایه گردد و بخشنده ترین مردم کسی است که بیخشد به آنکه از او انتظاری نداشته باشد...» (۳).

(۵) ۴- حضرت فرمود: «هر کس بخشش کند، سروری می یابد، هر که بخل ورزد،

فرومایه گردد، هر کس در رساندن خیر به برادرش تعجیل کند، فردا که بر او وارد می شود، آن را می یابد...» (۴).

(۱) نور الابصار، ص ۲۷۷.

(۲) یعقوبی، تاریخ ۱/ ۲۱۹.

(۳) نهاییه الارب ۳/ ۲۰۵.

(۴) همان. ۳/ ۲۰۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۹۰

(۱) ۵- حضرت فرمود: «بدانید که نیازهای مردم نزد شما از نعمتهای خداوند عز و جل بر شماست پس از نعمتها بیزار نشوید که به بلاها تبدیل می گردد...» (۱).

(۲) ۶- امام علیه السلام مردی را دید که به طعامی دعوت شد و از اجابت خودداری نمود، پس به او فرمود: «برخیز که در دعوت، معذرتی نباشد و اگر روزه دار نباشی، بخور و اگر روزه دار باشی، تبریک گو...» (۲).

(۳) ۷- حضرت فرمود: «نیازمند، روی خودش را از درخواست تو گرامی نداشت، پس تو روی خودت را از رد کردن وی گرامی بدار...» (۳).

(۴) ۸- آن حضرت علیه السلام پیوسته این آیات را بر زبان می راند که به حسن خلق و عدم سخت کوشی در طلب دنیا دعوت می کنند و بعضی از راویان ادعا می کنند که آیات ذیل از سروده های آن حضرت است:

لئن كانت الافعال يوما لأهلها كمالا فحسن الخلق ابهى و اكمل

و ان كانت الارزاق رزقا مقدرا فقله جهد المرء فى الكسب اجمل

و ان كانت الدنيا تعدّ نفيسه فدار ثواب الله اعلى و انبل

و ان كانت الابدان للموت انشأت فقتل امرئ بالسيف فى الله افضل

و ان كانت الاموال للترك جمعها فما بال متروك به المرء يبخل (۴) «اگر کارها روزی برای صاحبانشان کمال به حساب آید، در آن صورت، حسن خلق بالاتر و کاملتر است.»

«و اگر روزیها مقدر باشند، پس تلاش کمتر شخص در راه به دست آوردن،

شعرانی، طبقات ۱/ ۲۶. مختصر صفوه الصفوه، ص ۶۲.

(۲) دعائم الاسلام ۲/ ۱۰۷.

(۳) نور الابصار، ص ۲۷۷. کشف الغمه ۲/ ۲۹.

(۴) مختصر صفوه الصفوه، ص ۶۲. الانوار البهیه، ص ۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۹۱

زیباتر است».

«و اگر دنیا چیزی با ارزش شمرده شود، جهان ثواب پروردگار، بالاتر و برجسته تر است».

«و اگر بدنها برای مرگ آفریده شده باشند، پس کشته شدن انسان با شمشیر در راه خدا برتر است».

«و اگر اموال برای گذاشتن و رفتن فراهم می آیند، پس چرا انسان به چیزی که فرو می گذارد، بخل می ورزد؟».

این ابیات، علاقه امام به شهادت در راه خدا را می رساند همان گونه که از طبیعت کرم و سخاوتمندی آن حضرت، حکایت دارد.

(۱) ۹- حضرت فرمود: «چیزی را که توانایی نداری، بر عهده مگیر و در پی چیزی مباش که به دست نمی آوری و چیزی را که قادر نیستی، وعده مده و جز به مقداری که سود می جویی، انفاق مکن و از پاداش طلب مکن مگر به مقداری که انجام داده باشی و شاد باشی جز به آنچه از طاعت خداوند به دست آورده ای و دریافت مکن جز آنچه خود را شایسته آن می بینی...» (۱).

(۲) ۱۰- آن حضرت به ابن عباس فرمود: «به آنچه مربوط به تو نیست، سخن مگوی که من از گناه بر تو می ترسم و در آنچه مربوط به تو نیست سخن مگو تا اینکه جایی برای سخن بیابی، چه بسیار سخن گویانی که به حق سخن گفتند و مورد انتقاد قرار گرفتند و نه با اشخاصی بردبار و نه با بی خردان جدال مکن که بردبار، تو را منقلب می سازد و بی خرد، تو را به رنج

می افکند و درباره برادر مؤمنت هر گاه از نزد تو برود، مگوی جز آنچه دوست داری که درباره تو بگوید

(۱) اسرار الحکماء، ص ۹۰ از یاقوت مستعصمی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۹۲

هر گاه از نزد وی بروی و عمل کن عمل شخصی که می داند در برابر گناهان، مجازات می شود و در برابر نیکی، پاداش می بیند...» (۱).

این کلمات طلایی، بعضی از مطالبی است که از آن حضرت در مکارم اخلاق و محاسن صفات روایت شده است که انسان به وسیله آنها روش سلیم و رفتار نیکو و سلامت دنیا و آخرت را به دست می آورد.

(۱)

تشریح اذان

بعضی از معاصران امام ادعا کردند عبد الله بن زید، اذان را تشریح نمود بخاطر خوابی که دیده بود و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به آن امر کرد. امام علیه السلام این موضوع را رد کرد و فرمود: «بر پیامبرتان وحی نازل می شود و شما ادعا می کنید که اذان را از عبد الله بن زید گرفت، در حالی که اذان، چهره دیتتان می باشد...» (۲).

(۲)

برادران

حضرت فرمود: «برادران چهارند: برادری برای تو است و برای خودش و برادری برای تو و برادری بر علیه تو و برادری که نه برای تو است و نه برای خویش...».

و امام، این مطلب را با این گفته اش توضیح داد: «برادری که برای تو و برای خودش می باشد، برادری است که با برادری خود، بقای برادری را جويا

(۱) بحار، ۱۲۷ / ۷۸.

(۲) دعائم الاسلام ۱ / ۱۴۳.

باشد و با برادری خویش، مرگ برادری را نخواهد پس این برای تو و برای خود او خواهد بود؛ زیرا اگر برادری صورت پذیرد، زندگی هر دوی آنها نیکو گردد و اگر برادری به حال تناقض داخل شود، هر دو باطل می شوند. (۱) و برادری که برای تو است برادری است که خود را از حال طمع به حال رغبت خارج نموده، پس اگر به برادری علاقه مند باشد در دنیا طمع نمی کند و او به طور کامل برای تو مهیا می باشد. و برادری که بر علیه تو است؛ برادری است که در مورد تو منتظر فرصتها باشد و رازها را از تو پنهان می دارد

و میان مردم بر تو دروغ می گوید و با نگاه حسودان به چهره ات می نگرد که لعنت خدای یکتا بر او باد! و برادری که نه برای تو است و نه برای خودش، آن کسی است که خداوند او را پر از حماقت ساخته و از رحمتش دور ساخته، پس او را می بینی که خود را بر تو برتر می داند و نیستی آنچه را در نزد تو می بیند، خواستار می شود...» (۱).

(۲)

علم و تجربه ها

حضرت فرمود: «مطالعه علم، بارور شدن معرفت است و فراوانی تجربه ها زیادتی در عقل می باشد و شرف، تقوا و قناعت، آسایش بدن‌هاست و هر که تو را دوست بدارد، بازت می دارد و هر که دشمنت بدارد، فریبت می دهد...» (۲).

(۳)

حقیقت صدقه

مردی از بنی امیه اموال فراوانی را صدقه داد در حالی که آن اموال از حلال نبود، بلکه از مال حرام بود، پس امام علیه السلام فرمود: «مثل او مانند کسی است که از

(۱) بحار ۷۸ / ۱۱۹.

(۲) همان ۷۸ / ۱۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۹۴

حاجیان سرقت نماید و آنچه را دزدیده است به صدقه بدهد. همانا صدقه، صدقه کسی است که در به دست آوردن آن پیشانی‌ش عرق کرده و گرد و غبار بر چهره اش نشسته باشد» (۱).

(۱)

وعظ و ارشاد

حضرت امام حسین علیه السلام به موعظه کردن مردم و راهنمایی آنان اهمیت می داد همان گونه که قبل از او، پدرش برای این امر اهمیت قایل بود و هر دوی آنان تقویت نیروهای خیر در نفوس و جهت دادن مردم به سوی حق و خیر و دور کردن آنان از خصلت‌های شرّ از قبیل تعدی، غرور، خودسری و غیره را در نظر داشتند که در اینجا به بعضی از موارد روایت شده از آن حضرت، اشاره می شود:

(۲) ۱- حضرت فرمود: «شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و از روزهای خدا بر حذر می‌دارم و پرچمهایش را برای شما بر می‌افرازم که گویی آن امر مخوف با ورود ترسناکش و رسیدن ناخواسته اش و طعم ناگوارش ناپدید گشته و جانهایتان را در خود فرو برده و میان عمل و شما حایل شده است، پس با تندرستی بدن‌ها و مدت عمرها بشتابید که گویی شما سر بر آورده های پیشامدهایش هستید که شما را از روی زمین به درون آن و از بالای آن به زیر و از انس آن به وحشتش و از آسایش و روشنی به تاریکیش و

از فراخی آن به تنگیش منتقل می سازد آنجا که نه خویشاوندی دیدار می گردد و نه بیماری عیادت می شود و نه فریادرسی، پاسخ می شنود. خداوند، ما و شما را بر سختیهای هولناک آن روز، یاری دهد و ما و شما را از کیفر آن برهاند و برای ما و شما ثواب فراوانش را نصیب گرداند.

(۱) دعائم الاسلام ۱/ ۲۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۹۵

(۱) ای بندگان خدا! پس اگر آن نزدیکترین هدف و فاصله سفر شما باشد، برای هر عمل کننده کافی می بود که غمهایش را بر آن قرار دهد و او را از دنیایش بازدارد و زحمتش را برای رها شدن از آن فراوان سازد، پس چگونه است در حالی که وی پس از آن در گرو اعمال خویش است و برای حساب آن نگهداشته می شود، نه همکاری دارد که او را از آن نگهدارد و نه پشتیبانی که آن را از او دور سازد و در آن روز «کسی را ایمانش سود نبخشد اگر قبلا ایمان نیاورده و یا با ایمان خود، خیری حاصل نکرده باشد، بگو منتظر باشید که ما منتظریم» (۱).

(۲) شما را به تقوای خدا سفارش می کنم، خداوند برای کسی که تقوای او را داشته باشد، ضمانت نموده وی را از آنچه نمی پسندد، به آنچه می پسندد، محول سازد و از جایی که انتظار نداشته، روزی می دهد، پس پرهیز کسی باشی که بر بندگان از گناهانشان بترسد ولی از کیفر گناه خویش بیمناک نباشد، خداوند تبارک و تعالی در مورد بهشتش فریب داده نمی شود و آنچه نزد اوست جز به طاعتش به دست نمی آید، ان شاء الله» (۲).

و این سخن، سرشار است

از آنچه مردم را به خدا نزدیک گرداند و آنچه آنان را از نافرمانیهایش دور می سازد و آنها را از عوامل و خصلتهای شرّ، بازمی دارد.

(۳) ۲- مردی به او نامه نوشت و از آن حضرت خواست تا او را با دو حرف، پند دهد و یا سخن را مختصر سازد. پس آن حضرت علیه السّلام به او نوشت: «هر کس کاری را با معصیت خدای تعالی طلب کند، آنچه را می خواهد سریعتر از بین

(۱) انعام / ۱۵۸.

(۲) الانوار البهیه، ص ۴۵. بحار ۷۸ / ۱۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۹۶

می برد و برای آمدن آنچه بیم دارد، زودتر باشد...» (۱).

(۱) ۳- حضرت فرمود: «ای بندگان خدا! تقوای خدا را داشته باشید و از دنیا حذر کنید که دنیا اگر برای کسی می ماند و یا کسی بر آن ماندگار می شد، پیامبران به ماندن شایسته تر و به رضا اولی و به قضا راضی تر می بودند جز اینکه خداوند دنیا را برای آزمودن و اهل آن را برای فنا شدن آفریده، پس جدید آن از بین رونده و نعمت آن نابود شونده و شادی آن، تیره شونده است و منزل قناعت و خانه عاریه باشد، پس توشه بگیرید که بهترین توشه تقوا می باشد...» (۲).

(۲) ۴- مردی به آن حضرت نامه نوشت و درباره خیر دنیا و آخرت از او پرسید، پس آن حضرت علیه السّلام به وی پاسخ داد: «اما بعد: هر کس رضای خدا را با خشم مردم بجوید، خداوند او را از امور مردم کفایت کند و هر کس رضایت مردم را با خشم خدا بجوید، خداوند او را به مردم وامی گذارد، و السلام» (۳).

(۳) ۵- حضرت

فرمود: «هر آنچه آفتاب بر آن بتابد در مشارق زمین و مغارب آن، دریا و خشکی، دشت و کوه، آن نزد ولیی از اولیای خدا و اهل معرفت به حق خدا، همچون اثر سایه باشد...» (۴).

و در پی بی آن فرمود: «کجاست آن آزاده ای که این زن پرگو (یعنی دنیا) را برای اهل آن رها کند. برای جانهای شما بهایی جز بهشت نباشد، پس آنها را به غیر آن بفروشید؛ زیرا هر کس از خدا به دنیا راضی شود، به چیزی بی ارزش خرسند شده است...».

(۱) اصول کافی ۲/۳۷۳.

(۲) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۳۱۶.

(۳) صدوق، مجالس، ص ۲۶۸. بحار ۷۸/۱۲۶.

(۴) بحار ۷۸/۳۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۹۷

(۱) ۶- مردی به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه صبح کردی؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: «صبح کردم در حالی که پروردگاری بالای (سر) خود دارم و آتش را پیش رو دارم و مرگ، مرا می طلبد و حساب، مرا در بر گرفته و من در گرو عمل خود هستم. آنچه را دوست دارم، نمی یابم و آنچه را نمی پسندم، از خود دور نمی سازم و کارها در دست کسی غیر از من است که اگر بخواهد مرا عذاب می کند و اگر بخواهد از من می گذرد، پس کدام فقیر از من فقیرتر است؟» (۱).

(۲) ۷- حضرت فرمود: «ای فرزند آدم! بیندیش و بگو: پادشاهان دنیا و صاحبان آن کجایند، آنها که خراب آن را آباد کردند و نه‌هایش را کردند و درختانش را کاشتند و شهرهایش را بنا نهادند. از آن در حالی که نمی خواستند، جدا شدند قومی

دیگر وارث آن گشتند و ما به زودی به آنان خواهیم پیوست.

(۳) ای فرزند آدم! مرگت و خوابیدن در قبرت را در پیشگاه خدا به یادآور که اعضای تو بر تو گواهی دهند روزی که قدمها در آن از جای می لغزند و دلها به حنجره ها رسند و چهره هایی سفید می شوند و رازها آشکار می گردند و میزان دادگری نهاده شود.

(۴) ای فرزند آدم! مرگ پدران و فرزندان را به یادآور، چگونه بودند و در کجا جای گرفتند و گویی که تو به زودی در جای آنها قرار می گیری و عبرتی برای پندآموزان می شوی ... آنگاه این ابیات را سرود:

این الملوک التی عن حفظها غفلت حتی سقاها بكأس الموت ساقیها

تلک المدائن فی الآفاق خالیهعات خرابا و ذاق الموت بانیها

(۱) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۹۸ اموالنا لذوی الوراثة نجمعهاو دورنا لخراب الدهر نبینها «۱» «کجایند پادشاهانی که از حفظ خود غافل شدند تا اینکه ساقی مرگ، جام آن را به آنان نوشاند».

«آن شهرها در سرزمینها خالی هستند که باز خراب گشته و سازندگان آنها مرگ را چشیده اند».

«اموال خود را برای وارثان جمع می کنیم و خانه هایمان را برای خرابی روزگار می سازیم».

اینها بعضی از مواعظی است که از آن حضرت روایت شده و هدف آنها اصلاح نفوس و تهذیب آنها و دور ساختنشان از خصلتهای هوا و شرّ می باشد.

(۱)

خطبه های امام حسین علیه السلام

امام علیه السلام مجموعه بزرگی از خطبه های برجسته داشته که صلابت حق و قدرت اراده و عظمت تصمیم بر جهاد در راه خدا در آنها نمایان گشته است.

(۲) امام آنها را در زمانی ایراد فرمود که آسمان از ابرهای مشکلات سیاسی، تیره و تار بود. امام در این خطبه ها

سیاست حکومت اموی را محکوم کرد و مسلمین را برای قیام بر ضد آن فرا خواند. و ما بعضی از آنها را در جاهای مخصوصشان بیان خواهیم کرد و در اینجا یکی از آن خطبه ها را ذکر می کنیم:

آن حضرت علیه السّلام از منبر بالا رفت و خدا را ستایش نمود و ثنا گفت و پس از آن بر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد. پس شنید مردی را که می گفت: این کیست که خطبه می خواند؟ امام علیه السّلام به وی پاسخ داد:

(۱) دیلمی، ارشاد، ص ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۹۹

(۱) «ما حزب پیروز خدا و عترت نزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک او و یکی از ثقلین هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را دوّم بعد از کتاب خدای تبارک و تعالی قرار داد که تفصیل هر چیزی در آن است و باطل از پیش رو و پشت سر به سوی آن نمی آید و در تفسیر آن به ما اعتماد می شود و تأویل آن ما را کند نمی سازد بلکه حقایقش را پیروی می کنیم. پس، ما را اطاعت کنید که اطاعت ما واجب شده؛ زیرا به اطاعت خدا و پیامبرش قرین گشته است. خدای عز و جل فرمود: اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر و اولی الامر خودتان را پس اگر در چیزی نزاع کردید، آن را به خدا و رسول بازگردانید».

(۲) و فرمود: «و اگر آن را به پیامبر و اولی الامر باز می گردانند، آنان که آن را در می یافتند از میان آنان، آن را متوجه می شدند و اگر

فضل خدا و رحمتش بر شما نمی بود، جز اندکی، شیطان را پیروی می کردید». و من شما را بر حذر می سازم که به فریاد شیطان گوش دهید؛ چون آن دشمن آشکار شماست، آنگاه همچون یارانش می شوید که به آنها گفت: «امروز کسی از مردم شما را شکست نمی دهد و من پناه دهنده شما هستم. پس آن وقت که دو گروه روبه روی هم گشتند، پای به فرار گذاشت و گفت: من از شما بیزارم» آنگاه از شمشیرها ضربه ها و از نیزه ها زدن ها و از گرزها نابودیها و از تیرها هدفها خواهید یافت و سپس از کسی ایمانش پذیرفته نمی شود هرگاه قبلا ایمان نیاورده و با ایمان خود نیکی انجام نداده باشد...» (۱).

(۳) این خطاب، مالا مال از دعوت به تمسک به عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و لزوم اطاعت و پیروی از آنان است و مردم را از تبلیغات گمراه کننده ای که دستگاههای

(۱) بحار ۴۳ / ۳۵۹ و ج ۴۴ / ۲۰۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۰

تبلیغاتی اموی پراکنده می ساخت، بر حذر نمود؛ زیرا مردم را به دور شدن از اهل بیت علیهم السّلام - که سرچشمه آگاهی و نور در زمین بودند - فرا می خواندند.

(۱)

دعاهای امام حسین علیه السلام

اشاره

دعاهای رسیده از حضرت حسین علیه السلام سرشارند از درسهای تربیتی با هدف برپایی بنای بلند عقیده و ایمان به خدا و تقویت خوف و خشیت از خداوند در اعماق جان مردم تا آنان را از تعدی بازدارد و از ظلم و ستم مانع شود و اهل بیت علیهم السلام به این جنبه اهمیتی فراوان می دادند ... و از هیچ یک از پیشوایان و نیکان مسلمین دعاهایی همانند آنچه از آنان رسیده

است، روایت نشده و این دعاها از برجسته ترین میراث‌های فکری و ادبی در اسلام به شمار می روند؛ زیرا شامل اصول اخلاق، قواعد رفتار و آداب می شوند و نیز فلسفه توحید و نشانه های سیاست عادلانه و دیگر امور را در بر می گیرند و ما به بعضی از ادعیه آن حضرت علیه السلام اشاره ای می نماییم:

(۲)

۱- دعای امام حسین علیه السلام در دفع دشمنان

امام علیه السلام این دعا را می خواند و در آن، از شرّ دشمنانش به خدا پناه می برد.

آن دعا چنین است: «پروردگارا! ای توان من در هنگام سختی! و ای فریادرس من هنگام گرفتاری! مرا با چشم خودت که به خواب نمی رود، حفظ فرما و مرا در پناه خودت که دستی به آن نمی رسد، نگاه دار و مرا با تواناییت بر من رحم کن که هلاک نمی شوم در حالی که امید من تویی. خداوندا! تو بزرگتر، والاتر و تواناتر از آنچه بیم دارم و حذر می کنم، هستی. خداوندا! به (قدرت) تو گلوگاه دشمن را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۱

دور می سازم و از شرّش پناه می گیرم که تو بر هر چیزی توانایی...».

امام صادق علیه السلام به این دعا، نیایش کرد هنگامی که منصور ستمگر، دستور داد تا آن حضرت را تحت الحفظ حاضر کنند تا وی را مورد ستم قرار دهد و خداوند او را از شرّش رها ساخت و گشایش مرحمت فرمود و در مورد علت آن از او پرسیده شد، فرمود به دعای جدش حسین علیه السلام، نیایش کرده است.

(۱)

۲- دعای امام حسین علیه السلام در طلب باران

امام حسین علیه السلام وقتی که برای استسقا خارج می شد، به این دعا نیایش می کرد: «خداوندا! ما را بارانی مرحمت فرما گسترده و نیکو، عام و سودمند و بدون زیان که اهل شهرها و بیابانهای ما را به آن مرحمت فرمایی و در روزی و سپاس ما به وسیله آن بیفزایی. خداوندا! آن را روزی ایمان و عطای ایمان قرار ده که بخشش تو بازداشته نیست. خداوندا! آرامش آن را در سرزمین ما بر ما فرود آور و به وسیله آن زیتون و

چراگاه آن را برویان ...» (۱).

(۲)

۳- دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه

دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه، از ارزشمندترین ادعیه ائمه اهل بیت علیهم السلام و شاملترین آنها به الطاف خداوند و نعمتهایش بر بندگان می باشد. این دعای شریف را بشر و بشیر اسدی روایت کرده و گفته اند: همراه حضرت

(۱) عیون الاخبار، ج ۲/۳۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۲

حسین علیه السلام شامگاه عرفه بودیم. پس آن حضرت علیه السلام از چادر خود با تذلل و خشوع خارج شد و آرام، آرام راه می رفت تا اینکه همراه با جمعی از اهل بیت، فرزندان و غلامانش در سمت چپ کوه، رو به سوی خانه خدا ایستاد، سپس دو دست خود را تا مقابل صورتش بالا برد همچون غذا خواستن مسکین و فرمود:

«سپاس خدای را که قضای او را دفع کننده ای نیست و عطایش را مانعی نباشد و مانند ساختش، سازنده ای وجود ندارد، اوست بخشنده گسترنده که انواع آفریده ها را آفرید و با حکمت خویش، ساخته ها را نیکو ساخت و هیچ پدیده ای بر او پنهان نیست و هیچ امانتی نزد وی از بین نرود. اوست توشه دهنده هر قانع و رحم کننده هر ناتوان، فرودآورنده منافع و کتاب جامع، با نور درخشان. اوست شنونده خواسته ها و دور کننده گرفتاریها و بلند گرداننده درجات و کوبنده ستمگران، پس پروردگاری جز او نیست و نه چیزی برابر او و چیزی همانندش نباشد و اوست شنوای بینا، لطیف آگاه و او بر هر چیزی تواناست.

(۱) خداوندا! من به سوی تو مشتاقم و به پروردگاری تو گواهی می دهم و اعتراف می کنم که تو پروردگار من هستی و بازگشت من به سوی تو است.

تو با نعمتهایت بر من آغاز کردی پیش از آنکه چیزی گفته باشم و مرا از خاک آفریدی و سپس مرا در صلبها جای دادی، ایمن از سختیهای زمانه و دگرگونی روزگار و سالها. همچنین از صلبی به رحمی نقل مکان می نمودم همراه با گذشت روزگاران گذشته و قرون سپری شده، مرا به رأفت و لطف و احسانت در زمان حکومت پیشوایان کفر، خارج ساختی، آنها که عهد تو را شکستند و پیامبرانت را تکذیب کردند، بلکه به لطف و محبت نسبت به من، مرا خارج ساختی به سوی آنچه پیش از من از هدایت بوده است، آنچه مرا آسان به سوی آن آوردی و مرا در آن پروراندی و پیش از آن، با نیکی احسانت و نعمتهای فراوانت بر من رأفت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۳

نموده بودی که آفرینش مرا ابداع فرمودی از آبی که جریان می یابد و مرا در تاریکیهای سه گانه میان گوشت، خون و پوست جای دادی، مرا بر خلقتم گواه نساختی «۱» و از امرم چیزی را به من محوّل نساختی.

(۱) پروردگارا! نعمتی را جدا از دیگر نعمتها برای من قرار ندادی و انواع معیشتها و اقسام روزیها با منت عظیم بزرگت بر من، روزیم دادی و به احسان پیشین خود به من تا آنگاه که همه نعمتهایت را بر من تمام کردی و همه بلاها را از من دور ساختی، جهل و گستاخیم بر تو مانعت نگشت که مرا رهنمون سازی به سوی آنچه مرا به تو نزدیک کند و مرا به آنچه به تو نزدیک سازد، موفق ساختی، پس هرگاه تو را فراخواندم، مرا پاسخ گفتی و هرگاه

فرمان تو را بردم، سپاسم گفתי و اگر تو را سپاس گفتم، مرا افزون دادی (۲).

(۲) همه آن برای این است که نعمت و احسانت را نسبت به من کامل گردانی، پس منزه هستی، منزهی، ای آغازگر بازآفرین! ای ستوده با شکوه! نامهایت پاک و نشانه هایت عظیم است، پس کدام نعمتهایت را به شمار آورم، پس از آن، مرا کامل و درست به سوی دنیا خارج ساختی برای آنچه از هدایت پیش از من بوده و مرا کودکی خردسال در گهواره حفظ کردی و از غذا، شیری گوارا به من روزی دادی و دلهای مادران گیرنده در بغل را بر من مهربان ساختی و مادران مهربان را سرپرست من قرار دادی و مرا از پیشامدهای جنیان نگهداشتی و از زیادی و کمی، سلامت بخشیدی، پس بلند مرتبه ای ای رحیم! ای رحمان! تا اینکه سخن گفتن آغاز نمودم و نعمتهای فراوان را بر من کامل گردانیدی و مرا پرورشی افزون در هر

(۱) یا به خلقتم مرا رسوا نساختی (خ ل).

(۲) آن حضرت علیه السلام به فرموده خدای تعالی در سوره ابراهیم آیه هفتم اشاره می نماید که می فرماید:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، «اگر سپاس گوید، شما را افزون می بخشم».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۴

سال دادی تا اینکه فطرتم کامل گشت و نیروی خلقتم معتدل شد، (۱) حجت خود را بر من واجب ساختی به اینکه معرفت را به من الهام نمودی و با شگفتیهای حکمتت مرا هراسان کردی و مرا نسبت به آنچه در آسمان و زمینت از بدایع آفریده هایت آفریده ای، بیدار و برای سپاسگزاری و یاد کردن تو، هشیار نمودی و طاعت و عبادت را بر من

واجب ساختی و آنچه را فرستادگانت آورده اند، به من تفهیم کردی و قبول مایه خرسندیت را برایم آسان نمودی و در همه آن با یاری و لطفت بر من منت نهادی.

(۲) نیز اینکه مرا از بهترین خاک آفریدی، ای پروردگرم! پس کدام نعمتهایت به شمار و به یاد آورم و یا اینکه کدام بخششهایت را به سپاس ایستم که آنها ای پروردگرم! بیش از آنند که شمارندگان، بشمارند و یا حافظان به علم آنها دست یابند.

(۳) نیز آنچه ای پروردگرم! از زیان و سختی از من دور ساختی و کنار زدی، بیشتر است از آنچه برای من از عافیت و خوشی آشکار شده است. و من ای پروردگرم! به حقیقت ایمان و تصمیم ثابت و توحید خالص صریح خود و درون ضمیر پنهانم و رابطه های مجاری نور دیدگانم و خطوط پیشانیم و گذرگاههای نفسم و قطعات نرم پاره های بینیم و پیچ و خمهای گوشم و آنچه لبانم در بر گیرد و بر آن جمع شود و حرکات الفضاظ زبانم و محل اتصال آرواره و دهانم و جای رویش دندانهایم و گواراهای خوردنی و نوشیدنی و محل ارتباط سر و قرارگاه گردنم و آنچه قفسه سینه ام در بر می گیرد و نگهدارندگان بزرگ رگ قلبم و رگ بزرگ حجاب دلم و پاره های اطراف جگر و آنچه اطراف دنده هایم در بر دارد و مفاصل استخوانهایم و گیرایی عوامل و اطراف انگشتان، گوشت، خون، موی، پوست، عصب، نی گونه ها، استخوانها، مغز، رگها و همه جوارحم و هر آنچه در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۵

ایام شیرخوار گیم بر آن بافته شده و آنچه زمین از من برداشته و خواب و بیداری

و آرامشم و حرکات رکوع و سجودم، گواهی می‌دهم که اگر در طول روزگاران و قرون بکوشم و تلاش نمایم، اگر تمام آن روزگاران را زنده بمانم که سپاس یکی از آن نعمتها را ادا کنم، قادر بر آن نخواهم بود مگر به منت تو که خود بر من واجب می‌سازد تا برای تو سپاسی تازه و جاوید گویم و ستایشی جدید و عظیم کنم.

(۱) باری و اگر من و شمارندگان از بندگانت حریص باشیم که میزان نعمتهای پیشین و پسین تو را بشماریم، آنها را به شمار نمی‌آوریم و نه میزان آن را مشخص می‌سازیم، هیئات! آن چگونه باشد در حالی که تو در کتاب گویا و خبر راستین خود فرموده‌ای: و اگر نعمت خدای را بشمارید، آن را نخواهید (و نمی‌توانید) شمرد «۱».

(۲) خداوند! کتاب تو و خبرهایت راست گفتند. و پیامبران و فرستادگانت آنچه را به سوی آنان از وحی تو فرود آمده و آنچه برای آنان و به وسیله آنها از دین خود، تشریح نموده‌ای، ابلاغ نمودند، جز اینکه من ای پروردگارا! با جهد و جدم و به اندازه طاعت و قدرتم گواهی می‌دهم و با ایمان و یقین می‌گویم:

سپاس خداوند را که فرزندی اختیار نکرده تا موروث باشد و شریکی در ملک خود ندارد تا مخالف وی در آنچه آفریده است، باشد و نه سرپرستی از خواری، تا در آنچه ساخته است، عطایی به وی بخشد، پس پاک است پاک: اگر در آنها خدایانی جز الله می‌بودند، تباه می‌گشتند و از هم گسیخته می‌شدند، پاک است خداوند یکتای یگانه بی‌نیاز که نه زاده و نه زاییده شده و نه کسی

(۱) ابراهیم/ ۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۶

(۱) سپاس خدای را سپاسی که با سپاس فرشتگان مقرب و پیامبران مرسلش برابر باشد و صلوات و سلام خداوند بر برگزیدگانش، محمد؛ خاتم پیامبران و خاندان پاک طاهر خالصش باد!».

(۲) سپس حضرت حسین علیه السلام شروع کرد به درخواست از خداوند، در حالی که اشکهایش بر چهره مبارکش جاری بود و می گفت:

«خداوندا! بگذار آن گونه از تو بترسم که گویی تو را می بینم و مرا با تقوای خودت خوشبخت ساز و با معصیت خود، بدبخت مکن و مرا در قضای خودت بهترین را عنایت کن. خداوندا! بی نیازیم را در نفسم، یقین را در قلبم، اخلاص را در عملم، نور را در دیدگانم، بصیرت را در دینم قرار ده و مرا از جوارحم بهره مند ساز و گوش و دیده ام را وارثان از من ساز و مرا بر آنکه به من ستم نموده، یاری فرما و انتقام و خواسته هایم در مورد او را برایم آشکار ساز و چشم مرا بدان روشن نما.

(۳) خداوندا! اندوهم را برطرف کن، زشتیم را بپوشان، گناهم را ببخشای، شیطانم را طرد کن، گرو گذاریم را بگشای و برای من ای پروردگارم! درجه بلند را در آخرت و دنیا قرار ده.

(۴) خداوندا! سپاس تو راست آن گونه که مرا آفریدی و مرا شنوای بینا قرار دادی و سپاس تو راست آن گونه که مرا آفریدی و مرا موجودی سالم و درست ساختی به رحمت خود نسبت به من، در حالی که از آفریدنم بی نیاز بوده ای.

(۵) خداوندا! به آنچه مرا آفریدی و سرشتم را نیکو بنیان نهادی. پروردگارا! به آنچه مرا به وجود آوردی

و صورتم را زیبا ساختی. پروردگارا! به آنچه به من نیکی کردی و در جانم عافیت بخشیدی. پروردگارا! به آنچه مرا نگهداشتی و توفیق دادی. پروردگارا! به آنچه به من نعمت دادی و هدایت فرمودی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۷

پروردگارا! به آنچه به من عنایت داشتی و از هر چیزی عطا کردی. پروردگارا! به آنچه مرا غذا دادی و نوشانیدی. پروردگارا! به آنچه به من بی نیازی و ثروت دادی. پروردگارا! به آنچه مرا یاری کردی و عزت دادی. پروردگارا! به آنچه مرا از پوشش با صفایت پوشانیدی و از نیکیهای کفایت کننده ات بر من آسان گرفتی، بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا بر گرفتاریهای روزگاران یاری ده و از آنچه ظالمان در زمین انجام می دهند کفایت فرما.

(۱) خداوندا! از آنچه می ترسم، نگهدار و از آنچه بیم دارم، حفظ فرما و در نفس و دینم محافظت فرما و در مسافرت، نگهدارم باش و در میان اهل و مالم، عوض بخش و در آنچه روزیم داده ای، برکت ده و در نفس خودم، خوار ساز و در چشم مردم، بزرگ گردان و از شرّ جن و انس، سلامت عنایت کن و مرا به گناهانم رسوا مساز و به اندرون ناآشکارم، رسوایی نده و مرا در عملم، میازمای و نعمتهایت را از من مگیر و مرا به غیر از خودت وامگذار.

(۲) پروردگارا! مرا به چه کسی واگذار می کنی؟ به خویشاوندی که از من ببرد یا به غریبه ای که چهره اش را به رویم عبوس گرداند یا به آنها که مرا به استضعاف می کشند، در حالی که تو پروردگار و مالک امور من هستی، نزد تو شکایت می برم

غریبیم را و دوری خانه و خواریم را نزد آنکه وی را متصدی کارهایم ساختی.

(۳) پروردگارا! پس خشم را بر من روا مساز که اگر تو بر من خشم نگیری، به کسی جز تو اهمیت نخواهم داد. خداوندا! بی نیاز هستی، جز اینکه عافیت بخشی تو برای من، گسترده تر باشد، پس پروردگارا! تو را به نور چهره ات که زمین و آسمانها بدان درخشان گشتند و تاریکیها را به آن زدودی و امر اولین و آخرین را به آن نیکو گردانیدی، مرا بر خشم خودت نمیران و ناخشنودیت را بر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۸

من فرود میاور، خشنودی از آن تو است تا آنجا که پیش از آن خشنود گردی، (۱) جز تو پروردگاری نیست ای آفریدگار شهر حرام و مشعر حرام و بیت عتیقی که برکت بر آن جای دادی و آن را جای امنی برای مردم قرار دادی! ای آنکه با حلمش گناهان عظیم را بخشیده و به فضلش نعمتها را فراوان و کامل ساخته! ای آنکه به کرمش عطایای فراوان داده! ای ساز و برگ من هنگام سختی! ای همراه من هنگام تنهایی! ای فریاد رسم وقت گرفتاری! ای ولی من هنگام نعمت! ای پروردگارا! و ای پروردگار پدرانم: ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب! و ای پروردگار جبرئیل، میکائیل و اسرافیل! و ای پروردگار محمد خاتم پیامبران و خاندان برگزیده اش! ای فرودآورنده تورات، انجیل، زبور و فرقان! ای فرودآورنده کهیصص، طه، یس و قرآن حکیم! (۲) تو پناهگاه من هستی هرگاه که اندیشه ها با وسعتشان مرا ناتوان سازند و زمین با گشادگیش بر من تنگ شود و اگر رحمت تو نمی بود، از هلاک شدگان می بودم

و تو بخشنده خطایم هستی. و اگر پوشش تو نمی بود، از رسواشدگان می بودم و تو مرا به یاری بر دشمنانم تأیید نمودی که اگر یاریت بر من نمی بود، از شکست خوردگان می بودم. ای آنکه خود را مخصوص نموده است به بلندی و برتری که دوستانش به عزتش، عزیز می گردند! ای آنکه پادشاهان در برابر او یوغ خواری بر گردن نهاده اند و آنها از قدرتهایش بیمناکند، چشمهای خیانتکار را می شناسد و از راز دلها و پنهانی حوادث آینده زمانها و روزگاران با خبر است! ای آنکه هیچ کس جز او نمی داند که وی چگونه است! ای آنکه جز وی نمی داند که وی چیست! ای آنکه جز او کسی او را نمی داند «۱»! ای آنکه زمین را بر آب نهاد و هوا را با آسمان بست! ای

(۱) ای آنکه جز او آنچه را وی می داند، نمی داند (خ ل).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۹

آنکه گرامی ترین نامها از آن اوست! ای دارنده نیکی که هیچ گاه قطع نشود! (۱) ای آورنده کاروان برای یوسف در آن سرزمین دور افتاده! و ای بیرون آورنده او از چاه! و ای آنکه او را پس از بردگی، پادشاه ساختی! ای آنکه او را به سوی یعقوب بازگرداندی پس از آنکه چشمانش از اندوه، نابینا گشته و او غمگین بود! ای برطرف کننده زیان و گرفتاری از ایوب! و ای بازدارنده دو دست ابراهیم از ذبح فرزندش پس از آنکه سالخورده گشته و عمرش فنا گردیده بود! ای آنکه دعای زکریا را اجابت نمود و یحیی را به او بخشید و وی را یگانه و تنها رها نکرد! (۲) ای آنکه یونس را از شکم

ماهی به در آورد! ای آنکه دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و آنها را نجات داد و فرعون و سپاهیانش را از جمله غرق شدگان قرار داد! ای آنکه باده را پیشاپیش رحمتش، مژده دهنده فرستاد! ای آنکه بر معصیت کنندگان از خلقتش، شتاب نمی کند! ای آنکه جادوگران را پس از مدتها بی اعتقادی، رهایی بخشید در حالی که از نعمتش می خوردند و جز او را می پرستیدند و او را به خشم آورده و غیر از او را می پرستیده اند! ای الله! ای الله! ای آغازگر! ای آفریننده بی انباز! ای همیشه بی پایان! (۳) ای زنده آنگاه که زنده ای نبوده! ای زنده کننده مردگان! ای آنکه بر هر کسی به آنچه انجام داده پایدار است! ای آنکه سپاس من نسبت به وی اندک شد ولی مرا محروم نساخت و گناه من بزرگ شد اما مرا رسوا نمود و مرا بر نافرمانیها یافت اما مرا رسوا نساخت! ای آنکه مرا در خردسالی حفظ کرد! ای آنکه مرا در بزرگسالی روزی داد! ای آنکه نیکبختیهای نسبت به من به شمار نمی آید و نعمتهایش پاداش داده نمی شود! ای آنکه به احسان با من روبه رو شده و من به بدی و نافرمانی با وی روبه رو گشته ام! ای آنکه مرا به ایمان هدایت کرد پیش از آنکه سپاس امتنان را بشناسم! ای آنکه در بیماری، او را فرا خواندم، مرا شفا بخشید، در برهنگی مرا پوشانید، در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۱۰

گرسنگی، مرا سیر نمود، (۱) در تشنگی، مرا سیراب ساخت، در خواری، عزتم بخشید، در نادانی، آگاهیم داد، در تنهایی، فراوانیم داد، در دوری، مرا بازگردانید، در کم نوایی، ثروتم عطا

کرد، از او یاری خواستم پس مرا یاری داد و در ثروت او را فرا خواندم پس ثروتم را از من دور ساخت و از همه آنها دست بازداشتم پس او به نعمتم آغاز نمود، پس حمد و سپاس تو را باشد ای آنکه خطایم را بخشیدی و اندوهم را برطرف کردی، دعایم را اجابت نمودی، عورتم را پوشانیدی، گناهانم را عفو فرمودی، مرا به خواسته ام رسانیدی و بر دشمنم یاری کردی، (۲) اگر بشمارم نعمتها، منتها و بخششهای نیکویش را، آنها را به شماره نمی آورم! ای مولای من! تو منت نهادی، تو نعمت بخشیدی، تو نیکی کردی، تو بخشش نمودی، تو برتری دادی، تو کمال عنایت فرمودی، تو روزی دادی، تو توفیق مرحمت داشتی، تو بخشیدی، تو بی نیاز ساختی، تو به قدر کفایت مرحمت کردی، تو پناه دادی، تو کفایت نمودی، تو رهنمون گشتی، تو عصمت عطا کردی، تو پوشانیدی، تو مغفرت نمودی، تو از لغزش، چشم پوشیدی، تو توانگری بخشیدی، تو عزت دادی، تو یاری بخشیدی. تو پشتیبان شدی، تو تأیید نمودی، تو نصرت بخشیدی، تو شفا دادی، تو عافیت عنایت داشتی، تو کرامت فرمودی، تو را برکت و بلندی باد، ستایش پیوسته تو را باشد و پیوسته سپاس تو را باد! (۳) آنگاه، من ای پروردگارم! به گناهانم اعتراف دارم پس آنها را بر من ببخاش، من بدی کرده ام، من خطا نموده ام، من قصد کرده ام، من نادانی داشته ام، من غفلت نموده ام، من سهو کرده ام، من اعتماد کرده ام، من تعهد نموده ام، من وعده داده ام، من خلف وعده داشته ام، من پیمان شکنی کرده ام، من اقرار کرده ام، من به نعمتهایت بر خود و نزد خود اعتراف

کرده ام، من به گناه اقرار کرده و آن را بیان داشته ام، پس آن را بر من ببخشای، ای آنکه گناهان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۱۱

بندگانش به وی زیبایی نمی رساند و او از طاعت آنان بی نیاز است. موفق کسی باشد که به کمک و رحمتش عمل صالح انجام دهد. (۱) ای پروردگارا! و ای سرورم! ستایش تو را باشد، ای پروردگارم! مرا فرمان دادی و تو را نافرمانی کردم و مرا نهی کردی و من نهی تو را توجه نمودم، پس چنان شدم که نه برائتی دارم که عذر خواهم و نه قدرتی دارم که یاری جویم، پس به چه چیزی با تو روبه رو شوم «۱».

ای مولای من! آیا به گوشم یا به دیده ام یا به زبانم و یا به پایم؟ آیا همه آنها نعمتهای تو نزد من نیستند که من با همه آنها تو را معصیت کرده ام؟ ای مولای من! تو را بر من حجت و راه باشد، ای آنکه مرا از پدران و مادران پوشاندی تا مرا سخن درشت نگویند و از خاندان و برادران تا بر من طعنه نزنند و از پادشاهان تا مرا مجازات ننمایند! و اگر آنان ای مولای من! بر آنچه درباره ام می دانی، مطلع می شدند، مرا مهلت نمی دادند و مرا دور می ساختند و از من می بریدند (۲) و اینک این من هستم ای پروردگارم در پیشگاه تو ای سرورم! خاضع، ذلیل، اندک و ناچیزم، نه بی گناهم که عذر خواهی کنم و نه قدرتمندم که یاری جویم و نه حجتی دارم که به آن تمسک نمایم و نه می گویم که مرتکب نشده و بدی نکرده ام. و ای مولای من!

اگر

انکار کنم، سودی برایم نخواهد داشت آن هم چگونه باشد در حالی که همه جوارحم در آنچه عمل کرده ام بر من گواه باشند و به یقین و بدون شک می دانم که تو درباره امور عظیم از من خواهی پرسید که تو آن داور دادگری هستی که ستم نمی کنی و عدل تو مرا نابود می سازد و فرار من از همه دادگری تو است، پس ای پروردگارم! اگر عذابم دهی به سبب گناهانم خواهد بود بعد از حجت بر من و اگر بر من ببخشی، به حلم، جود و کرم

(۱) از تو پوزش طلبم (خ ل).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۱۲

خواهد بود، (۱) خدایی جز تو نیست، تو پاک هستی و همانا که من از مغفرت جویانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از یکتاپرستانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از بیمناکانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از پریشانانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از امیدوارانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از مشتاقانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از لا-اله الا-الله گویانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از درخواست کنندگانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از سبحان الله گویان هستم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از تکبیر گویانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی، پروردگار من و پدران پیشین من هستی.

(۲) خداوندا! این ستایش من بر تو است که تو را به عظمت و اخلاص یکتاپرستانه یاد می کنم و به نعمتهای تو اقرار دارم و آنها را باز می شمارم هر چند معترف

هستم که آنها را به سبب فراوانیشان و کمال و تمام و پی در پی بودن و گذشته به فعلی متصل بودنشان به شماره نمی آورم، پیوسته به آنها بر من عنایت داشتی آنگاه که مرا آفریدی و به وجود آوردی از آغاز عمرم از بی نیاز ساختن بعد از فقر و دور ساختن زیان و مهتیا کردن وسایل آسانی و دور کردن سختی و گشایش گرفتاری و سلامت تن و سالم بودن در دین و اگر همه جهانیان از پیشینیان و پسینیان مرا به ذکر نعمتهایت یاری می دادند، توانا نمی شدم و آنها نیز توانا نمی گردیدند. پاک هستی و بلند مرتبه ای، پروردگار کریم عظیم رحیم، نعمتهایت به شمار نمی آیند و به ستایش تو دسترسی نباشد و نعمتهای تو پاداش داده نمی شود، بر محمد و آل محمد درود فرست و نعمتهایت را بر ما تمام گردان و ما را به طاعتت خوشبخت ساز، پاک هستی تو، خدایی جز تو نیست.

(۳) خداوند! تو دعای ناچاران را می پذیری، بدی را دور می سازی، گرفتار را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۱۳

فریادرس هستی، بیمار را شفا می بخشی، فقیر را بی نیاز می کنی، شکسته را جبران می کنی، به کوچک، رحم می نمایی، به بزرگ، کمک می دهی، بدون تو، هیچ پشتیبانی نباشد و نه توانایی برتر از تو است و تو بلند مرتبه بزرگوار هستی، ای رها بخش اسیر دربند! ای روزی دهنده طفل خردسال! ای پناه بیمناک پناه جوی! ای آنکه او را شریک و وزیر نیست! بر محمد و آل محمد درود فرست و در این شبانگاه به من لطف کن آنچه را عطا کرده و به یکی از بندگانت بخشیده ای و از هر نعمتی

که

عطا می کنی، نعمتهایی که بازمی دهی، گرفتاریهایی که دور می سازی، گرفتاریهایی که برطرف می کنی، دعایی که اجابت می نمایی، کار نیکی که می پذیری و گناهی که می پوشانی که تو دارنده لطف هستی و به آنچه خواهی، آگاه و بر هر چیزی، توانایی.

(۱) خداوندا! تو نزدیکترین کسی هستی که فرا خوانده شود، سریعترین کسی که اجابت نماید، گرمی ترین کسی که عفو کند، گسترده ترین کسی که بخشش دهد و شنواترین کسی که از او درخواست گردد، ای رحمان دنیا و آخرت! و ای رحیم آنها! همچون تو کسی نیست که از او درخواست شود و کسی جز تو مورد امید نباشد، از تو درخواست نمودم و تو مرا اجابت کردی و از تو طلب کردم و به من عطا نمودی و به سوی تو رغبت نمودم، پس مرا رحمت کردی و بر تو اعتماد کردم، پس مرا نجات دادی و به سوی تو پناه آوردم، پس مرا کفایت داشتی.

(۲) خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست آن گونه که محمد شایسته آن باشد ای عظیم! بر او و خاندان برگزیده پاک طاهرش، همگی درود بفرست و ما را با عفو نسبت به ما بپوشان که صداها با زبانهای گوناگون به سوی تو فریاد گشته است، پس خداوندا! برای ما در این شامگاه سهمی قرار ده از هر چیزی که میان بندگانت تقسیم می کنی، از هر نوری که به آن هدایت می دهی از هر رحمتی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۱۴

که گسترده می سازی، هر برکتی که فرود می آوری، هر عافیتی که بر بندگان ارزانی می داری و هر رزقی که می گسترانی ای بخشنده ترین بخشندگان! (۱) خداوندا! ما را در این

وقت، رستگار، کامیاب، طاعت نموده و غنیمت گرفته، پذیرا باش و ما را از نومیدان قرار مده و از رحمت خود، بی نصیب نساز و از آنچه از فضل تو امیدواریم، محروم مفرما. ما را از رحمت محروم و از فضیلت آنچه از عطای تو امید داریم، ناامید مفرما. ما را ناکام بازمگردان و نه طرد شده از درگاهت، ای بخشنده ترین بخشندگان! و ای کریمترین کریمان! با یقین به سوی تو روی آوردیم و به سوی بیت حرامت، قصد کرده و متوجه شده ایم، پس ما را بر مناسکمان یاری ده و حج ما را برایمان کامل کن و از ما بگذر و به ما عافیت عنایت فرما که دستهایمان را به سوی تو دراز کردیم و آنها به خواری اعتراف، مشخص شده اند (۲) خداوندا! در این شامگاه آنچه را از تو خواسته ایم به ما مرحمت کن و از آنچه کفایتش را از تو خواسته ایم، کفایت ده که جز تو کفایت کننده ای نداریم و جز تو ما را پروردگاری نیست. حکم تو در ما نافذ است و علم تو ما را در برگرفته، قضای تو در میان ما دادگرانه است. برای ما خیر را قضا فرما و مرا از اهل خیر قرار ده.

(۳) خداوندا! به لطف خود پاداش عظیم را برای ما واجب ساز و ذخیره ارزشمند و آسانی همیشگی را نصیب ما کن و گناهان ما را همگی ببخشای و ما را همراه هلاک شوندگان نبود مفرما و رأفت و رحمت را از ما دور مساز، ای مهربانترین مهربانان!
(۴) خداوندا! در این وقت، ما را از جمله کسانی قرار ده که از تو درخواست نموده و

به آنها عطا کرده ای و تو را سپاس گفته و افزون داده ای و به سوی تو توبه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۱۵

کرده و پذیرفته ای و از همه گناهان به سوی تو بیزار گشته و آنها را بخشیده ای، ای دارنده شکوه و کرامت! (۱) خداوندا! و ما را پاک گردان «۱» و پشتیبان ما باش «۲» و تضرع ما را بپذیر ای بهترین کسی که از او درخواست می شود! و ای مهربانترین کسی که از او مهربانی خواسته شود! ای آنکه به هم آمدن چشمها و یا نگرش دیده ها و یا آنچه در دلها جای گرفته بر او پنهان نمی ماند و نه آنچه در قلبها مخفی نموده باشند که علم تو و گستره حلمت، همه را به شمار آورده، تو پاک و بسیار بلند مرتبه ای از آنچه ستمگاران می گویند. آسمانهای هفتگانه و زمینها و هر که در آنهاست تو را تسبیح می گوید و نیست چیزی مگر اینکه تو را به پاکی می ستایند، ستایش، عظمت و بلندی جایگاه از آن تو است ای دارنده جلال و کرامت، فضیلت و بخشش و نعمتهای عظیم. و تو بخشنده کریمی، تو رؤوف و مهربان هستی.

(۲) خداوندا! از رزق حلالیت بر من بگستران و مرا در بدن و در دینم عافیت عنایت فرما و هراس مرا ایمنی بخش و گردنم را از آتش برهان.

(۳) خداوندا! بر من مکر مفرما و مرا به تدریج مگیر و مرا به خدعه دچار نساز و شرّ بدان از جنّ و انس را از من دور فرما (سپس حضرت چشم بر آسمان دوخت و با صدای بلند گفت: ای شنواترین شنوایان! ای بیناترین بینایان! و

ای سریعترین شمارندگان! و ای مهربانترین مهربانان! بر محمد و آل محمد؛ سروران با یمن و برکت، درود فرست.

(۴) خداوندا! و آن حاجتم را از تو درخواست می کنم که اگر آن را به من بخشی، مرا زیان نمی رساند آنچه از من بازداشته ای و اگر از من بازداری، برایم

(۱) و ما را توفیق ده (خ.ل).

(۲) و ما را عصمت ده (خ.ل).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۱۶

سودمند نباشد آنچه را به من داده باشی. از تو درخواست می کنم رهایی گردنم را از آتش، جز تو پروردگاری نیست، تنهایی بدون شریک، ملک از آن تو است و ستایش تو را باشد و تو بر هر چیزی توانایی ای پروردگارم! ای پروردگارم!».

(۱) این دعا، تأثیر عظیمی بر جان همراهان امام داشت. آنها با دلها و عواطفشان به سوی او توجه کرده و به دعایش گوش فرا داده و صدای گریه آنها بلند گشته و از دعا برای خود بازمانده بودند، در مکانی که دعا در آن اجابت می گردد.

راویان می گویند: امام تا غروب آفتاب به دعای خود ادامه داد و سپس به سوی «مزدلفه» حرکت کرد و مردم نیز به همراه ایشان حرکت کردند «۱».

(۲)

مجموعه ای از کلمات امام حسین علیه السلام

خداوند، زمامهای حکمت و فصل خطاب را به امام حسین بخشید که همچون سیلابهایی از موعظه، آداب و امثال، بر زبان آن حضرت جاری و روان بود، بعضی از کلمات قصار آن حضرت در پی می آید:

(۳) ۱- آن حضرت علیه السلام فرموده است: «عقل با کسی سخن نمی گوید بیم دارد او را تکذیب کند و از کسی که می ترسد به او ندهد، چیزی را که در خواست نمی کند و به کسی امید

نمی بندد که امید به او مورد اعتماد نباشد...» (۲).

(۴) ۲- آن حضرت علیه السلام به فرزندش علی بن الحسین فرمود: «ای فرزند! بر

(۱) مجلسی، زاد المعاد ۲۴۸-۲۶۸. کفعمی ۳۳۹-۳۵۰، بلد الامین. بلاغت امام حسین. ابن طاووس، اقبال که زیادتى بر این دعا دارد.

(۲) ریحانه الرسول، ص ۵۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۱۷

حذر باش از ستم کردن به کسی که جز خدای عز و جل، یآوری در برابر تو نداشته باشد...» (۱).

(۱) ۳- حضرت فرمود: «خداوند توانایی کسی را نمی گیرد مگر اینکه طاعتش را از او بردارد و قدرت کسی را نمی گیرد مگر اینکه تکلیف را از او بردارد...» (۲).

(۲) ۴- حضرت فرمود: «بر حذر باش از چیزی که از آن عذرخواهی کنی؛ زیرا مؤمن نه بدی می کند و نه عذر خواهی می نماید و منافق، هر روز بدی می کند و عذر خواهی می نماید...» (۳).

(۳) ۵- حضرت فرمود: «از آنچه تو را به شک می اندازد، به سوی آنچه تو را به شک نمی اندازد بگذر؛ زیرا دروغگویی، شک انداز و راستگویی، اطمینان بخش است...» (۴).

(۴) ۶- حضرت فرمود: «خداوندا! مرا به احسان استدراج مکن و با گرفتاری، تأدیب منما...» (۵).

(۵) ۷- حضرت فرمود: «پنج چیز است که در هر کسی نباشد، چیز قابل استفاده فراوانی در او نباشد: عقل، دین، ادب، حیا و حسن خلق...» (۶).

(۶) ۸- حضرت فرمود: «بخیل کسی است که در سلام کردن، بخل ورزد...» (۷).

(۷) ۹- حضرت فرمود: «هر کس در معصیت خداوند در کاری تلاش کند،

(۱-۲) تحف العقول، ص ۴۶.

(۳) تحف العقول، ۴۶.

(٤) انساب الاشراف، ج ٣ / ١٤٣.

(٥) كشف الغمّه ٢ / ٣١.

(٦-٧)

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۱۸

برای آنچه امید داشته باشد، از بین رفتنی تر و برای آنچه بیم دارد، سریعتر باشد...» (۱).

(۱) ۱۰- حضرت فرمود: «از نشانه های علامتهای قبول، نشستن نزد اهل خرد است و از نشانه های عوامل جهل، جدال با غیر اهل کفر و از دلایل عالم، انتقاد وی از سخن خویش و علم او به حقایق فنون بینش است...» (۲).

(۲) ۱۱- حضرت فرمود: «مؤمن، خداوند را پناه خویش قرار می دهد و گفتار او را آئینه خود می سازد، پس گاهی به صفت مؤمنان می نگرد و گاه وصف متجبران را مورد توجه قرار می دهد، بنابراین، وی از او در لطایف و از نفس خویش، در تعارف و از هوش خود، در یقین و از پاکی خویش، در تمکین باشد...» (۳).

(۳) ۱۲- حضرت فرمود: «هرگاه شنیدی که شخصی متعرض نوامیس مردم می شود، پس تلاش کن که تو را نشناسد...» (۴).

(۴) ۱۳- آن حضرت علیه السلام به مردی که دیگری را نزد وی غیبت کرده بود، فرمود: «ای شخص! از غیبت، خودداری کن که آن خوراک سگهای جهنم است...» (۵).

(۵) ۱۴- مردی در حضور آن حضرت، سخن راند و گفت: کار نیک اگر برای غیر اهل آن انجام شود، از بین می رود. آن حضرت علیه السلام فرمود: «چنین نیست،

(۱) تحف العقول، ص ۲۴۶-۲۴۸.

(۲) همان.

(۳) تحف العقول، ص ۲۴۶-۲۴۸.

(۴) ریحانه الرسول، ص ۵۵.

(۵) بحار، ۱۱۷/۷۸. تحف العقول. ص ۲۴۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۱۹

ولی کار نیک مانند رگبار باران است که به نیکوکار و بدکار، می رسد...» (۱).

(۱) ۱۵- مردی از آن حضرت درباره تفسیر قول خدای تعالی

پرسید که می فرماید: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ «۲»، «و اما به نعمت پروردگارت، سخن گوی»، فرمود: «او را امر کرد تا سخن بگوید از آنچه خداوند در دینش به وی نعمت داده است» «۳».

(۲) ۱۶- حضرت فرمود: «مرگ با عزّت، از زندگی در ذلّت بهتر است» «۴».

(۳) ۱۷- حضرت فرمود: «گریه در ترس از خدا، نجات از آتش است» «۵».

(۴) ۱۸- حضرت فرمود: «هر کس از اندیشه بازماند و حيله ها بر او دشوار شود، مدارا کلید وی باشد» «۶».

(۵) ۱۹- حضرت فرمود: «هر کس عطای تو را بپذیرد، تو را بر کرم یاری نموده باشد» «۷».

(۶) ۲۰- حضرت فرمود: «در روز قیامت، منادی ندا می دهد: ای مردم! هر کس مزدی بر خدا داشته باشد، برخیزد، پس جز نیکوکاران کسی بر نمی خیزد..» «۸».

(۷) ۲۱- حضرت فرمود: «از اعمال این امت چیزی نیست مگر اینکه هر

(۱) تحف العقول، ص ۲۴۵.

(۲) ضحی / ۱۱.

(۳) تحف العقول، ص ۲۴۶.

(۴) بحار ۴۴ / ۱۹۲.

(۵) نزه الناظر فی تنبيه الخاطر، جامع الاخبار، ص ۹۷، مستدرک الوسائل ۱۱ / ۲۴۵.

(۶) ابن عساکر، تاریخ ۴ / ۳۲۳. اعلام الدین، ص ۲۹۸، بحار الانوار ۷۸ / ۱۲۸.

(۷) بحار ۷۸ / ۱۲۷.

(۸) بحار ۹۳ / ۳۴۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۲۰

بامداد بر خدای عزّ و جل عرضه می گردد» «۱».

در اینجا سخن درباره بعضی کلمات برجسته حکمت آمیز، مواعظ و آداب روایت شده از آن حضرت، به پایان می رسد که به

جهت اختصار و خودداری از اطاله سخن، مضامین آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار ندادیم.

(۱)

در میان سروده ها

منابع تاریخ و ادبیات عرب، به بعضی از سروده های امام حسین علیه السلام در شعر، اشاره دارند و آنچه آن حضرت در بعضی از

مناسبات به عنوان شاهد مثال بر زبان آورده است، هر چند به نظر ما بعضی از آنها خالی از جعل نیست. برخی از این موارد، بدین شرح است:

(۲) ۱- مردی اعرابی به مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد، پس در کنار حضرت حسن بن علی علیه السلام ایستاد در حالی که جمعی از مردم دور آن حضرت حلقه زده بودند. پس درباره او پرسید. به او گفته شد که وی «حسن بن علی» است. گفت:

مقصود من هم او می باشد که آنان سخن می گویند و در سخن خویش فصاحت دارند و من از صحراها، دشتهای، درّه ها و کوهها گذشتم و آمدم تا با وی سخن بگویم و از او درباره سخنان مشکل در زبان عربی بپرسم. یکی از همنشینان امام به وی گفت: اگر برای این کار آمده ای، پس از آن جوان شروع کن و به حضرت حسین اشاره نمود.

وی به سوی آن حضرت رفت و ایستاد و بر او سلام کرد. امام علیه السلام سلامش را پاسخ داد و به او فرمود: حاجت تو چیست؟

گفت: من از هرقل، جعل، اینم و مهمم به سوی تو آمده ام.

(۱) بحار ۳۴۷/۹۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۲۱

(۱) امام حسین علیه السلام تبسم نمود و به او فرمود: ای اعرابی! کلامی را بر زبان آوردی که جز عالمان آن را در نیابند.

اعرابی به او گفت: از این بیشتر نیز می گویم، آیا تو به قدر سخنم مرا پاسخ می گویی؟

حضرت حسین علیه السلام به او فرمود: هر چه می خواهی بگو، من تو را پاسخگو هستم.

گفت: من بدوی هستم و بیشتر گفته هایم شعر است که دیوان عرب

باشد.

حضرت فرمود: هر چه می خواهی بگو، من تو را پاسخ می گویم.

(۲) آن اعرابی به سرودن شعر آغاز نمود و گفت:

هفا قلبی الی اللهو و قد ودع شریخه

و قد کان انیقاعصر تجراری ذلیله

عیالات و لذات فیا سفیا لعصریه

فلما عمم الشیب من الرأس نطاقیه

و أمسى قد عنانی منه تجدید خضابیه

تسلیت عن اللهو و ألقیت قناعیه

و فی الدهر أعاجیب لمن یلبس حالیه

فلو یعمل ذو رأی أصیل فیه رأییه

لالفی عبره منه له فی کر عصریه «دل من به سوی لهو می شتابد در حالی که دوران جوانی را وداع گفته است».

«در حالی که در روزگار جوانیش، بسیار شاداب بوده است».

«عیالها بود و لذتها که چه روزگاری بود».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۲۲

«و هنگامی که پیری، اطراف سرم را سفید کرد».

«و مرا ناگزیر ساخت تا خضاب به کار برم».

«از لهو بازماندم و آن را به حال خودش گذاشتم».

«در زمانه شگفتیهایی است برای کسی که دو حالتش را تجربه کند!».

«و اگر انسان خردمند اصیلی، اندیشه اش را در مورد آن به کار گیرد».

«از آن عبرتی می یابد که در دوران زندگی به کارش می آید».

(۱) امام حسین علیه السلام بالبداهه به وی چنین پاسخ داد:

فما رسم شجانی قدمحت آیات رسمیه

سفور درجت ذیلین فی بوغاء قاعیه

هتوف حرجف تتری علی تلید ثوبیه

و ولاج من المزن دنا نوء سماکیه

اتی مثنجر الورق بچود من خلالیه

و قد احمد برقه فلا ذم لبرقیه

و قد جلال رعداه فلا ذم لرعدیه

ثجیح الرعد ثجاج اذا أرخی نطاقیه

فاضحی دارسا قفرالبینونه أهلیه «هیچ نشانه ای که آثارش نابود شده باشد، مرا اندوهگین نسازد».

«آنچه همچون گرد و خاکی که همراه باد به هر طرف پراکنده شده باشد».

«بادهایی که زوزه کشد و هوای سردی که جامه ها را بر هم انباشته می کند».

«و ابری که در آسمان پیش می آید و نزدیک می شود».

«ابری تیره که پیش

می آید و از میان آن بخشش نثار می شود».

«ابری که برقی ستوده دارد و هیچ نکوهشی بر برق آن نباشد».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۲۳

«صدای رعدش می غزد و هیچ نکوهشی بر رعد آن نیست».

«باران آن رعد، سیل آساست هرگاه فرو بارد».

«پس از آن از بین می رود و آثاری از آن برای صاحبانش نمی ماند».

(۱) وقتی که آن اعرابی این سخن را شنید، متحیر ماند و گفت: من تا به امروز از این جوان، خوش سخن تر، قوی زبانتر و شیواتر در بیان، ندیده ام.

امام حسن علیه السلام به او فرمود: ای اعرابی!

غلام کرم الرحمن بالتطهیر جدیه

کساه القمر القمقام من نور سنائیه

و قد أرسنت من شعری و قومت عروضیه

«جوانی که خداوند با تطهیر، دو جدش را گرمی داشته».

«و ماه درخشان از نور تابانش بر او جامه پوشانیده است».

«و من شعرم را محکم نموده و عروض آن را استوار ساخته ام».

(۲) هنگامی که اعرابی سخن امام حسن علیه السلام را شنید، با فریاد گفت: خداوند شما را برکت دهد! مردان همچون شما را قدر نشناسند. خداوند شما را جزای خیر دهد! و سپس از آنجا رفت «۱».

(۳) این اقدام، نشانگر میزان بهره مندی امام علیه السلام از قدرت شاعری و توانایی آن حضرت در ارتجال و ابداع است، جز اینکه بعضی از فصول این قصه (به نظر ما) خالی از جعل نیست و آن آمدن یک اعرابی از سرزمینی دور که سختیهای سفر و زحمت آن را متحمل شده باشد برای اینکه امام را بیازماید و تواناییهای ادبی آن حضرت را بشناسد.

(۱) مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۲۸-۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۲۴

(۱) ۲- این ابیات حکیمانه به آن حضرت نسبت داده شده

است:

إذا ما عضك الدهر فلا تجنح إلى الخلق

و لا تسأل سوى الله تعالى قاسم الرزق

فلو عشت و طوفت من الغرب إلى الشرق

لما صادفت من يقدر أن يسعد أو يشقى «۱» «هرگاه روزگار تو را نیش زند، به سوی مردم روی نیاور».

«و جز از خدای تعالی که تقسیم کننده روزی است، چیزی طلب مکن».

«که اگر زنده بمانی و از غرب تا شرق را بگردی».

«کسی را نمی یابی که بتواند سعادت‌مند سازد و یا بدبخت نماید».

این شعر، بر قناعت، بزرگمنشی و عدم خضوع در برابر دیگران تشویق می نماید و انسان را وامی دارد که از کسی چیزی درخواست نکند، جز پروردگارش که جریان امور به دست اوست.

(۲) ۳- آن حضرت علیه السلام فرمود:

اغن عن المخلوق بالخالق تغن عن الكاذب و الصادق

و استرزق الرحمن من فضله فليس غير الله من رازق

من ظن أن الناس يغنونه فليس بالرحمن بالواثق

أو ظن أن المال من كسبه زلت به النعلان من حائق «۲».

«به آفریدگار از آفریده، بی نیاز شو که از دروغگو و راستگو بی نیاز می شوی».

«و از خداوند رحمان به فضلش روزی طلب کن که جز خداوند کسی روزی دهنده نباشد».

(۱) کشف الغمه ۲/ ۳۴-۳۵. الفصول المهمه، ص ۱۸۰.

(۲) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۲۵

«هر کس گمان کند که مردم بی نیازش می سازند، او به خداوند اعتمادی ندارد».

«یا اینکه گمان کند که مال از کسب اوست، از بلندی پایش فرو می لغزد».

در این ابیات، دعوتی است به سوی پناه بردن به خداوند که آفریدگار جهان و بخشنده زندگی می باشد و بی نیازی خواستن از غیر خداوند؛ زیرا هر کس به غیر او پناه برد، تلاشش ناکام می شود و از درستی، دور می گردد.

(۱) ۴- امام حسین علیه

السلام به زیارت قبور شهدا در بقیع رفت و چنین فرمود:

نادیت سكان القبور فاسکتوا فأجابنی عن صمتهم ترب الحشا

قالت: أ تدری ما صنعت بساکنی مزقت لحمهم و خرقت الکسا

و حشوت أعینهم ترا با بعد ما کانت تأذی بالیسیر من القذی

أما العظام فانی مزقتها حتی تبایت المفاصل و الشوی

قطعت ذا من ذا و من هذا کذا فترکتها مما یطول بها البلی «۱» «ساکنان قبرها را صدا زدم و آنها خاموش ماندند. پس خاک گور در برابر سکوتشان مرا پاسخ داد».

«گفت: آیا می دانی که با ساکنانم چه کرده ام؟ گوشت آنها را سوراخ کرده و پوششها را دریده ام».

«و چشمانشان را از خاک پر کردم، بعد از آنکه آنها از اندکی خاشاک، ناراحت می شدند».

«اما استخوانها را من سوراخ نمودم تا اینکه مفصلها و بندها از هم جدا گشتند».

(۱) البدایه و النهایه ۸ / ۲۰۸. ترجمه امام الحسین، ص ۲۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۲۶

«این را از آن و آن را نیز از هم جدا کردم و آنها را به حال خود گذاشتم تا مدتها پوسیده بمانند».

(۱) این ابیات، سرشار است از دعوت به عبرت گرفتن و پند آموختن از سرنوشت انسان و اینکه او وقتی در دل خاک قرار داده شود، به زودی متلاشی می گردد و زیباییش از بین می رود و پس از اندک مدتی، به صورت مقداری خاک ناچیز در می آید.

(۲) ۵- «اعشی» این ابیات را به امام حسین علیه السلام نسبت داده است:

کلّما زید صاحب المال مالاً زید فی همّه و فی الاشتغال

قد عرفناک یا منغصه العیش و یا دار کل فان و بال

لیس یصفو لزاهد طلب الزهد اذا کان مثقلاً بالعیال «۱» «هر قدر که ثروتمند بر ثروتش افزوده شود، به اندوه و گرفتاریش افزوده

می گردد».

«تو را ای تیره کننده زندگی! و ای جایگاه هر نابود شونده و از بین رونده! شناخته ایم».

«برای هیچ زاهدی طلب زهد میسر نمی شود هرگاه بار خانواده اش سنگین باشد».

(۳) در این ابیات، امام درباره پدیده خاصی از پدیده های زندگی سخن گفته که عبارت است از اینکه انسان هر قدر زمینه مادیش گسترده تر شود، دردها و غمهای فراوانتر می گردد و تلاش و زحمتش در راه جریان بخشیدن امور ثروتها و زیاد کردن منافع آنها، بیشتر می شود.

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۲۷

همچنین امام در مورد کسی سخن گفته است که در زندگی به زهد علاقه دارد؛ زیرا وی راهی به سوی آن نمی یابد مادام که بار خانواده بر او سنگینی کند؛ چون مشغول شدن وی به آن، او را از زهد نسبت به دنیا بازمی دارد.

(۱) ۶- «اربلی» روایت کرده که امام، این ابیات را در نکوهش ستم سروده است:

ذهب الذین أحبهم و بقیت فیمن لا أحبه

فی من أراه یسبنی ظهر المغیب و لا أسبه

یبغی فسادی ما استطاع و أمره مما أرّبه

حنقا یدب لی الضراء و ذاک مما لا أدبه

و یری ذباب الشر من حولی یطن و لا یدبه

و اذا خبا و غر الصدر فلا یزال به یشبه

أ فلا یعیج بعقله أ فلا یثوب إلیه لُبّه

أفلا یری من فعله ما قد یسور الیه غبه

حسبی بری کافیا ما أختشی و البغی حسبه

و لقل من یبغی علیه فما کفاه الله ربّه «۱» «آنانی را که دوست دارم، رفتند و در میان کسانی که دوست نمی دارم، مانده ام».

«نزد کسی که می بینم پشت سرم مرا ناسزا می گوید در حالی که من او را ناسزا نمی گویم».

«هر چه می تواند در تباهیم می کوشد در حالی که من

(۱) کشف الغمه ۲/ ۳۴. ریحانه الرسول، ص ۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۲۸

می کوشم».

«بد کینه، در پی زیان رساندن به من است و آن چیزی است که من در پی بی آن نیستم».

«او مگسهای شرّ را در اطرافم می بیند که صدا می کنند، آنها را دور نمی سازد».

«هرگاه کینه دلها آرام شود، وی همچنان دست به کار آتش افروزی آن است».

«آیا از عقل خود سود نمی برد و آیا از خردش یاری نمی جوید؟».

«آیا نمی بیند که از کارهایش چگونه بدی به او بازمی گردد؟».

«پروردگارم در برابر آنچه از آن بیمناکم برای من کافی باشد و ستم برای او بس است».

«و کم است آنکه به او ستم شود و خداوند پروردگارش به داد او نرسد».

(۱) امام علیه السلام در این آیات، درباره یکی از سرشتهای شرورانه انسان سخن گفته که عبارت از «ستم» می باشد که هر کس به آن آلوده شود، پیوسته اقدام به ناسزاگویی برادر خود و تعدی بر وی و تباه ساختن کار وی می کند و اینکه هرگاه کینه دلها آرام گیرد، می کوشد آنها را بر افروزاند تا به ستم و تعدی خود برسد.

امام علیه السلام چنین کسی را پند می دهد که اگر به عقل خود مراجعه کند و در وضع خود بیندیشد، در می یابد که ستم نمودن وی نسبت به برادرش، به خود او بازمی گردد و زیانها و گناهانش به او می رسد و طبیعی است که اگر اندیشه در آن را ادامه دهد، بنا به آنچه علمای اخلاق بدان نظر داده اند. این صفت بد را از نفس خود ریشه کن می سازد.

(۲) ۷- «ابو الفرج اصفهانی» ادعا کرده است که امام حسین علیه السلام این دو بیت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۲۹

در مورد دخترش «سکینه» و مادر او «رباب» گفته است:

لعمرك انني لاحب داراتكون بها سكينه و الرباب

احبهما و أبذل جل مالي و ليس لعاتب عندي عتاب «۱» «به جان تو سوگند که من خانه ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشد».

«آنها را دوست دارم و بیشتر ثروتم را می بخشم و هیچ سرزنش کننده ای نزد من سرزنشی ندارد».

و غیر از او [یعنی ابو الفرج] این بیت را افزوده است:

فلمست لهم و ان غابوا مضیعا حیاتی او یغیبنی التراب «۲» «پس من آنان را هر چند غایب شوند، از بین نمی برم چه زنده باشم و چه در زیر خاک پنهان شوم».

(۱) این ابیات، به نظر ما از جمله اشعار جعل شده می باشند؛ زیرا امام حسین علیه السلام بزرگوارتر و والاتر از آن است که دوستیش نسبت به همسر و دخترش را میان مردم منتشر سازد که این از اخلاق او نیست و نه او را شایسته می باشد. این مطلب، بدون شک، از جمله افتراءاتی است که عمدا جعل شده است تا از ارزش اهل بیت علیهم السلام بکاهد.

(۲) ۸- و از آنچه آن حضرت سروده است این ابیات می باشد:

و الله يعلم ان ما یبیدی یزید لغیره

و بانه لم یکتسبه بخیره و بمیره

(۱) الاغانی ۱۶ / ۱۳۹.

(۲) ذکری الحسین علیه السلام ۱ / ۱۳۹. البدایه و النهایه ۸ / ۲۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۰ لو انصف النفس الخئون لقصرت من سیره

و لکان ذلک منه ادنی شرّه من خیره «۱» «و خدا می داند آنچه در دست یزید است از آن دیگران می باشد».

«و اینکه وی آن را با خیر و ثروت خود به دست

نیاورده است».

«اگر با نفس خیانتکار، انصاف می ورزید، از این روش، کوتاه می آمد».

«و آن شرّش از خیرش به وی نزدیکتر می بود».

(۱) در اینجا سخن از بعضی الگوها و سرشتهای امام حسین علیه السلام به پایان می رسد که آن حضرت نمونه ای بی مانند از نمونه های نادر عقل انسانی و مثالی برجسته از مثالهای رسالت اسلامی با همه ارزشها و پایه های اساسی آن بوده است.

(۱) ریحانه الرسول، ص ۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۱

(۱)

فاجعه بزرگ اسلام

اشاره

امام حسین علیه السلام در اوان کودکی و دوران خردسالی، در کنف جدّش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زندگی کرد. آن حضرت، باران عطوفتش را بر او فرود می آورد و او را با مهربانی سرشارش به فیض می رساند و در قرار دادن وی در جهت صحیح و استوار ساختن او می کوشید تا اینکه ادراکات وی گسترش یافت و سرشتهایش رشد کرد، در حالی که او همچنان در اوان خردسالی بود.

(۲) این دوره کوتاهی که همراه جدّش زندگی کرد، از مهمترین و برجسته ترین دورانها در همه تاریخ اسلامی بود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در این دوره ارکان دولتش را محکم ساخت و آن را بر اساس علم و ایمان بنا کرد و سپاهیان شرک را هزیمت داد و پایه های الحاد را در هم کوبید و اسلام با ساعدی قوی و بازویی نیرومند، بر پای خود ایستاد و پیروزیهای درخشان پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش، پی در پی صورت گرفت و مردم دسته دسته به دین خدا وارد شدند و حکم اسلامی در بیشتر مناطق جزیره العرب امتداد یافت.

(۳) در گرماگرم این پیروزیهای درخشان، پیامبر صلی الله علیه و آله

احساس کرد که زندگیش پایان یافته و روزهای حیاتش به سر آمده است؛ زیرا آن حضرت آنچه را بر عهده داشت، ادا نمود و دین عظیمش را برپا نمود که اقداماتش را در هدایت انسان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۲

و تنظیم رفتارش انجام می دهد، بنابراین، ناگزیر باید از این زندگی رخت بر بست ... و ما درباره بخشهای این فاجعه بزرگی که مسلمین بدان دچار گشتند، سخن خواهیم گفت و به حوادث خطرناکی که با آن همزمان گشتند، نظری خواهیم افکند؛ زیرا آن حوادث، ارتباطی موضوعی با آنچه مورد بحث ماست دارند و بسیاری از علل را مشخص می سازند و به رنجهایی که امام حسین علیه السلام همراه اهل بیت تحمل کرده و مصیبتها و گرفتاریهایی که بر ایشان اتفاق افتاد، مربوط می شوند.

(۱)

نشانه های رحلت

مقدمات وفات و جدا شدن از زندگی برای رهبر، نجات دهنده و معلم؛ یعنی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار شد؛ زیرا اختارهایی پی در پی وجود داشت که بر آن امر دلالت می کرد و آنها بدین شرح می باشند:

(۲) ۱- قرآن، دو بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله بدین وسیله احساس کرد که اجل حتمی فرا رسیده است «۱» و لذا آن حضرت، سخن گفتن در مورد مرگ خود را آغاز نمود و دور شدن خویش از این زندگی را میان مسلمین منتشر کرد و به پاره تن خود سرور زنان عالمیان حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «جبرئیل، سالی یک بار قرآن را بر من عرضه می نمود و امسال دو بار آن را بر من عرضه داشت و من آن

را جز نزدیک شدن اجل خود نمی دانم...» (۲).

(۱) الخصائص الكبرى ۲ / ۳۶۸.

(۲) ابن کثیر، تاریخ ۵ / ۲۲۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۳

(۱) ۲- اینکه وحی بر آن حضرت با این آیه نازل شد: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۱).

«تو خواهی مرد و آنان خواهند مرد، آنگاه روز قیامت در پیشگاه پروردگارتان به خصومت خواهید پرداخت».

این آیه، اخطاری برای آن حضرت در مورد وداع با زندگی بود که افکار درونیش را برانگیخت و مسلمین شنیدند که آن حضرت می فرمود: «کاش! می دانستم که آن چه وقت اتفاق می افتد؟».

و سوره «نصر» بر او نازل شد و آن حضرت میان تکبیر و قرائت، سکوت می کرد و می فرمود: «سبحان الله و بحمده. استغفر الله و أتوب إليه».

مسلمین، مضطرب و پریشان گشته به سوی او رفتند و در مورد این حالت، هراسناک از آن حضرت پرسیدند که وی صلی الله علیه و آله به آنان پاسخ داد: «از مرگم به من خبری رسیده است...» (۲).

مسلمانان پریشان گشتند و در امواجی پهراس از دل شوره ها و افکار، فرو رفتند، زیرا این امر همچون صاعقه بر سر آنها افتاده بود و نمی دانستند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از این دنیا برود، بر سر آنان چه پیش خواهد آمد.

(۲)

حَجَّةُ الْوُدَاعِ

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از نزدیک شدن اجل محتومش آگاه شد، تصمیم گرفت به زیارت بیت الله الحرام برود تا با عموم مسلمین دیدار کند و در آنجا

(۱) زمر / ۳۰-۳۱.

(۲) ابن شهر آشوب، مناقب ۱ / ۲۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۴

کنگره ای عمومی برپا سازد و خطوط مطمئن

برای نجات امتش را مشخص سازد تا آنان را از کج روی و انحراف، بازدارد.

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت به آخرین حج خود رفت که به «حجّه الوداع» معروف است و در آن حج، میان زایران بیت الله الحرام منتشر ساخت که دیدار وی با آنها در آن سال، آخرین ملاقات با آنان خواهد بود و فرمود:

«نمی دانم، شاید بعد از امسال دیگر هرگز شما را در این موضع دیدار ننمایم...».

(۲) آن حضرت در میان گروههای فراوان مردم حرکت می کرد و آنها را با آنچه رستگاری و سعادتشان را تضمین می نمود، آشنا می کرد و می فرمود: «ای مردم! من دو چیز گرانقدر را در میان شما باقی می گذارم، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم...» (۱).

(۳) نخستین تکیه گاه برای سلامت امت و حفظ آن در برابر هرگونه انحراف عقیدتی، همانا تمسک جستن به کتاب خدا و تمسک جستن به عترت پاک است که این دو، اساس سعادت و رستگاری امت در دنیا و آخرت هستند.

(۴) هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مراسم حج را به پایان رساند، در کنار چاه زمزم ایستاد و به «ربیع بن امیه بن خلف» که نوجوانی بود، دستور داد تا زیر سینه مرکبش بایستد، پس فرمود: ای ربیع! بگو: «ای مردم! پیامبر خدا به شما می گوید: شاید مرا بر حالتی همانند این حالت و حالت خودتان نبینید، آیا می دانید این کدام شهر است؟ و آیا می دانید این کدام ماه است؟ و آیا می دانید این کدام روز است؟».

(۵) مردم گفتند: آری، این شهر حرام، ماه حرام و روز حرام است. پس از آنکه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۵

مردم به این موارد اقرار نمودند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، خونها و امواتان را بر شما حرام کرده است همچون حرمت این شهرتان، حرمت این ماهتان و حرمت این روزتان، آیا ابلاغ نمودم؟» گفتند: آری.

(۱) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش و از خدا بترسید، اموال مردم را بی ارزش نسازید و در زمین تباهکاری ننمایید، پس هر کس امانتی نزد او باشد آن را ادا نماید».

سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم در اسلام برابرند و هم پیمانانه از آدم و حوا هستند، هیچ برتری برای عرب بر عجم و برای عجم بر عرب نیست مگر به تقوای خدا، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۲) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش». سپس فرمود: «اصل و نسبهایتان را برای من نیاورید، بلکه اعمالتان را بیاورید تا بگویم برای مردم چنین است و برای شما چنین، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۳) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش»، سپس فرمود: «هر خونی که در جاهلیت بود، آن را به زیر پای خود قرار دادم و اولین خونی که به زیر پای می گذارم خون آدم بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب «۱» است، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۴) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش. و هر رباخواری که در جاهلیت بود

(۱) «آدم بن ربیع در قبیله هذیل» به دنبال دایه ای بود که بنی سعد بن بکر او را کشتند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۶

آن را به زیر پای خود می گذارم و نخستین ربا که به زیر پای می گذارم، ربای عباس بن عبدالمطلب است، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۱) حضرت فرمود: «خداوندا!

گواه باش. ای مردم! همانا تغییر دادن ماههای حرام، زیادتی در کفر است که به آن گمراه می شوند آنان که کافر شده اند؛ یک سال آن را حلال و یک سال آن را حرام می دانند تا با آن برابری کنند تعداد ماههایی که خداوند حرام گردانیده است».

(۲) سپس فرمود: «شما را در مورد زنان به نیکی سفارش می کنم، آنها نزد شما ناتوانند و برای خود، چیزی را مالک نیستند، بلکه آنها را به امانت خدا گرفته اید و به کتاب خدا فرجهایشان را حلال دانستید و شما را بر آنها حقی است و آنان بر شما حق پوشاک و روزیشان را به نیکی دارند و شما را بر آنهاست که پای کسی را بر فراشتان راه ندهند و جز با اطلاع و اجازه شما به کسی در خانه هایتان اجازه ندهند، پس اگر چیزی از این را انجام دادند، از آنها در بسترها کناره گیری کنید و آنها را بزیند زدنی که شدید نباشد، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۳) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش». سپس فرمود: «شما را به نیکی سفارش می کنم در مورد کسانی که برده شما هستند، آنها را غذا دهید از آنچه می خورید و بپوشانید از آنچه می پوشید و اگر گناهی مرتکب شدند، با مجازات بدکارانتان برابر بدانید، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۴) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش». سپس فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است، او را فریب نمی دهد، نسبت به او خیانت نمی کند، او را غیبت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۷

نمی نماید، خورش و نه چیزی از مالش را حلال نمی شمارد مگر به رضایت وی، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۱) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش».

پیامبر صلی الله علیه و

آله همچنان به سخنرانی خود ادامه داد که سرشار بود از آنچه رسالت اسلامی در برداشت از موارد درخشانی در عالم تشریح. سپس سخنانش را چنین پایان داد: «پس از من به کفر بازنگردید که گمراه و بعضی از شما مالک الرقاب بعضی دیگر باشید. من در میان شما بر جای می گذارم چیزی را که اگر به آن تمسک جویند هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۲) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش». سپس روی به آنان کرد و از آنها خواست تا به آنچه اعلام نمود و میان آنها منتشر ساخت، متعهد و ملتزم باشند و فرمود: «همانا شما مسئول هستید پس حاضر از شما به غایب اطلاع دهد» (۱).

و بدین گونه خطابه مهم آن حضرت به پایان رسید که حاوی مطالب مورد نیاز امت در زمینه های اجتماعی و سیاسی بود. و نیز برای آنان رهبرانی از اهل بیت خود معین فرمود که به اصلاح عام و رسیدن به اهداف امت در زمینه های اقتصادی و اجتماعی، اهتمام می ورزند.

(۳)

کنگره غدیر خم

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله حج خود را به پایان رساند، به سوی یثرب حرکت

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲ / ۹۰ - ۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۸

کرد، وقتی که کاروانش به «غدیر خم» رسید، امین وحی بر او فرود آمد و پیام بسیار مهمی از آسمان به او ابلاغ کرد پیامی که آن حضرت را ناگزیر می ساخت در آن محل فرود آید تا این مأموریت مهم را که همانا منصوب نمودن حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه و مرجع امت بعد از او بود، انجام دهد.

(۱) دستور

آسمان در آن مورد، دارای لحنی شدید بود که سرعت در اقدام و انتشار آن در میان مسلمین را در برداشت، وحی، با این آیه بر آن حضرت نازل شد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ «۱».

«ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر این کار را انجام ندهی، رسالتش را ابلاغ ننموده ای و خداوند تو را از مردم (نادان و مغرض) نگاه می دارد».

(۲) به پیامبر صلی الله علیه و آله اخطار شد که اگر دستور آسمان را اجرا ننماید، زحماتش از بین می روند و تلاشهایش نابود می شوند و آنچه را در راه دین، تحمل کرده بر باد می رود.

(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله با عزمی ثابت و اراده ای محکم به اجرای خواست خداوند پرداخت، پس سختی راه را نادیده گرفت و در آن گرمای طاقت فرسای تابستان، در آن محل فرود آمد و دستور داد تا کاروانها همانند او عمل کنند. هوا به شدت گرم بود به طوری که هر شخص، گوشه ردایش را در زیر پاهایش می گذاشت تا

(۱) مائده/ ۶۷. واحدی در اسباب النزول و رازی در تفسیر خود و دیگران، نزول این آیه در روز غدیر را به صراحت بیان کرده اند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۹

خود را به وسیله آن از گرما حفظ کند.

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد مردم جمع شوند و با آنها نماز خواند و پس از آنکه نماز به پایان رسید، فرمان داد تا با کجاوه های شتران، منبری برای آن حضرت برقرار نمایند. آنان

چنین کردند و پیامبر بالای آن منبر رفت و تعداد حاضران- بنا به گفته مورخان، یکصد هزار یا بیشتر بودند- آنها با دل‌هایشان به سوی پیامبر متوجه شدند تا خطابه اش را بشنوند.

(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله از سختیها و رنجهایی که در راه هدایت و نجات دادن آنها از زندگی جاهلی به سوی زندگی شرافتمندانه ای که اسلام آورده، تحمل کرده بود، سخن راند و برخی از احکام دینی را بیان کرد و آنان را به مراعات آنها در زندگیشان ملزم ساخت.

سپس به آنها فرمود: «بنگرید که پس از من چگونه با ثقلین رفتار خواهید کرد؟».

شخصی از میان مردم فریاد زد: ای رسول خدا! ثقلین چیستند؟

(۳) حضرت فرمود: «ثقل بزرگتر، کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدای عز و جل و طرف دیگرش در دست شماست، پس به آن چنگ زنید و گمراه نشوید. و ثقل کوچکتر، عترت من هستند. لطیف خبیر به من اطلاع داده است که آنها از هم جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد شوند و من این را برای آن دو از پروردگرم خواسته ام، پس بر آنها پیشی نگیرید که هلاک می شوید و نسبت به آنها کوتاهی مکنید که هلاک می گردید...»

(۴) سپس دست وصی و دروازه شهر علمش، امام امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت تا ولایتش را بر همه مردم واجب گرداند. تا آنجا که سفیدی زیر بغل‌هایشان پیدا شد و مردم به آن دو نگاه می کردند، پس آن حضرت صلی الله علیه و آله صدای خود را بلند کرد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۰

و فرمود: «ای مردم! چه کسی به مؤمنین

از خودشان اولی است؟».

همگی به او پاسخ دادند: خداوند و پیامبر داناترند.

(۱) پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و من به آنها از خودشان اولی می باشم، پس هر کس را من مولا بودم، علی مولای اوست»، این مطلب را سه یا چهار بار فرمود.

(۲) سپس فرمود: «خداوندا! دوستی کن با هر که او را دوستی نماید و دشمنی کن با هر که دشمنش گردد و دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن باشد و یاری کن هر که او را نصرت دهد و واگذار هر کس را که او را واگذارد و حق را همراه او بگردان هر جا که بگردد، باید که حاضر به غایب اطلاع دهد...».

(۳) خطابه ارزشمند آن حضرت که در آن پیام خدا را رسانده بود، در اینجا به پایان رسید. وی امیر مؤمنان علیه السلام را به عنوان خلیفه منصوب کرد و او را پرچمی برای امت قرار داد و منصب امامت را به او سپرد و مسلمانان شتافتند و با امام به خلافت بیعت کردند و او را به امارت بر مسلمین تبریک گفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله به امهات مؤمنین (همسران پیامبر) دستور داد تا به سوی آن حضرت بروند و او را شادباش گویند و آنان چنین کردند (۱).

(۴) عمر بن خطاب پیش آمد و به امام تبریک گفت و با وی مصافحه نمود و به او گفت: «بر تو گوارا باد ای فرزند ابو طالب! تو در بامداد و شامگاه مولای من

(۱) الغدیر ۱/ ۲۱۴-۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۷۶، ۳۷۸.

(۲) احمد، مسند ۱/ ۲۸۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۱

(۱) «حسان بن ثابت» پیا خاست و از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا سروده خود را بخواند. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی اجازه داد و او گفت:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالرسول منادیا

فقال فمّن مولاکم و نبیکم؟ فقالوا: و لم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا و أنت نبینا و لم تلق منا فی الولاية عاصیا

فقال له: قم یا علی فانتی رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمّن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له اتباع صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادى علیا معادیا (۱) «روز غدیر، پیامبرشان آنان را در خم ندا داد که پیامبر را هنگام ندا باید شنونده بود».

«پس گفت چه کسی مولا و پیامبر شماست؟ گفتند در حالی که آگاه بودند».

«پروردگارت مولای ماست و تو پیامبر ما هستی و در ولایت، کسی از ما نافرمان تو نباشد».

«پس به او گفت: ای علی! برخیز که من تو را پس از خود امام و راهنما پذیرفته ام».

«پس هر کس من مولایش بودم این ولی اوست پس برای او پیروان راستینی باشید».

«آنگاه دعا کرد، خداوند! دوستش را دوست بدار و با هر کس که دشمن علی باشد، دشمن باش».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۲

(۱) در آن روز جاوید، در تاریخ اسلام، این آیه کریمه نازل شد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ... «۱».

«امروز، دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت را بر شما تمام

نمودم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پذیرفتم».

(۲) با ولایت امیر مؤمنان، دین کامل شد و نعمت خداوند بر مسلمین با بلندی جایگاه احکام دینیشان و بلندی مقام رهبریشان تمام گشت که آرزوهایشان را در رسیدن به زندگی شرافتمندانه محقق می سازد. و پیامبر صلی الله علیه و آله بدین ترتیب، آخرین قدم را در صیانت امتش از فتنه ها و انحراف برداشت؛ زیرا امر امت را آن گونه که ادعا می کنند، به هرج و مرج رها نکرد بلکه برای آن رهبر و راهنمایی تعیین فرمود که امور اجتماعی و سیاسی امت را مورد توجه قرار می داد.

(۳) این بیعت بزرگی که پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله برای باب مدینه علمش یعنی حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام منعقد فرمود، از محکمترین دلایل بر اختصاص خلافت و امامت به آن حضرت است. امام حسین علیه السلام در کنگره ای که در مکه برای مخالفت با حکومت معاویه و محکوم کردن سیاستش برپا نمود، به این امر احتجاج کرد و فرمود: «اما بعد: این طاغوت (یعنی معاویه) با ما و شیعیان ما انجام داد آنچه را دانستید، دیدید، مشاهده کردید و به اطلاع شما رسید و من می خواهم درباره یک مطلب از شما سؤال کنم، پس اگر راست گفته باشم، مرا تصدیق کنید و اگر دروغ بگویم، مرا تکذیب نمایید، سخن مرا بشنوید و گفته ام را بنویسید، سپس به شهرهای خودتان و به قبایلتان و به هر که از مردم مورد اعتماد شماست

(۱) مائده/۳. نزول این آیه در روز غدیر را خطیب بغدادی در تاریخش ۸/ ۲۹۰ و سیوطی در الدر المنثور ۳/ ۱۱۷

و دیگران بیان داشته اند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۳

و به او اطمینان دارید، مراجعه کنید و او را به آنچه از حق ما می دانید فراخوانید؛ زیرا ما از آن بیم داریم که این حق، مندرس شود، از بین برود و مغلوب گردد، در حالی که خداوند، نورش را تمام می گرداند هر چند که کافران نپسندند».

(۱) آنگاه آن حضرت، چیزی از آنچه خداوند در قرآن در مورد آنها نازل فرموده است باقی نگذاشت مگر اینکه آن را تلاوت کرد و تفسیر نمود و نه چیزی از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره پدر و مادرش و خود او و اهل بیتش فرموده بود، مگر اینکه آن را روایت کرد و در همه آنها، حاضران می گفتند: آری، خداوندا! به درستی که شنیدیم و گواه بودیم و تابعین می گفتند: آری، خداوندا! مرا حدیث کرد کسی که او را تصدیق می کنم و به او ایمان دارم از صحابه.

(۲) آن حضرت علیه السلام در معرض استدلالش فرمود! «شما را به خدا سوگند! آیا می دانید که رسول خدا او را (یعنی حضرت علی را) در روز غدیر خم منصوب نمود و به ولایت وی ندا داد و فرمود: باید که حاضر به غایب اطلاع دهد؟».

گفتند: «آری، خداوندا! ...» (۱).

بیعت با امام در روز عید غدیر، جزئی از رسالت اسلام و رکنی از ارکان دین می باشد که هدف آن نگهداشتن امت در برابر امواج عقیدتی و حفظ آن از انحراف بوده است.

(۳)

بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله

هنگامی که پیامبر به سوی یثرب بازگشت، وضع تندرستیش روز به روز رو به وخامت می نهاد، زیرا بیماری بر او عارض شد و به تب شدیدی

(۱) الغدير ۱/ ۱۹۸-۱۹۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۴

گردید و گویی که از آن تب، شعله هایی در بدن آن حضرت بود. حوله ای بر آن حضرت بود که هرگاه همسران یا عیادت کنندگان دست خود را بر آن می نهادند، گرمی آن را احساس می نمودند «۱». در کنار آن حضرت، ظرفی پر از آب سرد گذاشته بودند که پیامبر دست خود را در آن ظرف می گذاشت و بر صورت مبارکش می کشید. آن حضرت صلی الله علیه و آله می فرمود: «همچنان احساس می کنم درد غذایی را که در خبیر خوردم همین است. و یا اینکه من قطع شدن بزرگ رگم را از آن سم می یابم».

(۱) مسلمین در حالی که اندوه و سرگستگی بر آنها غالب شده بود، به عیادتش شتافتند و حجره آن حضرت از جمع آنان پرازدحام گشت. حضرت از نزدیک شدن زمان رحلتش با آنها سخن گفت و آنان را به آنچه سعادت و رستگاری آنها را ضمانت می کرد، وصیت فرمود و گفت: «ای مردم! نزدیک است که به سرعت در گذرم و برده شوم و من قبلا به شما گفته ام تا عذری بر شما داشته باشم جز اینکه من در میان شما کتاب خدای عز و جل و عترتم اهل بیتم را باقی می گذارم».

سپس دست وصی و خلیفه بعد از او؛ یعنی امام امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و به آنان فرمود: «این علی، همراه قرآن است و قرآن همراه علی که از هم جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد شوند» (۲).

(۲) آن حضرت صلی الله علیه و آله بدین وسیله، مهمترین مسائل سرنوشت ساز را برای امتش مقرر فرمود و

برای آن، رهبر عظیمی را تعیین فرمود که به وسیله او به همه اهداف و آرزوهایش دست یابد.

(۱) البدایه و النهایه ۵ / ۲۲۶.

(۲) الصواعق المحرقة ۱۲۳ - ۱۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۵

(۱)

استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل بقیع

هنگامی که بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و آله دست یافت، از مفارقت این زندگی مطمئن شد و علاقه مند گردید که برای وداع با مقابر مسلمین برود و برای آنها طلب مغفرت نماید، پس در تاریکی شب، «ابو مویهبه» را احضار کرد و هنگامی که نزد آن حضرت حاضر شد، به او دستور داد تا همراه وی به بقیع برود و به او فرمود: «دستور داده شدم تا برای اهل بقیع استغفار کنم و لذا تو را خواستم تا همراه من بیایی».

(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتاد تا اینکه به بقیع غرقد رسید، پس بر اموات سلام کرد و به آنان فرمود: «سلام بر شما ای اهل قبور! گوارایتان باد آنچه در آن قرار گرفته اید از آنچه مردم در آن واقع شده اند، فتنه ها همچون پاره های شب تاریک آمده اند که آخر آنها به دنبال اولشان می باشد و آخری از اولی بدتر است ...».

(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله از ما و رای غیب دریافت که امتش به چه حالتی از دگرگونی و عقبگرد دچار می شود و به چگونه انحرافی در دین و عقیده گرفتار می شود و با چه امواج هراسناکی از فتنه ها و گمراهی مواجه خواهد شد که او را به نادانیهای عمیقی در این زندگی سوق می دهد.

(۴) آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به «ابو مویهبه» روی کرد و به او فرمود: «ای ابو مویهبه! کلیدهای

خزانه های دنیا و جاوید ماندن در آنها و سپس بهشت به من داده شده است و میان آنها و میان دیدار پروردگارم و بهشت، مخیر گشتم».

«ابو مویهبه» در شگفت شد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! کلیدهای خزانه های دنیا و جاویدانی در آن و سپس بهشت را بردار.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، به خدا! دیدار پروردگارم و بهشت را انتخاب

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۶

نموده ام».

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل بقیع، استغفار نمود و سپس به خانه خود مراجعت نمود (۱). پس عایشه به استقبالش آمد در حالی که از سردرد می نالید و می گفت:

آه! سرم.

پیامبر فرمود: «بلکه من به خدا ای عایشه! می گویم: آه! سرم، چه زیانی به تو می رسد که پیش از من بمیری و من به تجهیز تو پردازم و تو را کفن کنم و بر تو نماز بخوانم و به خاکت سپارم».

(۲) عایشه از این سخن برآشفته و گفت: «به خدا گویی تو را می بینم اگر چنین کنی به خانه ام برمی گردی یا با یکی از همسرانت همبستر می شوی».

پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم فرمود (۲) و با همسران خود دیدار نمود در حالی که خود را نیازمند پرستاری می دید، پس از همسرانش اجازه خواست تا در خانه عایشه پرستاری شود. آنها به وی اجازه دادند و آن حضرت در حالی که سر خود را بسته و به علی بن ابی طالب و عمویش عباس تکیه داده و از شدت بیماری قادر نبود به روی پاهای خود بایستد، خارج شد و به خانه عایشه وارد گردید.

(۳)

سریه اسامه

جریانات حزبی برای پیامبر صلی الله علیه

و آله روشن گردید و مطمئن شد که آنها با نقشه های خود در تلاشند تا خلافت را از اهل بیت علیهم السّلام دور سازند و دریافت که

(۱) البدایه و النهایه ۵/ ۲۲۴. ابن هشام، سیره ۴/ ۶۴۲. طبری، تاریخ، ص ۱۸۸. و منابع شیعه ذکر کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که بیماری را احساس نمود، دست علی را گرفت و مردم به دنبالش رفتند پس به سوی بقیع رفت و برای اهل آن، استغفار نمود.

(۲) البدایه و النهایه ۵/ ۲۲۴-۲۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۷

بهترین وسیله برای حفظ موقعیت این است که همه اصحاب خود را برای نبرد با رومیان بفرستد تا پایتختش از آنها خالی شود و امر خلافت، به سهولت و آسودگی برای ولی عهدش حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام صورت گیرد. پس به بزرگان مهاجرین و انصار در این مورد دستور داد که بنا به گفته مورخان، ابو بکر و عمر، ابو عبیده جراح و بشیر بن سعد «۱» از جمله آنان بودند و «اسامه بن زید» را که جوانی کم سن و سال بود، بر آنها فرمادهی داد و این اعزام در سال یازدهم هجرت، چهار شب از صفر مانده بود.

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله به اسامه فرمود: «به سوی محل کشته شدن پدرت حرکت کن و اسبان را بر آن سرزمین بران که من تو را بر این سپاه فرمانده ساخته ام، پس هنگام صبح بر اهل اُبنی «۲» بتاز و بر آنها خشم بگیر و به سرعت حرکت کن تا پیش از خبرها برسی، پس اگر خداوند تو را بر آنها پیروزی

داد، ماندن در میان آنها را اندک ساز و همراه خود، راهنمایی بردار و جاسوسان پیشقراولان را پیش از خود بفرست ...».

(۲) روز بیست و نهم صفر، سپاه خود را دید که دچار تمرّد گشته است؛ زیرا بزرگان صحابه به یگانهای نظامیشان نپیوسته بودند. پس وی از این امر ناراحت شد و با وجود بیماری شدیدی که داشت، خارج شد و آنان را به حرکت تشویق نمود و شخصا پرچمی را برای اسامه بست و به او فرمود: «با نام خدا و در راه خدا نبرد کن و با آنها که به خدا کافر شده اند، کارزار نما ...».

(۱) کنز العمال ج ۱۰ / ۵۷۰. ابن سعد، طبقات ۴ / ۶۶. تاریخ الخمیس ۲ / ۱۵۴.

(۲) «أبني» به ضم همزه و سکون باء سپس نون مفتوح که بعد از آن الف مقصوره باشد، منطقه ای است در بلقا از سرزمین سوریه میان عسقلان و رمله در نزدیکی موته واقع است که زید بن حارثه و جعفر بن اَبی طالب در آنجا به شهادت رسیدند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۸

(۱) اسامه، با پرچم بسته شده اش خارج شد و آن را به بریده داد و در «الجرف» اردو زد.

گروهی از صحابه از پیوستن به سپاه، تعلل ورزیدند و طعنه زدن و ناچیز شمردن فرمانده کل سپاه را آشکار نمودند.

(۲) عمر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت و تو بر من فرمانده هستی؟! سخنان وی به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید در حالی که تب وی سخت شده و سردرد شدید او را بسیار آزرده بود، پس آن حضرت صلی الله علیه و آله خشمگین شد و

در حالی که سر خود را بسته بود و حوله ای بر او انداخته بودند و غم و اندوه، او را ناراحت کرده بود، خارج شد و بالای منبر رفت و خشم خود را از عدم اجرای دستورهایش آشکار ساخت و فرمود: «ای مردم! این چه سخنی است که از بعضی از شما در مورد فرماندهی دادن من به اسامه، به من رسیده؟ شما قبلاً بر فرماندهی دادن من به پدرش ایراد داشتید در حالی که به خدا سوگند! او شایسته فرماندهی بود و فرزندش بعد از او نیز شایسته آن است...».

(۳) سپس از منبر پایین آمد و به خانه خود داخل شد «۱» و به سفارش کردن اصحابش در مورد پیوستن به سپاه اسامه مشغول شد و به آنان می فرمود: «سپاه اسامه را مجهز سازید».

– «سپاه اسامه را راه بیندازید».

– «خداوند لعنت کند هر کس را که از سپاه اسامه تخلف نماید».

(۴) ولی متأسفانه این دستورهای شدید، حمیت آنها را نجنبانید و این اهتمام بالغ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله عزم آنان را به حرکت نیاورد، بلکه آنان از پیوستن به

(۱) حلبی، سیره ۳/ ۲۲۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۹

سپاه، خودداری نمودند و برای پیامبر صلی الله علیه و آله عذرهای آوردند در حالی که آن حضرت هیچ عذری از آنان را نپذیرفت و فقط خشم و عدم رضایت خود را آشکار کرد و ما این حادثه دردناک را در جزء اول از کتاب «زندگانی امام حسن بن علی علیه السلام» مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم و مقاصد آن عده را بیان کردیم.

(۱)

پیامبر از خود قصاص می دهد

بیماری پیامبر صلی الله علیه و

آله شدت گرفت و آن حضرت به سختی رنج می کشید، پس «فضل بن عباس» را فرا خواند و به او فرمود: «ای فضل! دست مرا بگیر».

فضل، دست او را گرفت تا اینکه او را بر منبر نشانند. پیامبر صلی الله علیه و آله به فضل دستور داد تا مردم را برای نماز جماعت فرا خواند. فضل، این مطلب را ندا داد و مردم جمع شدند. (۲) سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم! رفتن من از میان شما نزدیک شده و دیگر مرا در این جایگاه در میان خود نخواهید دید و می دیدم که غیر از این چیزی به جای من برای شما نباشد، پس اگر کسی باشد که بر پشت وی ضربه ای زده باشم، این پشت من است، بیاید و تلافی کند و از هر کس مالی برده باشم، این مال من است، بیاید و از آن بردارد و هر کس را که به ناموس وی ناسزایی گفته باشم، این عرض من است، تلافی کند و کسی نگوید می ترسم رسول خدا از من کینه به دل گیرد که کینه به دل گرفتن شأن من نیست و نه از اخلاق من باشد و محبوبترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد آن را بگیرد و یا اینکه مرا حلال کند تا خدای عزّ و جل را ملاقات کنم در حالی که ستمی بر کسی نزد من نباشد...».

(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله با این امر، پایه های عدل و نشانه های حق را چنان پی ریزی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۵۰

نمود که هیچ مصلحی در جهان بدین

گونه پی ریزی ننموده است، زیرا از خود قصاص داده تا از این دنیا طوری خارج شود که هیچ کس حق یا مال یا کیفری بر او نداشته باشد.

(۱) پس مردی روی به آن حضرت نمود و گفت: ای رسول خدا! من سه درهم نزد تو دارم.

آن حضرت فرمود: «با اینکه من گوینده ای را تکذیب نمی نمایم و سوگندی از او نمی خواهم، ولی به چه علت برای تو نزد من مالی بوده است؟».

آن مرد گفت: آیا به یاد نمی آوری که سائلی بر تو گذشت و مرا دستور دادی تا سه درهم به وی بدهم و من سه درهم به او دادم؟

(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله به فضل دستور داد تا آنها را به وی بدهد و پس از آن حضرت صلی الله علیه و آله سخن خود را ادامه داد و فرمود: «ای مردم! هر کس چیزی از اموال پنهان شده نزدش باشد، آن را بازگرداند».

(۳) پس مردی به سوی آن حضرت برخاست و گفت: ای پیامبر! سه درهم نزد من وجود دارد که آنها را در راه خدا نزد خود پنهان نموده ام.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا آنها را پنهان نمودی؟».

گفت: به آنها احتیاج داشتم.

(۴) پیامبر صلی الله علیه و آله فضل را دستور داد تا آنها را از او بگیرد و او آنها را از وی گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله سخن خود را ادامه داد و فرمود: «ای مردم! هر کس در خود چیزی را احساس می نماید، برخیزد تا او را نزد خداوند دعا کنم».

(۵) مردی برخاست و به آن حضرت گفت: ای رسول خدا! من منافق

هستم و دروغگو و من شوم پندارم. عمر او را پرخاش نمود و گفت: وای بر تو ای مرد! خداوند بر تو پوشانده است، چرا تو خود را نمی پوشانی؟

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۵۱

پیامبر صلی الله علیه و آله بر او فریاد زد: «ای فرزند خطاب! خاموش باش که رسوایی دنیا از رسوایی آخرت آسانتر است». پس برای آن مرد دعا کرد و فرمود:

«خداوندا! راستگویی و ایمان را روزیش فرما و شوم پنداری را از او دور کن» «۱».

(۱) مردی که او را «سواده بن قیس» می نامیدند، از انتهای مجلس به سوی آن حضرت روی کرد و گفت: ای رسول خدا! شما با تازیانه بر شکم من ضربه زدید و من می خواهم از شما قصاص کنم! پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد «بلال» تازیانه را حاضر کند تا سواده از وی قصاص کند.

(۲) بلال، در حالی که به حیرت افتاده بود، روان شد و در کوچه های یثرب به راه افتاد و با فریاد می گفت: «ای مردم! در دنیا از خود قصاص دهید که این رسول خداست که از خود قصاص می دهد».

بلال، به خانه پیامبر رفت و تازیانه را گرفت و آن را نزد پیامبر آورد. آن حضرت دستور داد آن را به سواده بدهد تا از او قصاص نماید.

(۳) سواده، تازیانه را گرفت و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که مسلمانان با دلهای خویش به این حادثه هولناک توجه نموده بودند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از بیماری سخت در رنج بود و درد بر او عارض شده و در همان حال از

خود قصاص می داد. سواده در کنار رسول خدا ایستاد و به آن حضرت گفت:

ای رسول خدا! شکم خود را برای من آشکار ساز.

(۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله شکم خود را آشکار ساخت، پس سواده با صدایی آهسته و با لحنی اندوهگین به آن حضرت گفت: ای پیامبر خدا! آیا به من اجازه می دهی

(۱) البدایه و النهایه ۵ / ۲۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۵۲

تا دهان خود را بر شکمت قرار دهم؟

رسول خدا به وی اجازه داد و او دهانش را بر شکم پیامبر خدا گذاشت و از آن بوسه ها گرفت و در حالی که اشکهایش بر گونه هایش می غلطید گفت: به موضع قصاص از رسول الله پناه می برم از آتش در روز آتش.

(۱) پیامبر خدا به او فرمود: «ای سواده! آیا عفو می کنی یا قصاص می نمایی؟».

سواده گفت: ای رسول خدا! البته که من عفو می کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله دو دست خود را به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! سواده را عفو کن آن گونه که وی پیامبرت را عفو کرد» (۱).

(۲) مسلمانان سرگشته شدند و در امواجی از اندیشه و فکر فرو رفتند و یقین کردند که قضا از آسمان نازل خواهد شد؛ زیرا روزگار پیامبرشان به پایان آمده و جز لحظاتی که نزد آنان از زندگی عزیزتر بود، چیزی باقی نمانده است.

(۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله اموال خود را صدقه داد

پیش از بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله هفت و یا شش دینار نزد آن حضرت بود و حضرتش صلی الله علیه و آله از آن بیم داشت که از دنیا برود و آنها نزد وی باشند، پس به خانواده خود دستور داد تا آنها را صدقه دهند،

ولی مشغول شدن آنها به پرستاری از آن حضرت، سبب شد تا این موضوع را فراموش کنند و آن حضرت صلی الله علیه و آله به آنها می اندیشید، پس در این باره از خانواده اش پرسید و به او پاسخ دادند که آن پول همچنان نزد آنان باقی مانده است. پس، از آنان خواست تا آن پول را بیاورند

(۱) بحار الانوار ج ۲۲ / ۵۰۸ - ۵۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۵۳

و هنگامی که آن را آوردند، دینارها را در کف دست خود قرار داد و فرمود: «محمد چه گمانی در مورد پروردگارش دارد اگر به لقای او برود و اینها نزد وی باشند؟».

(۱) سپس آن دینارها را صدقه و از حطام دنیا چیزی نزد وی باقی نماند «۱»، در حالی که آن حضرت صلی الله علیه و آله در حیات خود از لذتهای این زندگی بر خود سخت می گرفت و بنا به گفته راویان، از دنیا رفت در حالی که از نان جو سیر نگشت «۲».

و هنگامی که از دنیا رفت، زره او نزد مردی یهودی به سی صاع جو در گرو بود «۳». و بالش آن حضرت از چرم بود که آن را از لیف پر کرده بودند «۴» و او بر حصیر می نشست تا آنجا که بر بدن آن حضرت اثر کرد، پس اصحاب به او گفتند: ای رسول خدا! اگر اجازه دهی برای تو فرشی را تهیه کنیم.

(۲) آن حضرت به آنها فرمود: «مرا به دنیا چه کار، من در دنیا نیستم جز همچون سواری که در سایه درختی نشسته و سپس از آنجا رفته و آن را رها کرده باشد» «۵».

(۳) روزی

فاطمه قطعه نانی را نزد آن حضرت آورد، پس پیامبر به او فرمود:

«ای فاطمه! این قطعه نان چیست؟» گفت: قرص نانی است که دلم نیاسود تا اینکه آن را برای تو آوردم.

حضرت فرمود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «همانا این نخستین طعامی است که بعد از سه روز به شکم پدرت وارد می شود» (۶).

(۱) احمد، مسند ۶ / ۱۰۴.

(۲) بخاری ۷ / ۹۷، صحیح، کتاب اطعمه.

(۳) احمد، مسند ۴ / ۱۰۵.

(۴) مسلم، صحیح ۳ / ۱۶۵۰، کتاب لباس و زینت.

(۵) ترمذی ۴ / ۵۸۸، صحیح ۶ / ۶۰.

(۶) ابن سعد، طبقات ۱ / ۴۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۵۴

(۱) آن حضرت، گاه، شبهای پی در پی گرسنه می ماند و خانواده اش شام نداشتند «۱». و عایشه در زهد آن حضرت روایت کرده: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روزه ماند و سپس گرسنگی را ادامه داد و روزه ماند و باز ادامه داد و روزه دار ماند، پس فرمود: «دنیا برای محمد و آل محمد شایسته نباشد. ای عایشه! خداوند از پیامبران اولو العزم جز به صبر بر ناخوشایندها و صبر از خوشایندها راضی نگردد و از من راضی نگردد مگر اینکه مرا تکلیف فرمود به آنچه آنان را بدان مکلف ساخت».

پس فرمود: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ».

«پس صبر کن آن گونه که پیامبران اولو العزم صبر کردند» و من به خدا صبر می کنم آن گونه که صبر کردند، می کوشم و نیرویی جز به خداوند نیست «۲».

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ همچنان در این حالت، زاهد به دنیا و بی توجه به هر آنچه از متاعها و نعمتها در آن است، باقی ماند تا وقتی که خداوند آن حضرت را برگرفت

و اختیار کرد. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۲۵۴ پیامبر صلی الله علیه و آله اموال خود را صدقه داد ص :

۲۵۲

(۲)

مصیبت روز پنجشنبه

پیامبر صلی الله علیه و آله از تحركات سیاسی که بعضی از بزرگان صحابه انجام داده بودند، دریافت که آنان برای اهل بیتش بلاها در نظر دارند و منتظر فرصتی در مورد آنها هستند و اینکه همگی بر آنند که خلافت را از آنها دور سازند. پس آن

(۱) ترمذی، صحیح ۴ / ۵۸۰.

(۲) سیوطی در الدر المنثور ۷ / ۴۵۴ آن را در تفسیر قول خدای تعالی: «فاصبر کما صبر اولو العزم» آورده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۵۵

حضرت صلی الله علیه و آله بر آن شد تا امتش را از انحراف نگهدارد و از فتنه ها حمایت کند و لذا فرمود: «برای من (استخوان) شانه و دواتی بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید» (۱).

(۱) آیا برای مسلمین نعمتی از این عظیم تر باشد؟ این ضمانتی است از سرور فرستادگان، آنکه از روی هوا سخن نمی گوید، تا امتش در مسیر خود گمراه نشود و حق را همراهی کند و راه راست را دریابد.

(۲) این، حفاظتی برای توازن امت و پایداری آن بود و ضمانتی برای آسایش و امنیتش و توسعه ای برای زندگیش.

(۳) این تعهدی از سرور کاینات بود تا امت، دچار سرخوردگی یا بحران در صحنه های سیاسی و اقتصادی خود نگردد.

(۴) به حقیقت، این یکی از گرانبهارترین و نادرترین فرصتها در تاریخ این امت بود، ولی آن قوم آن را مورد استفاده قرار ندادند؛ زیرا قصد رسول خدا صلی الله علیه و آله را دانستند

که آن حضرت به نص، باب مدینه علم و پدر سبطینش را تعیین خواهد فرمود و بدین گونه طمعها و منافعشان از بین خواهد رفت، پس یکی از آنها به آن حضرت پاسخ داد: کتاب خدا برای ما کافی است ...

(۵) و اگر این گوینده احتمال می داد که پیامبر صلی الله علیه و آله به حمایت مرزها یا محافظت بر امور دینی سفارش می کرد، با این گستاخی بر او پاسخ نمی گفت ولی وی مقصود حضرت را در نص بر خلافت امیر المؤمنین دریافت.

(۶) اختلاف میان قوم بالا- گرفت، جمعی کوشیدند تا دستور پیامبر را اجرا کنند و جمعی دیگر بر مخالفت با آن اصرار ورزیدند تا مبادا منافعشان از دست برود.

(۱) این روایت را طبرانی در اوسط و نیز ۶/ ۱۱ بخاری و مسلم ۳/ ۱۲۵۹ و دیگران، نقل کرده اند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۵۶

زنان از پشت پرده به سخن آمدند و این موضعگیری گستاخانه آنها را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله مورد اعتراض قرار دادند در حالی که آن حضرت در ساعتهای آخر زندگانش بود، پس گفتند: «آیا آنچه را رسول خدا می گوید، نمی شنوید؟!».

(۱) پس عمر برخاست و از ترس اینکه مطلب از دستشان به در رود، بر زنان فریاد کشید و به آنها گفت: «شما آن رفیقه های یوسف هستید، هرگاه بیمار شود چشمانتان را می فشرید و هر وقت سلامت یابد، بر گردنش سوار می شوید ...».

پیامبر چشم بر او دوخت و بر وی فریاد کشید: «آنها را بگذارید که آنان بهتر از شما هستند ...».

(۲) آنگاه مبارزه ای هولناک میان قوم آغاز شد و می رفت تا گروهی که می خواستند دستور رسول

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا اجْرَا كَنْنَنْد، بَه پِیْرُوزِی دَسْت یَابَنْد، سِپَس یَكِی از آنْهآ بَه سَخْن آْمَد وَ تِیْرِی بَه سُوِی مَقْصُود مَورِد نَظَرِ
پِیْامْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَهْآ نَمُود وَ آنْچَه رَا مِی خَواست تَبَاه كَرْد وَ كَفت: «پِیْامْبَرِ هَذا یانِ مِی كَویْد ...!! «۱»».

(۳) طَمَعْكارِیْهَآی سِیْاسِیْشان مَقامِ پِیْامْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا از یَاْدِ آنانِ بَرْد كَه خَداوندِ آنِ حَضْرَتِ رَا تَرْكِیْه نَمُودَه وَ از
هَذا یانِ وَ دِیْگَرِ مَوارِدِی كَه مَوجِبِ نَقْصِ مَرْدَمِ مِی شُود، مَعْصُومِ دَاشْتَه اسْت.

(۴) آیا آنانِ كَلامِ خَدا رَا كَه دَر شَبِ وَ رُوزِ بَرِ آنْهآ تَلاوتِ مِی شُد، نَشْنِیْدَه بُودَنْد كَه تَكَامِلِ پِیْامْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ تَوازَنِ
شَخْصِیْتِ آنِ حَضْرَتِ رَا اَعْلَامِ مِی دَارَد تا آنْجا كَه خَدا یِ تَعَالِی فرمود: مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ ما عَوى وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنَّ هُوَ
إِلَّا

(۱) هَمَه مَورِخانِ دَرِ اسْلَام، اِینِ حادِثَه دَر دَناكِ رَا یِ ذَكَرِ نَمُودَه اَنْد وَ بَخاریِ آنِ رَا یِ چَنْدِینِ بارِ دَرِ صَحِیحِ خُودِ دَرِ ۶۸ / ۴ وَ
۶۹ وَ ۸ / ۶ ذَكَرِ نَمُودَه اَما وِی نَامِ كَویَنْدَه رَا یِ كَتمانِ نَمُودَه. هَمْچَنِینِ دَرِ پایانِ غَرِیبِ الْحَدِیْثِ آنِ رَا آورَدَه وَ دَرِ شَرَحِ نَهِجِ
الْبَلاغَه، ۲ / ۲۹۶ وَ تَذَكَرَه الخِواصِ ص ۶۲ بَه نَقْلِ ازِ سَرِّ الْعَالَمِینِ نَامِ كَویَنْدَه رَا یِ بَه وَضُوحِ آورَدَه اسْت.

زَنْدِگانیِ حَضْرَتِ اِمامِ حَسینِ عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۱، ص: ۲۵۷

وَ حَیُّ یُوحِی عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقَوى «۱».

«اِینِ یارِ شَما كَما رَه نَگَشتَه وَ فَرِیْفْتَه نَشَدَه وَ ازِ رُویِ هِوا سَخْنِ نَمِی كَویْد بَلَكَه آنِ وَحِیِ اسْت مِی رَسَد كَه دَارَنْدَه قَدْرَتِهایِ
عَظِیمِ بَه وِی آموختَه اسْت».

وَ خَدا یِ تَعَالِی فرمود: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِیمٍ ذِی قُوى عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَكِیْنٍ مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾.

«همانا گفتار پیامبری بزرگوار امت که نزد صاحب عرش، قدرت و جایگاهی دارد، اطاعت می شود و سپس امین است و این دوست شما دیوانه نیست.»

(۱) آن قوم، آیات کتاب خدا در مورد پیامبرشان را فهمیدند و هیچ شکی در عصمت و تکامل شخصیت آن حضرت نداشتند، ولی طمعکاریهای سیاسی، آنان را به سوی این موضعگیری سوق داد که در دل هر مسلمان، اثری نامطلوب می گذارد. و ابن عباس هرگاه این حادثه هولناک را یاد می کرد، می گریست تا آنجا که اشکهایش بر گونه هایش همچون دانه های مروارید می ریخت و در حالی که آنها می کشید، می گفت: «روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه ای؟! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: (استخوان) شانه و دواتی برای من بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید، اما گفتند: رسول خدا هدیایان می گوید...!!» (۳).

(۲) حقا این مصیبت بزرگ اسلام است که میان مسلمانان و میان سعادت و پیشرفت آنان در صحنه های حق و عدالت، جدایی افکنده شد.

(۱) نجم / ۲-۵.

(۲) تکویر / ۱۹-۲۲.

(۳) احمد، مسند / ۱ / ۳۵۵ و غیره.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۵۸

(۱)

اندوه عظیم حضرت زهرا علیها السلام

اندوهی عظیم بر قلب پاره تن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وریحانه اش نشست و درد، او را رنجاند و غم بر او دست یافت، آنگاه که دانست پدرش این زندگی را بدرود خواهد گفت. وی به سوی آن حضرت آمد در حالی که قدمهایش را با سراسیمگی برمی داشت، گویی که از درد احتضار رنج می برد. در کنار پدر نشست و چشم بر چهره اش دوخت و او را شنید که می فرمود: «چه غمگینم!».

(۲) دل پاک

زهرا پر از درد، اندوه و حسرت گشت و فوراً به آن حضرت گفت:

«پدر! برای اندوه تو من نیز چه غمگینم».

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که دختر محبوبش را دید که گویی تصویر کالبدی بی جان است، دل بر او سوزاند و برای دلداریش گفت: «از این پس، اندوهی بر پدرت نخواهد بود» (۱).

(۳) این کلمات، اثری سخت تر از یک صاعقه بر قلب او داشت؛ زیرا دانست که پدرش او را وداع خواهد گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله دید که زهرا هراسان و سرگردان است و اندوه، رنگ از چهره اش گرفته و او در دست امواجی هولناک از درد گرفتار آمده، پس خواست تا وی را تسلیت دهد، به او فرمود تا به آن حضرت نزدیک شود و گفتاری را پنهان به وی فرمود که چشمانش را پر از اشک ساخت، آنگاه رازی را با وی در میان نهاد که تبسمی را به نوید و شادمانی بر لبانش نشانده. عایشه از این امر تعجب کرد و گفت: «من همانند امروز شادمانی ای نزدیک به اندوه ندیده ام».

(۴) عایشه در مورد رازی که پیامبر به حضرت زهرا گفته بود، از وی پرسید اما

(۱) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۵۹

حضرت زهرا، روی از او برگرداند و از آگاه کردن وی خودداری نمود. هنگامی که روزها گذشت، آن حضرت علیها السلام در مورد آن راز سخن گفت و فرمود پیامبر به من خبر داد که: «جبرئیل هر سال، قرآن را یک بار بر من می خواند و امسال وی آن را دو بار بر من آورد و من این را نمی بینم جز اینکه اجل من فرا رسیده

است...».

(۱) و این سبب اندوه و گریه وی بود و اما علت شادمانی و انبساط خاطرش این بود که پیامبر به وی خبر داده بود که: «تو نخستین فرد از اهل بیت من هستی که به من می پیوندی و من برای تو بهترین در گذشته باشم... آیا نمی پسندی که سرور زنان این امت باشی...» (۱).

(۲) عَلتِ خاموش شدن شعله اندوهش این بود که به او خبر داد وی نخستین فرد از اهل بیتش خواهد بود که به وی می پیوندند. سپس، پیامبر صلی الله علیه و آله از بار مصیبت وی کاست و به او فرمود: «ای دخترم! گریه مکن و هرگاه در گذشتم بگو انا لله و انا الیه راجعون که در این گفتار عوضی در برابر هر میت باشد».

آن حضرت، با صدایی اندوهگین و حسرت بار به پدر گفت: «و حتی از تو ای رسول خدا؟».

پیامبر فرمود: «آری و از من نیز» (۲).

(۳) آنگاه درد بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شدت گرفت و زهرا گریستن آغاز کرد و به پدر می گفت: به خدا تو همان گونه ای که گفته اند:

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه شمال الیتامی عصمه للارامل «آن سفید روی که با چهره اش از ابر، باران طلبیده می شود؛ آن سرپرست یتیمان و پناهگاه بیوه زنان».

(۱) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۱/ ۱۳۴.

(۲) انساب الاشراف ۱/ ۵۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۶۰

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله بیدار شد و به او فرمود: «این گفته عمومی تو ابو طالب است». آنگاه آن حضرت این گفتار خدای تعالی را تلاوت فرمود: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ

أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَن يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنُيَضِرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ «(۱)» (۲).

«و محمد صلی الله علیه و آله جز پیامبری نیست که پیش از او رسولان بوده اند، پس اگر بمیرد و یا کشته شود، به گذشته خود بازمی گردید؟ و هر کس به گذشته اش باز گردد چیزی به خداوند زیان نمی رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.»

(۲) «انس بن مالک» روایت کرده: فاطمه که حسن و حسین با او بودند، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام بیماری وفاتش آمد و خود را بر او انداخت و سینه بر سینه اش نهاد و سخت می گریست. پیامبر وی را از این کار نهی فرمود و او به خانه اش برگشت در حالی که اشک بر چشمان پیامبر نشسته بود و می فرمود: «خداوندا! اهل بیت را نگهدار و من آنها را نزد هر مؤمنی به امانت می گذارم...».

و این کلمات را سه بار تکرار کرد در حالی که سخت اندوهناک بود به سبب آنچه می دانست چه محنتها و مصیبت‌هایی بر آنها خواهد گذشت.

(۳)

میراث پیامبر صلی الله علیه و آله برای دو سبطش

هنگامی که سرور زنان دانست که دیدار پدرش با پروردگار نزدیک گشته، به خانه خود شتافت و دو فرزند خود حسن و حسین را با خود آورد و در

(۱) انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱، ص ۵۵۲-۵۵۳.

(۲) آل عمران/ ۱۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۶۱

حالی که اشک می ریخت از آن حضرت درخواست نمود تا از مکارم خود- که جهان را سراسر معطر نموده بود- چیزی به ارث، نصیبشان، فرماید، پس گفت:

«پدر جان! اینها دو فرزند تو هستند، پس چیزی از خود به آنها

میراث عنایت فرما...».

(۱) پیامبر، بعضی از ویژگیها و ذاتیات خود را که به آنها بر دیگر پیامبران ممتاز شده بود، به آن دو عنایت فرمود و گفت: «برای حسن، هیبت و سیادت من باشد و برای حسین، جرئت و بخشش من خواهد بود» (۱).

(۲) حسنین از نزد جدشان برخاستند در حالی که از آن حضرت، هیبت، سیادت، جرئت و بخشندگی را به ارث برده بودند و آیا از آنچه این زمین در بر می گیرد، چیزی گرانبها تر و گران مایه تر از این میراث وجود دارد که ارتباطی به جهان ماده و امور آن ندارد، بلکه کمالات نبوت و ویژگیهای آن را در بر می گیرد.

(۳)

سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد سبطین

پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی را در مورد نگهداری از سبطین، سفارش فرمود و این

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۳/ ۳۹۶. و در نظم درر السمطین، ص ۲۱۲ آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام گفت «ای رسول خدا! به دو فرزندم حسن و حسین، چیزی بخشش فرما، پس فرمود:

«به حسن، هیبت و حلم و به حسین، گذشت و رحمت را عطا می نمایم».

و در روایتی دیگر: «این بزرگ را هیبت و حلم می بخشم و این کوچک را محبت و رضا می دهم».

و در ربیع الابرار، ص ۳۱۵ آمده فاطمه دو فرزندش را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و گفت: یا رسول الله! به آنها بخششی فرما، فرمود: «پدرت فدای تو باد! پدر تو مالی ندارد که به آنها ببخشد سپس حسن را گرفت و او را بوسید و بران راست خود نشانند و فرمود: «این پسر، عطیه اش خلق و هیبت من است و حسین را

گرفت و بوسید و بر ران چپ خود نهاد و فرمود: عطیه او شجاعت و بخشندگی من است».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۶۲

امر، سه روز پیش از وفات آن حضرت بود، آنجا که به وی فرمود: «ای پدر دو ریحانه من! تو را از دنیا در مورد دو ریحانه ام سفارش می کنم که به زودی دو رکن تو فرو می ریزد و خداوند خلیفه من بر تو باشد...».

(۱) هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشت، علی علیه السلام گفت: «این یکی از دو رکنی است که رسول خدا به من فرمود».

هنگامی که حضرت فاطمه در گذشت، علی علیه السلام گفت: «این رکن دوم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود» (۱).

(۲)

سوز و گداز پیامبر صلی الله علیه و آله برای حسین علیه السلام

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از سختی درد و شدت احتضار رنج می برد، حضرت حسین علیه السلام به سوی جدش شتافت و هنگامی که پیامبر او را دید، بر سینه اش فشرد و دردهای بیماری را فراموش کرد و فرمود: «مرا با یزید چه باشد، خداوند او را برکت ندهد، خداوندا! یزید را...».

(۳) سپس برای مدتی طولانی بیهوش شد و وقتی که به هوش آمد، حسین را فراوان می بوسید و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، می فرمود: «مرا با قاتل تو جایی در برابر خدای عز و جل باشد» (۲).

فاجعه حسین علیه السلام در برابر جدش رسول خدا در ساعات آخر زندگی، مجسم گردید و بر دردها و غمهایش افزود.

(۱) صدوق، امالی، ص ۱۱۹.

(۲) شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۹-۳۰ به نقل از ابن نما حلی، مشیر الاحزان، ص ۲۲.

به سوی بهشت برین

برای آن روح عظیمی که خداوند در گذشته و آینده روزگار، همانندش را نیافریده است، آن لحظه ای فرا رسید که از این زندگی جدا شود تا در جوار خدا و لطف او از نعمتها بهره مند گردد و ملک الموت آمد و اجازه ورود بر پیامبر صلی الله علیه و آله خواست و حضرت زهرا به وی خبر داد که پیامبر صلی الله علیه و آله به خویشتن مشغول است و او رفت و اندکی بعد آمد و اجازه خواست. پس، رسول خدا صلی الله علیه و آله از اغمای خود، به خود آمد و به دخترش فرمود: «آیا او را می شناسی؟».

حضرت فاطمه گفت: «خیر یا رسول الله!».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او همان است که قبرها را آباد می سازد و خانه ها را خراب می کند و جماعتها را از هم جدا می نماید».

(۲) دل زهرا علیها السلام فرو ریخت و سرگشته گشت و مصیبت، زبانش را بند آورد، آنگاه گفت: «وای بر من از درگذشت خاتم پیامبران! چه مصیبتی است وفات بهترین اتقیا و جدا شدن سید اصفیا، افسوس بر انقطاع وحی از آسمان، من امروز از کلام تو محروم گشتم...».

دل پیامبر صلی الله علیه و آله شکست و بر پاره تن خویش مهربانی نمود و فرمود: «گریه مکن که تو نخستین فرد، از اهل بیت هستی که به من ملحق می شوی» «۱».

(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه ورود به ملک الموت داد و هنگامی که نزد آن حضرت حاضر شد، به او گفت: «یا رسول الله! خداوند مرا نزد تو فرستاد و مرا فرمان داد

تا از تو اطاعت کنم در هر چیزی مرا به آن دستور دهی، اگر مرا بفرمایی که جانم را بگیرم، آن را می گیرم و اگر مرا دستور دهی که آن را رها کنم، رها

(۱) دره الناصحین، ص ۶۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۶۴

می نمایم ...»

پیامبر صلی الله علیه و آله در شگفت شد و به او فرمود: «ای ملک الموت! آیا این را انجام می دهی؟».

ملک الموت گفت: «به آن دستور داده شده ام که در هر چیزی مرا فرمان دهی، از تو اطاعت کنم».

پس جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و به آن حضرت گفت: «ای احمد! خداوند مشتاق تو شده است» (۱).

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله جوار پروردگارش را انتخاب کرد و به ملک الموت اجازه داد تا روح عظیمش را قبض نماید و هنگامی که اهل بیت علیهم السّلام دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله در این لحظات از آنها جدا می شود، برای وداع وی شتافتند و سبّطین آمدند و خود را بر آن حضرت افکندند در حالی که اشک می ریختند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را فراوان می بوسید، پس امیر المؤمنین علیه السّلام خواست آنها را از پیامبر دور سازد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله مانع شد و به او فرمود: «آنها را بگذار تا از من بهره گیرند و من از آنها بهره مند شوم که پس از من اثری به آنها خواهد رسید ...».

(۲) سپس روی به عیادت کنندگان خود کرد و به آنها فرمود: «در میان شما کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را بر جای گذاشتم،

پس

از بین برنده کتاب خدا همانند از بین برنده سنت من است و نابود کننده سنتم همچون نابود کننده عترتم می باشد که آنها از هم جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد گردند...» (۲).

(۳) و به وصی و باب مدینه علمش، امام امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «سرم را در

(۱) ابن سعد، طبقات ۲/ ۲۵۹، طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۳۹ - ۱۴۰.

(۲) خوارزمی، مقتل الحسین ۱/ ۱۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۶۵

دامت بگذار که امر خدا آمده است، پس هرگاه جان از تنم خارج شد، آن را دریافت کن و بر چهره خویش بمال، آنگاه مرا رو به قبله قرار ده و به امر من پرداز و نخستین کس از مردم باش که بر من نماز گزاری و از من جدا مشو تا اینکه مرا به خاک سپاری و از خدای عز و جل استعانت بجوی».

(۱) امیر مؤمنان علیه السلام سر پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و آن را در دامن خویش گذاشت و دست خود را به زیر چانه آن حضرت قرار داد و ملک الموت، قبض روح پاکش را آغاز نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله از دردهای مرگ و سختی فزع، رنج می برد تا اینکه جان پاکش پرواز کرد و امام آن را بر چهره خویش کشید «۱».

(۲) زمین، لرزید و نور عدل و حق، خاموش شد و رفت آنکه زندگیش برای همه مردم نور و رحمت بود و انسانیت به مصیبتی عظیم تر از این فاجعه گرفتار نیامد؛ زیرا پیشوا، رهایی بخش و معلم، در گذشته و آن نوری که راه را برای انسان روشن کرده

و او را به راه راست هدایت نموده، خاموش گشته بود.

مسلمانان در اندوه و سوگ فرو رفتند و از خود بی خود شدند و پریشانی، بی تابی و اضطراب آنان بالا گرفته بود.

(۳) زنان مسلمان به سوی خانه پیامبر شتافتند آنجا که همسران پیامبر چادر از سر نهاده و بر سینه های خود می زدند و زنان انصار که غم و اندوه، جانشان را می سوزاند، بر چهره خود می زدند تا آنجا که از شدت فریاد و فغان، حنجره هایشان زخم گشته بود (۲).

(۱) المناقب ۲۳۷. و اخبار فراوان آمده است مبنی بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت در حالی که سر آن حضرت در دامن علی بود علیه السلام ر. ک: کنز العمال ۴/ ۵۵. ابن سعد، طبقات ۲/ ۲۶۲-۲۶۳، و غیره.

(۲) انساب الاشراف، ق ۱/ ج ۱/ ۵۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۶۶

(۱) از میان اهل بیت آن حضرت، پاره تن پاکش، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بیش از هر کسی درد می کشید و از همه اندوهگین تر بود و با شدت و سختی فراوان می گریست و می گفت: «آه پدر جان! آه ای رسول خدا! ای پیامبر رحمت! اینک دیگر وحی نمی آید و آن جبرئیل از ما قطع می شود. خداوندا! جانم را به جان او ملحق ساز و مرا شفاعت کن تا به چهره اش بنگرم و در روز قیامت مرا از اجر و شفاعتش، محروم مفرما» (۱).

(۲) وی در اطراف آن جنازه پاک، حرکت می کرد و می گفت: «آه پدر جان! سوگش را به جبرئیل خواهم گفت ... آه پدر جان! بهشت فردوس جایگاه اوست ... آه پدر جان! پروردگاری را که او را

فراخواند، اجابت گفت ...» (۲).

(۳) مسلمانان، هراسان آمدند در حالی که اندوهگین و نوحه گویان بودند و زمین در زیر پایشان می لرزید و چنان سراسیمه گشته بودند که حتی از خود بی خبر شده و حیرت و سرگردانی بر آنان دست یافته بود.

(۴)

تجهیز جنازه پاک پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت و هیچ کس در این امر با وی مشارکت نداشت. پس به غسل دادن آن حضرت پرداخت در حالی که می گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد! با مرگ تو قطع شد آنچه با مرگ غیر از تو از نبوت، خبرها و اخبار آسمان، قطع نمی شد، تو مخصوص گشتی تا آنجا که

(۱) تاریخ الخمیس ۱۷۳/۲.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۲/ ۱۲۰ ابن ماجه، سنن ۱/ ۵۲۲، و در آن آمده است که «حماد بن زید» گفت ثابت، روایت کننده حدیث را دیدم که وقتی این حدیث را می گفت، می گریست به طوری که دنده هایش تکان می خورد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۶۷

تسلیت دهنده ای در برابر دیگران گشتی و عمومیت دادی تا اینکه مردم نزد تو یکسان شدند و اگر تو امر به صبر نمی کردی و از جزع، نهی نمی فرمودی، اشک چشمها را بر تو به آخر می رساندیم، اما درد، ماندگار و اندوه، هم پیمان ما خواهد ماند ...» (۱).

(۱) عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و اسامه از پشت پرده به آن حضرت آب می دادند «۲» و بوی خوش از بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله پنخش می شد و امام می گفت:

«پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله! زنده و مرده تو خوشبو است» (۳). و آبی

که آن حضرت به آن غسل داده شد، از چاهی بود که آن را «غرس» می نامیدند و آن حضرت صلی الله علیه و آله از آب آن می نوشید «۴». پس از پایان یافتن غسل، آن حضرت را کفن نمود و او را بر تخت نهاد.

(۲)

خواندن نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله

نخستین کسی که بر آن تن پاک، نماز گزارد، خدای تعالی از بالای عرش بود، پس از آن، جبرئیل و بعد، میکائیل و سپس، دسته دسته فرشتگان بودند «۵».

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۲/ ۲۵۵.

(۲) وفاء الوفاء ۱/ ۳۱۹. البدایه و النهایه ۵/ ۲۶۳. و در کنز العمال ۷/ ۲۵۰ آمده است که علی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل داد و فضل بن عباس و اسامه آب را به او می دادند. و در البدایه و النهایه ۵/ ۲۶۰ آمده است که: اوس بن خولی انصاری که از بدریون بود، ندا داد که ای علی! تو را به خدا سوگند می دهیم و به بهره ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس علی به او گفت: داخل شو و او داخل شد و هنگام غسل دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بود، اما در چیزی از غسل دادن آن حضرت، مشارکت نداشت.

(۳) ابن سعد، طبقات، بخش دوم، ص ۲۸۱.

(۴) البدایه و النهایه ۵/ ۲۶۱.

(۵) حلیه الاولیاء ۴/ ۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۶۸

(۱) و بعد، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام بر آن حضرت نماز گزارد. آنگاه مسلمین برای نماز بر جنازه پیامبرشان آمدند. امام امیر المؤمنین علیه السلام به آنها فرمود: «از میان شما کسی به عنوان امام بر

او نماز نخواند که او زنده و مرده، امام شماس است».

(۲) پس از آن، مسلمین دسته دسته بر او وارد می شدند و صف اندر صف بدون امام بر آن حضرت نماز می گزاردند در حالی که امیر المؤمنین در کنار جنازه ایستاده بود و می گفت: «سلام بر تو ای پیامبر و رحمت خدا و برکات او! خداوندا! ما گواهی می دهیم که وی آنچه را بر او نازل شد، ابلاغ نمود و برای امتش خیر خواهی و دلسوزی نمود و در راه خدا جهاد کرد تا اینکه خداوند دینش را عزت بخشید و کلمه اش را تمام گردانید. خداوندا! ما را از کسانی قرار ده که پیروی می کنند آنچه را که بر او نازل گردیده و بعد از او ما را ثابت گردان و ما را با او همراه ساز» و مردم آمین می گفتند «۱».

(۳) مردم از برابر آن جنازه پاک، می گذشتند در حالی که شکسته بال و چشم فروهشته بودند و اندوه، دل‌هایشان را شکافته بود؛ زیرا مرده بود کسی که آنان را به هدایت و حق فراخواند و برای آنها دولتی تأسیس کرده بود که دعوت به انصاف مظلوم و حق ستانی از هر تجاوزگر گناهکار فرا می خواند، آنکه نور هدایت را روشن ساخت و زندگی فکری را در همه نقاط زمین، روشنی بخشید.

(۴)

خاکسپاری پیامبر صلی الله علیه و آله

پس از آنکه مسلمانان نماز بر آن جنازه عظیم را به پایان رسانده و با ایشان

(۱) کنز العمال ۷/ ۲۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۶۹

برای آخرین بار وداع کردند، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام در تاریکی شب به خاکسپاری آن بدن مقدس در آرامگاه اخیرش پرداخت و در کنار قبر ایستاد و

در حالی که خاک آن را با اشک دیده سیراب می نمود، با صدایی آهسته و غم آلود گفت: «شکیبایی جز درباره تو زیباست و جزع جز برای تو، زشت است.»

مصیبت تو عظیم است و پیش از تو و بعد از تو بزرگ باشد...» (۱).

(۱) پرچمهای عدالت درهم پیچیده شده و ارکان حق به لرزه درآمد و آن لطف الهی از میان برداشته شد که جریان حیات را به واقعیتی درخشان تبدیل کرده بود و ناله های ستمدیدگان و شکنجه شدگان در آن متلاشی گردید که دیگر نیازی به فقر و حرمان نباشد و انسان همه خواسته هایش را از نیکنامی و امّیت و استقرار در آن بیابد.

(۲)

پریشانی عترت پاک علیهم السلام

عترت پاک از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله به سخت ترین و دردناکترین صورت، پریشان خاطر شدند و از این بیم داشتند مردم عرب که از اسلام، خونخواهی داشتند، بر آنها یورش برند؛ زیرا خصلت انتقامجویی نزد عرب و غیر عرب، ریشه دار و ذاتی می باشد و دلهای آنان از حقد و دشمنی نسبت به خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله پر بود و منتظر فرصت و چشم به راه حوادث بودند تا از آنان انتقام گیرند و آنها معتقد بودند که «علی» همان کسی است که خون آنها را ریخته و سر از تن فرزندانشان جدا کرده بود و آنها در اندیشه انتقام گرفتن از او و دیگر افراد خانواده اش بودند.

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۳/ ۲۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۷۰

(۱) خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله در شب وفات آن حضرت، چشمی بی خواب داشتند و دردها و پریشان خاطرهای آنان را در بر گرفته

بود.

(۲) امام صادق علیه السلام میزان پریشانی و تأثر آنان را چنین بیان فرموده: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، اهل بیتش شب را در حالی به صبح رساندند که گویی نه آسمانی بر آنها قرار داشت و نه زمینی در زیر پای آنان بود، زیرا آنها هدف انتقامجویی نزدیکان و دورتران بودند...» (۱).

(۳) امام حسین علیه السلام در سن و سال خردسالی از این محنت بزرگ، رنج برد و ابعاد آن را دریافت و اینکه چه مصیبت‌هایی را در بر داشت که خانواده اش از آنها رنج می برد. و نیز آن حضرت با فوت جدش، آن عطفی را از دست داده بود که آن حضرت، فراوان در حق وی به کار می برد. همچنین اندوه و سوگ عظیمی که با مرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر پدر و مادرش وارد شده بود، او را به سختی می آزرده و اندوهی جانکاه بر قلبش وارد ساخت و احساسات و عواطفش را در بر گرفت.

(۴) پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بهشت موعودش رفت در حالی که عمر امام حسین علیه السلام بنا به گفته مورخان، شش سال و هفت ماه بوده است (۲) و در آن مرحله، همه مظاهر شخصیتی وی تکامل یافته و حقیقت حوادث را شناخته بود و اینکه آن قوم چه برنامه های هولناکی برای دور ساختن خلافت از اهل بیت علیهم السلام ترتیب داده بودند آنجا که جنازه پیامبرشان را بی اعتنا رها کرده به اختلاف بر سر حکومت و جنگ بر سر قدرت پرداختند. آن حوادث، طبیعت حال جامعه و دیگر مشخصات و جهت گیریهای آن

(۱) بحار الانوار، ۵۹/۱۹۴ باب وفات پیامبر.

(۲) منهاج السنه، ۵/۴۵ و در آن آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشت در حالی که حسین، هفت سال تمام نداشت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۷۱

حضرت صلی الله علیه و آله نظر خود را درباره آن چنین بیان فرمود: «مردم، بردگان دنیا هستند و دین، ته مانده غذایی بر زبانهای آنهاست، آن را تا آنجا نگاه می دارند که معیشتهای آنان حاصل شده باشد، پس هرگاه در فشار گرفتاری قرار گیرند، دینداران کم می شوند».

(۱) و این پدیده ذاتی در همه مواضع جامعه حاکم است و در همه ادوار تاریخی، دگرگون نمی شود.

(۲) وفات پیامبر صلی الله علیه و آله با حوادث هولناک بسیار خطرناکی همراه بود که از مهمترین و دردناکترین آنها دور ساختن عترت پاک از امور سیاسی در کشور و قرار دادن آنان در انزوایی از واقعیت حیات اجتماعی بود در زمانی که امت به هیچ روی بی نیاز از ثروتهای فکری و علمی عترت نبود چرا که آنها را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته بودند.

(۳) همچنین تکانهای سختی که امت دچار آنها گردید، نتیجه حتمی جداسازی خلافت از اهل بیت بود؛ زیرا طمعکاریهای سیاسی به صورتی آشکار، نزد بسیاری از صحابه منتشر گردید، چیزی که به تشکیل احزاب سودجو انجامید و در برنامه ریزیهای سیاسی خود، هدفی جز رسیدن به قدرت و بهره مند شدن از خیرات سرزمینها نداشتند.

(۴) به هر حال، رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از دردناکترین فجایع اجتماعی بود که بر مسلمین وارد شد و قرآن کریم به اهمیت

خطر آن اشاره نموده آنجا که فرموده است: «و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِسْتِ جِزِ رَسُولِي كِه پيش از او رسولان بودند، پس آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، به گذشته هایتان برمی گردید؟ و هر کس به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۷۲

گذشته اش برگردد، چیزی به خداوند زیان نمی رساند» (۱).

(۱) و این برگشت خطرناک که خداوند از آن یاد کرده، در صحنه زندگی عامه واقع شد که دردناکترین نمونه های آن، نابودی عترت پاک در صحرای کربلا- و برداشتن سرهای فرزندان پیامبر بر روی نیزه ها و به اسارت بردن بانوان بزرگوار رسالت و گرداندن آنها در مناطق و سرزمینها بود.

(۱) آل عمران / ۱۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۷۳

(۱)

حکومت شیخین (ابو بکر و عمر)

اشاره

امر محققى که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِسْتِ جِزِ رَسُولِي كِه پيش از او رسولان بودند، پس آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، به گذشته هایتان برمی گردید؟ و هر کس به

ادامه زندگیشان در مسیر پیشرفت در زمینه های اجتماعی و سیاسی بود که برای امت، راهی را بر اساس روشی تجربی ترسیم فرمود که به هیچ روی تحت تأثیر عوامل عاطفی یا تأثیرگذارهای خارجی قرار نمی گرفت و امام امیر المؤمنین علیه السلام را برای رهبری روحی و زمانی امت، تعیین فرمود و آن به سبب شایستگیهایی بی مانند بود که به اجماع مسلمین در شخصی غیر از او فراهم نیامده است و شاید مهمترین آنها به شرح زیر می باشد:

(۲) ۱- احاطه آن حضرت بر امر قضاوت که بالاترین مرجع جهان اسلام در این بخش بوده و گفتار عمر در مورد آن حضرت مشهور است که: «لولا علی لهلك عمر؛ اگر علی نمی بود، عمر هلاک می شد». و هیچ یک از صحابه در این موهبت، با

وی همتایی نداشتند و همگی متفق شدند بر اینکه وی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله عالمترین و آگاهترین مردم به امور دین و شئون شریعت است و اینکه آن حضرت در امور سیاسی و اداری، آگاهترین آنان بوده و فرمان آن حضرت به «مالک اشتر» از محکمترین ادله در این مورد است؛ زیرا این فرمان، مواردی را در بر دارد که هیچ قانون سیاسی در اسلام و غیر آن در بر نگرفته است به این جهت که وظایف حکومت در برابر شهروندان و مسئولیتش در فراهم آوردن عدالت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۷۴

سیاسی و اجتماعی برای آنان را مورد توجه قرار داده. و نیز اختیارات حکام و مسئولیتهای آنان را مشخص ساخته و شرایطی را که یک کارمند دستگاه حکومت باید داشته باشد از شایستگی و آگاهی کامل به مسائل شغلی که به وی واگذار می گردد و لزوم آراستگی وی به اخلاق، ایمان و تعهد دینی را مشخصا بیان نموده است و دیگر موارد درخشانی که این فرمان در بر دارد و امت به عنوان دولت یا ملت نمی تواند از آنها بی نیاز باشد.

(۱) بسیاری از نامه های آن حضرت به ولات و کارگزارانش نیز سرشار از نقطه نظرهای سیاسی است و دلالت بر این دارد که آن حضرت برجسته ترین سیاستمدار در اسلام و غیر آن می باشد همان گونه که حضرتش آگاهترین فرد از مسلمین در این امور بوده.

(۲) در سایر علوم همچون علم کلام، فلسفه، علم حساب و غیره نیز داناترین آنان بود و ابواب فراوانی از علوم را گشوده که بیش از سی علم می باشد بنا به آنچه نویسندگان شرح

حال آن حضرت، نوشته اند و با وجود این ثروتهای علمی فراوان که از آنها بهره مند بوده، چگونه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را برای منصب خلافت - که محور گردش سیادت و امنیت امت می باشد - انتخاب و یا نامزد نموده است؟

(۳) تواناییهای علمی عظیمی که امام دارا بوده به حکم منطق اسلامی که مصلحت عامه را بر هر چیزی ترجیح می دهد، مقتضی این است که آن حضرت برای رهبری عامه نامزد گردد و نه شخصی غیر از او که خدای تعالی می فرماید:

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَظْلُمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَظْلُمُونَ ﴿١﴾.

(۱) زمر / ۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۷۵

«آیا آنها که می دانند با آنها که نمی دانند، برابر می شوند؟».

(۱) و هیچ چیز بیش از این مایه تمسخر نیست که تقدیم مفضول بر فاضل جایز شمرده شود، این منطق، موجب غبن در علم و بی توجهی به فضیلت و عقب ماندگی امت و انحطاط ارزشها و نمونه های برجسته آن می شود.

(۲) ۲- حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام از شجاعترین مردم و دلیرترین آنان بود و شجاعت نادر آن حضرت، همه زبانهای روی زمین را در بر گرفته است و هم آن حضرت بود که می فرماید: «اگر تمام عرب در نبرد با من متحد گردند، از آنها روی بر نخواهم تافت».

(۳) و این دین با شمشیر آن حضرت برپا گشت و با جهاد و تلاشهایش بنا گردید. او صاحب مواضع مشهور در روز بدر، حنین و احزاب است که سرهای مشرکین را درو کرد و بنیادشان را برانداخت و بسیاری از آنان را کشت و هیچ شکافی در اسلام گشوده نگشت مگر اینکه آن حضرت برای خاموش کردن آن

پیش می رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به عنوان فرمانده در همه مواضع و همه صحنه ها مقدم می داشت و فرماندهی کل سپاههایش را به او واگذار فرمود و در هیچ جنگی وارد نشد مگر اینکه خداوند به دست او پیروزی را نصیب کرده باشد و او بود که یهودیان را مقهور نمود و دژهای خیبر را گشود و شوکت آنان را در هم شکست و آتش آنان را خاموش گردانید.

(۴) و «شجاعت» یکی از عناصر اساسی است که رهبری عامه بر آن متوقف است؛ زیرا اگر امت، گرفتار بحرانها و شکستها شود و رهبر آن اراده ای ناتوان و عنصری سست و دلی جبان داشته باشد، آن امت حتما دچار فاجعه ها و بلاها می گردد و ضربه ها و شکستها بر آن متوالی می شود.

(۵) با فراهم آمدن این صفت در بالاترین معانی آن در حضرت امام

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۷۶

امیر المؤمنین علیه السلام چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله وی را برای خلافت اسلامی نامزد نکند؟ زیرا وی به حکم شجاعت بی مانندش که همه صفات فاضله و کمالات کریمه آن را همراهی می نمودند، برای رهبر امت و اداره امور آن، متعین بود، حتی اگر نصی از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آن حضرت نبوده باشد.

(۱) ۳- مهمترین صفتی که باید در شخص عهده دار رهبری امت فراهم آید، نگران ذات است و ایثار مصلحت امت بر هر چیز دیگر و عدم اختصاص غنایم و دیگر اموال مسلمین به خویشان. این امر از بارزترین مواردی است که امام در ایام حکومتش بدان شهرت یافت و مسلمین و

دیگر مردم هیچ حاکمی را نمی شناسند که مانند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام همه منافع خاصه خود را نادیده گرفته باشد و چیزی از اموال دولت را برای خود یا برای اهل بیتش مصرف نموده باشد و در مورد آنها به سختی خود را به رنج انداخته و کوشش نموده باشد که میان مسلمین به روشی اقدام کند که پایه آن، حق محض و عدل خالص باشد و این موضوع را هنگام بحث درباره حکومت آن حضرت، با تفصیل بیشتری بیان خواهیم کرد.

(۲) ۴- «عدالت» از بارزترین صفات مشخص در شخصیت امام است؛ زیرا نفس شریف آن حضرت از تقوای الهی و اجتناب از معاصی پروردگار لبریز گشته بود و هیچ چیزی را بر طاعت خداوند ترجیح نمی داد و به شدت از آنچه مخالف دین بود و شریعت خدا آن را نمی پذیرفت، پرهیز می نمود. و هم آن حضرت است که می فرماید: «به خدا اگر اقالیم هفتگانه با آنچه در زیر افلاک آنهاست به من داده شود که خدای را نافرمانی کنم به اینکه یک دانه جو را به دست آورم و آن را از دهان ملخی خارج سازم، این کار را انجام نمی دادم».

و از نشانه های عدالت نادره آن حضرت است که از موافقت با

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۷۷

«عبد الرحمن بن عوف» خودداری نمود که بر او اصرار کرد تا خلافت را به وی واگذار کند به شرطی که به شیوه شیخین متعهد شود و آن حضرت جز این را نپذیرفت که بر وفق رأی و اجتهاد خاص خویش عمل کند و اگر حضرتش از طالبان دنیا و عاشقان قدرت بود، به وی پاسخ

مثبت می داد و پس از آن مطابق آنچه مناسب می دید عمل می کرد ولی آن حضرت چیزی را که به آن معتقد نبود، متعهد نمی گشت و هیچ راهی را که در آن کجی یا انحراف از الگوها و هدایت اسلام باشد، در پیش نمی گرفت.

(۱) «عدالت» با گسترده ترین مفاهیمش در شخصیت امام علیه السلام فراهم آمده بود و آن از عناصر اصلی است که لازم است هر زمامداری که عهده دار امور مسلمین گردد، به آن زیور یابد.

(۲) اینها بعضی از ویژگیهای امام علیه السلام می باشد، پس چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را نامزد نماید و برای منصب خلافت انتخاب نکند؟! و اگر ما به اصل وراثت متعهد شویم که مهاجرین آن را در برابر انصار حجت قرار دادند، امام از دیگران به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته تر بود؛ زیرا وی ابن عم پیامبر و داماد و پدر دو سبطش بوده است.

(۳) «سیدیو» می گوید: «اگر به اصل وراثت که از آغاز به نفع علی بوده، معترف می شدند، این اصل می توانست منازعات نکبت باری که اسلام را غرق در خون نمود، متوقف سازد. همسر فاطمه در شخص خود، حق وراثت را به عنوان وارث شرعی پیامبر دارا بود همان گونه که حق انتخاب شدن را نیز در اختیار داشت» (۱).

(۱) روح الاسلام، ص ۲۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۷۸

(۱) نگرش دقیقی که از عوامل عاطفه و تقلید متأثر نشود، حکم می کند پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را که در امور خلافت جانشین وی باشد، تعیین نموده و بر امام امیر المؤمنین به نص، تصریح فرموده است نه بخاطر

قاعده وراثت و دیگر اعتبارات عاطفی، بلکه بخاطر فراهم بودن صفات رهبری در شخصیت وی ...

و از ضعیف ترین اقوال و دورترین آنها از منطق دلیل است، اینکه گفته شود پیامبر صلی الله علیه و آله امر خلافت را مهمل گذاشت و چیزی در مورد آن نفرمود! بلکه امر آن را به مسلمین وا گذاشت و برای آنان آزادی انتخاب هر کس را که می خواستند، قرار داد؛ زیرا این امر - بنا به آنچه علمای شیعه می گویند - نبود ساختن بنای اجتماعی است که اسلام بر پای داشته و افکندن امت در فتنه ها و بحرانهاست و در عمل نیز این امر در صحنه حیات اسلامی محقق گشت آنگاه که امت، به الغای نصوص وارده از پیامبر در مورد امام علیه السلام پرداخت؛ زیرا امت به تکانهایی سخت دچار شد و طوفانی از فتنه ها و هواها بر آن وزیدن گرفت، چون طمعکاریهای سیاسی نزد بسیاری از رهبران مسلمین استحکام یافت و در راه حکومت و قدرت، خود را هلاک کردند و گروههای بزرگی از مردم را به جنگهایی نابودکننده کشاندند تا هدفها و مطامع خود را محقق سازند تا آنجا که از دست دادن فرزندان و سوگ و اندوه در همه انحای جهان اسلام منتشر شد.

(۲) «استاد محمد سید گیلانی» می گوید: «آن قوم در مورد خلافت، چنان در گیر شدند که همانند آن را در میان امتهای دیگر کمتر می بینیم و در راه آن مرتکب اعمالی شدند که امروزه ما از آن دوری می گزینیم و نتیجه این شد که جانها از بین رفت، شهرها نابود شد، روستاها ویران گشت، خانه ها به آتش کشیده شد، زنان، بیوه، کودکان، یتیم گشتند و خلق

کثیری از مسلمین به هلاکت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۷۹

رسیدند...» (۱).

(۱) طبیعی است آن ویرانی که بر مسلمین وارد شد، نتیجه ای حتمی برای انحراف خلافت از مجرای اصیلی بود که خداوند برای آن خواسته بود آن را در عترت پاک قرار دهد که خود همتای قرآن کریم بوده است.

به هر حال، من می کوشم که با تلاشی هر چه تمامتر در این مباحث به سوی حق، حرکت کنم و حوادثی را که همزمان با بیعت شیخین بود، به تصویر بکشانم و آنها را با دقت و جدای از هر چیز دیگر، بنمایانم و در این زمینه همچون جوینده ای باشم که از هر راه ممکن برای رسیدن به واقعیت، تلاش می نماید.

(۲)

کنگره سقیفه

هیچ حادثه ای را برای امت، خطرناکتر از «کنگره سقیفه» ندیده ام که انصار آن را برای دستیابی به حکومت و استبداد در امر دولت، تشکیل دادند؛ زیرا آن، سنگ اساسی برای وخامت اوضاع امت و دچار شدن آن به فجایع و بلاها بود و در این کنگره بود که طمعکاریها گسترش یافت و هواها در آن حاکم گشت.

«بولس سلامه» می گوید:

و توالت تحت السقیفه احداث اثار کوامنا و میولا

نزعات تفرقت کغصونا لعوسج الغض شائکا مدخولا «در زیر سقف سقیفه حوادثی در پی هم آمد که کینه های خفته و امیال را بر انگیخت».

(۱) اثر تشیع در ادبیات عرب، ص ۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۸۰

«عصیتهایی که پراکنده شد همچون شاخه های درخت خاری که پرتیغ و درهم پیچیده باشد».

(۱) این کنگره سیاسی، زنجیره ای دراز از حوادث سهمگین را به دنبال داشت که بنا به گفته محققان، فاجعه کربلا، یکی از آنها بود.

«امام كاشف الغطاء رحمه الله» مى گوید:

تالله

ما کربلا لو لا «سقیفتهم» و مثل ذا الفرع ذاک الاصل ينتجه «به خدا قسم اگر «سقیفه شما» نمی بود، کربلا به وجود نمی آمد و همانند این فرع از آن اصل، حاصل می گردد».

و ما ناگزیر، باید توفقی کوتاه برای بحث درباره این کنگره مهم داشته باشیم و اینکه چگونه بود که ابو بکر پیروز شد؟

(۲)

انگیزه های کنگره سقیفه

انگیزه هایی که سبب شد تا انصار با آن سرعت زیاد و بدون تأمل در تأخیر موضوع تا بعد از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله در آرامگاه ابدیش، به تشکیل کنگره خود اقدام نمودند، عبارتند از:

(۳) ۱- آنان تحریک سیاسی از سوی مهاجرینی که جبهه قریشی مخالف امام را تشکیل می دادند، مشاهده نمودند؛ زیرا آنان به اتفاق به دور ساختن خلافت از حضرت علی علیه السلام مصمم شدند و از آنها نشانه های تمرد، به وضوح آشکار شد از این جهت که از پیوستن به سپاه اسامه خودداری نمودند و مانع شدند پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی را بنویسد که آن را ضامن سعادت و اصالت امت قرار دهد.

و گمان غالب این است که انصار از کینه و دشمنی مهاجرین نسبت به امام، مدت زیادی پیش از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه شده بودند و می دانستند که آنان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۸۱

در برابر حکم آن حضرت، مطیع نخواهند بود و به تسلط وی، رضایت نخواهند داد؛ زیرا وی افراد آنان را کشته و سرهای بزرگانشان را درو کرده بود.

(۱) «عثمان بن عفان» به امام می گوید: «چه کنم اگر قریش شما را دوست نداشته باشند در حالی که شما در روز بدر، هفتاد مرد از آنها

را کشته بودید که چهره هایشان چون گوشواره های طلا بودند، بینی هایشان پیش از لبهایشان بر خاک مالیده می شد» (۱).

(۲) عثمان، میزان رنج و اندوه قریش را بر کسانی که از آنها در واقعه بدر کشته شده بودند، بیان می کند، از مردانی که چهره هایشان به سبب شادابی و زیباییشان شبیه گوشواره های طلا بودند که بینی هایشان به خواری پیش از لبهایشان بر زمین افتاد و بدون شک آنها معتقد بودند که امام علیه السلام همان کسی است که مردانشان را کشت و آنها خواهان انتقام خونهایی بودند که آن حضرت ریخته بود.

(۳) «کنانی» در تشویق قریش به انتقام گرفتن از امام و خونخواهی از وی می گوید:

فی کل مجمع غایه اخراکم جذع ابر علی المذاکی القرح

لله درکم أَلَمَّا تذكرواقد یذکر الحر الکریم و یستحی

هذا ابن فاطمه الذی افناکم ذبحا بقتله بعضه لم یدبح

این الکحول و این کل دعاهمفی المعضلات و این زمن الابطح (۲)

(۱) شرح نهج البلاغه ۲۲/۹ - ۲۳.

(۲) شرح نهج البلاغه.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۸۲

چشمها را مجروح نمود».

«خداوند شما را باد آیا به یاد نمی آورید در حالی که آزاده بزرگوار به یاد می آورد و شرم می کند».

«این فرزند فاطمه (۱) است که شما را سر برید و نابود ساخت و در برابر بعضی سر بریدنهایش سر او بریده نشده است».

«کجا بندگان و آن نامدارانی که در سختیها بودند و زینت سرزمین مکه کجا شد؟».

(۱) «ابن طاووس» از پدرش روایت کرده: به علی بن الحسین علیه السلام گفتم: چرا قریش، علی را دوست نمی دارد؟

آن حضرت علیه السلام پاسخ داد: «زیرا وی اولشان را به آتش فرستاد و آخرشان را به ننگ دچار ساخت ...» (۲).

(۲) به

هر حال، انصار دانستند که مهاجرین از قریش، توطئه هایی را می چیدند و برای امام، نقشه های شومی در سر می پروراندند و آنان به حکومتش راضی نخواهند شد و این امر را در روز «غدیر خم» اعلام نمودند؛ زیرا گفتند:

«محمّد گمان کرده که این امر برای عموزاده اش انجام شده است و هیهات که انجام شود!» و انصار، یقین کردند که اگر مهاجرین زمام حکومت را به دست گیرند، آنان به سبب دوستیشان نسبت به امام، دچار شدت و سختی خواهند شد و لذا آنان به انعقاد کنگره و اقدام به نامزدی فردی از میان خود برای خلافت، پرداختند.

(۱) مقصود «فاطمه بنت اسد»، مادر امام امیر المؤمنین علیه السلام است.

(۲) ابن الاعرابی، معجم، ۳/۵۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۸۳

(۱) ۲- از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود، برای انصار مشخص گشت که اهل بیت، خلافت را به دست نمی آورند و آنان پس از آن حضرت، مستضعف خواهند بود. شیخ امامیه، «شیخ مفید» روایت کرده هنگام بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله عمویش عباس، فرزند وی فضل، علی بن ابی طالب و افراد خاص خانواده اش نزد آن حضرت باقی می ماندند. پس عباس به آن حضرت گفت: اگر این امر پس از تو در میان ما مستقر خواهد گشت، ما را بشارت ده و اگر می دانی که ما در مورد آن مغلوب می شویم، در مورد ما سفارش کن.

آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «شما بعد از من مستضعف خواهید بود» (۱) و پیش از آن نیز پیامبر صلی الله علیه و آله این امر را میان مسلمین منتشر ساخته بود، بنابراین،

انصار در مورد خود احتیاط نمودند و به تشکیل آن کنگره خویش اقدام کردند تا بر حکومت دست یابند و مهاجران قریش پیش از آنها به آن نرسند.

(۲) ۳- انصار، ستون فقرات نیروهای مسلح اسلامی بودند و ضربات خرد کننده ای بر قریشیان وارد ساخته و بزرگان آنان را هلاک کرده و در راه اسلام، غم و سوگ را در خانه های آنان پراکنده نموده بودند و می دانستند اگر آن امر برای قریشیان پای گیرد، در سرکوبی و خواری آنان خواهند کوشید تا از آنها انتقام بگیرند.

(۳) این مطلب را «حباب بن منذر» در گفتار خویش چنین بیان کرده: «ولی ما می ترسیم که پس از شما کسانی عهده دار خلافت شوند که ما فرزندان، پدران و برادرانشان را کشته ایم». و این پیش بینی به حقیقت پیوست؛ زیرا هنوز مدت زمان کوتاه حکومت خلفا به پایان نرسیده بود که قدرت به امویها رسید و آنها در خوار ساختن انصار و مقهور نمودن آنان و اشاعه فقر و نیاز در میان آنها کوشیدند

(۱) ارشاد، ص ۹۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۸۴

و معاویه در انتقام گرفتن از آنان، فراوان کوشید و هنگامی که پس از او یزید به قدرت دست یافت، در ضربه زدن به آنها کوشید و مال، خون و نوامیس آنان را برای سپاهیان خویش در جریان «واقعه حرّه» مباح ساخت، واقعه ای که تاریخ برای آن نظیری در شقاوت و قساوت ندیده بود.

اینها بعضی از عواملی هستند که سبب شدند تا انصار، کنگره خویش را منعقد سازند و سعی داشتند آن را مخفیانه و محرمانه نگهدارند.

(۱)

سخنرانی سیاسی سعد

هنگامی که اوس و خزرج در سقیفه بنی ساعده فراهم آمدند، «سعد بن

عباده» رهبر خزر ج به افتتاح کنگره پرداخت و چون بیمار بود، نمی توانست با صدای بلند سخن بگوید، او می گفت و یکی از خویشاوندانش گفتار او را به دیگران می رساند. سخنرانی وی بدین شرح بود:

(۲) «ای گروه انصار! شما سابقه ای در دین و فضیلتی در اسلام دارید که هیچ کس از عرب آن را ندارد؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله بیش از ده سال در میان قوم خود ماند و آنان را به پرستش خدای رحمان و ترک پرستش بتها فرا می خواند ولی جز عده کمی نمی توانستند از او حمایت کنند و یا اینکه دین او را عزت بخشند و سختی را دور نمایند، کسی به وی ایمان نیاورد تا اینکه خداوند فضیلت را برای شما اراده فرمود و کرامت را به سوی شما سوق داد و شما را به نعمت خویش مخصوص گردانید و ایمان به او و به پیامبرش و دفاع از وی و یارانش و عزت بخشیدن به وی و دینش و جهاد با دشمنانش را به شما روزی عنایت کرد و شما سخت ترین مردم بر علیه دشمنانش بودید تا اینکه مردم عرب، خواسته یا ناخواسته در برابر امر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۸۵

خدا تسلیم شدند و دورترین آنان با خواری، اطاعت را گردن نهادند، پس عرب با شمشیرهایتان به رسول خدا ایمان آوردند و خداوند آن حضرت را در حالی که از شما راضی و چشمش به شما روشن بود، از میان برداشت، پس این امر (خلافت) را به تنهایی خود از میان مردم بر عهده گیرید که از میان دیگران، آن متعلق به شماست ...» (۱).

(۱) سخنرانی وی

متضمن نکات ذیل بود:

۱- گرامی داشت مبارزه انصار و شجاعت بی مانند آنان در راه اسلام و عزّت بخشیدن به آن و سرکوب نیروی دشمنان آن تا آنجا که پایه هایش مستحکم و بازوانش قدرتمند گشت و آنان در راه نشر و شکوفایی آن، سهم وافر داشتند؛ زیرا آنان همانها بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله را در روزگار محنت و غربتش حمایت نمودند، بنابراین، آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله اولی و از دیگران به منصبش شایسته تر هستند، چون «من کان علیه الغرم فهو اولی بالغنم؛ هر کس که هزینه و زحمت بر عهده اش باشد، به غنیمت، شایسته تر است».

(۲) ۲- محکوم کردن خاندانهای قریشی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند و با رسالتش ستیز کرده با وی جنگیدند تا آنجا که به مهاجرت به یثرب مجبور گشت و اینکه آنها که از آنان به وی ایمان آوردند، قادر به حمایت وی و دفاع از آن حضرت نبودند، بنابراین، حقی در حکومت و سهمی در اداره امور دولت اسلامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برپا داشته بود، نداشتند؛ حکومتی که جز به وسیله بازوان انصار و جهاد آنان، پایدار نگشته بود.

(۱) الکامل ۲/ ۳۲۸. طبری ۳/ ۲۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۸۶

(۱)

انتقاد وارد بر سعد

از انتقادات وارد بر سعد این است که وی عترت پاک را که هموزن قرآن کریم است، مورد فراموشی قرار داد و به سرور آن عترت، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام اشاره ای ننمود، آنکه باب مدینه علم پیامبر و نسبت به آن حضرت به منزله هارون از موسی بود و سعد، نسبت به

آن حضرت، تجاهل نمود و برای خود و قوم خویش دعوت کرد و نخستین تیری که به سوی اهل بیت علیهم السّلام نشانه گرفته شد از آن روز بود که انصار و مهاجرین بر چشم پوشی از کرامت عترت پیامبرشان تعمد ورزیدند تا به تختهای حکومت برسند و از مواهب دولت و مناصب آن، بهره مند شوند.

(۲) به هر حال، سعد تا حد زیادی در تجاهل حق امام علیه السّلام به خطا رفت و ما هیچ توجیهی برای این کار وی نمی بینیم و او با این عمل خود، امت را به فتنه ها و مصیبتهای عظیمی مبتلا ساخت و به شرّی بزرگ گرفتار نمود؛ زیرا خلافت از آنچه خداوند و رسولش برای آن خواسته و در عترت پاک قرار داده بودند، منحرف گشت، در حالی که عترت، حریص ترین افراد بر این بودند که اسلام را حرف به حرف عمل کنند و امور و احکامش را به اجرا درآورند.

(۳) سعد، به سزای عمل خویش رسید و همین که حکومت برای «ابو بکر» مستقر گشت، به تعقیب وی پرداخت و او ناچار شد تا از یثرب به سرزمین شام هجرت کند و «خالد بن ولید» به همراه یکی از دوستانش به دنبال وی رفته، در تاریکی شب، برای وی در کمین نشستند و او را ضربه زدند و در چاه افکندند و گفتند جنها او را کشته اند و از زبان آنها شعری سرودند که در آن به قتل او افتخار می کردند:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۸۷ نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده و رمیناه بسهمین فلم نخطی فؤاده
«ما سرور خزرج، سعد بن عباده را کشتیم و او را با

دو تیر زدیم و قلب وی را به خوبی نشانه گرفتیم».

(۱) و عجیب آنکه سیاست حکومت در آن دوره ها جن را به خدمت گرفته، آن را از وسایل کار خویش ساختند! و عده ای از کم خردان و ساده لوحان، این مطلب را بدون دقت و توجه به اهداف سیاسی، باور نمودند.

(۲)

فانوانی انصار

«انصار» اراده ای محکم و عزمی ثابت نداشتند و از امور سیاسی بی اطلاع بودند و با وجود عده زیادشان، دچار ناتوانی، ضعف و سستی شدند. و بنا به گفته مورخان، پس از سخنرانی سعد، میان خود به جرّ و بحث پرداخته گفتند: اگر مهاجرین از قریش نپذیرفتند و گفتند ما مهاجران و یاران نخستین و عشیره و اولیای او هستیم پس چرا شما بعد از او در این امر به منازعه پرداخته اید؟

گروهی از آنان گفتند: در آن صورت می گوییم: از ما امیری باشد و از شما امیری و کمتر از این را هرگز نمی پذیریم.

(۳) هنگامی که «سعد» این روحیه هزیمت جوی را ملاحظه کرد که در دل‌های قومش جریان یافته، برخاست و گفت: «این آغاز ضعف است» (۱).

آری، اول و آخر ضعف بود؛ زیرا ضعف روحیه و پراکندگی صفوف و ناپختگی آنان را در صحنه های سیاسی، آشکار ساخت؛ چون آنان کنگره خود را تشکیل داده و آن را بسیار مخفی نگهداشته بودند تا از حوادث، پیشی

(۱) ابن اثیر، کامل ۲/ ۳۲۸، و طبری ۳/ ۲۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۸۸

گیرند قبل از آنکه مهاجرین از قریش بدانند، به حکومت دست یابند، ولی آنان در این مبارزه بی حاصل در زیر سرپوش ماندند تا اینکه فرصت را از دست دادند؛ چون مهاجران، بی خبر بر آنها وارد شده، اختلاف

و تفرقه را در میان آنان پراکنده ساختند تا آنجا که بر اوضاع مسلط شده و زمام امور را به دست گرفتند.

(۱)

کینه ها و دشمنیها

امر دیگری که سبب شکست انصار گردید، شیوع کینه و دشمنی در میان آنان بود. در میان اوس و خزرج از زمانهای دور، قیامها و کینه ها بود که به ریخته شدن خونها، تشدید اختلاف و دشمنی در میان آنها منجر گشته بود. و بنا به گفته مورخان، آخرین روزهای جنگ میان آنان، روز «بغاث»، شش سال پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به یثرب بود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنجا روی نهاد، بسیار کوشید تا میان آنان محبت و دوستی برقرار سازد و کینه ها و دشمنیها را از میان بردارد، ولی آثار آنها همچنان در دلهای آنان بر جای مانده بود و هرگاه عوامل چشم و همچشمی پیش می آمد- به گفته مورخان- بسیار اتفاق می افتاد که آن کینه ها آشکار می گشت، این کینه ها در روز سقیفه به صورتی آشکار ظاهر شد آنجا که «خضیر بن اسید» رهبر اوس بر سعد کینه گرفت آنگاه که قوم وی او را برای منصب خلافت نامزد نمودند. او به قوم خود گفت: «اگر خلافت را برای یک بار به سعد بسپارید، پیوسته به سبب آن، آنان را فضیلتی خواهد بود و هرگز برای شما سهمی در آن قرار نخواهند داد، پس برخیزید و با ابو بکر بیعت کنید...» (۱).

(۲) این امر، میزان کینه پنهان مانده در دلهای اوس نسبت به خزرج را نشان

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۲ / ۳۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۸۹

می دهد که اگر سعد یک بار

به حکومت برسد به سبب آن خزرچ بر اوس برتری خواهند یافت و این چیزی است که بر رهبر اوس گران می آمد و برای همین بود که فوراً همراه قوم خود با ابو بکر بیعت نمود و اگر این نمی بود، امر (خلافت) برای وی پایدار نمی گشت.

(۱) علاوه بر آن، بعضی از اوسیان بر سعد کینه به دل داشتند و این منصب را برای وی بزرگ می دانستند؛ زیرا بشیر بن سعد خزرچی یکی از مهمترین رقبای وی بود و همراه خزرجیان شد و با ابو بکر بیعت نمود و کار سعد را تباه ساخت.

به هر حال، این اختلاف و کینه توزی سبب شد که امر (خلافت) از دست انصار خارج شود و مهاجرین بر آن دست یابند.

(۲)

حسابگری عمر

«عمر»، کار خطیر بسیار مهمی انجام داد تا اوضاع را در اختیار بگیرد و از هر عملی که به انتخاب جانشینی برای پیامبر صلی الله علیه و آله بینجامد، جلوگیری نماید؛ زیرا همکارش ابو بکر، هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه نبود بلکه در «سنح» اقامت داشت «۱»، پس کسی را به دنبال وی فرستاد تا او را بیاورد، ولی ترسید که پیش از آمدن وی، شخص دیگری به صحنه وارد شود، بنابراین، با حالتی ترسناک به راه افتاد و در حالی که خیابانها و کوچه های مدینه را درمی نوردید و در کنار هر جمعی از مردم می ایستاد و شمشیر خود را که در دست داشت تکان می داد و با صدای بلند می گفت:

(۱) «سنح»، محلی است که یک میل با مدینه فاصله دارد و گفته شده که یکی از بلندیهای آن است به فاصله چهار میل.

زندگانی حضرت

(۱) «عده ای از منافقین ادعا کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرده است در حالی که به خدا سوگند وی نمرده است، ولی به سوی خدایش رفته، آن گونه که موسی بن عمران رفته بود ... به خدا! رسول خدا بازمی گردد و دست و پای کسانی را که در مرگ او یاوه گویی کرده اند، قطع خواهد کرد».

و بر هر کسی که می گفت رسول خدا مرده است، می گذشت، با شمشیر خود ضربه می زد و او را تهدیدها می نمود «۱».

(۲) مردم ترسیدند و دچار توهم و شک شده، گرفتار امواجی هولناک از سرگردانی شدند و نمی دانستند که آیا ادعاهای عمر در مورد زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله را باور کنند که از بهترین آرزوهای آنان و از زیباترین رؤیاهایشان بود و یا اینکه آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرده بودند باور نمایند که او را بی حرکت در میان خانواده اش بر بستر، آرمیده دیده بودند؟! (۳) عمر، همچنان رعد و برق داشت تا آنجا که گوشه لبهایش کف بر آورده بود و افرادی را که در مورد مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله یاوه سرایی کنند، به کشتن و قطع دستها و پاها تهدید می کرد، ولی مدتی نگذشت که یار و همراهش ابو بکر از «سنح» آمد و همراه وی به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و ابو بکر جامه از صورت پیامبر صلی الله علیه و آله برداشت تا از مرگ وی مطمئن شود و پس از اینکه از وفات وی مطمئن شد، به سوی مردم خارج شد و ادعاهای

عمر را نادرست خواند. و به گروه‌های سرگردانی که فاجعه درگذشت نجات دهنده عظیمشان آنها را از سخن بازداشته بود، روی کرد و گفت:

(۴) «هر کس محمد را می پرستید، محمد مرده است و هر کس خدا را

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱/ ۱۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۹۱

می پرستید، خدای زنده است و نمی میرد. و قول خدای تعالی را تلاوت کرد که می فرماید: **وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** «۱».

«و محمد جز پیامبری نیست که پیش از وی رسولان بوده اند، آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، شما به گذشته خود بازمی گردید؟ و هر کس به گذشته اش باز گردد، هیچ زبانی به خداوند نمی رساند و خداوند به سپاسگزاران پاداش خواهد داد».

(۱) عمر، درنگ نکرد و اعتراف و تصدیق نمود و چنین گفت: به خدا جز این نیست که وقتی خبر درگذشت رسول خدا را شنیدم، پایم شکسته شد و بر زمین افتادم و پاهایم قدرت حرکت را نداشتند» «۲».

(۲)

چند نکته مهم

اگر با دقت و تأمل به این اقدام شگفت انگیزی که از شیخین صادر شد توجه کنیم، چندین نکته مهم را در آن می بینیم که شایسته توجه و بررسی هستند و آنها عبارتند از:

(۳) ۱- عمر، به شکلی قاطع و با اصرار تمام، مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را منکر شد و ادعا نمود که آن حضرت به سوی پروردگارش رفته است همان گونه که موسی بن عمران رفت و اینکه ناگزیر به زمین بازمی گردد و یاوه سرایان در مورد مرگش

را مجازات می کند و بدون شک، این عمل ناشی از ایمان وی به زنده بودن

(۱) آل عمران / ۱۴۴.

(۲) کامل ۲ / ۳۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۹۲

پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده، بلکه ناشی از فرصت طلبی و در مسیر رسیدن به هدفهای سیاسی بر حسب نقشه هایی بود که نامداران حزب وی همچون ابو بکر و ابو عبیده آنها را برنامه ریزی کرده بودند. و از دلایل این امر موارد زیر است:

(۱) الف- عمر، شخصا از کسانی بوده که مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را انتظار می کشید و به اسامه می گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله می میرد و تو بر من امیر باشی؟»، این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود و وی از مرگ پیامبر مطمئن شد هنگامی که آن حضرت صلی الله علیه و آله از مرگ خویش با مسلمین سخن گفت و نشانه های نزدیک شدن مرگش را- بنا به آنچه در مباحث پیشین گذشت- برای آنان بیان فرمود.

(۲) ب- اینکه وی هنگام بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آن حضرت ایستاد و مانع شد آن حضرت چیزی را بنگارد که امتش را از فتنه ها و گمراهی بازدارد و به آن حضرت گفت: «کتاب خدای برای ما کافی است» و طبعی است که وی این حرف را موقعی بیان کرد که از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله مطمئن شده بود.

(۳) ج- کتاب عظیم خدا اعلام نموده است که هر انسانی ناگزیر باید جام مرگ را سر کشد. خدای تعالی فرموده: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ «۱».

«هر

کسی مرگ را می چشد و آنگاه به سوی ما بازمی گردید».

و خدای تعالی در خصوص پیامبرش فرموده است: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ** «۲».

«همانا تو می میری و آنان هم می میرند».

(۱) عنکبوت / ۵۷.

(۲) زمر / ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۹۳

و خدای تعالی فرمود: «و محمد نیست جز پیامبری که پیش از وی پیامبران بوده اند، پس اگر بمیرد و یا کشته شود به گذشته خود بازمی گردید...» «۱».

این آیه ها در روز روشن و در تاریکی شب تلاوت می شوند، پس آیا عمر از آنها بی خبر بوده در حالی که وی کتاب خدا را می شنید و هر بامداد و هر شامگاه با رسول خدا صلی الله علیه و آله روبه رو می شد؟

(۱) د- آرام شدن عمر و فرونشستن خیزش خروشاننش هنگام آمدن یارش ابو بکر و تصدیق بدون جرّ و بحث وی نسبت به گفتار ابو بکر هنگامی که در گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله را اعلام کرد، همه بدون شک، اقتضا دارد که وی تنها برای رسیدن به مقاصد و اهدافش دست به آن کار زده بود.

(۲) ۲- اعلام عمر مبنی بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به زمین بازخواهد گشت و دست و پای کسانی را که در مورد مرگش یاوه سرایی کرده اند، قطع خواهد کرد، خالی از ضعف نبوده؛ زیرا بریدن دست و پا و حکم اعدام، تنها در مورد کسانی است که از دین خدا خارج شوند و یا مفسد فی الارض باشند و گفتن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشته است، قطعاً از مواردی نیست که آن مجازات را مستوجب باشد.

(۳) ۳- ابو بکر در سخنرانی خود که وفات

پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن اعلام کرد، گفت: «هر کس محمد را می پرستید، همانا محمد مرده است و هر کس خدا را می پرستید، همانا خداوند زنده است و نمی میرد» و آنچه مسلم است، نقل نشده که شخصی از مسلمین رسول خدا صلی الله علیه و آله را می پرستیده و یا اینکه او را به جای خداوند به عنوان پروردگار انتخاب کرده باشد، بلکه همه مسلمین اجماع دارند

(۱) آل عمران / ۱۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۹۴

که آن حضرت، بنده خدا و فرستاده اوست که خداوند وی را برای وحی خویش انتخاب نموده و برای رسالتش برگزیده است.

(۱)

غافلگیر نمودن انصار

هنگامی که انصار در سقیفه خویش در کار چاره جویی و رایزنی در امور خلافت و بیعت بودند، «عویم بن ساعده اوسی و معن بن عدی» هم پیمان انصار که از یاران ابو بکر و از اعضای حزب وی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، بدون اطلاع، از کنگره آنان خارج شدند در حالی که دلپایشان از کینه و دشمنی نسبت به سعد پر بود. آنها شتابان روانه شدند و ابو بکر و عمر را از آن باخبر ساختند. آنها به شدت نگران گشتند و همراه با ابو عبیده بن جراح «۱» و سالم غلام ابو حذیفه به سرعت حرکت کردند و جمعی دیگر از مهاجرین به دنبال آنها رفته، انصار را در محل تجمع خود، گیر آوردند.

(۲) انصار، سراسیمه و آشفته گشتند و رنگ از چهره سعد رفت و از این ترسید که امر (خلافت) از دست آنها خارج شود؛ زیرا از ناتوانی انصار و پراکندگی نیروها و شکنندگی وحدتشان

آگاه بود، چون وی کنگره آنان را از ترس مهاجرین، مخفی و پنهان نگهداشته بود که با ورود غیر منتظره آنان، همه نقشه هایش بر باد رفته و همه کوششهایش در گرفتن بیعت برای خود، با شکست مواجه شد.

(۱) طبری، تاریخ ۳/ ۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۹۵

(۱)

سخنرانی ابو بکر

پس از اینکه مهاجرین به کنگره انصار وارد شدند، عمر خواست تا سخن آغاز نماید، ولی ابو بکر مانع او شد؛ زیرا از تندی او با خبر بود و این امر در چنین وضعیت تیره، انباشته از دشمنیها و کینه ها به نتیجه نمی رسید و باید با شیوه هایی سیاسی کارکشتگی و سخنان نرم برای کسب موقعیت استفاده شود، پس ابو بکر لب به سخن گشود و آن قوم را مخاطب قرار داد و با لبخندهایی سرشار از ملاحظت و خوش رویی گفت:

(۲) «ما مهاجرین نخستین مردم مسلمان هستیم و از نظر اصل و نسب، گرامی ترین آنها، از نظر خانه ها در حد وسط می باشیم و از نظر چهره ها زیباترین آنانیم و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه آنان نزدیکتریم و شما برادران ما در اسلام و شرکای ما در دین می باشید، نصرت دادید و مواسات نمودید، خداوند شما را پاداش نیک دهد، پس ما امیران هستیم و شما وزیران می باشید. مردم عرب جز این شاخه از قریش را پیرو نخواهند شد پس بر برادران مهاجرتان بخاطر آنچه خداوند آنان را به آن بر شما برتری داده است، بد دل نشوید و من یکی از این دو مرد (یعنی عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح) را برای شما پسندیده ام...» (۱).

(۳)

بررسی و تحلیل

لازم است توفقی کوتاه برای دقت در این سخنرانی داشته باشیم:

۱- ابو بکر، هیچ اهمیتی به وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نداده است و این بزرگترین

(۱) طبری، تاریخ ۳/ ۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۹۶

مصیبتی است که مسلمین بدان دچار شده و فجیع ترین فاجعه ای که دلها از پریشانی آن

صدمه دیده است. و برای وی بهتر این بود که آنها را در وفات نجات دهنده آنان تسلیت گوید و احسان وی را یادآور شود و نیکوکاری او را در دین و دنیایشان به خاطر آورد و آنان را برای شرکت در تشییع جنازه مطهر آن حضرت، دعوت کند تا او را در آرامگاه ابدیش به خاک سپارند و پس از آن به انعقاد کنگره عمومی که همه طبقات مردم مسلمان را در بر می گرفت، دعوت نماید تا به اراده خویش آزادانه هر که را بخواهند به عنوان خلیفه برای خود برگزینند آن هم به فرض اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به عنوان جانشین پس از خود تعیین نکرده باشد.

(۱) ۲- منطق این سخنرانی، قدرت طلبی و منصب جویی است و به هیچ چیزی به غیر از آن اهمیتی نمی دهد و به انصار پیشنهاد می دهد که به نفع برادران مهاجرشان از خلافت دست بردارند و در امور مملکت با آنها رقابت ننمایند و آنها را نوید داده که در برابر آنان، وزرایشان باشند، اما پس از اینکه امر (خلافت) برای وی مستقر گشت، در حق آنان اجحاف نمود و هیچ منصبی از امور دولت خود را به آنان نسپرد و آنها را از همه پستهای حکومتی بر کنار ساخت.

(۲) ۳- این سخنرانی یکباره حق عترت پاک را نادیده گرفت که آن معادل قرآن است و یا همچون کشتی نوح، هر کس بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر کس از آن بازماند، غرق می شود و فرو می افتد، بنا به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است.

(۳) برای وی شایسته تر

آن بود که قدری درنگ کند تا تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله پایان یابد و نظر اهل بیت آن حضرت پرسیده شود تا خلافت، صورتی شرعی پیدا کند و از آن به عنوان یک لغزش یاد نشود آن گونه که عمر آن را توصیف نمود و گفت:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۹۷

«همانا بیعت ابو بکر لغزشی بود که خداوند مسلمین را از شر آن بازداشت.»

(۱) «امام شرف الدین» می گوید: «اگر فرض شود نصی در مورد خلافت در خصوص شخصی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله وجود نداشته باشد و فرض شود آنان از نظر اصل و نسب یا اخلاق و جهاد و یا علم و عمل و یا ایمان و اخلاص برجسته نیستند و در هر فضیلتی پیشتاز نبوده بلکه همچون دیگر صحابه بوده اند، آیا مانعی شرعی یا عقلی و یا عرفی وجود داشته که انجام بیعت به بعد از فراغت آنان از تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله موکول شود و یا اینکه حفظ امنیت تا هنگام استقرار امر خلافت به یک فرماندهی نظامی موقت سپرده شود؟ آیا این تعداد از درنگ و تأمل در مورد آن داغدیدگان، مناسب تر نبوده است؟ در حالی که آنان امانت پیامبر صلی الله علیه و آله و بازمانده آن حضرت نزد آنها بوده اند و خدای تعالی فرموده است:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ «۱».

«به حقیقت پیامبری از خودتان برای شما آمده است که آنچه شما را به زحمت اندازد بر او گران باشد، بر شما دلسوز است و نسبت به مؤمنین، رؤوف و

مهربان می باشد.

(۲) آیا از حق این پیامبر که رنج امت بر او گران است و بر سعادت آن، حریص و نسبت به آن، رأفت و رحمت دارد، نیست که عترت وی رنجانیده نشود و اینگونه که غافلگیر شد، غافلگیر نشود، در حالی که زخم آن هنوز بهبودی نیافته و پیامبر به خاک سپرده نشده بود؟... «۲».

(۱) توبه/ ۱۲۸.

(۲) النص و الاجتهاد، ص ۷۹-۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۹۸

(۱) ۴- منطقی که ابو بکر در مورد حقانیت مهاجرین از قریش در خلافت به آن استناد جست، این بود که آنها از نظر خویشاوندی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر و از دیگران به وی خویشاوندتر بودند و این معیار در کاملترین وجه و تمامترین جنبه هایش در اهل بیت صلی الله علیه و آله فراهم می باشد؛ زیرا آنان از همه مردم به آن حضرت، نزدیکتر و خویشاوندتر بودند و چه گویا و شایسته است فرموده حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: «احتجوا بالشجره و اضاعوا الثمره».

«آنها درخت را حجت قرار دادند و ثمره را ضایع نمودند».

(۲) و آن حضرت علیه السلام ابو بکر را با این گفته خود مورد خطاب قرار داد و فرمود:

فان كنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرك اولی بالنبی و اقرب

و ان كنت بالشوری ملكت امورهم فكيف بها و المشیرون غیب «اگر تو خویشاوندی را در برابر معارضان حجت قرار داده ای، غیر از تو، به پیامبر شایسته تر و نزدیکتر باشد».

«و اگر با شورا بر امور آنان مسلط شدی، این چگونه باشد در حالی که افراد مورد مشورت، غایب بوده اند؟».

(۳) و «کمیت» می گوید:

بحقکم أمست قریش تقودناو بالفذ منها و الردیفین

و قالوا ورثناها أبانا و امانا و ما ورثهم ذاك أم و لا أب

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۹۹. یرون لهم فضلا علی الناس واجباسفاها و حق الهاشمیین اوجب «۱» «با حق شماسست که قریش رهبر ما شدند و با هر کلمه ای از آنان دو پشته سوار می شویم».

«و گفتند ما آن را به پدر و مادرمان ارث داده ایم در حالی که نه مادر و نه پدر آن را از آنها ارث نبرده اند».

«برای خود بر مردم حقی را بی خردانه واجب می بینند در حالی که حق هاشمیان، واجب تر است».

(۱) امام علیه السلام در حدیثی، از شدت نزدیکی خود نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و بعضی از موهبتهایش سخن گفته و فرموده است: «به خدا قسم من برادر (یعنی برادر پیامبر صلی الله علیه و آله)، ولی، عموزاده و وارث علم او هستم، پس چه کسی از من نسبت به او شایسته تر باشد؟...».

آن قوم، در پی طمعها و هواهای خود رفتند و برای رسیدن به قدرت و دستیابی به امتیازات آن، یکدیگر را هلاک نمودند و از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را بدان ملزم ساخت از تمسک به عترتش و عدم تقدم بر آنها و وجوب مراعات آن در هر چیزی، روی گردانیدند.

(۲)

بیعت با ابو بکر

ابو بکر، در سخنرانی گذشته اش موفق شد و به وسیله آن، وضعیت موجود را در اختیار گرفت؛ زیرا در آن سخنرانی، انصار را ستود و جهاد

(۱) الهاشمیات، ص ۳۱-۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۰

و کوشش هایشان در راه اسلام را بزرگ شمرد و بدین وسیله آتش قیام را در دل آنان فرونشاند همچنانکه آنان را

به حکومت امیدوار ساخت و آنها را وزیر قرار داد و آنچه را در دل آنها از استبداد مهاجرین در امر خلافت و کسب قدرت فردی بود، از بین برد و به آنان فهماند که وی از این جهت مهاجرین را بر آنان مقدم داشت که مردم عرب غیر از آنان را پیروی نمی کنند و مانند این بود که این مسأله بزرگ اسلامی تنها از مسائل مردم عرب می باشد و بقیه مسلمین، حقی در آن ندارند!! (۱) و این نکته برجسته ای است که ابو بکر به آن توجه نمود و آن اینکه وی خود را در این امر حاکم قرار داد و خود را از همه طمعیهای سیاسی بر کنار نشان داد و بدین وسیله بر نفوس انصار مسلط شد و دلها و عواطفشان را به دست آورد ...

سپس عمر به سخن آمد و گفتار دوستش را تأیید نمود و گفت: «هیئات که دو نفر در یک موضع فراهم آیند. به خدا قسم مردم عرب راضی نخواهند شد که شما را امارت دهند در حالی که پیامبرشان از غیر شما باشد، ولی مردم عرب امتناع نخواهند کرد که امر خود را به کسانی بسپارند که نبوت در آنها بود و ولی امرشان نیز از آنها باشد و ما در این مورد بر هر کسی که خودداری کند، حجتی آشکار و قدرتی بارز داریم، چه کسی با ما در سلطه محمد و امارت وی با ما به نزاع بر می خیزد؟ در حالی که ما اولیای او و عشیره وی هستیم مگر کسی که باطل را بخواهد یا به گناه دست یازد و خود را به هلاکت

افکند!...».

(۲) در این سخن، چیز جدیدی نیست جز تأکیدی بر آنچه ابو بکر گفته بود در اینکه مهاجرین در خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته ترند و آنان اولیای و عشیره وی هستند.

(۳) «استاد محمد گیلانی» می گوید: «وی به خویشاوندی مهاجرین نسبت به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۱

پیامبر با آنان محاجه نمود و با وجود این واجب، عدالت اقتضا می کرد که خلافت برای علی بن ابی طالب باشد مادام که خویشاوندی به عنوان مدرکی برای به دست گرفتن میراث پیامبر به کار گرفته شده بود؛ زیرا عباس، نزدیکترین مردم به پیامبر و مستحق ترین مردم در خلافت بود، ولی وی این حق خود را به علی وا گذاشت و از اینجا بود که در این منصب، حق تنها برای علی بود» (۱).

(۱) «حباب» به سخن آمد و به عمر پاسخ داد و گفت: «ای گروه انصار! اختیار خود را به دست گیرید و به گفتار این شخص و یارانش گوش ندهید تا سهم شما را از این امر ناپود کنند، پس اگر آنان خواسته شما را نپذیرفتند، آنان را از این سرزمین بیرون برانید و در این امور بر آنها مسلط شوید که سوگند به خدا! شما به این امر از آنها شایسته ترید؛ زیرا با شمشیرهای شما بود که مردم به این دین وارد شدند از آنها که ایمان آوردند و قبلا عقیده ای نداشتند، من پناهگاه شایسته و اندیشمند توانای آنم، من شیر بچه ای در کنام شیرم، به خدا اگر بخواهید آن را همچون گذشته، تنه ای بدون برگ خواهم ساخت، به خدا قسم هر کس بر آنچه می گویم پاسخی مخالف دهد، بینش را با

شمشیر درهم می کوبم ...».

(۲) این سخن، سرشار از خشونت، تهدید، دعوت به جنگ و تبعید مهاجرین از یثرب است، همچنانکه به خودستایی و افتخار به شجاعت خود، توجه داشت.

عمر او را پاسخ گفت و بر وی فریاد کشید: «در آن صورت خداوند تو را می کشد».

حباب به وی گفت: «بلکه تو را می کشد».

(۱) اثر تشیع در ادبیات عرب، ص ۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۲

(۱) ابو بکر از دگرگون شدن اوضاع ترسید، پس روی به انصار کرد و دو دوست خود «عمر و ابو عبیده» را برای خلافت نامزد کرد، ولی عمر به سوی وی شتافت و با چرب زبانی به وی گفت: «آیا این شدنی است در حالی که تو زنده باشی؟ هیچ کس تو را از جایگاهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را در آن قرار داده است، عقب نمی برد».

(۲) بعضی از محققین می گویند: نمی دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چه وقت او را مقام داده و یا در مورد وی اشاره ای نموده باشد، بلکه وی همراه بقیه برادران مهاجرش به عنوان سرباز در سپاه اسامه بوده است و اگر پیامبر وی را برای منصب خلافت نامزد کرده و او را علم و مرجعی برای امت قرار داده بود، وی را همراه خود در یثرب باقی می گذاشت و او را به سوی میدانهای جهاد گسیل نمی داشت، آن هم در زمانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله در ساعتهای پایانی زندگانی خود بود.

(۳) به هر حال، اعضای حزب وی از ترس اینکه مبادا حوادث، دگرگون شوند با سرعتی برق آسا به بیعت با وی پرداختند.
پس عمر،

بشیر، اسید بن حضیر، عویم بن ساعده، معن بن عدی، ابو عبیده بن جراح، سالم غلام ابو حدیفه و خالد بن ولید با وی بیعت نمودند و این عده برای واداشتن مردم و اجبار آنان به بیعت با او سخت کوشیدند و عمر بن خطاب از همه آنان در این راه کوشاتر بود و با هیجان زدگی، دست به کار شد و با آب و تاب، به شدت فعال بود و مردم را برای بیعت، به پیش می راند در حالی که چوب دستیش نقش فعلی در صحنه داشت. او شنید که انصار می گفتند: «سعد را کشتید».

(۴) عمر به شدت و با خشونت گفت: «او را بکشید، خدای او را بکشد که او

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۳

فتنه انگیز است» (۱).

(۱) نزدیک بود سعد را بکشند در حالی که وی بستری و دردآلود بود. او را به منزلش بردند در حالی که دست تهی بود و آرزوهایش بر باد رفته و رؤیاهایش نابود گشته بود.

(۲) هنگامی که بیعت ابو بکر انجام شد، افراد حزب وی، او را به سوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند همچنانکه عروسان را به زفاف می برند «۲» در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان در بستر مرگ آرمیده و هنوز در خاک نیارمیده بود تا از چشم آنان پنهان شود و حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام به تجهیز آن حضرت پرداخته بود.

(۳) هنگامی که حضرت امیر علیه السلام از بیعت ابو بکر آگاه شد، این قول شاعر را بر زبان آورد:

و اصبح اقوام یقولون ما اشتهواو یطغون لما غال زیدا غوائل «۳» «اقوامی به گفتن آنچه

دوست می داشتند مشغول شده و سر به طغیان برداشتند آنگاه که زید را حوادثی سهمگین دربر گرفته بود».

(۴) بیعت با ابو بکر با این سرعت برق آسا انجام شد و در این بیعت، عترت پاک نادیده گرفته شد و توجهی به آن صورت نگرفت و از آن روز با همه انواع مصیبتها و نکبتها رو به رو گردید و فاجعه کربلا و دیگر فجایعی که بر اهل بیت علیهم السلام وارد شد، چیزی جز شاخه هایی جدا شده از روز سقیفه نبود بر حسب آنچه محققان بر آن تأکید نموده اند.

(۱) العقد الفرید ۵ / ۱۲.

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۸ / ۲.

(۳) همان، ص ۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۴

(۱)

شادی قریشیان

هنگامی که حکومت به ابو بکر رسید، قریش شادمان گشته این امر را برای خود یک پیروزی به حساب آوردند؛ زیرا آمل و رؤیاهای آنان محقق گشته بود.

«ابو عبره قرشی» شادی قریش را با این گفته خود، چنین بیان می کند:

شکرا لمن هو بالثناء حقیق ذهب اللجاج و بویع الصدیق

من بعد ما زلت بسعد نعله و رجا رجاء دونه العیوق

ان الخلافة فی قریش ما لکم فیها و رب محمد معروق «۱» «سپاس آن را که شایسته ستایش است، لجاجت رفت و با صدیق، بیعت شد!».

«پس از آنکه پای سعد لغزید و امیدی داشت که ستاره عیوق از آن پایین تر است!».

«خلافت در قریش است، شما را در آن، سوگند به خدای محمد! سهمی نیست».

در این شعر، از انصار بدگویی شده و از محروم شدن آنان از خلافت، بسیار اظهار شادمانی گشته است ...

(۲) و از جمله کسانی که از بیعت ابو بکر اظهار شادمانی نموده اند، «عمر و عاص» بوده که در آن وقت

در مدینه حضور نداشت و در سفر بود، هنگامی که از سفر بازگشت و شنید که با ابو بکر بیعت شده است، گفت:

قل لأوس اذا جئتها و قل اذا ما جئت للخزرج

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۸/۲. الموفقیات، ص ۵۷۹-۵۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۵ تمنیتم الملک فی یثرب فانزلت القدر لم تنضج «۱» «به اوس بگویند هرگاه به نزد آنها رفتی و به خزرج بگو هر وقت بر آنها وارد شدی».

«در یثرب آرزوی حکومت کردید ولی دیگک پیش از پخته شدن، پایین آورده شد».

(۱) سرور و شادی، همه قبایل قریش را در برگرفت و آنان در حمایت از حکومت ابو بکر، موضع گرفتند و هنگامی که خبر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه رسید، خواستند اعلام ارتداد نموده از اسلام خارج شوند، ولی هنگامی که از خلافت ابو بکر آگاه شدند، اطاعت نموده و خرسندی و شادمانی خود را ابراز نمودند.

(۲)

موضعگیری ابو سفیان

«ابو سفیان» به مخالفت با حکومت ابو بکر برخاست و به سوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفت و آن حضرت را به نبرد با ابو بکر تشویق نمود و به او وعده یاری داد و گفت: «من گرد و خاکی را می بینم که چیزی جز خون آن را فرو نمی نشاند، ای خاندان عابد مناف! ابو بکر را چه به کارهایتان؟ کجایند آن دو مستضعف؟ کجایند آن دو ذلیل؟ علی و عباس را می گویم! چرا این امر در کمترین خاندان قریش باشد؟»

(۳) سپس به حضرت علی علیه السلام گفت: دست خود را باز کن تا با تو بیعت کنم که سوگند به خداوند! اگر بخواهی،

زمین

را بر علیه وی پر از سواره و پیاده می سازم.

(۱) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۶

آنگاه شعر متلمس را خواند:

و لن یقیم علی خسف یراد به الا الاذلان عیر الحی و الوتد

هذا علی الخسف مربوط بر مته و ذا یشج فلا بیکی له احد «هیچ کس بر آنچه از نابودی برایش خواسته شده است پایدار نمی ماند جز آن دو ذلیل که الاغ محله و میخ باشند».

«این یک با تمام وجود در زمین فرو می رود و آن یک زخمی می شود و کسی بر او نمی گرید».

(۱) ابو سفیان، عامل قبیله ای را برای ایجاد شورش و آشوب بر ضد حکومت ابو بکر به کار گرفت، ولی امام انگیزه هایش را می دانست و خصلتهایش را می شناخت، پس به وی پاسخ مثبت نداد بلکه به وی پاسخ رد داد و با گفتاری خشن به وی فرمود:

«به خدا تو با این سخن، جز فتنه چیزی را نخواسته ای و تو، به خدا سوگند! مدتها برای اسلام شرّ می خواسته ای و ما به نصیحت تو نیازی نداریم...» (۱).

(۲) ابو سفیان، همچنان به فتنه جویی خود ادامه داد و امام را برای اعلام قیام بر ضد ابو بکر، فرا می خواند و چنین می سرود:

بنی هاشم لا تطمعوا الناس فیکم و لا سیما تیم بن مره او عدی

فما الامر الّا فیکم و الیکم و لیس لها الا ابو حسن علی

ابا حسن فاشدد بها کف حازم فانک بالامر الذی یرتجی علی (۲)

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۲/ ۳۲۶.

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲/ ۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۷

«ای بنی هاشم! مردم را در خود طمع ندهید، خصوصا خاندان تیم بن مره یا خاندان عدی را».

«امر (خلافت) جز در میان شما

و برای شما نیست و برای آن، کسی جز ابو الحسن علی، شایسته نیست».

«ای ابو الحسن! برای آن همت گمار که تو برای کاری که مورد انتظار است بلند مرتبه هستی».

(۱) آنچه مسلم است، این است که مخالفت ابو سفیان از روی ایمان وی به حق امام علیه السلام نبوده بلکه امری ظاهری بوده که توطئه بر ضد اسلام و ستم بر آن را مدّ نظر داشته است و امام از او روی برگرداند و به عواطف دروغینش اهمیتی نداد؛ زیرا رابطه ابو بکر با ابو سفیان بسیار محکم بوده و بخاری روایت کرده است که ابو سفیان بر جمعی از مسلمین گذشت که ابو بکر، سلمان، صهیب و بلال از جمله آنان بودند. بعضی از آنان گفتند: «آیا شمشیرهای خدا از گردن (این) دشمن خدا، بهره خود را نگرفته اند؟».

(۲) ابو بکر، آنان را با سخنانی درشت منع نمود و به آنها گفت: «آیا این را به شیخ قریش و سرور آنها می گوید؟!».

و شتابان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آن حضرت را از گفتار آن قوم باخبر ساخت، پس پیامبر صلی الله علیه و آله به وی پاسخ داد و فرمود: «ای ابو بکر! شاید آنان را خشمگین ساخته باشی؟ اگر آنها را خشمگین نموده باشی، خداوند را خشمگین کرده ای» (۱).

(۳) این مطلب، ارتباط محکم میان آن دو را نشان می دهد، در حالی که ابو بکر

(۱) بخاری، صحیح ۳۶۲ / ۲ مسلم، صحیح ۱۹۴۷ / ۴. احمد، مسند ۵ / ۶۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۸

در زمان خلافتش در دلجویی از ابو سفیان، و جلب دوستیش کوشش نمود و او را حکمران

منطقه فاصل میان آخرین حد حجاز و نجران نمود «۱» همچنانکه پسرش یزید را به عنوان حاکم شام تعیین نمود و از همان روز، ستاره امویان بالا گرفت و آنان قدرت یافتند.

(۱)

شکست انصار

ستاره انصار، رو به افول نهاد و آرزوهایشان برباد رفت و ذلت و خواری بر آنها دست یافت. «حسان بن ثابت» نومیدی آنها را با این گفته خویش بیان کرده است:

نصرنا و آوینا النبی و لم نخف صروف اللیالی و البلاء علی و جل

بدلنا لهم انصاف مال اکفنا کقسمه ایسار الجزور من الفضل

فکان جزاء الفضل منا علیهم جهالتهم حمقا و ما ذاک بالعدل «۲» «پیامبر را یاری و پناه دادیم و از حوادث سهمگین و بلاها نترسیدم».

«برای آنها نیمی از اموال خود را بخشیدیم آن گونه که گوشت اضافه مانده شتر را می بخشند».

«پس پاداش نیکی ما بر آنها این بود که به نادانی، ما را نادیده گرفتند و این عادلانه نبوده است».

(۲) انصار، در بیشتر روزگار خلفا، با خواری فراوان روبه رو شدند و برای آنان خطای بزرگشان در کوتاهی در مورد حق امیر المؤمنین علیه السلام مشخص گردید و اینکه آنان خود را در گمراهیهای هولناکی از این زندگی افکنده بودند.

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۰/۶ - ۱۱.

(۲) همان ۱۰/۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۹

(۱)

موضع اهل بیت علیهم السلام

مورخان اتفاق دارند که موضعگیری اهل بیت علیهم السلام در برابر خلافت ابو بکر همراه با ناخشنودی بوده است؛ زیرا آنان هیچ شکی نداشتند که آنها به امر خلافت از دیگران شایسته تر و اولی هستند، چون آنان نزدیکترین و خویشاوندترین مردم

نسبت به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بُودند، علاوه بر اینکه شایستگی‌هایی بی نظیر و قدرت تحمل مسئولیت و رهبری امت به فراوانی در وجود آنان بوده است، ولی آن قوم به آنها توجهی نکردند و عمدا جایگاه آنها نسبت به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

و

آله را نادیده گرفتند و با خشونت زیاد با آنان روبه رو شدند، امری که موجب گردید تا امت، دچار تفرقه شود و در همه مراحل تاریخ، گرفتار مصیبتها و بلاها گردد.

(۲)

خودداری امام علیه السلام از بیعت

امام امیر مؤمنان علیه السلام با بیعت ابو بکر به شدت مخالفت نمود و آن را تجاوزی آشکار بر ضد خود دانست؛ زیرا آن حضرت می دانست که جایگاهش در امر خلافت همچون جایگاه قطب محور آسیاب است؛ آن جایگاه بلندی که سیل از آن سرازیر گردد و پرندگان به بلندای آن نرسند، آن گونه که خود تعبیر فرموده اند.

(۳) آن حضرت، گمان نمی کرد که آن قوم، این امر را دچار تشویش سازند و از اهل بیت پیامبرشان دور نمایند و آنجا که عمویس عباس به سوی آن حضرت شتافت و گفت: «ای برادر زاده! دستت را پیش بیاور با تو بیعت کنم تا مردم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۱۰

بگویند: عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله با عموزاده رسول خدا بیعت نمود، در آن صورت حتی دو نفر هم در مورد تو اختلاف نخواهند کرد».

امام علیه السلام به وی فرمود: «و چه کسی غیر از ما این امر را طلب می کند؟» «۱».

(۱) «دکتر طه حسین» در این مورد چنین اظهار نظر کرده، می گوید: «عباس به بررسی این امر پرداخت و برادرزاده اش را برای وراثت قدرت، شایسته تر از خویش یافت، زیرا وی تربیت شده پیامبر و دارای سابقه در اسلام و صاحب امتیازات برجسته در همه حوادث بود و چون پیامبر، وی را برادر خویش می خواند تا اینکه ام ایمن روزی به شوخی به وی گفت: او را برادر خود می خوانی و دختری را به

ازدواج وی در می آوری؟! و از این جهت که پیامبر به وی فرمود: «تو نسبت به من در منزلت هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود».

و روزی به مسلمین فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».

بدین جهت بود که عباس بعد از وفات پیامبر، به سوی برادرزاده خویش آمد و به او گفت: «دست خود را بگشای تا با تو بیعت کنم» (۲).

(۲) امام علیه السلام خشمگینانه از بیعت با ابو بکر خودداری ورزید و تأسف و اندوه خود را از نابود شدن حقش و از استبداد آن قوم در امر خلافت، اعلام فرمود و اینکه آنان به وی اعتنایی ننمودند. در نهج البلاغه، از کلام شیوای آن حضرت، اشاراتی گویا وجود دارد که این مطلب را مورد توجه قرار داده است.

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۲.

(۲) علی و فرزندان، ص ۱۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۱۱

(۱)

اجبار نمودن علی علیه السلام برای بیعت

نظر قوم بر این قرار گرفت که امام علیه السلام را به بیعت با ابو بکر مجبور و وادار سازند! پس گروهی از مأموران را فرستادند و خانه آن حضرت را محاصره نموده و او را از آن با بی احترامی خارج ساختند و نزد ابو بکر بردند. آن قوم به شدت بر او فریاد کشیدند: «با ابو بکر بیعت کن!».

(۲) امام با منطوق سرشارش در حالی که از جبروت و قدرت آنان بیمناک نبود، به آنان پاسخ داد: «من به این امر از شما شایسته تر هستم. با شما بیعت نمی کنم در حالی که شما به بیعت با من سزاوارتر هستید. این امر را از انصار گرفتید و برای آنان

نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه و آله را حجت قرار دادید و اینکه آن را از ما اهل بیت، غاصبانه می گیرید!! مگر شما در برابر انصار مدعی نشدید که از آنها نسبت به این امر اولی هستید، زیرا محمد صلی الله علیه و آله از شما بوده است و آنان رهبری را به شما دادند و فرماندهی را به شما سپردند؟ و من شما را حجتی می آورم به همان گونه که شما برای انصار حجت آوردید. ما به رسول خدا زنده و مرده، اولی هستیم، پس به ما انصاف دهید اگر ایمان داشته باشید و در غیر این صورت، ستم را پیشه کنید در حالی که خود می دانید...».

(۳) امام علیه السلام با این القای حجت برجسته، مسائل را روشن ساخت و بر اینکه آن حضرت به امر خلافت شایسته تر و اولی از آنان می باشد، دلیل آورد؛ زیرا وی به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیکتر و مقربتر از دیگران است و نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه و آله همان چیزی است که آن قوم برای غلبه بر انصار به آن دست یازیدند در حالی که این امر در امام بیش از دیگران فراهم بوده است از این جهت که وی عموزاده پیامبر صلی الله علیه و آله و داماد آن حضرت می باشد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۱۲

(۱) فرزند خطاب، پس از اینکه حجتی برای پاسخ به امام در اختیار نداشت، از جای خود برخاست و راه خشونت در پیش گرفت و گفت: «تو رها نمی شوی تا اینکه بیعت نمایی!».

(۲) امام، پاسخی محکم به وی داد و فرمود: «شیری را بدوش

که بهره ای از آن، تو را باشد و امروز، وضع او را محکم ساز که فردا آن را به تو بازگرداند».

امام، راز هیجان و انگیزه فرزند خطاب را آشکار ساخت، زیرا وی این موضعگیری سخت در برابر امام را اتخاذ نکرد مگر برای اینکه خلافت و امور مملکت بعد از ابو بکر به وی برسد. آنگاه امام، خروشید و چنین غزید: «به خدا قسم ای عمر! گفته تو را نمی پذیرم و با وی بیعت نمی کنم».

(۳) ابو بکر، ترسید که اوضاع دگرگون شود و از خشم امام بیمناک گشت، پس روی به آن حضرت کرد و با گفتاری نرم، وی را مخاطب قرار داد و گفت: «اگر بیعت نکنی، تو را مجبور نمی سازم».

(۴) «ابو عبیده» نیز روی به آن حضرت کرد و کوشید تا شعله انقلابش را خاموش کند و دوستیش را جلب نماید، پس گفت: «ای عموزاده! تو جوان هستی و اینان پیران قوم تو هستند. تو تجربه و آشنایی آنان به امور را دارا نیستی و من نمی بینم ابو بکر را مگر اینکه بر این امر از تو قوی تر باشد و بیش از تو قدرت تحمل و انجام آن را داشته باشد. پس این امر را به ابو بکر بسپار؛ زیرا اگر تو زنده بمانی و زندگی ادامه یابد، برای این امر، شایسته و برازنده باشی به جهت فضل، دین، علم، فهم، سابقه، نسب و دامادیت ...».

(۵) این خدعه و نیرنگ، دردها و ناخشنودیهها را در دل امام برانگیخت و روی به مهاجرین کرد و آنان را به یاد فداکاریها و فضایل اهل بیت علیهم السلام انداخت و فرمود: «خدای را! خدای را! ای

عرب را از خانه و کاشانه اش به سوی خانه ها و کاشانه های تان بیرون نبرید و اهل بیتش را از جایگاه و حقشان در میان مردم، دور نسازید ... به خدا سوگند! ای گروه مهاجرین! ما شایسته ترین مردم هستیم؛ زیرا ما اهل بیت هستیم و به این امر از شما شایسته تریم. آیا قاری کتاب خدا و فقیه در دین خدا، عالم به سنتهای رسول خدا، بر عهده گیرنده امور مردم، دور کننده بدی از آنها، قسمت کننده میان آنها به تساوی، در میان ما نبوده است؟ به خدا در میان ما بوده، پس از هوا پیروی نکنید که از راه خدا گمراه می شوید و از حق، هر چه بیشتر دور می گردید ...» (۱).

(۱) اگر آنها به ندای امام پاسخ مثبت می دادند که ضامن حتمی صلاح امت و نگهدارنده آن از لغزش و انحراف در زمینه های عقیدتی و دیگر زمینه ها بود، امت را از عواقب شوم بسیاری، برکنار می ساختند، ولی هیئات که انسان از گذشته های دور در پی شهوتها و طمعکاریهایش روان گشت و همه چیز را در راه آن، قربانی ساخت.

به هر حال، آن قوم، منطق امام را نشنیدند و آن را نادیده گرفتند و منافع خاص خود را بر هر چیزی مقدم داشتند.

(۲)

اقدامات سهمگین

سیاست ابو بکر بر این قرار گرفت که اقدامات سهمگینی را بر ضد امام علیه السلام به کار گیرد و از همه وسایلی که موجب تضعیف جبهه آن حضرت و غلبه بر او را سبب می شد، استفاده کند؛ زیرا آن حضرت، سمبل مخالفت با حکومت وی بود و اکثریت قاطع انصار به

(۱) الامامه و السياسه ۱/ ۱۸-۱۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۱۴

زمام حکومت را به دست گیرد. در اینجا به بعضی از وسایلی که حکومت ابو بکر به کار گرفت، اشاره می شود:

(۱)

محاصره اقتصادی

اشاره

«محاصره اقتصادی» یکی از مطمئن ترین، دقیق ترین و موفق ترین راهها برای خنثی نمودن حرکت مخالف و نابود کردن آن است؛ زیرا مال و ثروت در همه دوره های تاریخی، وسیله فعالی بوده که جبهه مخالف برای واژگونی نظام حاکم بر آن، تکیه نموده است و دولتها در همه نقاط جهان، این راه را در پیش می گیرند و اموال دشمنان خود را مصادره می نمایند و یا اینکه آنها را از تصرف در اموالشان ممنوع می سازند تا مبادا آن داراییها را برای براندازی حکومت، به کار گیرند.

(۲) ابو بکر، در این امر، کوشش نمود و محاصره اقتصادی را در مورد امام، اعمال کرد تا قدرت قیام در برابر او را نداشته باشد. وی، این اقدامات را به عمل آورد:

(۳)

الف- ساقط نمودن خمس

«خمس»، حق واجبی برای خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد که نصّ قرآن کریم بر آن آمده و خدای متعال فرموده است: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِخْوَتِكُمُ الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۱».

(۱) انفال / ۴۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۱۵

«... و بدانید که هر چه را به غنیمت گیرند، خمس آن برای خداست و برای پیامبر و خویشان و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل، اگر به خدا ایمان آورده باشید و به آنچه بر بنده خود نازل نمودیم، روز فرقان، روزی که دو گروه در برابر هم مصاف نمایند و خداوند بر هر چیزی تواناست.»

(۱) مسلمین، اجماع دارند که پیامبر صلی الله علیه و

آله سهمی از خمس را به خود اختصاص می داد و سهم دیگری از آن را به خویشان خود مخصوص می ساخت و این سیره آن حضرت بود تا هنگامی که خداوند آن حضرت را به رفیق اعلی اختیار فرمود.

و هنگامی که ابو بکر به قدرت رسید، سهم پیامبر صلی الله علیه و آله و سهم خویشاوندانش را ساقط نمود و بنی هاشم را از آن بازداشت و آنها را همانند دیگران قرار داد «۱».

بضعه رسول و گل آن حضرت، یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به وی پیغام داد تا آنچه را از خمس خیر باقی مانده است به وی بپردازد، ولی وی از اینکه چیزی به آن حضرت بپردازد، خودداری نمود «۲» و شبح فقر را بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله سایه افکن ساخت و مهمترین منابع اقتصادی را که خداوند برای آنان فرض نموده بود، از آنها بازداشت.

(۲)

ب- استیلا بر ترک پیامبر صلی الله علیه و آله

ابو بکر، تمام ما ترک پیامبر صلی الله علیه و آله را که می توانست وسیله امرار معاش باشد، در اختیار گرفت و چیزی از آن را باقی نگذاشت بلکه همه آن را به بیت المال ملحق نمود و بدین ترتیب، هر روزنه ای از منابع معیشتی را بر عترت پاک پیامبر بست و محاصره ای اقتصادی بر اهل بیت برقرار ساخت تا از انجام هر حرکتی بر ضد وی، ناتوان بمانند.

(۱) الکشاف، در تفسیر آیه خمس.

(۲) بخاری، صحیح ۵/ ۱۷۷. مسلم، صحیح ۳/ ۱۳۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۱۶

(۱)

حجت و برهان ابو بکر

دلیل ابو بکر در مصادره ترک پیامبر صلی الله علیه و آله و محروم ساختن ورثه آن حضرت از آن، مطلبی بوده است که وی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می نمود که آن حضرت فرموده است: «چیزی به ارث نمی گذاریم و ما ترک ما صدقه است!» «۱». و به استناد این حدیث بود که ابو بکر، سرور زنان حضرت فاطمه علیها السلام را از ارث پدریش محروم نمود. بر این حدیث به سستی و ضعف، ایراد وارد است؛ زیرا:

(۲) ۱- اگر حدیث صحیح و معتبری می بود، سرور زنان حضرت فاطمه علیها السلام آن را می شناخت و به میدان مخاصمه و محاجه با وی وارد نمی شد؛ زیرا چگونه ممکن است آن حضرت که سلاله نبوت بود، چیزی را مطالبه کند که حق مشروع وی

نباشد؟

(۳) ۲- چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله پاره تن خود را از امری بازدارد که به تکلیف شرعیش بازمی گردد؟
زیرا این امر، امت را در معرض هلاکت قرار می دهد و آن را به صحنه خصومتها می کشاند.

(۴)

۳- غیر ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را از امام علی علیه السلام پنهان سازد، در حالی که امام، نگهدارنده راز، باب مدینه علم، باب دار حکمت و قاضی ترین فرد است و پدر دو سبط آن حضرت بوده است و قطعاً اگر این حدیث، بهره ای از صحت داشت، امام آن را می دانست و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از وی پنهان نمی ساخت.

(۵) ۴- اگر این حدیث، صحیح می بود، بنی هاشم که رازداران و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، آن را می دانستند پس به چه جهتی پیامبر این حدیث را به آنان

(۱) بلاغات النساء، ص ۱۹. اعلام النساء ۴/ ۱۱۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۶/ ۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۱۷

ابلاغ نفرموده بود.

(۱) ۵- اگر این حدیث به هر مقداری صحت می داشت، بر امتهات مؤمنین پنهان نمی ماند در حالی که آنها به «عثمان بن عفان» پیغام داده بودند تا ارشاد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای آنان درخواست کند ...

اینها ایراداتی است که در برابر این حدیث قرار دارند و آن را از نظر ضعف، در پایین ترین جایگاه قرار داده اند.

(۲)

گفتگوی حضرت زهرا علیها السلام با ابو بکر

دنیا بر پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ شد و از اقدامات سهمگینی که ابو بکر بر ضد وی به کار گرفته بود، به شدت ناتوان گردید. راویان می گویند آن حضرت، به خشم آمد و مقنعه بر سر کرد و چادر به خود پیچید و همراه با جمعی از زنان خویشاوند و اطرافیان خویش در حالی که پای بر جامه های بلند خود می نهاد و

در راه رفتن همچون پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گام برمی داشت، پیش آمد تا اینکه بر ابو بکر وارد شد در حالی که عده زیادی از مهاجرین، انصار و دیگران نزد او بودند.

پرده ای در برابرش کشیده شد و آن حضرت آهی کشید که آن قوم از آن ناله، سخت گریستند و مجلس، متلاطم گشت. به آنان مهلت داد تا گریه هایشان آرام گیرد و آشوب اشکشان به پایان آید. آنگاه سخن خویش را با حمد و ستایش پروردگار آغاز نمود و همچون سیل روان، خطابه خود را ادامه داد آن گونه که کسی شیواتر و رساتر از سخن وی نشنیده بود.

(۳) حضرت زهرا علیها السلام در سخنرانی بی نظیرش درباره معارف و فلسفه اسلام سخن گفت و به بیان علل احکام و حکمت تشریعات اسلامی پرداخت و اوضاع

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۱۸

امتها را پیش از طلوع و درخشش نور اسلام، مورد شرح قرار داد که در چه وضعی از ستیز با یکدیگر، انحطاط، سستی خردها و فرومایگی اندیشه ها بودند، خصوصا در جزیره العرب دچار ذلت و خواری بودند و بر لبه گودالی از آتش قرار داشتند که هر نوشنده ای آن را مزه می کرد و هر طمعکاری بدان چشم داشت، هر شتابنده ای از آن بهره می گرفت و در زیر پای هر رونده ای لگدمال می شد و در زندگی اقتصادیش تا بدان حد از انحطاط رسید که اکثریت غالب، پوست جانور و مردار می خورد و گنداب می نوشید و با این حالت دردناک، در بندهای فقر همچنان به خود می پیچید تا اینکه خداوند آنان را به وسیله پیامبر و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نجات بخشید و

آنها را به سوی واحدهای تمدن، پیش راند و ایشان را سروران امتهای و ملت‌ها قرار داد و چه عظیم است فضل آن حضرت بر عرب و بر همه مردم ...

(۱) سرور زنان علیها السلام به فضیلت عموزاده اش حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام و جهاد درخشانش در یاری اسلام و دفاع از کیان آن اشاره فرمود در زمانی که مهاجرین از قریش در رفاه زندگی، مطمئن و در امان بودند و هیچ نقشی در یاری رساندن به دعوت اسلامی نداشتند بلکه به تعبیر آن حضرت، هنگام مصاف، پای به فرار می نهادند و از نبرد می گریختند. و نیز در مورد اهل بیت، منتظر فرصتی بودند و پیش آمدن حوادث برای آنها را توقع داشتند.

(۲) آن حضرت علیها السلام در خطابه اش تأسف فراوان خود را از دگرگونی و انحراف مسلمین و پاسخگویی به انگیزه های هوا و غرور، اظهار داشت و پیشگویی نمود که آنان با چه حوادث سهمگین و فجایع دردناکی روبه رو خواهند شد، در نتیجه خطاها و انحراف آنان در برابر آنچه خداوند برایشان خواسته بود که به عترت، تمسک جویند. و پس از آنکه این مطالب درخشان را بیان فرمود، به محروم شدن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۱۹

خویش از ارث پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره نمود و فرمود: «و شما اینک ادعا می کنید که مرا از پدرم ارثی نباشد، آیا حکم جاهلیت را می خواهید، در حالی که چه حکمی از حکم خدا بهتر است برای قومی که یقین می ورزند».

(۱) آیا شما نمی دانید ... - آری برای شما چون آفتاب روشن است - که من دختر او هستم، وای بر شما ای

مسلمانان! آیا در ارث پدرم مغلوب واقع شوم؟

ای فرزند ابی قحافه! آیا این در کتاب خداست که تو از پدرت ارث می بری و من از پدرم ارث نبرم؟ به راستی که امری شگفت آورده اید، آیا عمدا کتاب خدا را ترک نموده و آن را پشت سر خود رها کرده اید آنجا که می فرماید: «و سلیمان وارث داوود شد»؟

(۲) و آنجا که داستان یحیی بن زکریا را بیان می کند و می گوید: «پروردگارا! از نزد خود به من فرزندی عنایت کن که وارث من شود و از خاندان یعقوب ارث برد و او را ای پروردگارم! مورد رضایت خویش قرار ده».

و فرموده است: «و خویشاوندان در کتاب خدا به یکدیگر اولی هستند».

و فرمود: «خداوند در مورد فرزندان شما را سفارش می کند که برای پسر مانند سهم دو دختر باشد».

و فرمود: «اگر کسی مالی را باقی گذارد، وصیت کند برای والدین و خویشان به نیکی که این حقی است بر اهل تقوا».

(۳) و ادعا کردید که نه بهره ای و نه ارثی از پدرم برای من باشد و نه خویشاوندی میان ما! آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانید و پدرم را از آن خارج ساخت؟

یا اینکه می گوئید: اهل دو ملت (و مذهب) هستند که از یکدیگر ارث نمی برند؟ مگر من و پدرم اهل یک ملت نیستیم؟ یا اینکه شما به خصوص

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲۰

و عموم قرآن از پدرم و عموزاده ام داناتر هستید؟

(۱) سپس ابو بکر را مخاطب قرار داد و به وی فرمود: «آن را افسار شده و آماده، تحویل بگیرید تا روز حشر با تو روبه رو شود که بهترین داور، خداوند باشد و ضامن،

محمد است و جای وعده، قیامت می باشد و در آن هنگام، تباہکاران زیان می بینند و شما را سودی نخواهد بود پشیمان شوید: «و هر خبری، جای قراری دارد و خواهید دانست چه کسی را عذابی خواهد رسید که او را رسوا سازد و عذابی پایدار بر او دست یابد».

(۲) آنگاه روی به گروه مسلمین نمود تا همتهای آنان را به یاری طلبد و عزیمت‌هایشان را بیدار سازد تا حق او را طلب کنند و انتقامش را بگیرند، پس فرمود: «ای گروه جوانمردان! و ای بازوان امت! و ای نگهدارندگان اسلام! این چه بی تفاوتی است که در حق من روا می دارید؟ و این چه خواب غفلتی است که در برابر مظلومیت من بدان دچار شده اید؟ مگر پدرم رسول خدا نمی فرمود:

«شخص در رفتار با فرزندانش، محترم می شود»، چه زود است که چنین برگشته اید و چه شتابان این چنین روی گردانیده اید در حالی که شما بر آنچه در تلاش آن هستم، نیرویی دارید و بر آنچه می خواهم و در پی آنم، قدرتی در اختیار شماست.

(۳) آیا می گوئید: محمد در گذشته؟ و این فاجعه ای عظیم است که اندوهش گسترده شده و شکافش بزرگ گشته و آنچه را او رشته بود، پنبه شده و زمین بخاطر رحلتش، تاریک گردیده و خورشید و ماه دچار کسوف شده و ستارگان بخاطر این مصیبت، پراکنده گشته اند و آرزوها بر باد رفته و کوهها زیر و زبر شده اند، حرمتها تباہ گشته و حریمها با رحلتش، شکسته شده اند که به خدا سوگند آن بلایی عظیم و مصیبتی بزرگ است که مانند آن، مصیبتی نباشد و فاجعه ای پیش

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲۱

نیاید که کتاب

خداوند- جَلّ شانه- آن را در بامداد و شامگاه به فریاد و فغان و به تلاوت و بیان، به گوش شما رسانده و پیش از او بر پیامبران و فرستادگان خداوند، گذشته و این حکمی قطعی و قضائی حتمی است که: «محمد جز پیامبری نیست که پیش از او رسولانی بوده اند پس اگر بمیرد و یا کشته شود به گذشته خویش بازمی گردید و هر کس به گذشته خویش بازگردد، زیانی به خدا نمی رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

(۱) آنگاه به تشویق انصار پرداخت و آنان را به یاد جهاد درخشان و تلاش روشنگرشان در یاری رساندن به اسلام و حمایت از اهداف و اصول آن انداخت و از آنان خواست تا بپا خیزند و در برابر نظام حاکم بشورند، پس فرمود: «آه ای فرزندان بزرگان! آیا میراث پدرم را به ناحق از من بستانند و شما می بینید و می شنوید و در جلسات و مجالس خود می نشینید در حالی که دعوت، شما را در بر می گیرد و اطلاع از موضوع، شاملتان می شود و شما عده ای زیاد و با ساز و برگ فراوان و وسایل و قدرت دارید و سلاح و ابزار کارزار در اختیارتان می باشد، فراخوانده می شوید اما پاسخی نمی دهید؟ فریاد را می شنوید اما به کمک بر نمی خیزید در حالی که شما به کارزار، موصوف و به خیر و صلاح، معروف شده اید.

(۲) شما آن گروه برگزیده و ویژهگان خاص ما اهل بیت هستید، با عربها نبرد کرده و سختی و رنج را تحمل کرده اید. با امتها کارزار نمودید و با ظلمتها به ستیز برخاستید و ما پیوسته به شما امر می کردیم و شما فرمان می بردید

تا اینکه کار اسلام بالا گرفت و روزگار، به مراد گشت و فریاد شرک، خاموش و غرّش تباهی، آرام شد و شعله های کفر، فرو نشست و دعوت باطل از بین رفت و نظام دین محکم شد، پس اینک بعد از آن اظهار، سکوت اختیار کرده و بعد از آن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲۲

آشکاری، پنهان شده و در پی بی آن اقدام، پای پس نهاده و بعد از ایمان، شرک ورزیده اید؟ بدا به حال قومی که: سوگندهای خود را شکستند و به اخراج پیامبر همت کردند و آنان، خود ستیز با شما را آغاز نمودند. آیا از آنان بیمناک هستید؟ در حالی که خداوند شایسته است که از او بیمناک گردید اگر ایمان آورده باشید.

(۱) و هنگامی که سستی انصار و فروپاشی آنان و عدم پاسخگویی آنها به ندای حق را مشاهده فرمود، شدیدترین سرزنشها و سخت ترین گله ها و گلایه ها را متوجه آنان ساخت و فرمود: «همانا من گفتم آنچه را گفتم در حالی که آگاهم که چه خواری بر شما دست یافته و چه بی وفایی بر دلهایتان چیره گشته است، اما این جوشش نفس، خروش سینه، غرّش خشم و اتمام حجت بود، پس آن را داشته باشید، با پستی فکار و پای پوشی تباه و ننگی پایدار با نشانی از خشم خدا و عاری ابدی و پیوسته به آتش فروزان خداوند که بر درونها دست می یابد و بر آنان گمارده شده است، آنچه را انجام می دهید، خداوند می بیند: و آنان که ستم کرده اند، خواهند دانست به چه وضعی گرفتار خواهند گشت.

(۲) و من دختر آن کسی هستم که شما را از عذابی سخت بیم داد:

پس عمل کنید که ما عمل کنندگانیم و منتظر باشید که ما نیز در انتظار هستیم «(۱)».

(۳) دلها به طپش افتاد و دیده ها درهم شد و جانها به تنگ آمد و می رفت تا هواهای رفته باز گردد و حق به جایگاه و معدنش باز آید، ولی ابو بکر با زبان بازی معروف خود و با قدرت دیپلماسیش توانست بر اوضاع مسلط شود و حکومتش را از انقلاب نگهدارد؛ زیرا وی با احترام و تکریم در برابر پاره تن

(۱) اعلام النساء ۴/ ۱۱۶- ۱۱۹. بلاغات النساء، ص ۱۲- ۱۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲۳

پیامبر صلی الله علیه و آله اظهار نمود که وی نسبت به آن حضرت، بیش از دخترش عایشه اخلاص دارد و در اعماق وجودش برای وی احترام و تقدیر قایل است. و نیز اندوه عمیق خود را بخاطر وفات پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکار نمود و اینکه وی دوست می داشت که پیش از فوت پیامبر بمیرد و به آن حضرت گفت که وی این اقدامات شدید در برابر او را به نظر خاص خود انجام نداده و به خواست خود بر مسند حکومت تکیه نزده بلکه این رأی مسلمین و اجماع آنها بوده است!!! و بدین گونه بود که دلها را پس از آنکه از وی رمیده بودند، به سوی خود بازگرداند و آتش انقلاب را خاموش نمود و همه نشانه هایش را نابود ساخت.

(۱)

دلایل حضرت زهرا علیها السلام

دلایل حضرت زهرا علیها السلام در مورد میراث پدرش، بسیار محکم بود؛ زیرا استدلال آن حضرت به آیات محکمات، قابل رد و انکار نبوده است. آن حضرت، اولاً: در مورد اینکه پیامبران، مورث بوده اند و این امر، پدرش

را نیز شامل می باشد، به دو آیه داوود و زکریا استناد جست که این دو آیه در مورد ارث دادن آنان، صریح می باشند.

(۲) ثانیاً: ایشان به عموم آیات مربوط به ارث و عموم آیه وصیت استناد نمودند که باید به عمومات آنها عمل کرد که طبعاً این امر شامل پدرش نیز می باشد و خروج وی از آنها فقط از باب تخصیص بلا تخصیص است. سپس برای آنان بیان کرد که آنچه موجب تخصیص و خروج از این عمومات می گردد، فقط در موردی است که وارث و مورث در دین مختلف باشند و به آنان فرمود:

«آیا اینکه مرا از ارث پدرم محروم نموده اید بدین جهت است که من و او اهل دو

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲۴

دین هستیم که از هم ارث نمی برند؟ مگر من و او اهل یک دین نیستیم؟».

آن حضرت، با این منطق، به بالاترین مرحله رسید و برجسته ترین دلایل را در دفاع از حق خود ارائه فرمود.

(۱)

مصادره فدک

در اینجا مطلب بسیار مهم دیگری در زمینه اقتصادی باقی ماند و آن درآمدهای «فدک» می باشد که همه نیازهای عترت پاک را از نظر مخارج اقتصادی، برآورده می ساخت و وسایل زندگی آسوده را برای آنان فراهم می نمود، ولی این نیز مصادره گردید و درآمد آن به بیت المال افزوده گشت تا مبادا علی علیه السلام در مخالفت با نظام برپا شده، قدرتی پیدا نماید.

(۲) در این بخش، مباحث بسیار مهمی وجود دارند که در تحقیق آنها وقت فراوان صرف نمودیم، اما آنها حذف شده اند و ما از اشاره به آنها خودداری نمودیم؛ زیرا خدا می داند ما هیچ گونه علاقه ای به پرداختن به این بحثهای دردناک نداریم

جز اینکه مطالعه زندگی حضرت امام حسین علیه السلام به صورتی منهجی، سالم و شامل، متوقف بر مطالعه این حوادث است که نقش مهم خود را در صحنه سیاست اسلامی ادا نموده اند؛ زیرا همه آنها در یک فصل به هم پیوسته جریان داشتند و محنتها و مصیبت‌های فراوانی را به دنبال آوردند. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۳۲۴ مصادره فدک ص: ۳۲۴

(۳)

مصیبت‌های حضرت زهرا علیها السلام

امواجی دردناک از غم و اندوه بر پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و یادگار آن حضرت گذشت و اندوه بر دل دردمند رنج کشیده اش مستولی شد و ابرهای تیره ای از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲۵

افسوس و درد از فقدان پدر که نزد وی از زندگی عزیزتر بود، بر او سایه افکند.

(۱) آن حضرت، تربت پاک پدر را زیارت می کرد و برگرد آن می گشت در حالی که سراسیمه و رنجور شده بود. خود را بر آن می افکند و مشتی خاک از آن تربت طاهر بر می گرفت و آن را بر دیدگان و بر چهره خود می فشرد و بسیار می بویید و می بوسید و در خود، احساس آرامش می کرد، آنگاه با سوز و گداز بسیار، می گریست و با صدایی اندوهبار می سرود:

ما ذا علی من شمّ تربه احمدان لا یشمّ مدی الزمان غوالیا

صبت علی مصائب لو أنّها صبت علی الأیام صرن لیالیا

قل للمغیب تحت اطباق الثری ان کنت تسمع صرختی و ندائی

قد کنت ذات حمی بطلّ محمّدا لا اختشی ضیما و کان جمالیا

فالیوم اخضع للدلیل و اتقی ضیمی و ادفع ظالمی بردائیا

فاذا بکت قمریه فی لیلهاشجنا علی غصن بکیت صباحیا

فلاجعلنّ الحزن بعدک مؤنسی و لأجعلنّ الدمع فیک و شاحیا «۱» «بر آنکه تربت احمد را

بیوید، باکی نیست که در همه روزگار، عطرها را نبوید».

«بر من مصیبت‌هایی وارد گشته که اگر بر روزها فرود می آمدند، به شبها تبدیل می شدند».

«به آنکه در زیر خاک پنهان شده بگو اگر فریاد و صدای مرا می شنوی».

«من در سایه محمد، پناهی داشتم که از سختی، بیمی به خود راه نمی دادم و او زیور من بود».

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۱/ ۲۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲۶

«و امروز در برابر ذلیلان، ستم می کشم و از رنج خود نمی توانم سخن بگویم و با جامه هایم ستمگرم را دور می سازم».

«پس هر گاه کبوتر قمری، شب هنگام به اندوه بر شاخه ای بگرید، من به هنگام صبح می گریم».

«پس از تو، اندوه را مؤنس خود قرار می دهم و از فراق تو اشک را شمایل خود می سازم».

(۱) این ابیات، به روشن ترین و صادقانه ترین تصویر، دردها و اندوههای زهرا علیها السلام را نمایان می سازد؛ زیرا نمایانگر غمهای جانکاه آن حضرت در فراق پدرش می باشد، پدری که او را به اخلاص دوست می داشت و پدر نیز مخلصانه وی را دوست می داشت و اگر دردهای جانکاهش بر روزها فرو ریخته می شد، زیور از خود، دور می نمودند ...

(۲) این ابیات اندوهگین، همچنین درجه و جایگاهش را در روزگار پدرش مشخص می سازند که آن حضرت از عزیزترین و بلندمرتبه ترین زنان مسلمین بود. اما پس از آنکه پدرش را از دست داد، آن قوم، جایگاهش را نادیده گرفتند و بر بی توجهی به منزلتش، همدست شدند تا آنجا که آن حضرت در برابر ذلیلان، ستم کشید و در اظهار مظلومیت خویش با جامه هایش از خود دفاع می کرد؛ زیرا کسی نبود تا از او حمایت کند و برای آن حضرت، مدافعی

مطمئن وجود نداشت.

(۳) آن حضرت، به گریه و اندوه، پناه برد تا آنجا که از بگایین خمس (گریندگان پنج گانه) «۱» به شمار آمد که اندوه و رنج را در این زندگی به نمایش

(۱) «بکاءون خمس» عبارتند از: آدم، یعقوب، یوسف، علی بن الحسین و فاطمه علیهم السلام، این مطلب در بحار آمده است:
۱۲/۲۶۴. ۱۲/۳۱۱. ۸۲/۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲۷

گذاشتند. درد و اندوه آن حضرت، در فقدان پدر، چنان بود که وقتی «انس بن مالک» اجازه گرفت تا در مصیبت عظیمش او را تسلیت دهد و او از کسانی بود که در خاکسپاری رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشت، آن حضرت به وی فرمود: «انس بن مالک هستی؟» گفت: آری ای دختر پیامبر خدا! پس آن حضرت در حالی که با سوز دل سخن می گفت، به وی فرمود:

«چگونه دلتان آمد که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خاک بریزید؟» «۱».

(۱) انس، سخن خود را ناتمام گذاشت و سراسیمه در حالی که اشک می ریخت و در عالمی از درد و رنجها غرق گشته بود، خارج شد.

پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ابن عمش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اصرار ورزید تا پیراهنی را که پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله را در آن غسل داده بود، به وی نشان دهد.

(۲) آن حضرت، پیراهن را نزد وی آورد. آن را مشتاقانه گرفت و فراوان بوسید و بویید؛ زیرا عطر پدرش را که از وی دور شده و در آرامگاه ابدیش آرمیده بود، در آن می یافت. پیراهن را بر دو چشم خویش

نهاد و دل پاکش، از درد غم و اندوه، پاره پاره می گشت و همچنان بود تا از هوش برفت ...

(۳) یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله در روشنایی روز و تاریکی شب، می گریست و شب پدرش در هر زمانی از زندگی کوتاهش به همراه وی بود تا آنجا که بنا به گفته مورخان، گریه هایش بر آن قوم گران آمد و از او به نزد حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام شکایت بردند و از او خواستند تا حضرت زهرا برای

(۱) ابن ماجه، سنن، ۱/ ۵۲۲، عسقلانی، المواهب اللدیه ۴/ ۵۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲۸

گریه هایش وقت خاصی را قرار دهد؛ زیرا آنها آرام و قرار ندارند.

(۱) امیر مؤمنان علیه السلام با آن حضرت سخن گفت و وی، او را اجابت نمود و هنگام روز به خارج مدینه می رفت و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام را با خود می برد و زیر درختی از درختان می نشست و در سایه آن، بر پدر خویش در طول روز می گریست و هرگاه غروب آفتاب نزدیک می شد، حسنین به همراه پدرشان در پیشاپیش وی حرکت می کردند و او به خانه خود بازمی گشت آنجا که اندوه و رنج سایه افکنده بود. آن قوم، به سوی آن درخت شتافتند و آن را قطع کردند و آن حضرت در گرمای آفتاب می نشست و بر پدر می گریست تا اینکه امیر المؤمنین علیه السلام برای آن خانه ای ساخت و آن را «بیت الاحزان» نامید تا نشانی از رنج آن حضرت در طول زمان باقی بماند. به حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله منسوب است که در مورد آن فرمود:

ترانی اتخذت لا- و علاهابعده بیت الاحزان بیت سرور «آیا مرا می بینی، نه، سوگند به عظمتش که بعد از بیت الاحزان، خانه شادی گزیده باشم؟» (۲) محبوب دل رسول خدا، روز را در آن خانه اندوهناک به سر می برد و با پدر، راز و نیاز می گفت و با تلخی و رنج بسیار بر او می گریست و چون شب فرا می رسید، علی علیه السلام می رفت و او را همراه با دو فرزندش حسن و حسین به خانه بازمی گرداند.

(۳) اندوه جانکاه بر پاره تن پیامبر و گل او اثر کرد تا آنجا که بیماریها وی را رنجور ساختند و وی را بستری کردند. آن حضرت، دیگر نمی توانست از جای برخیزد و بر پای خود بایستد پس جمعی از بانوان از زنان مسلمین به عیادتش رفتند و به آن حضرت گفتند: ای دخت پیامبر خدا! امروز از بیماری خود چگونه هستی؟

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲۹

(۱) آن حضرت، نگاهی به آنان افکند و با صدایی آهسته و اندوهگین به آنها فرمود: «از دنیای شما بیزار و از فراق شما شادم، با اندوهی از شما به دیدار خدا و رسولش می روم که نه حقی برای من حفظ و نه اقدامی برای من مراعات گشت، نه وصیت، پذیرفته آمد و نه حرمتی در نظر گرفته شد ... «۱»».

(۲) سکوتی سهمگین بر آن زنان چیره گشت و اندوهی سخت بر چهره هایشان نشست و چشمهایشان به اشک غرقه گردید و با قدمهایی سنگین به سوی خانه هایشان رفتند و سخنان زهرای پیامبر را به شوهرانشان گفتند که اثر آن کلمات از ضربه های شمشیر سخت تر بود؛ زیرا آنان مقدار تقصیر خود را در

برابر یادگار پیامبرشان دانستند.

(۳) بعضی از همسران پیامبر به عیادتش رفتند و به او گفتند: ای دختر رسول خدا! ... برای ما در غسل خود بهره ای قرار ده آن حضرت، خواسته آنان را نپذیرفت و فرمود: «آیا می خواهید در مورد من همانند آنچه درباره مادرم گفتید، بگویید؟ من حاجتی به حضور شما ندارم».

(۴)

به سوی بهشت برین

بیماریها بر یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله پیایی گشت و اندوه، تن نحیف رنج کشیده اش را ناتوان ساخت تا آنجا که توانایش را از دست داد و دیگر نمی توانست از بستر خود برخیزد و همچون گلهای تشنه به پژمردگی می گرایید؛ زیرا مرگ، شتابان به سوی او می آمد در حالی که وی در عنفوان جوانی بود،

(۱) یعقوبی، تاریخ ۹۵ / ۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۳۰

هنگام دیدار نزدیک میان وی و پدرش فرا می رسید، پدری که از او دور شده و همراه وی، عواطف سرشارش نیز دور گشته بود.

(۱) زمانی که طلایع رحلتش از این زندگی برایش آشکار گشت، عموزاده اش امام امیر المؤمنین علیه السلام را خواست و وصیت خود را به آن حضرت گفت که ضمن آن آمده بود: بدن مقدسش را در تاریکی شب به خاک سپارد و اینکه هیچ یک از آنان که بر وی ستم کرده بودند در تشییع او شرکت نکنند؛ زیرا آنها دشمنان وی و دشمنان پدرش بودند، آن گونه که آن حضرت تعبیر فرمود. و نیز به آن حضرت گفت که بعد از وی با خواهرزاده اش «امامه» ازدواج کند؛ زیرا وی به سرپرستی حسن و حسین که نزد وی از زندگی، عزیزترند، خواهد پرداخت و از آن حضرت خواست تا جای قبرش را پنهان کند

تا نشانی غیر قابل تأویل از خشم آن حضرت، در طول روزگاران برای نسلهای آینده باقی بماند.

امام انجام همه خواسته هایش را ضامن گردید و غرق در اندوه و غمها از نزد آن حضرت دور شد.

(۲) پاره تن رسول صلی الله علیه و آله به «اسماء بنت عمیس» راز گفت و به وی فرمود: «من آنچه را برای زنان پس از مرگشان انجام می دهند، نمی پسندم؛ زیرا رسم این بود که جامه ای بر روی زن می انداختند و وضع او را برای هر که می دید، مشخص می ساخت و حضرت، این امر را دوست نمی داشت و می خواست برای وی تابوتی ساخته شود که بدن وی در آن نمایان نباشد، پس اسما برای وی تختی ساخت که هر کس در آن باشد، پوشیده می گردد، وی آن را هنگام اقامت در حبشه، مشاهده کرده بود.

(۳) هنگامی که آن حضرت به آن نگاه کرد، از آن شاد شد و تبسمی فرمود و این

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۳۱

نخستین لبخندی بود که از آن حضرت پس از رحلت پدرش مشاهده می شد «۱».

در آخرین روز از زندگی آن حضرت، اندکی بهبودی در او مشاهده می شد و آن حضرت، شادی و سرور خود را آشکار می کرد؛ زیرا دانسته بود که در آن روز به پدرش ملحق می شود. پس، دو فرزندش را شستشو داد و برای آنها غذایی تهیه کرد که برای آن روزشان کافی بود و به آنها گفت تا برای زیارت قبر جدشان خارج شوند، در حالی که آخرین نگاه را بر آنها می انداخت و قلبش از درد و وجد، در رنج بود.

(۱) حسنین، خارج شدند و در دل، احساسی مبهم داشتند. آنان

نشانه های هولناکی را دریافتند که آنها را غرق در غم و اندوه ساخت. پاره تن پیامبر روی به سلمی بنت عمیس [اسماء بنت عمیس] که پرستاری و خدمتش را بر عهده داشت، کرد و به او گفت: «ای مادر!».

او گفت: بله، ای محبوب پیامبر خدا! فاطمه فرمود: «جهت غسل، آبی برایم آماده ساز».

او برخاست و برای وی آب آورد و آن حضرت، غسل نمود و باز به وی فرمود: «جامه های جدیدم را برایم بیاور».

جامه هایش را به وی داد و آن حضرت بار دیگر به او گفت: «بستر مرا در وسط منزل قرار ده».

(۲) سلمی [اسما] سخت مضطرب شد و لرزه بر اندامش افتاد؛ زیرا دانست که مرگ یادگار پیامبر فرا رسیده است.

سلمی [اسما] آنچه را از وی خواسته بود، برایش فراهم ساخت پس؛ آن

(۱) حاکم، مستدرک ۱۶۲/۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۳۲

حضرت در بستر خود آرمید و روی به قبله نهاد با صدایی آرام به سلمی گفت:

«ای مادر! من اینک در خواهم گذشت. من خود طهارت یافته ام پس کسی جامه از من برنگیرد».

(۱) آنگاه به تلاوت آیات خداوند حکیم پرداخت تا اینکه جان به جان آفرین تسلیم کرد و آن روح عظیم به سوی پروردگارش عروج کرد تا با پدر خویش دیدار کند، پدری که پس از او زندگی را دوست نمی داشت.

آن روح، به بهشت و رضوان خداوند شتافت، روحی که در زیر آسمان این دنیا در هیچ یک از دورانهای زندگی همانند او کسی در قداست، فضیلت، شرف و عظمت یافت نشده است و با وفات وی، آخرین کسی که از نسل رسول خدا در جهان هستی بود، از زندگی رخت بر بست.

(۲)

حسین به خانه بازگشتند ولی مادر خود را نیافتند. آنان به سوی سلمی شتافتند و از وی درباره مادرشان پرسیدند و او غرق در گریه و زاری بود، ناگهان به آنها گفت: «ای سروران من! مادرتان در گذشته است، پدرتان را با خبر سازید».

(۳) این خبر، همچون صاعقه ای برای آن دو بود. آنان به سرعت به سوی بدن پاک او شتافتند و حسن خود را بر او افکند در حالی که می گفت: «ای مادرم! با من سخن بگو پیش از آن که جانم از بدن خارج شود».

و حسین خویشتن را بر او انداخت و در حالی که گریان بود می گفت: «ای مادرم! من فرزند تو حسین هستم، با من سخن بگو پیش از آنکه قلبم شکافته شود».

(۴) اسما بر آنان بوسه می زد و آنان را تسلیت می گفت و از آنها می خواست که فوراً به سوی پدرشان بروند و او را با خبر سازند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۳۳

آن دو به سوی مسجد جدشان رسول الله روان شدند و هنگامی که به مسجد نزدیک شدند صدای گریه خود را بلند کردند.

(۱) مسلمین به استقبالشان آمدند و گمان کردند که آن دو جدشان را به یاد آورده اند، پس به آنها گفتند: «ای فرزندان رسول خدا! چه چیزی شما را می گریاند؟ شاید به جایگاه جدتان نظر کرده و به اشتیاق وی گریسته اید؟».

آنها پاسخ دادند: «مگر نه این است که مادرم فاطمه در گذشته است؟».

(۲) امام امیر المؤمنین علیه السلام مضطرب گشت و این خبر دردناک، وجودش را لرزاند و فرمود: «ای دخت محمد! به چه کسی دلداری جویم؟ من به وجود تو تسلی می یافتم و اینک بعد از تو،

به چه کسی تسلیمت جویم؟».

آنگاه به سرعت، در حالی که اشک می ریخت به سوی خانه شتافت و هنگامی که نگاهی بر بدن پاک دخت محبوب رسول خدا افکند، چنین سرود:

لكل اجتماع من خلیلین فرقهو كل الذی دون الفراق قلیل

و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل «برای جمع شدن هر دو دوستی، جدا شدنی باشد و هر آنچه کمتر از جدائی باشد، اندک است».

«و اینکه من فاطمه را بعد از پیامبر از دست داده ام، دلیلی است بر اینکه هیچ دوستی، پایدار نمی ماند».

(۳) مردم از هر سوی به طرف خانه امام شتافتند در حالی که بر یادگار پیامبر اشک می ریختند؛ زیرا با مرگ آن حضرت، آخرین صفحه از صفحه های نبوت درهم پیچیده شده بود. آنان با درگذشت حضرت زهرا، عطوفت و مهربانی پیامبر نسبت به خودشان را به یاد آوردند. یثرب از فریاد و ناله به لرزه افتاده بود.

(۴) امام به سلمان فارسی فرمود تا به اطلاع مردم برساند که خاکسپاری پاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۳۴

تن پیامبر صلی الله علیه و آله امشب به تأخیر افتاده است. مردم پراکنده شدند.

(۱) عایشه پیش آمد تا به خانه امام وارد شود و آخرین نگاه را بر بدن پاره تن پیامبر بیندازد، اما اسما او را بازداشت و به وی گفت: «به من گفته است که هیچ کس بر او وارد نشود...» (۱).

(۲) هنگامی که پاسی از شب گذشت، امام برخاست و آن بدن طاهر را غسل داد، اسما و حسنین همراه وی بودند در حالی که دلہایشان به سوز اندوه گداخته بود و پس از آنکه آن حضرت را در کفن قرار

داد، فرزندان خردسالش را که هنوز از محبت مادر سیراب نگشته بودند، فرا خواند تا آخرین نگاه را بر او افکنند آنگاه که زمین از شدت فریاد و ناله هایشان می لرزید ...

(۳) پس از پایان وداع، امام، کفن را گره زد و هنگامی که آخرین بخش شب فرا رسید، برخاست و بر آن حضرت نماز گزارد و سپس به افراد بنی هاشم و یاران خالص خود فرمود تا آن بدن مقدس را به آرامگاه ابدیش حمل کنند و هیچ کس را بجز آن عده برگزیده از یاران و اهل بیتش را با خبر نساخت. آنگاه آن حضرت را در قبر نهاد و بر او خاک ریخت و در کنار قبر ایستاد در حالی که زمین را با اشک چشمانش سیراب می ساخت و این کلمات را که بیانگر غم و اندوه آن حضرت بر این سوگ لخراش بود، بر زبان آورد:

(۴) «سلام بر تو ای رسول خدا! از سوی من و از سوی دخترت که به جوار تو آمده و آنکه با شتاب، به تو پیوسته ... ای رسول خدا! شکیبایی من در برابر فقدان دخت برگزیده ات اندک شده و پایداریم ناچیز گشته است جز اینکه من به فراق عظیم و مصیبت سنگینت جای تسلی دارم؛ زیرا به دست خود تو را در قبر نهادم

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۳ / ۳۶۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۳۵

و جان تو میان سینه و گردنم، به ملکوت پیوست. انا لله و انا الیه راجعون، یادگار باز گرفته و گروهی بازپس داده شده است، اما اندوه من جاویدان و شبهای من به دور از خواب باشد تا اینکه خداوند برای من

سرایبی را که تو در آن اقامت داری، برگزینند. دختر تو از همدستی اُمّت در ستم به وی، باخبرت خواهد ساخت پس، از او بسیار پرس و حال را از او جوّیا شو... و این در حالی است که هنوز مدتی نگذشته و یاد تو از بین نرفته است و سلام بر هر دوی شما سلام وداع گوینده ای که جفاکننده و بیزار شونده نیست، پس اگر دور شوم نه از روی ملامت باشد و اگر اقامت نمایم نه از روی سوء ظن است به آنچه خداوند شکیبایان را وعده فرموده...» (۱).

(۱) این سخنان، سرشارند از دردی جانکاه و اندوهی عمیق که آن حضرت در آنها به پیامبر شکایت برده است از آنچه بر دخت گرانقدرش از مصیبتها و دردها وارد شد و از آن حضرت می خواهد تا از او بسیار جوّیا شود تا وی را از ظلم و ستمی که بر او در آن مدت کوتاهی که زنده بوده است، روا داشتند، با خبر سازد.

(۲) همچنین آن حضرت - سلام الله علیه - اندوه جانفرسایش را از فقدان پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام فرمود؛ زیرا در اندوهی دائم بود که آتش درد آن، خاموش نمی گشت تا اینکه به جوار خدا ملحق شود.

(۳) امام، از کنار قبر صدیقه دور شد، اما نه از روی بی میلی و یا کراهت، بلکه بخاطر پاسخ مثبت دادن به تعالیم اسلامی است که شکیبایی را فرمان می دهد.

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۲/ ۱۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۳۶

(۱) امام، اندوه و غمگین به خانه خویش بازگشت در حالی که کودکان خود را می دید که به

سختی بر مادرشان زار زار می گریستند و این امر، غمهایش را تازه می کرد. آن حضرت علیه السلام ترجیح داد که از مردم، دوری گزیند و در هیچ امری از امور آنان شرکت ننماید؛ زیرا از آن قوم روی برگردانده و آنان نیز از وی روی برتافته بودند و در هیچ کاری از کارهایشان او را شرکت نمی دادند مگر موقعی که دچار مشکلی می شدند و از حل آن بازمی ماندند، ناچار به سوی آن حضرت می شتافتند تا از سرچشمه دانشش، جرعه ای بگیرند.

(۲) طبیعی است که برای کودک، چیزی غم افزاتر و هیچ امری سخت تر از فقدان مادر مهربانش نیست چرا که با از دست دادن وی، همه آروزهای زندگیش را از دست رفته می بیند.

(۳) امام حسین علیه السلام در اوان خردسالی، شاهد مصیبت‌های عظیمی بود که بر مادرش وارد گردید و این دردها آثاری عمیق و دردناک بر جان وی نهاد. این حوادث، برای وی روشن ساخت که مردم چه خواسته ها و مقاصدی دارند و اینکه آنها به سوی حق نمی شتابند بلکه در پی مطامع و شهوات خویش هستند.

(۴)

والیان و حاکمان ابو بکر

دستگاه اداری در زمان ابو بکر، تحت نفوذ خواسته‌های عمر بن خطاب بود؛ زیرا وی برنامه ریز سیاست دولت و تعیین کننده برنامه های داخلی و خارجی آن بود و ابو بکر به وی اعتماد نمود و همه مهام حکومت را به او سپرده بود به طوری که هیچ تصمیمی نمی گرفت و هیچ اقدامی نمی نمود مگر با نظر و مشورت عمر و نیز هیچ حاکمی را بدون اطلاع وی منصوب نمی کرد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۳۷

(۱) تعیین حاکمان برای مناطق و سرزمینهای اسلامی یا سپردن هر منصب حساس نظامی به

هر کسی، تنها پس از اطمینان به وی و احراز اخلاص او نسبت به نظام حاکم و برنامه های سیاسیش صورت می گرفت و هر کس کمترین نظر مخالف خواسته های دولت داشت، برای هیچ کاری از کارها نامزد نمی گردید.

(۲) مورخان می گویند: ابو بکر، «خالد بن سعید بن عاص» را از فرماندهی سپاهی که برای فتح شام فرستاده بود، معزول ساخت و هیچ موجبی برای عزل وی وجود نداشت جز اینکه عمر او را از تمایزش نسبت به علی آگاه ساخت و مواضع وی را در روز سقیفه که مخالف ابو بکر بود، برایش بیان کرد «۱».

(۳) ابو بکر، هیچ سمت یا منصبی را برای کسی از هاشمیان در نظر نگرفت و عمر در گفتگوش با ابن عباس از علت این محرومیت، پرده برداشت از اینکه او می ترسید اگر بمیرد و کسی از هاشمیان بر سرزمینی از سرزمینهای اسلامی حاکم باشد، در امر خلافت، وضعی نامطلوب پیش آید «۲».

همچنین انصار را از مقامات دولتی محروم ساخت و آن به سبب تمایلات شدید آنان نسبت به علی علیه السلام بوده است. (۴) اما عمال و حاکمان وی غالباً از خاندان اموی بودند و آنها عبارتند از:

۱- ابو سفیان: او را به حکومت منطقه ای گماشت که در آخرین حد از حجاز و آخرین بخش از نجران بود «۳».

۲- یزید بن ابی سفیان: او را به عنوان حاکم شام تعیین نمود «۴» مورخان

(۱) شرح نهج البلاغه ۲/ ۵۸-۵۹.

(۲) مروج الذهب (چاپ شده در حاشیه ابن اثیر) ۵/ ۱۳۵.

(۳) بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۰۳.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۲/ ۴۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۳۸

گفته اند: او را تا خارج مدینه بدرقه

کرد.

۳- عتاب بن اسید: ابو بکر او را به عنوان حاکم مکه تعیین نمود «۱».

۴- عثمان بن ابی العاص: او را حاکم طائف قرار داد «۲» و از آن روز، ستاره امویان بالا گرفت و وجود خود را- که در سایه اسلام از دست داده بودند- بازیافتند.

(۱) ناظران، از سیاست ابو بکر در محروم ساختن بنی هاشم از تصدی پستهای دولتی و سپردن آنها به عناصر اموی که با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت و در همه مواضع با آن حضرت مبارزه کرده بودند، اظهار شگفتی نمودند.

(۲) «علائلی» می گوید: «خاندان تیم با پیروزی ابو بکر، پیروز نگشتند بلکه تنها امویان پیروز شدند و دولت را با شیوه خود شکل دادند و در سیاست خود، تبعیض روا داشتند در حالی که آنها- همان گونه که مقریزی در رساله خویش النزاع و التخاصم سخن گفته است- از حکومت دور بودند» «۳».

(۳) شایستگیهای دیپلماتیک و احاطه به امور اداره و حکومت و آشنایی به مسائل دین، نزد بسیاری از مهاجرین و انصار از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله فراوان موجود بود و مناسب تر این بود که آنان در مناصب دولتی تعیین می گردیدند و خاندان اموی از حکومت دور نگهداشته می شدند تا جامعه اسلامی از حيله ها و شرهای آنان در امان بماند.

(۱) الاصابه ۲ / ۴۴۴.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۲ / ۴۲۱.

(۳) الامام الحسین، ص ۱۹۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۳۹

(۱)

سیاستهای مالی ابو بکر

پیش از آنکه به سیاست مالی ابو بکر پردازیم، دوست داریم به سیاست مالی برنامه ریزی شده در اسلام اشاره ای داشته باشیم که هدف از آن، از بین بردن فقر و مبارزه با محرومیت و ایجاد

پیشرفت اقتصادی می باشد به نحوی که فرصتهای همسان برای همه شهروندان به وجود آید به طوری که هیچ سایه ای از بینوایی و نیاز، باقی نماند و همگان در محیطی سرشار از آسایش و رفاه، زندگی نمایند.

(۲) مهمترین چیزی که اسلام بدان اهتمام می ورزید، ملزم ساختن حاکمان به احتیاط در اموال دولت بود و به هیچ روی برای آنان جایز نبود که برای خود چیزی از آن اموال را برگزینند. و نیز آنان اجازه نداشتند چیزی از اموال را برای استحکام بخشیدن به حکومت و قدرت خویش، مصرف نمایند.

(۳) نشانه عمومی این سیاست، مساوات در بخشش به مسلمین بود و رئیس دولت، حق نداشت قومی را بر دیگران ممتاز سازد چرا که این امر، تفاوت طبقاتی را به وجود می آورد و بحرانهای حادّی را در اقتصاد عمومی می آفرید و اجتماع را در معرض بسیاری از مصیبتها و گرفتاریها قرار می داد.

(۴) مورخان می گویند: ابو بکر در بخشش میان مسلمین، مساوات را معمول داشت و از سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه منحرف نگشت، امّا بعضی از موارد ذکر شده با این امر، منافات دارد، زیرا وی آنچه را از اموال صدقه در اختیار داشت برای کسب عواطف ابو سفیان که با پول، خرید و فروش می شدند، به وی بخشید «۱». و نیز بخشی از اموال را میان مهاجران و انصار تقسیم کرد و بخشی از

(۱) طبری، تاریخ ۳/ ۳۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۴۰

اموال را به وسیله زید بن ثابت برای زنی از بنی عدی فرستاد و آن زن از آن امر در شگفت شد و گفت: این چیست؟

گفتند: قسمتی است که ابو بکر

برای زنان تقسیم نموده است.

او گفت: آیا برای دین به من رشوه می دهید؟ به خدا قسم! چیزی از آن را نمی پذیرم و آن مال را به وی بازگرداند «(۱)».

اینها بعضی از ایراداتی است که برخی منتقدان سیاستهای مالی ابو بکر ذکر نموده اند.

(۱)

سپردن خلافت به عمر

حکومت ابو بکر چندان طول نکشید و پس از گذشت بیش از دو سال بر حکومتش، بیماریها بر وی عارض گردید و تصمیم گرفت امور خلافت را به همکار خود، «عمر بن خطاب» بسپارد، ولی در این امر، با مخالفت بسیاری از صحابه روبه رو شد، از جمله طلحه به سوی او روی آورد و گفت: «به پروردگارت چه چیزی خواهی گفت، در حالی که تندخوی سنگدلی را بر ما حاکم بسازی که جانها از او متنفر و دلها از وی بیزار است؟» «(۲)».

(۲) ابو بکر ساکت شد و طلحه به اعتراض خود ادامه داد و گفت: «ای خلیفه رسول الله! ما تندخویی او را در زمان حیات تو تحمل نمی کردیم و تو مانعش می شدی، پس حال ما با وی چگونه است در حالی که تو مرده باشی و او خلیفه باشد...» «(۳)».

(۱) شرح نهج البلاغه ۵۳/۲.

(۲) شرح نهج البلاغه ۱۶۴/۱.

(۳) شرح نهج البلاغه ۳۴۳/۶ (چاپ دار احیاء الکتب العربیه).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۴۱

(۱) بسیاری از مهاجرین و انصار به سوی ابو بکر شتافتند و مخالفت خود را با خلافت عمر، اعلام نموده گفتند: «می بینیم عمر را بر ما خلیفه قرار داده ای در حالی که تو او را شناخته و زشتیهایش را در میان ما دانسته ای، آن هم در زمانی که تو در میان ما بوده ای، پس چگونه

است اگر از میان ما بروی؟ تو به لقای خداوند عز و جل می روی و از تو خواهد پرسید، تو چه خواهی گفت؟».

ابو بکر به آنان پاسخ داد: «اگر خداوند از من پرسد، خواهم گفت بر آنها خلیفه قرار داده ام آن را که به نظر من بهترینشان بوده است...» (۱).

(۲) بنا به گفته محققان، برای ابو بکر صحیح تر این بود که به احساسات اکثریت قاطع مسلمین توجه می کرد و تنها پس از کسب رضایت و وحدت کلمه آنان و یا پس از مشورت با صاحبان حلّ و عقد و در عمل به قاعده شورا، نسبت به تعیین کسی به عنوان خلیفه، اقدام می نمود، ولی وی به احساسات شخصی خود که سرشار از دوستی نسبت به عمر بود، عنایت داشت و برای آگاه شدن از نظر مسلمین از «معقوب دوسی» پرسید: «مردم در مورد تعیین عمر به عنوان خلیفه چه می گویند؟» او گفت: «عده ای مخالف و عده ای موافق هستند».

ابو بکر گفت: «مخالفان بیشترند یا موافقان؟».

وی گفت: «البته که مخالفان بیشتر هستند» (۲).

(۳) و با وجود اطلاع وی از اینکه اکثریت مردم در این امر بر او اعتراض داشتند، چگونه است که او را بر آنان تحمیل نمود و به آنها آزادی انتخاب شخصی برای ریاست حکومت را واگذار ننمود؟

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۲۵. طبری ۳/ ۴۳۳.

(۲) الآداب الشرعیة و المنح المرعیة ۱/ ۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۴۲

(۱) به هر حال، هنگام بیماری ابو بکر، عمر همراه او بود و هیچ گاه از او دور نمی شد تا مبادا کسی بر او تأثیر بگذارد.

وی گفتار و نظر ابو بکر را در انتخاب خود تقویت می نمود

و می گفت:

«ای مردم! بشنوید و گفته خلیفه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَاطَاعَتِ نَمَائِدِ» «۱».

(۲) ابو بکر از «عثمان بن عفان» خواست تا فرمانش را در مورد عمر برای مردم بنویسد. عثمان، آنچه را وی املا نمود، نوشت که متن آن بدین شرح بود:

«این است آنچه ابو بکر بن ابی قحافه وصیت نمود که آخرین وصیت وی در دنیا هنگام ترک آن و نخستین وصیت او در آخرت هنگام ورود به آن بوده است.

همانا من، عمر بن خطاب را به عنوان خلیفه بر شما قرار دادم، پس اگر او را عادل ببینید، این گمان من به او و امید من به وی می باشد و اگر دگرگون سازد و تغییر دهد، پس من خیر را خواسته و از غیب آگاه نبوده ام: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ «۲»؛ «و آنان که ستم کنند خواهند دانست که به چه سرنوشتی خواهند رسید...» «۳».

(۳) ابو بکر، نامه را امضا کرد و آن را به عمر سپرد. عمر آن را گرفت و شتابان به مسجد شتافت تا آن را برای مردم بخواند. مردی که از حالت وی در شگفت شده بود، به وی گفت: «ای ابا حفص! چه چیزی در این نامه وجود دارد؟».

(۴) عمر از مضمون آن اظهار بی اطلاعی نمود ولی تأکید کرد که خود وی به مفاد آن ملتزم است و گفت: «نمی دانم، ولی من نخستین کسی هستم که شنید و اطاعت کرد...».

(۱) طبری، تاریخ ۳/ ۴۲۹.

(۲) شعرا/ ۲۲۷.

(۳) الامامه و السیاسه ۱/ ۲۴. ابن سعد، طبقات ۳/ ۴۲۹. طبری، تاریخ ۳/ ۴۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۴۳

(۱) آن مرد

نگاهی به وی انداخت و در حالی که از واقعیت امر آگاه شده بود، گفت: «ولی به خدا قسم من می دانم که چه مطلبی در آن وجود دارد، تو در سال اوّل او را امیر ساختی و او امسال تو را امارت می دهد» (۱).

عمر به مسجد شتافت و فرمان را برای مردم خواند و بدین گونه امر خلافت، به آسانی و بدون معارضی، برای وی مسلم گشت جز اینکه این وضع، اندوهی عمیق بر دل حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام نشانید و آن حضرت علیه السّلام سالها بعد، رنجهای خود را در خطبه شقشقیه خویش چنین بیان فرمود:

«پس صبر کردم در حالی که خاری در چشم و استخوانی در گلو داشتم و می دیدم که میراث من غارت می شد تا اینکه آن اولی پی کار خود رفت و امر (خلافت) بعد از خود را به فلان کس (یعنی عمر)، سپرد. (و آنگاه قول اعشی را شاهد مثال آورد و فرمود):

شنان ما یومی علی کورهاو یوم حیان اخی جابر «برابر نیستند آن روز که من سوار بر شتر، راههای سخت را طی می کنم و آن روزی که در کنار حیان برادر جابر (آسوده) به سر می برم».

و شگفتا! در حالی که خود در هنگام حیات، خود را از آن معاف می طلبید، پس از مرگ خود، آن را به عهده دیگری قرار می دهد و چه محکم این دو دو پستانش را با هم گرفته اند...» (۲).

(۲) این کلمات، میزان غمها و دردهای آن حضرت را در مورد از بین رفتن حقش نشان می دهد که آنها غارت نموده و آن را گاهی در طایفه «تیم بن مرّه» و زمانی

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۲۵.

(۲) نهج البلاغه ۱/ ۲۶-۲۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۴۴

اسلام و نیز جایگاه نزدیک او را نسبت به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه فراموشی سپرده بودند.

(۱) باری، بیماریهای ابو بکر شدت یافت و او را به پایان محتوم زندگی سوق داد، سرانجامی که هر انسان به آن می رسد. وی پشیمانی و رنج خود را از آنچه در برابر دخت محبوب پیامبر خدا و پاره تن آن حضرت، روا داشته بود، بر زبان آورد و گفت: «دوست داشتم که خانه فاطمه را نمی گشودم هر چند آن را برای جنگ بسته بودند».

(۲) وی همچنین دوست می داشت که در مورد میراث عمه و دختر برادر، از پیامبر خدا سؤال کرده باشد.

حال وی وخیم شد و دخترش عایشه بر او وارد گردید و چون او را در جریان سكرات موت مشاهده کرد، گفته شاعر را بر زبان آورد و گفت:

لعمرك ما يغني الثراء عن الفتى اذا حشرجت يوما و ضاق بها الصدر «به جان تو سوگند که ثروت، فایده ای برای شخص ندارد آن روز که سكرات موت بیاید و سینه بدانها تنگ شود».

ابو بکر خشمگین شد و به او گفت، بگو: وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتُ مِنْهُ تَحِيدُ «۱».

«و سكرات موت، به حق، فرا رسید. این همان است که از آن گریزان بودی «۲»».

(۳) طولی نکشید که اجل محتوم وی فرا رسید و دوستش عمر به انجام امور جنازه اش پرداخت و او را غسل داد و بر او نماز گزارد و در خانه پیامبر

(۱) ق/ ۱۹.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۲/ ۴۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۴۵

سپرد و گور وی را به تربت پیامبر صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَ آلهَ چسباند.

(۱) منتقدان شیعه می گویند: اگر این خانه از ترکه پیامبر صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَ آلهَ باشد؛ زیرا هیچ روایتی از آن حضرت در مورد بخشیدن آن به عایشه وارد نشده است، باید به قواعد مربوط به ارث برگردد آن گونه که عترت پاک در مورد ترکه پیامبر صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَ آلهَ نظر داده اند، بنابراین، دفن وی در آن خانه، جایز نبود مگر پس از کسب اجازه از عترت پیامبر و اجازه دادن عایشه موضوعیت ندارد؛ چون وی تنها از ساختمان ارث می برد نه از زمین بر حسب آنچه فقها در میراث زوجه بیان کرده اند و چنانچه خانه پیامبر مشمول برنامه ملی شدن بوده، بر حسب آنچه ابو بکر از پیامبر صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَ آلهَ روایت کرده که پیامبران چیزی از متاعهای دنیا به ارث نمی گذارند بلکه کتاب و حکمت را به ارث می دهند و آنچه را بر جای می گذارند، صدقه ای برای عموم مسلمین است، در این صورت، راضی ساختن عموم مسلمین برای دفن وی در آن خانه لازم بوده که این امر مؤکدا صورت نگرفته است.

(۲) به هر حال، خلافت کوتاه مدت ابو بکر، سپری شد که در آن حوادثی سهمگین وجود داشت و از مهمترین آنها به گفته محققان، برخورد با عترت پاک همچون افرادی عادی بود، آنان را از قالب تقدیس و تعظیم که پیامبر صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَ آلهَ بر آنها نهاده بود، دور گردانیده شدند و ستم

و سختی فراوانی بر آنان روا داشته شد در حالی که آنها خود را به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله از دیگران شایسته تر و به جایگاهش اولی می دانستند و منازعه ابو بکر با آنها به گسترش اختلاف و پراکندگی فتنه و تفرقه میان مسلمین انجامید و سبب گردید که حکومت‌های بعدی که در پی حکومت خلفا ظاهر شدند، به ستم آنان پرداختند و نسبت به آنها بی رحمی و سنگدلی نمودند و شاید سخت ترین فاجعه ای که تحمل نمودند، «فاجعه کربلا» بود که در آن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ حقی در مورد عترت و فرزندانش مراعات نگردید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۴۶

(۱)

حکومت عمر

ابو بکر، خلافت بعد از خود را برای عمر آماده نمود و او آن را به سهولت و آسانی بدون اینکه با هیچ زحمت و مشکلی روبه رو گردد، عهده دار شد و با مستی آهنین حکومت را قبضه نمود و کشور را با خشونت و سختگیری شدید اداره نمود تا آنجا که اکابر صحابه از دیدار با وی بیمناک شدند؛ زیرا چوب دستی‌ش - آن گونه که می گویند - از شمشیر حجاج، ترسناکتر بود به طوری که ابن عباس با وجود جایگاه بلند و روابط محکمی که با وی داشت، نتوانست نظر خود را در مورد جایز بودن متعه تا قبل از وفات عمر، چیزی بیان کند و تا آنجا که حتی خانواده و فرزندانش از وی می ترسیدند و هیچ یک از آنان نتوانست اراده اش را بر او تحمیل کند. در اینجا به اختصار به بعضی از شیوه های سیاسی عمر اشاره می کنیم:

(۲)

سیاستهای مالی عمر

منابع تاریخ اسلامی متفقند که عمر در سیاستش از شیوه ابو بکر عدول نمود و در بخشش میان مسلمین، مساوات را رعایت نکرد، بلکه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر ترجیح داد و در زمان خلافت ابو بکر نیز به وی پیشنهاد کرده بود که از سیاستش عدول نماید، ولی او نپذیرفت و گفت: «خداوند کسی را بر دیگری برتری نداده ولی فرموده است: صدقات برای فقرا و مساکین است و قومی را بر قوم دیگر مخصوص ندانسته است» (۱).

(۱) شرح نهج البلاغه ۸ / ۱۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۴۷

(۱) هنگامی که خلافت به وی سپرده شد، خود، آنچه را به ابو بکر پیشنهاد کرده بود، مورد عمل قرار داد و گفت: «ابو بکر در

این

امر، نظری داشت و من در آن نظر دیگری دارم و آن کس را که با پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جنگید با آن که در کنار او جنگید، همسان قرار نمی‌دهم».

(۲) برای مهاجرین و انصار که در بدر حضور داشتند، پنج هزار، پنج هزار مقرر داشت و برای کسانی که مسلمان شدنشان همانند اهل بدر بوده ولی در بدر حضور نداشته‌اند، چهار هزار چهار هزار مقرر نمود و برای همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دوازده هزار قرار داد بجز صفیه و جویریة که برای آنها شش هزار مقرر کرد و آن دو نپذیرفتند. و برای عباس عموی پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دوازده هزار تعیین نمود و برای اسامه بن زید، چهار هزار و برای پسرش عبد الله، سه هزار در نظر گرفت که وی در این مورد عدم رضایت خود را اعلام کرد و گفت: «ای پدر! چرا برای وی یک هزار بیش از من تعیین نمودی؟ برای پدرش فضیلتی نبوده که پدرم آن را فاقد بوده و برای او چیزی نبوده که برای من وجود نداشته است...».

(۳) عمر به وی گفت: «پدر اسامه نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از پدر تو محبوبتر بود و اسامه نزد رسول خدا محبوبتر از تو بوده است...» (۱).

(۴) عمر، عرب را بر عجم و ارباب را بر غلام ترجیح داد (۲) و این سیاست به ایجاد نظام طبقاتی میان مسلمین منجر شد و سبب گردید که مردم بر حسب قبایل و اصل و نسبشان، صنف بندی شوند و در نتیجه، نسب شناسان برای تدوین

(۲) شرح نهج البلاغه ۸ / ۱۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۴۸

انساب و صنف بندی قبایل بر حسب اصل و نسب، فعال گشتند (۱) که این امر باعث کینه توزی موالی بر ضد عربها و دشمنی نسبت به آنها و جستجوی زشتکاریهای آنان شد و ادعاهای ملی گرایی و قوم پرستی پدیدار گشت در حالی که اسلام این پدیده را نابود کرد و رابطه دین را از رابطه نسب قوی تر دانسته و حاکمان را به مساوات و عدالت میان مردم با وجود اختلاف آنان در ملیتها و دیانتها ملزم ساخته است تا شکافی در صفوف جامعه به وجود نیاید.

(۱)

انتقاد کنندگان

این سیاست، موجی از خشم و انتقاد نزد بسیاری از محققان را پدید آورد که بعضی از آنان عبارتند از:

(۲) ۱- دکتر عبد الله سلام: «دکتر عبد الله سلام» می گوید: «نمی دانم که عمر چگونه این اقدام را در پیش گرفت و چرا آن را انتخاب کرد؟ زیرا آن، اختلافی اجتماعی و اقتصادی را موجب شد. اقدامی است که رقابت و فخرفروشی را میان مسلمین به وجود آورد» (۲).

(۳) ۲. دکتر محمد مصطفی: از جمله کسانی که این سیاست را انتقاد نمودند، «دکتر محمد مصطفی هداره» می باشد که می گوید: «تعیین عطایا به این صورت، تأثیر خطرناکی در زندگی اقتصادی گروه مسلمین گذاشت، زیرا اندک اندک طبقه اشرافی ها را به وجود آورد که روزی فراوان به آن می رسید بدون اینکه در برابر اموالی که دریافت می داشت، دست به عملی زده باشد از

(۱) العصبیه القبلیه، ص ۱۹۰.

(۲) الغلو و التفرق الغالیه فی الحضاره الاسلامیه، ص ۲۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۴۹

این جهت که تعیین عطایا بر دو جنبه تکیه داشت: قرابت به

رسول خدا و سابقه در اسلام و برای این قرابت و آن سابقه، درجات و درجاتی بود و بدین ترتیب، عمر عطایا را در برابر آنچه دولت به صورت کار و جهاد دریافت می نمود، معین نکرده بود» (۱).

(۱) ۳- علائلی: «شیخ علائلی» موضوع را با این گفته خود مورد انتقاد قرار داده: «این تنظیم مالی، تفاوت بزرگی را به وجود آورد و اجتماع عربی را بر پایه طبقاتی قرار داد، پس از آنکه مردم در نظر قانون (شریعت) برابر بودند و او اریستوکراسی و ملت و عامه را به وجود آورد» (۲).

(۲) اینان برخی از انتقاد کنندگان آن سیاست مالی بودند که عمر در پیش گرفته بود، آن سیاست بنا به مقررات اقتصاد اسلامی، هیچ نشانی از توازن اقتصادی در بر نداشته و سرمایه داری را در نزد گروهی از صحابه ایجاد نمود که ثروت فراوانی نزد آنان انباشته شد و موجب دگرگونی در زندگی اسلامی و تسلط سرمایه داران بر سیاست دولت و به کارگیری دستگاہهای آن به نفع خودشان گردید و آنان نقش مخالفت در برابر هر جنبش اصلاحی یا سیاسی عادلانه در کشور شدند و آن گروه در مخالفت با حکومت حضرت علی علیه السلام به شدت عمل نموده، همه توان خود را از عوامل اقتصادی و غیره وارد عمل کردند تا حکومت آن حضرت را ساقط نمایند؛ زیرا سیاست عادلانه اش مانع می گردید که آنان امتیازات و منابع ثروت اندوزی خود را که به ناحق تصاحب نموده بودند، مورد بهره برداری قرار دهند».

(۱) اتجاهات الشعر العربی، ص ۱۰۸.

(۲) امام حسین، ص ۲۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۵۰

(۱)

دلایل عمر

عمر، در مورد لغو مساوات از سوی خود

و ایجاد این نظام طبقاتی در اسلام، عذر تراشی نمود که بعضی از صحابه به اعتبار سابقه آنان در اسلام و شرکت در عملیات جنگی و جنبشهای جهادی، بر بعضی دیگر برتری داشتند.

و این عذر تراشی - به نظر می رسد که - موضوعیتی ندارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ چیزی از اموال دولت را به طور استثنایی برای کسی از صحابه، از آنان که پیشتر در اسلام بودند و بسیاری از محنتها و رنجها را تحمل نمودند، در نظر نگرفت، کسانی همچون عمار بن یاسر، بلال حبشی و ابو ذر و نیز هیچ چیزی را جداگانه برای عموزاده اش حضرت علی در نظر نگرفت که قهرمان اسلام و مدافع آن در همه مواضع و اوقات بوده است، بلکه آن حضرت، اجر مجاهدان و ثواب آنان را نزد خداوند در جهان آخرت، قرار داد که خداوند پاداش و ثواب آنان را در این خصوص بر عهده می گیرد.

(۲) سیاست مالی در پیش گرفته شده توسط پیامبر صلی الله علیه و آله مقرر می داشت که عطایا به همگان برسد و میان آنان برابری رعایت گردد تا اجتماع، به هم پیوسته و متحد بماند و همه انواع نظام طبقاتی و کینه توزیها نابود گردد.

(۳)

پشیمانی عمر

هنگامی که عمر، گسترش بسیار چشمگیر ثروت را نزد بعضی از صحابه مشاهده کرد، به شدت پشیمان و دلتنگ شد و می گفت: «اگر از کار خود در آغاز بودم آنچه را به پایان رساندم، مازاد اموال توانگران را از آنان می گرفتم و به فقرا بازمی گرداندم».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۵۱

(۱) این اقدامی که وی در نظر داشت، به نظر می رسد خالی از تأمل نباشد؛ زیرا مازاد اموال

اغنيا، اگر به سبب بخششهایی بوده که فراوان به آنها می داده، بدون شك، از اموال دولت بوده و ضرورت داشت که به ملی کردن آنها حکم می نمود تا توازن اقتصادی به وجود آید و اگر از اموال تجارت بوده- که گمان نمی کنم چنین باشد- گرفتن مالیات از آنها لازم بوده بدون اینکه آرزوی مصادره آنها را بنماید.

(۲) به هر حال، اموالی که از فیء و از دریافت جزیه و خراج فراهم می آید، ملکی برای مسلمین است و جایز نبود که گروهی از مردم را بر گروه دیگری برتری دهد و باید به طور مساوی میان همگان توزیع می گردید آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می فرمود.

(۳)

سیاستهای داخلی عمر

عمر، کوشید تا تسلط خود را با زور و خشونت برقرار سازد و به همین جهت، دور و نزدیک از او ترسیدند و شدت ترسشان تا بدانجا رسید که زنی نزد او آمد تا درباره مطلبی چیزی از او پرسد، آن زن، باردار بود و از شدت ترس از وی، دچار سقط جنین شد «۱».

(۴) عمر، بسیار سختگیر و خشن بود، خصوصا با هر کسی که برای خود اهمیتی قایل بود. راویان می گویند: روزی عمر، مالی را میان مسلمین تقسیم می کرد و مردم بر او فراهم آمده بودند، پس سعد بن ابی وقاص آمد که سابقه وی در فتوحات فارس معروف است. سعد، با فشار بر جمعیت، توانست خود را به

(۱) شرح نهج البلاغه ۱/ ۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۵۲

عمر برساند. هنگامی عمر او را دید که چگونه خود را پیش آورده است، با چوب دستی بر او حمله کرد و گفت: «تواز

قدرت خدا در زمین نترسیدی، می خواستم به تو نشان دهم که قدرت خدا از تو نمی ترسد». و داستان وی با «جبله» نشانگر میزان خشونت و سختگیری او بود.

(۱) جبله، مسلمان شده و همراهانش نیز مسلمان شده بودند و مسلمین از این امر، شاد گشتند. جبله در موسم حج حاضر شد و هنگامی که برگرد خانه کعبه طواف می نمود، مردی از فزاره پای بر ازار وی نهاد و آن را باز کرد. جبله از این امر خشمگین شد و به سوی آن مرد فزاری رفت و او را سیلی زد.

(۲) این خبر به گوش عمر رسید و آن فزاری را احضار کرد و به جبله دستور داد تا اجازه دهد که آن مرد از او قصاص بگیرد و یا اینکه وی را راضی نماید و در این زمینه بر او بسیار سخت گرفت. جبله، مرتد شد و از دین اسلام خارج گردید و به سوی «هرقل» فرار کرد و هرقل او را خوشامد گفت و به وی بخششها روا داشت، ولی جبله بر آنچه از شرف اسلام از دست داده بود، به سختی می گریست و حزن و اندوه خود را با این گفتار خویش بیان می داشت:

تنصرت الاشراف من اجل لطمهو ما كان فيها لو صبرت لها ضرر

تکنفنی منها لجاج و نخوهو بعث لها العين الصحیحه بالعور

فيا ليت امي لم تلدني و ليتني رجعت الى القول الذي قال لي عمر

و یا لیتنی ارعی المخاض بقفرهو کنت اسیرا فی ربیعہ او مضر «بزرگان بخاطر یک سیلی، مسیحی گشتند که اگر بر آن صبر می کردم، زیانی در آن نبود» «لجاجت و غروری از آن بر من مستولی شد و بخاطر

آن، چشم سالم را، به چشمی نابینا فروختم»

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۵۳

«ای کاش! مادرم مرا نمی زاید و کاش بر می گشتم به قولی که عمر به من گفته بود».

«و ای کاش! در بیابان دوری، چوپان می بودم و اسیری نزد قبیله ربیعہ یا مضر می شدم».

عمر می خواست او را با حلقه ای از مس که در بینی شتر گریزان می نهادند، کشان کشان بیاورد تا او را ذلیل سازد.

(۱) «ابن ابی الحدید» از سختگیری عمر با خانواده اش برای ما روایت کرده، می گوید: «هرگاه وی بر کسی از آنها خشم می گرفت، خشمش فرو نمی نشست تا اینکه دست خود را به سختی به دندان می گرفت و آن را خونین می ساخت» (۱).

(۲) عثمان نیز هنگامی که مسلمین از او انتقاد کردند و با او به مخالفت برخاستند، به سختگیری عمر اشاره کرد و آنان را به یاد تندخویی و سنگدلش انداخت تا شاید آنان از وی دست بردارند، او گفت: «ابن خطاب شما را به زیر پای خود انداخت و با دست خود بر شما ضربه زد و با زبانش سرکوبتان نمود و شما از او ترسیدید و به او راضی شدید ...» (۲).

(۳) امام امیر المؤمنین علیه السلام چند سال بعد، سیاست عمر و گرفتاری مردم در زمان او را بیان کرده، فرمود: «پس وی (یعنی ابو بکر هنگام سپردن خلافت به عمر) آن را در وضعیتی خشن قرار داد که سخن در آن تند بود و لمس کردن آن زبر و لغزش در آن فراوان و عذر خواهی بسیار گشت و صاحب آن وضع، همچون سوار بر مرکبی چموش بود که اگر افسارش را می کشید، آن را دهن می شکافت

(۱) شرح

(۲) حياه الامام الحسن بن على عليه السلام / ۱ / ۱۹۷.

زندگانی حضرت امام حسين عليه السلام، ج ۱، ص: ۳۵۴

و اگر رهایش می کرد، او را به سختی می انداخت و سوگند به خدا! مردم گرفتار اشتباه، سختی، دورویی و اعتراض گشتند
... «(۱)».

(۱) این سیاست، با سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیاست آن حضرت، منافات داشت؛ زیرا آن حضرت میان مردم به رفق و مدارا رفتار نمود و با آن به رأفت و رحمت برخورد کرد و برای آنان همچون پدری مهربان بود و با همه نشانه های ترس که از بعضی مردم در برابر آن حضرت ظاهر می شد، مخالفت می کرد به طوری که مردی نزد آن حضرت آمد در حالی که از ایشان ترسیده بود.

حضرت صلی الله علیه و آله بر او اعتراض کرد و به وی فرمود: «همانا من فرزند زنی از قریش هستم که گوشت خشک کرده را می خورد».

(۲) رفتار آن حضرت صلی الله علیه و آله با یارانش همچون رفتار دوست با دوست و برادر با برادرش بود بدون اینکه آنها را متوجه سازد که خود مزیتی یا تفرقی بر آنها دارد و خدای تعالی اخلاق عالیه آن حضرت را با این گفتار ستود: إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ «(۲)؛ «به راستی که تو اخلاقی عظیم داری».

(۳)

در حصار قرار دادن صحابه

مورخان می گویند: عمر صحابه رسول خدا را در محاصره قرار داد و به آنها اجازه خارج شدن از مدینه را نمی داد و آنان جز با اجازه مخصوصی از وی، مدینه را ترک نمی کردند. این اقدام عمر با مقررات اسلامی مخالف بود؛ زیرا در اسلام، آزادیهای عام به همه مردم داده شده است. مردم در اسلام،

(۱) شرح نهج البلاغه ۱/ ۱۶۲.

(۲) قلم/ ۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۵۵

قرار داده و دولت را به حمایت، رعایت و فراهم کردن آنها ملزم نموده است و قدرت حاکم، حق ندارد که موضعی مخالف یا منافی آنها داشته باشد، به شرطی که انسان این آزادیها را در راه زیان رساندن به دیگران یا ایجاد فساد در ارض، به کار نگیرد.

(۱)

دفاع طه حسین

«دکتر طه حسین» از اقدام عمر در قرار دادن صحابه در حصار، دفاع کرده می گوید: «ولی وی بر آنها از فتنه ترسید و از فتنه آنها بیم داشت، پس آنان را در مدینه نگهداشت که جز با اجازه وی از آن خارج نشوند و آنان را از رفتن به سرزمینهای فتح نشده مانع گشت که جز با امر وی به آنجا نروند و ترسید که مردم به آنها فریفته شوند و ترسید که فریفته شدن مردم به آنها، آنان را مغرور سازد و از عواقب این فریفته شدنها بر دولت نگران بود!!...» (۱)

(۲) این توجیه، هیچ گونه نشانی از تعمق و تحقیق ندارد؛ زیرا صحابه ای که قصد سفر از مدینه به سرزمینهای فتح شده را داشتند، اگر از اختیار و دینداران بودند، به طور مؤکد سرچشمه هدایت و خیر برای ملت‌های علاقه مند به اسلام می شدند از این جهت که آنان، بدون شک، احکام دین و آداب اسلام را در میان آن ملت‌ها منتشر می کردند و برای آگاه نمودن آنها می کوشیدند. و اگر از کسانی بودند که دنیا آنان را فریفته و مظاهر فتوحات اسلامی، آنها

را فریب داده باشد، وی حق داشت که مانع از سفر آنان به طور رسمی شود و نه شرعی. آن هم بخاطر حفظ منافع دولت و نگهداشتن مردم که فریفته آنها نشوند، ولی در این مورد،

(۱) الفتنه الکبری / ۱ / ۱۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۵۶

روایتی وجود ندارد که وی عده ای را منع کرده و گروهی را مانع نشده باشد، بلکه همگی آنان را از سفر منع کرد و طبیعی بود که این امر بر بسیاری از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گران آمد و میان آنها و آزادیهایشان جدایی انداخته شد.

(۱)

والیان و حاکمان از سوی عمر

عمر، به شیوه ابو بکر در جهت دور نگهداشتن خاندان هاشمی از دستگاه حکومتی، عمل کرد و هیچ سهمی را برای آنان در نظر نگرفت بلکه به کسانی که ابو بکر آنها را حاکم ساخته بود، فرمان حکومت داد و آنان را در پستهایشان باقی گذاشت. و عجیب آنکه وی هیچ یک از افراد سرشناس صحابه همچون طلحه و زبیر را فرمان حکومت نداد و به او گفته شد: تو یزید بن ابی سفیان، سعید بن عاص، فلان و فلان را از افراد مؤلفه قلوبهم از طلقا و فرزندان طلقا حکومت دادی ولی علی، عباس، زبیر و طلحه را نادیده گرفتی؟! وی گفت: «اما علی که از این چیزها بالاتر است و اما این چند نفر از قریش، من می ترسم که در شهرها منتشر شوند و در آنها فساد را فراوان سازند!».

(۲) «ابن ابی الحدید»، در مورد این گفته عمر، چنین اظهار نظر کرده و گفته است: «کسی که از امیر قرار دادن آنها می ترسد تا مبادا در حکومت طمع کنند و

هر کدام، آن را برای خویشتن بخواهد، چگونه نمی ترسد که آنها را شش نفر همتراز در شورا و نامزد برای خلافت قرار داد! و آیا چیزی نزدیکتر از این امر به فساد وجود دارد؟...» (۱).

(۱) شرح نهج البلاغه ۹/ ۲۹ - ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۵۷

(۱)

نظارت بر والیان

عمر، به شدت بر والیان و حاکمانش نظارت داشت و هیچ کسی را به عنوان عامل تعیین نمی کرد مگر اینکه اموالش را شمارش می نمود و هر وقت او را عزل می کرد، بازهم چنین می کرد و اگر تفاوتی می دید، آن را تقسیم می کرد و نیمی را برای وی می گذاشت و نصف دیگر را به بیت المال می سپرد (۱).

(۲) وی «ابو هریره دوسی» را به عنوان حاکم «بحرین» تعیین نمود و به او خبر دادند که ابو هریره اموال مسلمین را تصرف نموده است. پس، او را احضار نمود و هنگامی که نزد وی حاضر شد بر او پرخاش نمود و گفت: «می دانی که من تو را حاکم بحرین قرار دادم در حالی که تو بدون نعلین بودی و اینک شنیده ام که تو اسبانی را به هزار و ششصد دینار فروخته ای...».

ابو هریره، عذر خواهی کرد و گفت: «اسبانی داشتیم که زاد و ولد نمودند و بخششهایی که پی در پی شدند».

(۳) عمر، توجهی به این حرف وی ننموده بلکه بر او پرخاش نمود و فریاد کشید: «روزی و مخارجت را برایت معین نمودم و این اضافه ای است که باید آن را تحویل دهی».

ابو هریره امتناع نمود و به او گفت: «این حق تو نیست».

عمر گفت: «بلی، به خدا سوگند و پشت تو را به درد می آورم».

(۴) عمر خشمگین شد و

به سوی وی برخاست و با چوب دستیش وی را مضروب ساخت تا اینکه خونین شد. ابو هریره چاره ای جز حاضر کردن اموالی که به ناحق غارت کرده بود، نداشت. پس به وی گفت: «آنها را بیاورم و نزد خدا محسوب دارم».

(۱) الفتنه الکبری ۱ / ۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۵۸

(۱) عمر با همان منطق ضعیفش به وی پاسخ داد و گفت: «این در صورتی است که آنها را از راه حلال به دست آورده و با میل خود تقدیم نموده باشی. آیا آنها را از دورترین مناطق بحرین آورده ای؟ مردم برای تو می آوردند نه برای خدا و نه برای مسلمین، امیمه «۱» تو را تنها برای چراندن خران آورده بود» «۲».

سپس همه اموالش را با وی نصف کرد. (۲) وی از میان عاملانش اموال این افراد را با آنها نصف کرد:

۱- سمره بن جندب.

۲- عاصم بن قیس.

۳- مجاشع بن مسعود.

۴- جزء بن معاویه.

۵- حجاج بن عتیک.

۶- بشیر بن محتفز.

۷- ابو مریم بن محرش.

۸- نافع بن حرث.

اینها بعضی از عاملان و والیان وی بودند که اموالشان را با آنها نصف کرد.

(۳) و مورخان می گویند: علت اقدام وی به این عمل، «یزید بن قیس» بود که او را به این کار تشویق نموده و با این ابیات وی را به آن فراخوانده بود:

ابلق امیر المؤمنین رسالهفانت امین الله فی النهی و الأمر

(١) «اميمه»، مادر ابو هريره بود.

(٢) ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه ٣/١٦٣.

زندگانی حضرت امام حسين عليه السلام، ج ١، ص: ٣٥٩ و أنت امين الله فينا و من يكن امينا لربّ العرش يسلم له صدرى

فلا تدعن اهل الرساتيق و القرى يسيغون مال الله فى الأدم و الوفى

فارسل

الى الحجاج فاعرف حسابه و ارسل الى جزء و ارسل الى بشر

(۱) و لا تنسين النافعين كليهما و ابن غلاب من سراه بنى نصر

و ما عاصم منها بصفر عيابه و ذاك الذى فى السوق مولى بنى بدر

و أرسل الى النعمان و اعرف حسابه و صهر بنى غزوان انى لذو خبر

و شبلا فسله المال و ابن محرش فقد كان فى اهل الرساتيق ذا ذكر

فقاسمهم اهلى فداؤك انهم سيرضون ان قاسمتهم منك بالشرط

و لا تدعونى للشهاده انى اغيب و لكنى ارى عجب الدهر

نئوب اذا آبوا و نغزوا اذا غزوافانى لهم وفر و لسنا اولى وفر

اذا التاجر الدارى جاء بفارهمن المسك راحت فى مفارقهم تجرى

زندگانی حضرت امام حسين عليه السلام، ج ۱، ص: ۳۶۰

«پيامی به امير المؤمنین برسان که تو امين خدا در امر و نهی هستی».

«و تو امين خدا در میان ما هستی و کسی که امين پروردگار عرش باشد، دلم تسليم او می شود».

«اهل روستاها و شهرها را مگذار که مال خود را در راه رفاه و ثروت، جايز شمارند».

«پس بفرست به سوی حجاج و به حسابش رسيدگی کن و بفرست به سوی جزء و به سوی بشر».

(۲) «و دو نافع را فراموش مکن، هر دویشان را و ابن غلاب از سران بنى نصر را».

«و عاصم از میان آنها دست خالی نیست و آن يک که در بازار است، غلام بنى بدر».

«و بفرست به سوی نعمان و حسابش را بدان و داماد بنى غزوان که من آگاه هستم».

«و از شبيل در مورد مال جويا شو و ابن محرش که در میان روستائيان صاحب نام بوده است».

(۲) «مالشان را قسمت کن، خاندانم فدایت باد که اگر با آنها قسمت کنی، به نصف راضی می شوند».

«و مرا برای گواهی

دادن دعوت مکن که من غایب می شوم ولی شکفتیهای روزگار را می بینم».

«باز می گردیم اگر بیایند و به جنگ می رویم اگر بروند، پس چگونه برای آنها فراوانی باشد ولی ما دارای وفور نعمت نیستیم؟».

«اگر بازرگانی یک موش مشک بیاورد، آن موش در میان فرق سرهایشان خواهد دوید».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۶۱

به دنبال آن، عمر بپا خاست و با عاملانش نعل بالنعل، مناصفه نمود «۱».

(۱) و معنای این شعر این است که این حاکمان، جرم دزدی را مرتکب شده و در بیت المال مسلمین خیانت نموده اند ولی حکم به نصف کردن اموالشان با سنت، هماهنگی ندارد بلکه وظیفه حکم می کند که آنها به دستگاه قضایی سپرده شوند که اگر خیانتشان ثابت شود، چاره ای جز اقامه حد بر آنها و مصادره اموالی که اختلاس نموده اند، نخواهند بود و مناصفه با آنان وجهی ندارد.

همچنین عزل آنان از سمتها و سلب اعتماد از آنان واجب می شود.

(۲) به هر حال، با وجود سختگیری عمر و نظارتش بر والیان، شکایتهای مستمری از آنان می رسید و بعضی افراد شکایتهایی از والیان نزد وی می فرستادند و خصوصا از آنها که مسئول خراج بودند و شکایت خود را با دو بیت از شعر برایش فرستادند که عبارتند از:

ثوب اذا ابوا و نغزوا اذا غزوافانی لهم و فر و لسنا اولی وفر

اذا التاجر الداری جاء بفارهمن المسک راحت فی مفارقههم تجری «۲» «می رویم هر گاه بروند و می جنگیم هر گاه بجنگند، پس چگونه است که آنان را فراوانی باشد و ما را فراوانی نباشد؟».

«اگر بازرگان، موشی از مشک بیاورد، آن موش در میان فرق موهایشان خواهد دوید».

(۱) الغدیر ۶/ ۲۷۵-۲۷۶.

(۲) فتوح البلدان، ص ۳۷۷.

(۱) وی ثروتی تازه و رفاهی فراوان را بر آنها مشاهده کرد که نزد دیگران از عامه مردم دیده نمی شد و طبیعی بود که این امر، ناشی از اختلاس اموال بود که در آن روزگار، حساب و رسیدگی دقیقی در مورد آنها اعمال نمی شد.

(۲) در اینجا مطلبی سؤال برانگیز باقی می ماند و آن اینکه عمر شدت و سختگیری را با والیان و عاملانش به کار گرفت بجز معاویه بن ابی سفیان که وی، گرامیش می داشت و هیچ گونه حسابرسی و تحقیقی در مورد او به کار نمی برد، خبرهای پی در پی از اینکه معاویه نسبت به بیت المال خیانت روا داشته و در اسراف و ولخرجی، زیاده روی نموده است، به او می رسید، ولی عمر به جای معاویه عذرخواهی می کرده و از او تعریف می نموده و می گفته است: «از کسری و قیصر و هوش آنها سخن می گوئید در حالی که معاویه نزد شماست» (۱).

(۳) و خدای را شکر که در اسلام، کسری و قیصری وجود ندارد، در حدیث است که: «کسری هلاک شد و بعد از او کسرایبی نخواهد بود و قیصر هلاک می شود و قیصری بعد از او نباشد و سوگند به آنکه جانم در دست اوست، خزانه های آنها را در راه خدا انفاق خواهید کرد».

(۴) عمر در دفاع از معاویه، مبالغه می نمود! و راویان می گویند: جمعی از صحابه به او گفتند که معاویه با سیره مخالفت نموده است؛ زیرا وی حریر و دیبا می پوشد و ظرفهای طلا- و نقره به کار می برد و در رفتار خلاف شرع خود، هیچ امتناعی ندارد. عمر بر آنها اعتراض کرد و آنان را سرزنش نمود و گفت: «بگذارید

ما را از نکوهش جوانی از قریش، آنکه در خشم می خندد و از خشنودی، آنچه را دارد، به دست نمی آید و از بالای سرش چیزی گرفته نمی شود مگر از زیر

(۱) طبری، تاریخ ۵۵ / ۳۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۶۳

پاهایش باشد ... «(۱)».

(۱) مورخان می گویند که وی برای بالا بردن مقام و دفاع از وی، از این هم تماما دورتر رفت و روح بلند پروازی در او دمید و اعضای شورا را که خود برای تعیین خلیفه بعد از خود برگزیده بود، به وجود معاویه تهدید نمود و به آنها گفت: «شما اگر بر هم حسد بورزید و به هم پشت کنید و با هم دشمنی نمایید، معاویه بن ابی سفیان در این امر بر شما غلبه خواهد کرد ...» (۲).

و هنگامی که معاویه از کیفر، ایمنی یافت و دانست که خلیفه از او حمایت می کند، در شام اقدام به کارهایی نمود که طالبان پادشاهی و قدرت انجام می دهند.

(۲)

گوشه گیری امام علیه السلام

مورخان اختلافی ندارند که امام علیه السلام بخاطر از بین رفتن حق و غضب میراثش عمیقا محزون و به شدت اندوهگین گشت؛ زیرا آن قوم برای نادیده گرفتن مقامش کوشیدند و با وی همانند فردی عادی و بدون توجه به مواهب، مواضع و جایگاهش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد نمودند و آن حضرت در انزوای از آنان بود و در هیچ امری از امور حکومت و قدرت با آنان مشارکت نداشته و آنان نیز وی را شرکت نمی داده اند، از آنها روی گرداند و آنان نیز از او روی گرداندند تا آنجا که گونه خویش را بر خاک چسباند، آن گونه که مورخان

گفته اند: محمد بن سلیمان در پاسخهایش به جعفر بن مکی درباره آنچه میان علی و عثمان

(۱) استیعاب (چاپ شده در حاشیه الاصابه) ۳/ ۱۴۱۸.

(۲) شرح نهج البلاغه (چاپ اول) ۱/ ۱۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۶۴

گذشت، می گوید:

«علی را آن دوتای اوّل (یعنی شیخین) از محلش دور ساختند و او را ساقط نمودند و حرمتش را میان مردم شکستند، پس چیزی فراموش شده گشت» (۱).

امام علیه السلام در سخنی با عبد الله بن عمر، همه گرفتاریهایی را که به وی رسیده بود، به پدرش نسبت داد و از جمله تقدم جستن عثمان بر او را (۲).

(۱) به هر حال، امام علیه السلام در روزگار از مردم کناره گرفت همان گونه که در زمان ابو بکر نیز از آنها دوری جسته بود. امام خانه نشین و با غمها دمساز و با ستارگان، همراز گشت، سر بر بالین غم می نهاد و با اندوه، به سر می برد و جام غصه ها را سر می کشید و خشم خود را فرو می نشاند، با کسی تماسی نمی گرفت جز با یاران خالصش، آنان که واقعیت و جایگاهش را شناخته بودند، همچون عمار بن یاسر، ابو ذر و مقداد و در این حال به جمع آوری قرآن و نگارش و دقت در آیاتش، همت گماشته بود.

(۲) مورخان اتفاق دارند که عمر در مسائل مهمی که از او پرسیده می شد، به آن حضرت رجوع می کرد و امام پاسخ را از وی دریغ نمی داشت تا احکام خدا را بیان کند که انتشار آنها در میان مردم بر علما واجب است ... و عمر از فضیلت امام سخن می راند و می گفت: «لو لا علی لهلك عمر؛ اگر علی نمی بود،

عمر هلاک می شد».

(۳) و محقق آن است که عمر در بیشتر مسائل فقهی که از وی سؤال می شد، راهی به پاسخ آنها نمی یافت و به سوی امام علیه السلام و سایر صحابه می شتافت و این

(۱) شرح نهج البلاغه ۲۸/۹ (چاپ دار احیاء الکتب العربیه).

(۲) همان، ص ۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۶۵

سخن وی شهرت یافته است که: «همه مردم از عمر آگاهترند حتی زنان».

و گفته است: «همه مردم از عمر آگاهترند حتی مخدرات در خانه ها».

و محقق امینی، این امر را به نحوی که افزونی بر آن نباشد، مدلل ساخته است «۱».

(۱)

عمر و حضرت حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در دل، اندوهی فراوان و غمی جانکاه داشت از آن که جایگاه پدرش را غصب نموده بود و این امر، عنصری از عناصر ناخرسندی و دل آزرده‌گی برای آن حضرت به وجود آورد و با آگاهی تمام، احساس تلخکامی می نمود در حالی که در سن و سال آغازین خود بود.

(۲) مورخان می گویند: روزی عمر بالای منبر به خطبه مشغول بود که ناگهان حسین را دید که به سوی او از منبر بالا می رفت و فریاد بر می آورد: «پایین بیا، از منبر پدرم پایین بیا و به سوی منبر پدرت برو».

عمر مبهوت شد و حیرت بر او مستولی گشت و گفته اش را تصدیق کرد و گفت: «راست گفتمی، پدرم منبری نداشته است».

پس او را گرفت و در کنار خویش نشاند و شروع کرد به تحقیق درباره اینکه چه کسی این مطلب را به او دستور داده و به او گفت: «چه کسی تو را یاد داده است؟».

امام فرمود: «به خدا قسم! هیچ کس به من یاد نداده است» «۲».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۶۶

(۱) احساسی پر از رنج از هوشی سرشار و ادراکی گسترده سر بر آورده بود. آن حضرت به منبر جدش نگریست، منبری که سرچشمه نور و آگاهی بود و دید که شایسته نیست پس از آن حضرت، کسی جز پدرش، پرچمدار علم و حکمت در زمین، از آن منبر بالا رود.

(۲) مورخان می گویند: عمر به حضرت امام حسین علیه السلام بسیار توجه داشت و از او خواسته بود که هر گاه مطلبی برای او پیش آید به نزد وی برود. روزی به سوی وی رفت و او را در جلسه ای محرمانه با معاویه یافت و پسرش عبد الله را دید و از وی اجازه خواست، ولی به او اجازه ای داده نشد، پس همراه وی بازگشت. روز بعد، عمر آن حضرت را دید و به او گفت: «ای حسین! چه چیزی مانع شد که نزد من نیایی».

امام فرمود: «من آمدم در حالی که تو با معاویه به جلسه محرمانه نشسته بودی، پس همراه این عمر بازگشتم».

عمر گفت: «تو از ابن عمر شایسته تر بودی؛ زیرا آنچه را بر سر ما می بینی، خداوند و پس از او شما بر سر ما قرار داده اید.» (۱)

(۳) سیاست وی اقتضا داشت که با حسن و حسین علیهما السلام دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله با تکریم فراوان برخورد نماید، پس برای آنها سهمی از غنائم مسلمین قرار داد.

روزی جامه هایی از بافت رنگ آمیزی شده یمن به وی رسید و آنها را تقسیم کرد و آن دو را فراموش نمود. پس به عامل خود در یمن نوشت که دو جامه برایش

بفرستد و او برایش فرستاد و آنها را بر آن دو پوشانید.

عمر، عطای آنها را مانند پدرشان قرار داده و آنها را به قسمت اهل بدر که

(۱) همان. ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۰۰-۲۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۶۷

پنج هزار بود، ملحق کرده بود. «۱»

(۱) از امام حسین علیه السلام مطلبی در خصوص روزگار عمر به ما نرسیده است جز آنچه بیان نمودیم و علت آن به گوشه گیری حضرت امام امیر المؤمنین و فرزندانش از دستگاه حکومتی بر می گردد که کناره گیری از آن قوم و عدم شرکت در هیچ امری از امور آنان را ترجیح داده بودند؛ زیرا دل‌هایشان مالا مال از حزن و اندوهی عمیق بود و امام حزن و اندوه خود را در بسیاری از مواضع اعلام کرده بود.

(۲) مورخان می گویند: برای عمر مشکلی پیش آمد که در رهایی از آن سرگردان ماند. آن را بر یارانش عرضه داشت و به آنها گفت: در این امر، چه می گوئید؟

گفتند: تو مرجع و جایگاه رفع مشکلات هستی.

این امر او را خشنود نساخت و گفته خدای تعالی را تلاوت کرد که می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا
«۲».

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و گفته ای شایسته بگوئید».

(۳) سپس به آنها گفت: «به خدا سوگند من و شما می دانیم که مرجع آن و آگاه در مورد آن کجاست».

گفتند: گویی که فرزند ابو طالب را در نظر داری؟

عمر گفت: «من جز او به کجا روم و آیا آزاده زنی چون او را آورده است؟».

گفتند: ای امیر المؤمنین! چرا او را فرا نمی خوانی؟

عمر گفت: آنجا که بزرگ منشی از بنی

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۰۲-۲۰۳.

(۲) احزاب / ۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۶۸

و خویشاوندی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، به سوی او می روند نه اینکه او بیاید، برخیزید تا نزد او برویم.

(۱) آنان همگی به سوی آن حضرت شتافتند و او را در زمین دیوار کشیده شده ای متعلق به وی یافتند که شلواری بر تن داشت و بر بیل خود تکیه داده بود و آیه: **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى** «۱».

«آیا انسان گمان می کند که بیهوده رها می شود». تا آخر سوره را می خواند و قطرات اشکش بر گونه هایش می غلطید. آن قوم همگی به گریه افتادند. پس خاموش شدند و عمر درباره مشکلی که برایش پیش آمده بود از آن حضرت سؤال کرد و حضرت به وی پاسخ داد.

(۲) پس عمر به او گفت: به خدا قسم! حق، تو را خواست ولی قوم تو نخواستند.

حضرت فرمود: ای ابو حفص! از اینجا و آنجا چیزی نگو، آنگاه قول خدای تعالی را تلاوت کرد که می فرماید: **إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا** «۲».

«روز جدایی وعده گاه باشد».

عمر، متحیر ماند و مبهوت شد و دست خود را بر دست دیگر نهاد و از آنجا خارج شد در حالی که گویی به خاکستر می نگریست. «۳»

(۳)

حضرت حسین علیه السلام و خاندان عمر

بعضی از مورخان می گویند: رابطه بین امام حسین و خاندان عمر غیر

(۲) نبأ/ ۱۷.

(۳) شرح نهج البلاغه ۱۲ / ۷۹ - ۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۶۹

دوستانه بوده و سبب آن به این بر می گشت که «عاصم بن عمر» شراب خورد و حضرت حسین در این مورد بر علیه او در
مجلس قضاوت

در روزگار عثمان، شهادت داد و حد بر او جاری شد و این امر، دشمنی متقابل میان دو خاندان را باعث گردید «(۱)».

(۱)

کشته شدن عمر

سخن در مورد خلافت عمر را به درازا نمی کشیم و سیرت وی را به طور گسترده باز نمی گوئیم و سخنی از آنچه از وی بر جای مانده است نمی گوئیم خصوصا از فتواهایی که از وی صادر شده و بعضی از آنها اجتهاد در برابر نص بوده است، همچون تحریم متعه و غیر آن، از همه آنها به چیزی اشاره نمی نماییم؛ زیرا در چنین مباحثی بنا را بر ایجاز نهاده ایم و اینکه به بعضی از حوادث گذشته اشاره ای نمودیم، بدین سبب بوده که این حوادث، تصویری از زندگی اجتماعی و فکری است که امام حسین علیه السلام در آن روزگار در آن به سر برده و نیز بر زندگی آن حضرت پرتوافکنی می نماید.

(۲) به هر صورت، آنچه برای ما مهم است اینکه به کشته شدن عمر و حوادث مهم همزمان آن اشاره ای داشته باشیم؛ زیرا بعضی از راویان، کشته شدن وی را نتیجه توطئه ای می دانند که امویان برای رها شدن از حکومتش ترتیب داده بودند تا خود بر مسلمین مسلط شوند «(۲)».

(۱) المنمق فی اخبار قریش، ص ۳۹۷.

(۲) از طرفداران این نظریه، استاد علائلی می باشد که در کتاب سمو المعنی فی سمو الذات، ص ۳۴ (چاپ دوّم) به آن اشاره نموده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷۰

(۱) و این مطلب را چنین مؤکد ساختند که ابو لؤلؤ، قاتل وی، غلام مغیره بن شعبه بوده و رابطه مغیره با امویان بسیار محکم بوده است و من فکر می کنم که این نظریه هیچ نشانی از

تحقیق در بر ندارد؛ زیرا رابطه عمر با امویان، طبیعی و محکم بوده و میان آنان هیچ گونه رقابت و ناخوشایندی روی نداده و عمر نسبت به آنان تمایل فراوان داشته و بزرگان آنها را به عنوان حاکمان سرزمینها و اقالیم اسلامی تعیین نموده بود، همچون یزید بن ابی سفیان، سعید بن ابی العاص و معاویه و اموال هیچ یک از آنان را بالمناصفه نگرفت آنگونه که اموال دیگر عمال خود را با آنان نصف کرد، بلکه حتی به مسائل زنان آنان نیز توجه داشت به طوری که به هند دختر عتبه، مادر معاویه، از بیت المال، چهار هزار تحویل داد تا با آنها تجارت کند «۱».

(۲) بنابراین، عمر، هیچ عملی انجام نداده بود که با منافع و اطماع آنان منافات داشته باشد، پس چگونه ممکن است که آنها توطئه ای برای ترور وی ترتیب داده باشند؟

(۳) به هر حال، آنچه مسلم است اینکه ابو لؤلؤ خود اقدام به این عمل نمود و نه با انگیزه ای اموی و علل این امر، به اعتقاد ما این است که وی جوانی بوده که برای ملت و میهنش در سوز و گداز بود؛ زیرا سرزمین خود را می دید که چگونه گشوده شد و عظمت قومش بر باد رفت و عزتشان درهم پیچیده شد و عمر را می دید که چگونه در تحقیر فارسیان و ناچیز شمردن آنها مبالغه می کرد به طوری که آرزوی می نمود که میان وی و فارسیان، کوهی آهنین باشد. و بر آنها ممنوع کرده بود که وارد مدینه شوند مگر آنها که به سن بلوغ نرسیده باشند «۲» و فتوای

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۶۲.

(۲) شرح نهج البلاغه ۱۲/

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷۱

خود را صادر کرده بود در مورد اینکه آنها ارث نبرند مگر آن که در سرزمین عرب به دنیا آمده باشند! «۱» (۱) و نیز از آنها با نام «العلوج» «۲» یاد می کرد. و نیز خود او نزد عمر رفته و از سختی و بد روزگاری خویش که از خراج سنگین مغیره به وی رسیده بود، شکایت کرد و عمر او را پرخاش نمود و به او گفته بود: «خراج تو بخاطر حرفه هایی که می دانی زیاد نیست...».

(۲) و این امور، در دل وی نسبت به عمر کینه و دشمنی به وجود آورد و برای وی تصمیم ناخوشایندی گرفته بود. و نیز عمر بر او گذشته و به مسخره او را گفته بود: «شنیدم که گفته ای: اگر بخوادم می توانم آسیابی بسازم که با باد کار کند».

این طعنه زدن او را رنجاند و فوراً پاسخ داد: «برای تو آسیابی خواهم ساخت که مردم از آن سخن بگویند...»

(۳) و در روز دوم به کشتن عمر اقدام کرد «۳» و سه ضربه به وی زد که یکی از آنها در زیر ناف بوده که پوست زیرین بدن را شکافت و همان ضربه کار او را ساخت، سپس به سوی اهل مسجد رفت و هر کس را که به طرفش می آمد، ضربه می زد تا آنجا که غیر از عمر، یازده نفر را مجروح ساخت، سپس دست به خودکشی زد «۴».

عمر را به خانه اش بردند در حالی که از زخمهایش خون جاری بود. وی به اطرفیانش گفت: چه کسی به من ضربه زد؟

(۱) الموطأ ۲ / ۵۲۰.

(۲) خران، گورخران تنومند، کافران گردن کلفت غیر

عرب (ترجمه المنجد، نوشته: محمد بندریگی. م).

(۳) مروج الذهب ۲ / ۳۲۰.

(۴) شرح نهج البلاغه ۱۲ / ۱۸۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷۲

گفتند: غلام مغیره.

گفت: مگر به شما نگفتم کسی از این علوج را نزد ما نیاورد ولی شما مرا مغلوب ساختید «۱».

(۱) خانواده اش پزشکی را برای وی حاضر نمودند، پس به وی گفت: کدام نوشیدنی نزد تو دوست داشتنی تر است؟

گفت: نیبذ «۲».

پس به وی «نیبذ» خوراندند ولی از بعضی زخمهایش خارج شد. مردم گفتند: چرک آلوده به خون است. سپس به وی شیر نوشاندند و از بعضی زخمهایش خارج شد، پس پزشک از او ناامید شد و به او گفت: «گمان نمی کنم که تا عصر بمانی» «۳». و هنگامی که به نزدیک شدن اجل خود مطمئن گشت به پسرش عبد الله سپرد که: بین چقدر بدهی دارم. آن را شمردند و معلوم شد که ۸۶ هزار می باشد. پس گفت: «اگر مال خاندان عمر کافی باشد، آن را از اموالشان ادا کن و گرنه از خاندان عدی بن کعب بخواه و اگر اموال آنها کفایت نکرد، از قریش طلب کن و به غیر از آنها مراجعه نما «۴»».

(۲) اگر در این وصیت دقت کنیم، در آن اموری را می بینیم که پرسشهایی را موجب می شوند:

۱- این اموال فراوانی که آنها را از بیت المال وام گرفته بود، تنها در امور مخصوص به خود آنها را مصرف نموده و اگر آنها را در امور مسلمین به مصرف رسانده بود، به هیچ روی موجبی برای پس گرفتن آنها از خاندان خطاب نبوده

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۲ / ۱۸۷.

(۲) «نیبذ»: شراب، مشروب الکلی (ترجمه المنجد نوشته محمد بندریگی. م).

(۳) الامامه و السیاسه / ۱

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷۳

و این، بدون شك با آنچه راویان از سیرت او روایت کرده اند، هماهنگی ندارد از اینکه گفته اند وی در اموال دولت بسیار سختگیر و دقیق بوده و چیزی از آنها را در امور مخصوص به خود، مصرف نمی کرده است.

(۱) ۲- اینکه وی به پسرش «عبد الله» وصیت کرد که آن بدهیها را از خانواده خود ادا کند و اگر اموالشان کفاف نکرد از خاندانش بخواهد که آنها را ادا کنند و این نشان دهنده آن است که آن اموال را به آنان بخشیده بود و گرنه چه توجیهی برای دریافت آنها از آنان بوده؛ زیرا وی تسلطی بر مال غیر نداشته هر چند خویشاوند وی بوده باشند. و نظر ما این است که این اموال را به آنها بخشیده بود و این امر با آنچه از وی نقل شده است که وی با خانواده خود سختگیر بوده است تا آنجا که به عسر و سختی گرفتارشان می کرد، منافات دارد و اینکه وی با آنان به انواع شدتها و سختیها رفتار می کرده و آنها را با دیگر مسلمین در بخشش برابر دانسته بود.

(۲) ۳- وصیت وی به پسرش «عبد الله» که مخصوصا از قریش بخواهد تا بدهیهایش را بپردازند، اگر اموال خاندانش برای ادای آنها کافی نباشد، نشان دهنده میزان رابطه عمیق و ارتباط محکم وی به آنهاست و او به گفته مورخان:

تنها نماینده گروههای قریشی بوده و در اقدامات خود، خواسته ها و تمایلات آنان را جلوه گر می ساخته است.

اینها بعضی از ملاحظاتی است که نسبت به این

وصیتنامه وجود دارد.

مورخان بیان نکرده اند که عبد الله نسبت به ادای بدهیهای پدرش در برابر بیت المال اقدام نموده باشد و این مطلب را نادیده گرفته و به آن اشاره ای ننموده اند.

(۳) به هر جهت، هنگامی که عبد الله مطمئن شد که پدرش خواهد مرد، از او خواست تا کسی را برای مرکز خلافت تعیین کند و امور امت را مهمل نگذارد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷۴

و به او گفت: «ای پدر! کسی را بر امت محمد صلی الله علیه و آله خلیفه قرار ده؛ زیرا اگر چوپان شترها یا گوسفندان بیاید و شترها و یا گوسفندان را بدون چوپان رها کند، به او می گویی امانتت را رها ساخته ای، پس چگونه باشد امت محمد صلی الله علیه و آله؟ بنابراین کسی را بر آنها خلیفه قرار ده».

(۱) وی نگاهی از روی شک و تردید به او کرد و به وی پاسخ داد: «اگر کسی را بر آنها خلیفه قرار دهم، ابو بکر چنین کرده و اگر آنها را رها کنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را رها نموده بود!!» (۱)».

(۲) سخن «عبد الله» سرشار از آگاهی و منطق بود؛ زیرا از حکمت نیست که رئیس امور، رعیت را مهمل گذارد بدون اینکه برای آن بعد از خود رهبری را تعیین کند که به امور سیاسی و اجتماعی آن توجه نماید و اگر این امر مهم را مهمل گذارد، رعیت را در معرض بحرانی قرار داده و شرّ عظیمی متوجه آن خواهد شد و عمر ادعا کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی به رهبری روحانی و زمانی پس

از خود نداشته و کسی را به عنوان جانشین خود تعیین نفرموده است و شاید «درد» بر او غالب گشته و او را از خود بی خود ساخته و فراموش کرده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز «غدیر خم» حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین بعد از خود تعیین نمود و مسلمین را ملزم به بیعت با آن حضرت ساخت و خود عمر شخصا از جمله کسانی بود که با او بیعت نمود و به آن حضرت گفت:

«خوشا به حال تو ای علی! اینک مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه ای گشته ای».

(۳) به هر روی، زخمهای عمر او را رنجانند و درد شدید، وی را به شدت آزرده به طوری که سخت بی تاب گشته بود و می گفت: «اگر آنچه در زمین دارم

(۱) مروج الذهب ۲ / ۳۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷۵

طلا بود آن را برای رهایی از عذاب خدا تاوان می دادم پیش از آنکه آن را بینم «۱».

(۱) و به پسرش «عبد الله» گفت: گونه ام را بر زمین بگذار، ولی وی توجهی به او نکرد و گمان کرد که عقلش مختل شده است، پس بار دیگر به وی دستور داد و او پاسخی نگفت و در بار سوم بر او فریاد کشید: «گونه ام را بر زمین بگذار، تو را مادر نباشد».

«عبد الله» پیش رفت و گونه پدرش را بر زمین نهاد و او سخت به گریه افتاد و با کلماتی از هم گسیخته می گفت: «وای بر عمر! وای بر عمر! اگر خداوند او را نبخشد «۲»».

(۲) عمر از پسرش خواست از عایشه اجازه بگیرد تا او

را کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابو بکر به خاک بسپارد و عایشه به وی اجازه داد (۳). شیعه در این مورد نیز همانند مورد دفن ابو بکر اظهار نظر نموده و گفته اند: آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از خود بر جای نهاد، اگر بنا به روایت ابو بکر، به خانواده اش به ارث نرسد و متعلق به ولی امر بعد از او باشد، اجازه دادن عایشه موضوعیتی ندارد و اگر به ورثه آن حضرت به ارث برسد، آن گونه که اهل بیت به آن معتقدند، در این صورت هیچ سهمی در آن برای عایشه نخواهد بود؛ زیرا بنا بر آنچه فقهای مسلمین مقرر نموده اند، زوجه از زمین ارث نمی برد و در این حالت لازم بوده که از ورثه پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه گرفته می شد که این امر محقق نگردد.

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۲/۱۹۲.

(۲) همان، ص ۱۹۳.

(۳) همان، ص ۱۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷۶

(۱)

شورا

ما، در برابر فاجعه ای سهمگین و وحشتناک قرار داریم که مسلمین در آن امتحان مشکلی داشتند و برای آنان فتنه ها و مشکلاتی را برای همیشه بر جای گذاشت و مصیبتها و گرفتاریهای عظیمی را نصیبشان ساخت و آنان را در شری عظیم وارد ساخت و آن همان داستان شورا می باشد که توطئه ای آشکار در کنار گذاشتن حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام از صحنه حکومت و سپردن کار خلافت به بنی امیه بوده تا عواطف قریشی آنان را که سرشار از کینه و دشمنی نسبت به امام بود، ارضا نماید.

(۲) و خداوند می داند که ما در این مباحث، منظوری جز

مطالعه حوادثی که امام حسین علیه السلام در آن به سر برده بود، نداریم، حوادثی که به عقیده ما مصدر فتنه بزرگی بوده که به کشتار فجیع کربلا و دیگر حوادثی انجامید که شیوه زندگی کریمانه در اسلام را دگرگون ساخت.

(۳) به هر حال، هنگامی که عمر از زندگی نومید شد و اجل محتوم خود را نزدیک دید، به اندیشه و تأمل در مورد کسی که زمام امور بعد از وی را در دست می گرفت پرداخت و سران حزب خود را که همراه وی در زمینه سازی برای ابو بکر شرکت داشتند، به یاد آورد و دید که اجل، آنان را از میان برداشته بود و در اینجا آه و ناله سرداد و بر آنها افسوس خورد و گفت: «اگر ابو عبیده زنده بود او را خلیفه قرار می دادم؛ زیرا وی امین این امت بود و اگر سالم غلام ابو حذیفه زنده بود، وی را خلیفه تعیین می نمودم که وی خدای تعالی را بسیار دوست می داشت...».

(۴) چرا عمر به اشخاص زنده ای که در بنای اسلام مشارکت داشتند، اشاره ای ننمود؟ همچون سرور عترت پاک حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام و برگزیده پاک

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷۷

از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله همانند عمار بن یاسر، ابو ذر و دیگران از انصار تا آنان را برای این منصب مهم نامزد نماید! (۱) وی به جستجو در میان لیست مردگان پرداخت و آرزو کرد که ای کاش! ابو عبیده و سالم زنده می بودند تا ریاست دولت را به آنان بسپارد، با وجود اینکه آن دو هیچ سابقه ای در جهاد و خدمت در راه

اسلام نداشته اند ...

آن قوم از او خواستند تا بعد از خود کسی را تعیین کند تا امور مسلمین را بر عهده گیرد، اما وی خودداری نمود و گفت: «دوست ندارم که زنده و مرده آن را بر گردن گیرم!».

(۲) اما طولی نکشید که وی تصمیم خود را شکست و اعضای ششگانه شورا را برگزید و امر امت را به آنها سپرد و نظر آنان را بر همه مسلمین تحمیل کرد و بدین گونه امر خلافت را زنده و مرده، بر گردن گرفت.

(۳) «ابن ابی الحدید» می گوید: «چه چیزی در قبول مسئولیت بیش از این تواند بود و چه فرقی است میان اینکه مسئولیت آن را این گونه بر گردن گیرد که شخصی را عینا تعیین کند و یا اینکه آنچه را انجام داد، به انجام رساند از منحصر ساختن و ترتیب قایل شدن ... «۱»».

(۴)

عمر در کنار اعضای شورا

عمر، اعضای شورایی را که خود انتخاب نموده و پاک دانسته و ادعا نموده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آنها فرموده است: آنها اهل بهشت هستند، فرا خواند «۲» جز اینکه هنگام فراهم آمدن آنان، شدیدترین و سخت ترین انتقادات را متوجه

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۲ / ۲۶۰.

(۲) ابن اثیر، الکامل ۳ / ۶۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷۸

آنان ساخت و بر هر کدام از آنان ایرادی آشکار وارد ساخت و به صفت‌های نامطلوبی متهمشان ساخت که موجب وارد شدن اشکال در نامزدی آنان برای منصب پیشوایی و خلافت بود. مورخان سخن وی را به صورتهای گوناگون روایت کرده اند که بعضی از آنها بدین گونه است:

(۱) ۱- هنگامی که به آنان نگاه کرد، گفت: هر کدام از

شما به سوی من آمده اید در حالی که عفریت خود را به جنبش آورده و می خواهد که خلیفه شود ... اما تو ای طلحه! آیا تو نگفته ای که «اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یابد بعد از او با همسرانش ازدواج می کنم؟ که خداوند محمد را به دختران عموهایمان شایسته تر از ما قرار نداده است و خداوند در مورد تو نازل فرمود: ... وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا» (۱).

«شما را هرگز نباشد که پیامبر را بیازارید و یا اینکه پس از او با همسرانش ازدواج نمایید».

(۲) و اما تو ای زبیر! به خدا قسم که دل تو هیچ روز و شبی نرم نگردد و تو همچنان سختگیر تندخویی بوده ای.

و اما تو ای عثمان! به خدا که پاره سرگینی از تو بهتر باشد.

و اما تو ای عبد الرحمن! تو مردی ناتوان هستی که همه قومت را دوست داری.

و اما تو ای سعد! تو صاحب عصبیت و فتنه انگیزی هستی.

(۳) و اما تو ای علی! به خدا قسم اگر ایمان تو با ایمان مردم زمین وزن گردد، از آنها برتر می شود.

(۱) احزاب / ۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷۹

علی برخاست و از آنجا رفت، پس عمر روی به حاضران در مجلس خود کرد و گفت: «من جایگاه مردی را می شناسم که اگر امور خود را به او بسپارید شما را به راه روشن می آورد ...».

گفتند: او کیست؟

گفت: همین است که از پیش شما می رود.

گفتند: چه چیزی تو را از این کار بازمی دارد؟

گفت: راهی به این کار نیست (۱).

(۱) وی به هر کدام از آنان ایرادی

وارد ساخت، جز امام امیر المؤمنین علیه السلام که او را بزرگ شمرد و به شایستگیها و صلاحیت وی برای خلافت اعتراف کرد و اینکه اگر وی امور مسلمین را بر عهده می گرفت، آنان را به راه روشن و شیوه آشکار می آورد ولی او راهی به سوی این کار نمی یابد.

(۲) ۲- مورخان می گویند: هنگامی که با اعضای شورا روبه رو شد، به او گفتند: ای امیر مؤمنان! درباره ما چیزی بگو تا به رأی تو استدلال نمایم و از آن پیروی کنیم، پس گفت: به خدا ای سعد! از اینکه تو را خلیفه قرار دهم، چیزی مانع من نمی شود جز سختگیری و سنگدلیت با اینکه تو مرد جنگ هستی.

و چیزی مرا مانع نمی شود از تو ای عبد الرحمن! جز اینکه تو فرعون این امت هستی.

و چیزی مرا مانع نمی شود از تو ای زبیر! جز اینکه تو مؤمن در وقت رضایت و کافر در هنگام خشم هستی.

(۳) و از طلحه چیزی مرا مانع نمی شود، جز نخوت و تکبرش و اگر خلافت را

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۲/۱۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۸۰

عهده دار شود، انگشتر مهر خود را در انگشت زنش می گذارد.

و چیزی مرا مانع نمی شود از تو ای عثمان! جز تعصب تو و دوستیت نسبت به قوم و خاندانت.

و چیزی مرا مانع نمی شود از تو ای علی! جز حرص تو بر آن و به حقیقت که تو از قوم شایسته تر هستی که اگر آن را بر عهده گیری به حق آشکار و راه راست عمل می کنی «۱».

(۱) وی اعضای شورا را به صفتهای ناپسندی موصوف ساخت، عبد الرحمن بن عوف را به فرعون این امت موصوف

نمود و حقیقتاً شکفت آور است که اندکی بعد، امر انتخاب را بدو سپرد و قول او را منطق قاطع و حرف آخر قرار داد.

(۲) همچنین وی امام را به حرص بر خلافت متهم نمود، جز اینکه سیره درخشان امام، عکس این مطلب را گواهی می دهد؛ زیرا آن حضرت علیه السلام نه از عشاق قدرت و نه از طالبان حکومت بود و اینکه وی با خلفا به نزاع پرداخته و بر آنان اقامه حجت نمود که از آنها به امر خلافت شایسته تر است، نه برای این بوده که از حکومت، وسیله ای برای بهره برداری از خیرات سرزمینها بسازد آن گونه که بعضی از آنان چنین کرده بودند و نه بخاطر اینکه از تمایلات نفسانی که جوینده قدرت و خود نابودکننده در راه آن هستند، بهره جویی کند، تا نفوذ و برتری خود را بر مردم گسترش دهند.

(۳) امام علی علیه السلام به هیچ روی چنین اهداف کم ارزشی را جویا نبوده است بلکه حکومت را برای نشر عدالت و برپا داشتن حق و اجرای شریعت

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۲۸-۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۸۱

خدا در واقعیت زندگی می خواسته و بخاطر این اهداف پراج بوده که آن حضرت علیه السلام بر خلافت حریص بوده و این مطلب را با این گفته خود بیان کرده است: «خداوند! تو می دانی که آنچه از ما بوده رقابتی بر سر قدرت نبوده و نه درخواست چیزی از ته مانده مال و منال، بلکه برای این بوده که نشانه های دینت را بازداریم و حدود فرو گذاشته شده ات به پای داشته شود و بندگان مظلومت ایمنی یابند».

(۱) آن حضرت علیه السلام در سخنی با

ابن عباس در ذی قار از میزان بی اعتنائیش به قدرت و ناچیز دانستن حکومت، سخن گفته است، آنجا که آن حضرت علیه السلام نعلین خود را با دست خویش وصله می زد، پس روی به ابن عباس کرد و فرمود:

«ای ابن عباس! این نعلین چه قیمتی دارد؟».

(۲) ابن عباس گفت: ای امیر المؤمنین! قیمتی ندارد.

حضرت فرمود: «آن از این خلافت شما بهتر است، مگر اینکه حقی را به پای دارم و باطلی را دور سازم».

(۳) آن حضرت برای این بر خلافت حریص بود، تا ارزشهای والا- را به پای دارد و عدالت اجتماعی و گسترش آگاهی اجتماعی و رونق بخشیدن به زندگی عمومی را باعث شود.

(۴) ۳- در روایت سوم آمده است که عمر، اعضای شورا را فرا خواند و هنگامی که نزد وی حاضر شدند به آنها گفت: «آیا همه شما به خلافت بعد از من طمع کرده اید؟» آنان از سخن، بازماندند. و او بار دیگر سخنش را تکرار کرد، پس زبیر روی بدو کرده به وی پاسخ داد: و چه چیزی ما را از آن دور می سازد؟ تو آن را بر عهده گرفتی و به آن عمل کردی و ما در قریش از تو کمتر نیستیم و نه در سابقه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۸۲

و نه در قرابت».

او نتوانست به وی پاسخی بدهد و به آنها گفت: آیا شما را از خودتان باخبر سازم؟

گفتند: بگو که اگر ما از تو بخواهیم ما را رها کنی، تو رهایمان نخواهی کرد! (۱) وی خواسته ها و تمایلاتشان را برای آنان بازگو می کرد و آنها را از نفسیاتشان باخبر می ساخت، پس روی به «زبیر» کرد و به

او گفت: اما تو ای زبیر! تو زود رنج ناپایدار هستی، وقت رضایت، مؤمن و هنگام خشم، کافری، روزی انسان و روزی شیطان هستی و اگر خلافت به تو برسد، روز خود را در بطحا (مکه) بر سر یک مد جو! به دعوا می گذرانی، پس اگر حکومت به تو برسد، نمی دانم چه کسی برای مردم باشد آن روز که شیطان می شوی و چه کسی باشد آن روز که خشمگین می گردی و خداوند امر این امت را برای تو فراهم نخواهد کرد، در حالی که تو همراه چنین صفتی باشی.

(۲) زبیر، بنابراین تحلیل نفسانی از شخصیتش، گرفتار بیماریهای خطرناکی بوده که عبارتند از:

۱- زودرنجی و دلتنگی.

۲- ناپایداری در رفتار.

۳- خشم فراوانی که شعور و توازنش را از وی می گرفته.

۴- حرص و بخل که این دو وی را بر آن می دارند که با مردم بر سر یک مد از جو، به زد و خورد بپردازد.

(۳) این خوبیها از صفات ناشایسته هستند و هر کس بدانها متصف باشد، صلاحیت عهده دار شدن هیچ منصب حساسی در دستگاه دولتی ندارد چه رسد به اینکه خلیفه و پیشوای مسلمین گردد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۸۳

(۱) سپس روی به «طلحه» کرد و به وی گفت: بگویم یا ساکت شوم؟

طلحه بر او پرخاش کرد و به او گفت. تو چیزی از خیر نمی گویی.

عمر گفت: همانا من تو را می شناسم، از روزی که انگشت تو در روز احد مضروب گشت، خشمگین بوده ای از آنچه به تو رسیده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین بر تو از دنیا رفت بخاطر سخنی که روز نازل شدن آیه حجاب بر زبان راندی.

(۲) اگر

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرِطْلِحِ خَشْمَكِينِ بُوْدِه، پَس چَكُونِه اَسْت كِه عَمْر او رَا نَامَزِد خِلَافَت وَ پِيشَوَايِي مَسْلَمِين مِي كَنْد؟ اَيْن اَمْر خِلَاف اَن چِيزِي اَسْت كِه وِي كَفْتِه بُوْد: رَسولِ خِدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَات يَافَت دَر حَالِي كِه اَز اَعْضَايِ شُورَا رَاضِي بُوْدِه اَسْت.

(۳) «جَاحِظ» بَر اَيْن مَطْلَب اِظْهَار نَظَر كَرْدِه وَ كَفْتِه اَسْت: «اِگَر كَسِي بِه عَمْر مِي كَفْت: تُو كَفْتِي كِه پِيَاْمَبَرِ خِدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَر كَنْدَشْت دَر حَالِي كِه اَز اَيْن شَش نَفَر رَاضِي بُوْدِه پَس چَكُونِه اَيْنَك بِه طَلْحِه مِي كَوِيِي كِه اَن حَضْرَتِ عَلَيْهِ السَّلَامِ خَشْمَكِين بَر تُو، دَر كَنْدَشْت بِخَاطِرِ سَخْنِي كِه كَفْتِه بُوْدِي، دَر اَن صَوْرَتِ مِثْلِ اَيْن مِي بُوْد كِه وِي رَا بَا تِير زِدِه بَاشِي، وَلِي چِه كَسِي جَرَأَتِ دَاشْت كِه كَمْتَرِ اَز اَيْن رَا بِه عَمْر بَكُوِيْد، چِه رَسَد بِه اَيْن؟».

(۴) پَس بِه «سَعْدِ بِنِ اَبِي وَقَاص» رُوي كَرْد وَ كَفْت: «هَمَا نَا تُو صَاحِبِ كَلِّهِ اسْبَانَ هَسْتِي، اَز اَيْن اسْبَانَ كِه بَا اَنْهَآ مِي جَنْگِي وَ تُو صَاحِبِ شَكَارِ، تِير وَ كِمَانَ هَسْتِي وَ (قَبِيلِه) زَهْرِه كَجَا وَ خِلَافَت وَ كَارْهَآيِ مَرْدَمِ كَجَا!!».

(۵) سَعْد، مَرْدِي نِظَامِي بُوْد كِه جَزِ عَمَلِيَّاتِ جَنْگِي چِيزِي نَمِي دَانَسْت وَ دَر اَمُورِ اِدَارِي وَ اِجْتِمَاعِي اَمْت، اِطْلَاعِي نَدَاشْت، پَس چَكُونِه وِي رَا بَرَايِ خِلَافَتِ نَامَزِد مِي كَنْد؟ هَمِچُنِين وِي صِلَاحِيَّتِ قَبِيلِه سَعْدِ رَا بَرَايِ تَصْدِي اَمُورِ حُكُومَتِ،

زَنْدِگَانِي حَضْرَتِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۱، ص: ۳۸۴

مُورِدِ اِنْتِقَادِ قَرَارِ دَادِه بُوْد.

(۱) اَنگَآه رُوي بِه «عَبْدِ الرَّحْمَنِ بِنِ عَوْف» كَرْد وَ بِه او كَفْت: «اَمَا تُو اِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ! اِگَر نِصْفِ اِيْمَانِ مَسْلَمِينِ رَا بَا اِيْمَانِ تُو بَسَنْجَنْد، اِيْمَانِ تُو بَرِ اَنْهَآ

برتری می یابد، اما برای این امر شایسته نیست کسی که ضعیفی چون ضعف تو را داشته باشد و زهره کجا و این امر کجا!!».

(۲) و عبد الرحمن - بنا به نظر عمر - مرد ایمان و تقوا بود و نمی دانیم که ایمان وی کجا بود هنگامی که از انتخاب سرور عترت پاک، امام امیر المؤمنین علیه السلام خودداری نمود و امور مسلمین را به دست امویان سپرد و آنان مال خدا را به یغما بردند و بندگان خدا را به بردگی کشاندند. و نیز وی شخصیتی قوی و عزمی ثابت و اراده ای محکم، بنا به اعتراف عمر، نداشته است، پس چگونه وی را نامزد خلافت می سازد؟! چگونه قول او را منطبق قاطع در تعیین فرد مورد نظرش برای امور امت، قرار می دهد؟! (۳) سپس روی به امام «امیر المؤمنین علیه السلام» نمود و به آن حضرت گفت:

«خدای را (که حاکم) تو باشی، اگر شوخ طبعی در تو نبود! به خدا قسم! اگر تو بر آنها حکومت کنی، آنان را به حق آشکار و راه روشن می بری».

(۴) چه وقت امام را شوخ طبعی بوده در حالی که آن حضرت در زندگی، جز جدیت و دوراندیشی در قول و عمل نداشته است. وانگهی، آن کس که به این خوی موصوف باشد، چگونه می تواند مسلمین را به حق واضح و راه روشن برد، آن گونه که عمر می گوید: این سیاست با شوخ طبعی ناشی از ضعف و سستی شخصیت، سازگار نیست.

(۵) عمر، تأکید می کند که اگر امام، امور مسلمین را بر عهده گیرد، میان آنان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۸۵

به حق رفتار می کند و آنها را به راه راست

می برد، پس چرا او را از اعضای شورا قرار می دهد و مشخصا او را تعیین نمی نماید؟ و آیا این توجه و عنایت به حال امت است که این فرصت را از آن بگیرد و امور آن را به دست کسی نسپارد تا با سیره ای که پایه آن بر عدل خالص و حق محض است، آن را اداره نماید؟! (۱) پس روی به «عثمان» بزرگ خاندان اموی؛ خاندانی که با اسلام مبارزه کرده بود، کرد و به او گفت: «هان! (حکومت) به سوی تو می آید!! گویی تو را می بینم که قریش این امر را بخاطر دوستیش نسبت به تو، به عهده ات گذاشته و تو بنی امیه و بنی ابی معیط را بر گردن مردم سوار کرده و آنان را در دادن بخششها برتری داده باشی، پس گروهی از گرگان عرب به سوی تو روان می شوند و تو را بر بسترت سر می برند. به خدا قسم! اگر چنان کنند تو چنین می کنی و اگر چنین کردی آنان نیز چنان خواهند کرد، سپس دست بر پیشانی برد و گفت: پس اگر چنین پیش آمد، گفته ام را به یاد آور ... «۱».

(۲) اگر اندکی در گفتار وی به عثمان تأمل کنیم که می گوید: «گویی تو را می بینم که قریش این امر را بخاطر دوستیش نسبت به تو بر عهده ات گذاشته است»، می بینیم که وی خلافت را بر عهده عثمان گذاشته است؛ زیرا نظام شورایی که وی آن را قرار داده بود، حتما به پیروزی وی در رسیدن به قدرت منجر می شد؛ چون او را یکی از اعضای شورا قرار داده و بیشتر آنان کسانی بودند که رابطه محکم با خاندان

عثمان داشتند و آنان از انتخاب وی خودداری نمی نمودند و دیگری را بر او مقدم نمی داشتند و در حقیقت این خود اوست که وی را به خلافت رسانده و امور مسلمین را بدو سپرده بود. و نیز با اطلاع از

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱/ ۱۸۵-۱۸۶ (چاپ اول).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۸۶

حالت‌های نفسانی و آگاهی از دوستی شدید او نسبت به خاندانش، چگونه او را برای خلافت نامزد کرده بود در حالی که وی شخصا خطر بنی امیه بر اسلام را می دانسته و این امر را در سخنش با مغیره بن شعبه اعلام نموده آنگاه که به وی گفته بود: «ای مغیره! آیا با چشم نابینایت چیزی را دیده ای؟».

گفت: خیر.

(۱) عمر گفت: «به خدا قسم! بنی امیه چشم اسلام را کور خواهند ساخت همان گونه که این چشم تو کور گشته و سپس هر دو چشمش را کور خواهند کرد که نداند به کجا می رود و از کجا می آید» (۱)».

پس برای وی در آستانه مرگ لازم بوده که امت را از خطر امویان دور سازد و برای آنان هیچ سهمی در حکومت قرار ندهد.

اینها بعضی از روایاتی است که در مورد سخنان وی با اعضای شورا نقل گردیده است.

(۲)

نظام شورا

شاید نتوانم نظامی بی پایه تر از نظام شورایی که عمر قرار داده بود، بشناسم که در آن هیچ گونه توازن و یا اصالتی وجود نداشته و از حقیقت شورایی که باید نماینده رأی امت باشد و بخشهای مختلف ملت را در انتخاب، شرکت دهد، به دور بوده است، زیرا وی در این شورا، رأی را به جماعتی سپرد که تنها نماینده آرای خود

عمر، کسانی را که نامزد کرده بود فراخواند و به آنان گفت: «همراه خودتان

(۱) شرح نهج البلاغه ۸۲/۱۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۸۷

از پیر مردان انصار کسانی را حاضر کنید، ولی چیزی از امر شما به دست آنها نخواهد بود و همراه خودتان حسن بن علی و عبد الله بن عباس را حاضر کنید که آن دو قرابتی دارند و برای شما در حضورشان برکت را امید دارم و برای آنها چیزی از امرتان نخواهد بود» (۱).

(۱) عمر، انصار را دور کرده و برای آنان هیچ سهمی در انتخاب و اختیار قرار نداده، بلکه تنها برای آنان نظارت را در نظر گرفت که به معنای محروم کردن و کم ارزش شمردن آنها بود، زیرا امر، امر اعضای شورا بود و دیگران هیچ کاره بودند ... و نیز ما نمی دانیم که چه برکتی برای اعضای شورا با حضور امام حسن علیه السلام و عبد الله بن عباس حاصل می شد، در حالی که چیزی از امر شورا در اختیار آنان نبوده است؟

(۲) آنگاه روی به «ابو طلحه انصاری» کرد و به وی فرمانی داد که امر شورا بدان محکم شود، به او گفت: «ای ابو طلحه! خداوند اسلام را به شما عزت داد، پس پنجاه نفر از انصار انتخاب کن و این عده را به انجام این امر و شتاب در آن ملزم ساز ...».

(۳) سپس روی به «مقداد بن اسود» کرد و فرمانی مشابه به وی داد و به او گفت:

«اگر پنج نفر متفق شوند و یک نفر از آنها خودداری نماید، گردن او را بزنید و اگر چهار نفر متفق شوند و دو

نفر مخالفت ورزند، گردنشان را بزیند و اگر سه نفر از آنها در مورد شخصی متفق شوند و سه نفر دیگر، فردی را قبول کنند، شما با کسانی باشید که عبد الرحمن بن عوف در میان آنان باشد و بقیه را بکشید اگر از آنچه مردم بر آن فراهم آمده اند، روی گردان باشند...».

(۱) الامامه و السیاسه ۱ / ۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۸۸

(۱)

اخطار به صحابه

عمر، به صحابه اخطار داد و آنان را به معاویه و عمرو بن عاص تهدید نمود، هرگاه در عقیده متفق نشوند و در مورد حکومت و قدرت به نزاع برخیزند، پس به آنها گفت: «ای یاران محمد! با یکدیگر همدل شوید که اگر چنین نکنید، عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان در امر خلافت بر شما چیره خواهند شد...».

(۲) شیخ امامیه، شیخ مفید بر این گفته چنین اظهار نظر کرده است: «عمر با این گفته، می خواست معاویه و عمرو بن عاص را به طلب خلافت تشویق کند و طمع آنها را در آن برانگیزاند، زیرا معاویه عامل و امیر وی در شام و عمرو بن عاص، عامل و امیر او در مصر بودند و او ترسید که اگر عثمان ضعیف شود، امر خلافت به علی بر گردد، پس این سخن را بر زبان راند تا مردم آن را به آن دو که در مصر و شام بودند، برسانند و آنها در صورتی که امر خلافت به علی برسد، بر آن دو سرزمین، مستولی شوند...».

(۳)

موضعگیری امام علیه السلام

امام امیر المؤمنین علیه السلام به رنج آمد و بسیار اندوهگین گشت و دانست که شورا توطئه و حيله ای بیش نیست که برای دور کردن امر خلافت از وی طرح ریزی شده است. آن حضرت با عمویش عباس روبه رو شد و بی مقدمه به وی فرمود: «ای عمو! امر خلافت از ما دور شده است.»

او گفت: «چه کسی تو را با خبر ساخته است؟».

حضرت فرمود: «وی مرا با عثمان مقارن ساخته و گفته است که با اکثریت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۸۹

باشید و سپس گفت: با عبد

الرحمن باشید، سعد هم با عموزاده اش عبد الرحمن مخالفت نمی کند و عبد الرحمن داماد عثمان است که با هم مختلف نمی شوند.

پس، یا عبد الرحمن آن را به عثمان می سپارد و یا عثمان به عبد الرحمن ... «۱».

(۱) فراست امام، صادق گشت، زیرا عبد الرحمن بنا به مصلحت خویش و به امید اینکه خلافت بعدا به وی بازگردد، امر خلافت را به عثمان سپرد. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۳۸۹ موضعگیری امام علیه السلام ص: ۳۸۸

را با شیوه منحطش، توطئه ای آشکار و بی پرده بود که بر ضد جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و باب مدینه علم آن حضرت، طرّاحی گردید.

(۲) امام کاشف الغطاء رحمه الله می گوید: «شورا با جوهر و حقیقت آن، توطئه ای واقعی و شورایی صوری بود که مهارتی برجسته برای تحمیل عثمان به عنوان خلیفه بر مسلمین و به رغم آنان بود که با تدبیری جالب توجه برای اسلام و مسلمین مصیبت بدون بازگشتی به بار آورد...».

(۳) این توطئه، قلب امام علیه السلام را سوزاند و کینه های قریشی، غمهایش را برانگیخت تا آنجا که سالهای بعد در مورد آن سخن گفت و فرمود: «آنگاه که وی (یعنی عمر) درگذشت، آن را به عهده جمعی قرار داد که ادعا کرد من یکی از آنها هستم، پس خداوند داد مرا از شورا بگیرد، چه وقت درباره من مشکلی در برابر نخستین آنها بود که اینک با چنین نمونه هایی، همردیف قرار داده شوم...».

(۴) آری به خدا ای امیر المؤمنین! چه کسی شک داشته است که تو برترین مسلمین و عظیم ترین آنان در جهاد و پیشتازترین آنها در

اسلام هستی، اما آه بر زمانه! و بدا به حال روزگار که تو را با چنین کسانی مقارن ساخته است، کسانی که امت را از عدالت و مواهبت، محروم نمودند.

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۲۲۹ - ۲۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۹۰

(۱)

پذیرش امام علیه السلام

در اینجا موردی برای سؤال باقی می ماند و آن اینکه چرا امام پذیرفت تا یکی از اعضای شورا باشد آن هم با وجود تفاوت‌های آشکاری که میان آن حضرت و میان آنها بوده است؟

خود آن حضرت به این پرسش، پاسخ داده که وی می خواسته تناقض گویی عمر را آشکار سازد، زیرا عمر بارها گفته بود که نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی شوند پس در این صورت چرا وی را یکی از اعضای شورا که نامزد خلافت بودند، قرار داده است!!؟

(۲)

مصیبت‌های شورا

محققان پیشین و متأخر بر انتقاد از شورا و ساختگی بودن نظام آن متفقند و پیامدهای ناگوار آن بر مسلمین به صورت فتنه ها و اختلافات و ایجاد گرفتاریها و مشکلات برای آنان را بر شمرده اند که این موارد را در کتاب خودمان، «حیاه الامام الحسن علیه السلام» بیان کرده ایم ولی ضرورت بحث اشاره به آنها را لازم می سازد که آنها عبارتند از:

(۳) اولاً: این نظام از واقعیت شورا دور بوده و فاقد همه عناصری می باشد که شورا بدانها ممتاز می گردد، زیرا باید این موارد در آن فراهم باشند:

الف- اینکه امت با همه بخشهایش در انتخاب، شرکت جویند.

ب- اینکه حکومت به طور مستقیم یا غیر مستقیم در امور انتخاب مداخله نکند.

ج- اینکه آزادیهای عمومی برای همه انتخاب کنندگان فراهم باشد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۹۱

(۱) اما شورای عمری فاقد همه این عناصر بود و هیچ کدام از آنها در آن شورا وجود نداشته اند، زیرا امت را از شرکت در انتخاب مانع گردید و هیچ گونه آزادی انتخاب کسی که او را برای حکومت می خواهد، به آن داده نشد، بلکه امر آن به شش نفر سپرده

شد و رأی آنان را برابر با آرای بقیه ملت‌های اسلامی قرار داد و این نوعی از انواع تزکیه است که بعضی حکومت‌های بی توجه به اراده ملت‌های خود، آن را تحمیل می‌کنند. و نیز او به پلیس دستور داد تا در موضوع، دخالت نماید و به آنها گفت: هر کس از اعضای شورا که با انتخاب بقیه اعضا موافقت نکند، به قتل برسانند.

(۲) همچنین به آنها دستور داده بود تا مدت انتخاب را در سه روز محدود کنند و وقت را بر انتخاب کنندگان تنگ گرفت تا مبادا دیگر گروه‌های مردم در این امر دخالت کنند و هدف وی از بین برود.

(۳) ثانیاً: این شورا عناصر مخالف امام و کینه توز نسبت به آن حضرت را شامل می‌شد، زیرا در میان آن، طلحه تمیمی بود که از خاندان ابو بکر بود و با امام در امر خلافت رقابت داشته و آن حضرت را از آن دور نموده بود. و در میان شورا، عبد الرحمن بن عوف بود که داماد عثمان و از کینه توزترین مهاجرین نسبت به امام بود و آن گونه که مورخان می‌گویند، وی از جمله کسانی بود که ابو بکر برای مجبور ساختن امام به بیعت، از آنها کمک گرفته بود. شورا، سعد بن ابی وقاص را نیز شامل می‌شد که جانش مالامال از حقد و دشمنی نسبت به امام بود و این بخاطر دایان اموی او بود، زیرا مادرش حمنه دختر سفیان بن امیه بود و امام، بزرگان و قهرمانان آنان را در راه دعوت اسلامی به هلاکت رسانده بود و هنگامی که مسلمین با امام بیعت نمودند، سعد از بیعت کردن خودداری نموده

بود و از اعضای شورا، عثمان بن عفان، بزرگ خاندان اموی بود که عمر، بنا به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۹۲

گفته مورخان، این عناصر مخالف امام و کینه توزان نسبت به آن حضرت را انتخاب کرده بود تا امر خلافت به حضرتش
نرسد.

(۱) امام علیه السلام درباره عوامل مؤثر در میدان انتخاب، سخن گفته و فرموده است:

«اما من هنگامی که بال گشودند، بال گشودم و هرگاه پرواز کردند، من نیز به پرواز آمدم، پس مردی از آنان به کینه خویش
گوش فرا داد و دیگر به دامادش روی آورد همراه با مسائلی دیگر!».

به هر حال، این شورا- بنا به گفته محققان- هدفی جز دور نگهداشتن امام از حکومت و سپردن خلافت به امویان نداشته است.

(۲) «علائلی» می گوید: «تعیین نامزدی در میان شش نفر، راه را برای امویان هموار کرد تا از موقعیت بهره گیرند و کاخ
عظمت خویش را بر دوش مسلمین بیا سازند».

(۳) «سید میر علی هندی» نیز به این نتیجه رسیده و گفته است: «حرص عمر بر مصلحت مسلمین، وی را به انتخاب این شش نفر
از بهترین مردم مدینه واداشت بدون اینکه سیاست سلفش را دنبال کند و امویان در مدینه حزبی قوی داشتند و از همین جا بود
که انتخاب وی، راه را برای توطئه های امویان و دسیسه های آنان آماده ساخت، آنها که با اسلام دشمنی کردند و سپس وارد
آن شدند تا وسیله ای برای تأمین مطامع و بنای کاخ عظمت خویش بر دوش مسلمین داشته باشند» (۱)».

(۴) ثالثاً: عمر در این شورا عمدا انصار را دور ساخت و برای آنان هیچ سهمی را در نظر نگرفت در حالی که آنان

(۱) الامام الحسين عليه السلام / ۱ / ۲۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۹۳

محنت و غربتش یاری داده بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آنان سفارش به خیر کرده بود.

(۱) همچنین، وی در شورا سهمی برای عمار، ابو ذر و امثال آنان از یزرگان اسلام، در نظر نگرفته بود و گمان غالب این است که آنها را بخاطر تمایل و دوستیشان نسبت به امام علیه السلام دور کرده بود، زیرا آنها کسی جز او را انتخاب نمی کردند و به کسی جز او رضایت نمی دادند و به همین جهت آنان را دور ساخت و اعضای شورا را تنها از دشمنان امام انتخاب نمود.

(۲) رابعا: از عجایب مربوط به این شورا این است که عمر در حق اعضای آن گواهی داد که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، در حالی که از آنها راضی بوده یا اینکه برای آنها به بهشت، شهادت داده است، در حالی که وی به افراد پلیس دستور داده بود که اگر آنها در انتخاب فردی از میان خود تأخیر نمودند، گردن آنها را بزنند، بنا به آنچه بیان نمودیم و انتقاد کنندگان این شورا می گویند که تأخیر در انتخاب، خارج شدن از دین و یا ترک کردن اسلام نبوده که خون آنان را مباح سازد!! و این حکم با مقررات اسلامی در مورد حرمت خون انسانها و لزوم خویشتن داری در مورد آن، جز در مواضع مخصوصی که فقها بیان کرده اند، منافات دارد و این امر از جمله آن موارد نبوده است.

(۳) در اینجا چیز دیگری باقی مانده که

غرابت آن از آن تناقض کمتر نیست و آن اینکه عمر، شورا را منحصر در شش نفر نمود به این دلیل که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که از آنان راضی بود، درگذشت! ولی این حجت، به عنوان دلیل برای تعیین شایسته نیست، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درگذشت در حالی که از بسیاری از صحابه خویش راضی بود و مقدم داشتن این شش نفر بر آنان از باب ترجیح بلا مرجح است که بنا به گفته علمای اصول، امری قبیح دانسته شده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۹۴

(۱) خامسا: از انتقادات وارد بر این شورا این است که عمر، گروه دربرگیرنده عبد الرحمن بن عوف را ترجیح داد و بر گروه شامل امام امیر المؤمنین علیه السلام مقدم دانسته بود که این جانبداری آشکاری از نیروهای قریشی کینه توز و ستمکار نسبت به امام می باشد. و نیز ما هیچ گونه شایستگی خاصی را سراغ نداریم که ابن عوف بدان ممتاز گردد و صلاحیت این جایگاه و این تکریم را دارا شود. آیا او و برادرانش از مهاجرین همچون طلحه و زبیر و دیگران نبوده اند که اموال مسلمین و منابع مالی آنان را به خود اختصاص دادند تا آنجا که ثروت بی کران غیر قابل شمارشی را صاحب گشتند که در نحوه هزینه کردن و مصرف نمودن آن متحیر ماندند؟ و بنا به گفته مورخان، ابن عوف آن قدر از طلا بر جای نهاد که بخاطر فراوانیش، آن را با تیشه ها می شکستند! آیا چنین کسی بر امام علیه السلام برتری داده می شود؟! در حالی که آن حضرت، صاحب مواهب و

کمالات بوده و در علم و تقوا و دین مداری همانندی نداشته است و خدای تعالی در کتاب خود می فرماید: ... هَلْ يَسْتَوِي
الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ «۱».

«آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند، برابر هستند؟».

(۲) سادسا: این شورا باعث رقابت و همچشمی میان اعضای آن گردید به طوری که هر کدام از آنان خود را رقیب و همتای دیگری می دید و قبل از آن چنین نبوده اند به طوری که سعد فرمان پذیر عبد الرحمن و عبد الرحمن تابع عثمان و از یاران مخلص و یاوران وی بوده و پس از شورا، میان آنان شکاف عجیبی پیدا شد تا آنجا که عبد الرحمن بر ضد عثمان تحریک می کرد و از علی دعوت می نمود که هر کدام شمشیر خود را بردارند تا با عثمان بجنگند و به خویشاوندان خود

(۱) زمر / ۹۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۹۵

وصیت کرد که پس از مرگش، عثمان بر او نماز نخواند ... (۱) و نیز زبیر، پیرو امام بوده و در روز سقیفه در کنار آن حضرت ایستاد و در راه وی انواع مشقتها و سختیها را تحمل کرد و در روزگار عمر گفته بود: «به خدا قسم! اگر عمر بمیرد، با علی بیعت می کنم»، ولی شورا، روح خود بزرگ بینی را در او دمید و خود را همتای امام تصور کرد و از آن حضرت جدا شد و در روز جمل بر علیه آن حضرت دست به کار گردید و بدین گونه بود که شورا روح خصومت و دشمنی را میان اعضایش باعث شد، (۲) زیرا هر کدام خود را شایسته امر خلافت می دید و خویشان را

از دیگری شایسته تر می دانست و این خصومت و نزاعی که میان آنها پیش آمد به وحدت کلمه مسلمین آسیب رساند و جمع آنها را متفرق ساخت و این مطلب را معاویه بن ابی سفیان در سخنش با ابی الحصین که زیاد وی را برای دیدار با معاویه فرستاده بود، بیان کرد آنجا که معاویه به وی گفت: به من خبر رسیده است که تو دارای هوش و خرد هستی، پس درباره چیزی که از تو می پرسم به من پاسخ ده.

- هر چه به نظر تو می رسد، از من سؤال کن.

(۳)- به من خبر ده که چه چیزی جمع مسلمین و اجتماع آنان را پراکنده ساخت و میان آنها اختلاف را به وجود آورد؟

- کشتن مردم عثمان را.

- کاری نکرده ای.

- حرکت علی به سوی تو و جنگیدن وی با تو.

- کاری نکرده ای.

- حرکت طلحه، زبیر و عایشه و جنگ علی علیه السلام با آنان.

- کاری نکرده ای.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۹۶

- من چیزی غیر از این ندارم.

(۱) «من به تو خبر می دهم که هیچ چیزی جمع مسلمین را پراکنده و افکارشان را متفرق نساخت، جز شورایی که عمر آن را از شش نفر تشکیل داد، زیرا خداوند، محمد را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه دین، توانایی دهد هر چند مشرکان نپسندند. پس به آنچه خداوند به وی دستور داده بود عمل کرد، سپس خداوند او را به سوی خود برد و ابو بکر را برای نماز پیش فرستاد و او را برای امر دنیایشان پذیرفتند آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را برای امر دینشان

پذیرفته بود، پس به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد و بر سیره وی حرکت نمود تا اینکه خداوند او را برداشت و عمر را به جای خویش قرار داد و او همانند سیره وی عمل کرد و سپس آن را شورایی میان شش نفر قرار داد که هیچ کس از آنها نبود مگر اینکه آن را برای خود می خواست و برای قومش انتظارش را داشت و نفسش بدان مایل بود و اگر عمر مانند ابو بکر کسی را تعیین می کرد، در آن مورد خلافتی نمی بود «(۱)».

(۲) از مظاهر نخستین این شورا، اشاعه طمعکاریها و تمایلات سیاسی به صورتی آشکار نزد بعضی از اعضای آن بود و آنها به ایجاد حزبها و فرقه گرایها در جامعه اسلامی پرداختند تا به مسند حکومت برسند و این امر، عواقب وخیمی را به وجود آورد که مسلمین به شدت گرفتار آنها شدند.

(۳) اینها بعضی از آفات شورا بود که مسلمین فجایع و مصیبتهای فراوانی را از آن تحمل نمودند، زیرا راه را در برابر طلقا و فرزندانان مهیا ساخت تا به قدرت برسند و زمام حکومت را به دست گیرند و برنامه ای را بریزند که مسلمین با آن

(۱) العقد الفرید ۵/ ۳۳-۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۹۷

آشنایی نداشتند که از شاخص ترین این برنامه بهره بری انحصاری از منابع در آمد عمومی و غارت ثروتها و خیرات امت و کوشش برای ستمکاری بر نیکان و ظلم و شقاوت نسبت به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

(۱)

نحوه انتخاب

هنگامی که عمر به سوی پروردگارش رفت و در آرامگاه ابدیش دفن شد، افراد پلیس، اعضای

شورا را در بر گرفتند و آنان را به تشکیل جلسه و انتخاب حاکمی برای مسلمین از بین خودشان، واداشتند تا وصیت عمر را اجرا نموده باشند.

(۲) آنها در بیت المال و به گفته ای، در منزل مسرور بن مخرمه، تشکیل جلسه دادند و امام حسن علیه السّلام و عبد الله بن عباس بر انتخاب، نظارت داشتند. مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص به سوی آستانه در شتافتند ولی سعد بر آنها نهیب زد و به آنان گفت: «می خواهید بگویید که ما حاضر شدیم و در میان اهل شورا بودیم؟» (۱).

(۳) این مطلب، درجه رقابت و کینه توزی میان آن قوم را مشخص می سازد، زیرا سعد، حیفش آمد که مغیره و پسر عاص حاضر شوند تا مبادا به مردم بگویند: ما در میان اهل شورا بودیم.

اعضا، با یکدیگر در مورد اینکه چه کسی به امر خلافت اولی و شایسته تر است، به سخن پرداختند و خشم و جدل بالا گرفت.

امام امیر المؤمنین علیه السّلام روی به آنان کرد و آنان را از پیش آمدن فتنه ها

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۹۸

و تباهی، بر حذر داشت هرگاه به عواطف خود پاسخ دهند و مصلحت امت را مقدم نشمارند، پس فرمود: «هیچ کس پیش از من کسی را به دعوت برای حق و صله رحم و بذل کرم نشناخته است، پس سختم را گوش فرا دهید و گفتارم را دقت کنید تا مبادا این امر را پس از امروز چنان ببینید که شمشیرها در آن کشیده شود و پیمانها در آن شکسته گردد تا آنجا که بعضی از شما پیشوایان اهل گمراهی و پیروان

(۱) اگر آنها سخنش را می شنیدند و به گفتارش توجه می کردند، امت را از امواج بنیان برانداز حفظ می کردند و خیر فراگیر را نصیبش می ساختند ولی آنها به دنبال شهوت ملک و قدرت پرستی روان شدند و پیشگویی امام، محقق گردید به طوری که جز اندکی وقت نگذشته بود که شمشیرها کشیده شد و جنگها پراکنده گردید و فتنه ها و هوسها حاکم شد و بعضی از آنان پیشوایانی برای اهل گمراهی و پیروان اهل جهالت گشتند.

(۲) بحث و جدل میان آن عده در گرفت و به نتیجه مطلوبی نرسیدند و جلسه بدون دستیابی به هدف، پایان یافت در حالی که گروههای مردم با بی صبری منتظر نتیجه قطعی بودند. جلسه بار دیگر تشکیل شد ولی باز هم به شکست منجر گردید، پس ابو طلحه انصاری روی به آنها نمود و با تهدید و وعده وعید به آنها گفت: «نه، قسم به آنکه جان عمر در دست اوست! بیش از سه روزی که برایتان تعیین شده است، مهلت بیشتری به شما نمی دهم...»

(۳) روز سوم که آخرین مهلت آنان بود فرا رسید و جلسه تشکیل شد و به یکباره انگیزه های قبیله ای دور از مصلحت امت، پدیدار گشت، زیرا طلحه حق

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۲۵ / ۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۹۹

خود را به عثمان بخشید و این کار را بخاطر تمایلات سرشار از دشمنی نسبت به امام انجام داد، چون آن حضرت با عموزاده طلحه یعنی ابو بکر در امر خلافت به رقابت برخاسته بود. زیرا نیز پیش آمد و حق خود را به امام بخشید؛ زیرا خویشاوندی نزدیکی با آن حضرت داشت.

سعد هم برخاست و حق خود را به عموزاده اش عبد الرحمن بن عوف داد تا جانب او را بگیرد و موقعیتش را تقویت نماید.

(۱) رأی عبد الرحمن، حرف آخر بود و وی در وضعی محکم قرار داشت، زیرا عمر نسبت به وی اطمینان نموده و امر شورا را به وی مربوط ساخته بود، ولی وی دارای شخصیتی ضعیف و اراده ای ناچیز بوده و قدرت تحمل مسئولیت حکومت را نداشته، پس تصمیم گرفت که غیر از خودش را برای خلافت نامزد نماید. وی تمایلی به عثمان داشت، زیرا عبد الرحمن داماد او بود. ضمناً مشورتی با عموم قریشیان در این مورد داشته که وی را از علی منع نموده و به انتخاب عثمان تشویق کرده بودند از این جهت که وی طمعکاریها و تمایلات آنان را محقق می نموده است.

(۲) سرانجام، آن لحظه هراسناکی که جریان تاریخ را دگرگون ساخت، فرا رسید و عبد الرحمن بن عوف به خواهرزاده اش گفت: برو و علی و عثمان را دعوت کن.

او گفت: از کدامیک شروع کنم؟

(۳) عبد الرحمن گفت: هر کدام را که خواسته باشی.

«مسور» به راه افتاد و آن دو را فرا خواند و مهاجرین و انصار در مسجد فراهم آمدند، پس عبد الرحمن پیش آمد و امر خلافت را بر آنان عرضه داشت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۰۰

و گفت: «ای مردم! مردم جمع شده اند تا مردم مناطق مختلف به محل‌های خودشان برگردند، پس نظرتان را به من بگویید».

(۱) در این هنگام، آن پاک، فرزند پاک، «عمار بن یاسر» پیش آمد و به او پیشنهادی داد که سلامت امت را متضمن بود و آن را از تفرقه و

اختلاف، مصون می داشت، او گفت: «اگر می خواهی که مسلمانان با هم مختلف نشوند، با علی بیعت کن».

(۲) «مقداد» نیز پیش آمد و گفتار عمار را تأیید نمود و گفت: «عمار راست گفت. اگر با علی بیعت کنی، می پذیریم و اطاعت می کنیم».

(۳) در این وقت بود که نیروهای ستمگر کینه توز نسبت به اسلام به حرکت آمده، گفتار عمار و مقداد را مورد انتقاد قرار داده و نامزدی عثمان، بزرگ امویان را خواستار شدند، در حالی که عبد الله بن ابی سرح خطاب به ابن عوف فریاد کشید و گفت: «اگر می خواهی که قریش مختلف نشوند، با عثمان بیعت کن».

عبد الله بن ابی ربیع نیز به سخن آمد و گفتار همکارش را تصدیق نمود و گفت: «اگر با عثمان بیعت کنی، ما می پذیریم و فرمان می بریم».

(۴) صحابی عظیم «عمار بن یاسر» به ابن ابی سرح پاسخ داد و گفت: «چه وقت تو خیر خواه مسلمین بوده ای؟».

«عمار» راست می گفت، زیرا ابن سرح هیچ گاه خیر خواه مسلمین و خواهان عظمت اسلام نبود و او یکی از دشمن ترین مردم نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت پس از فتح مکه دستور داده بود تا او را بکشند هر چند که خود را به پوششهای کعبه آویزان نموده باشد «۱»، و اگر منطق و حسابی در بین

(۱) الاستیعاب ۳/ ۹۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۰۱

بود، این ناپاک و امثال او از دخالت در امور مسلمین دور نگهداشته می شد، زیرا بنی امیه و دیگر قبایل قریش باید در انتهای قافله می بودند و به آنها اهمیتی نمی دادند، زیرا آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله مبارزه

کرده و قبایل را بر ضد او برانگیخته بودند و تنها پس از ترس از لبه شمشیرها به اسلام وارد شدند، پس چگونه به آنها اجازه داده شد تا نظر خود را تحمیل کنند و امر مسلمین به آنها برگردد؟

(۱) بحث و جدال میان هاشمیان و امویان بالا گرفت و عمار بن یاسر پیش آمد تا به نفع مسلمین دعوت کند و بگوید: «ای مردم! خداوند ما را با پیامبرش کرامت بخشید و با دینش عزیز گردانید بس تا کی باید این امر را از اهل بیت پیامبرتان دور نگهدارید؟!».

(۲) منطق عمار، سرشار از روح اسلام و هدایت آن بود، زیرا خداوند، قریش و دیگر عربها را به دین خود عزت بخشید و با پیامبرش سعادت‌مند ساخت و آن حضرت، عزت عربها و شرافت آنان می باشد و بر آنها واجب بوده است تا با نیکی و احسان با وی مقابله کنند و این امر (خلافت) را از اهل وی خارج نسازد که آنان نگهداران علم و خزانه داران وحی آن حضرت بوده اند و دور از عدالت است که در سرکوب و خوار ساختن آنان بکوشند.

پس، مردی از بنی مخزوم سخن عمار را قطع کرد و به او گفت: «ای پسر سمیه! تو به کار تعیین امیر برای قریش چه ارتباطی داری؟» (۳) هیچ کورسویی از نور اسلام و هدایت آن به قلب این مخزومی نتابیده بود که این گونه عمار را مورد بی احترامی قرار داده و او را به مادرش منسوب کرد، آن بانویی که اسلام به وی افتخار می کند و به مبارزه درخشان و فداکاریهای بی نظیرش می نازد، زیرا وی و شوهرش یاسر و فرزند

برومندشان در پیشاپیش نیروهای خیر بنیانگذار اسلام بوده و در راه آن، انواع محنتها و گرفتاریها را متحمل

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۰۲

شده بودند.

(۱) امر خلافت، متعلق به همه مسلمین است که فرزند سمیه و دیگران، از بینوایانی که خداوند آنان را با دین خود عزت بخشیده بود، در آن شرکت می جویند و طاغوتهای قریش، هیچ حقی برای دخالت در امور مسلمین ندارند، البته اگر منطق و حسابی وجود داشت.

(۲) بگو بگو و جدال میان نیروهای اسلامی و قریشیان بالا- گرفت و سعد ترسید که امر از دست آنها برود، پس روی به عموزاده اش عبد الرحمن کرد و به او گفت: «ای عبد الرحمن! قبل از اینکه مردم دچار فتنه شوند، کارت را تمام کن».

عبد الرحمن روی به امام کرد و گفت: آیا با من بیعت می کنی بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش و شیوه عمل ابو بکر و عمر؟

امام، نگاهی به وی انداخت و منظورش را متوجه شد و با منطق اسلام و شیوه آزادگان به وی پاسخ داد: «بلکه مطابق کتاب خدا و سنت پیامبرش و اجتهاد خودم...».

(۳) منبع قانون گذاری در اسلام، همانا کتاب خدا و سنت پیامبرش می باشد و در پرتو آنها مشکلات مردم، حل و فصل می شود و نظام دولت به حرکت می آید و کارهای ابو بکر و عمر از منابع قانون گذاری اسلامی نیستند، زیرا آن دو در نظامهای سیاسی با یکدیگر به شدت اختلاف داشتند و ابو بکر در سیاست مالی، شیوه ای داشت که از سیاست عمر به مساوات نزدیکتر بود، وی مساوات در بخشش را ملغا نمود و نظام طبقاتی را به وجود آورد و بعضی

از مسلمین را بر بعضی دیگر مقدم نمود و حرمت دو متعه را، یعنی متعه حج و متعه ازدواج را پایه گذاری نمود، در حالی که این دو متعه در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابو بکر، مشروع بوده اند. و نیز نظریات خاص خود را در بسیاری از زمینه های تشریحی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۰۳

داشت. پس فرزند ابو طالب این پرورش یافته وحی و این قهرمان عدالت اجتماعی در اسلام، طبق کدامیک از آن دو شیوه عمل کند؟

(۱) «ابن عوف» به طور حتم و بدون شک می دانست که امام، زمام حکومت را طبق شریعت خداوند در زمین بر عهده می گرفت و مسلمین را با سیاستی که پایه آن بر عدل خالص و حق محض بود، اداره می کرد و به خاندانهای قریشی هیچ وجه امتیازی نمی داد و آنان را با دیگران در همه حقوق و تکالیف، برابر قرار می داد، منافع این طبقه که بر ضد اسلام، جنایتها کرده و برای مسلمین عظیم ترین بدبختیها و مصیبتها را به بار آورده بود، از میان می رفت.

(۲) اگر امام با شرایط ابن عوف موافقت می کرد، دیگر برایش ممکن نبود که هیچ شیوه ای از شیوه های سیاست خود را که هدفی جز گسترش عدالت در زمین نداشت، اجرا نماید و به طور قطع حتی اگر امام به صورت ظاهری به این شرایط ملتزم می شد، قریش وی را از انجام مقاصدش باز می داشت و برای وی هیچ راهی جهت تحقق عدالت اجتماعی باقی نمی گذاشت و در آن صورت قیام آنان بر علیه وی مشروع می نمود؛ زیرا وی به تعهدات خود عمل نکرده بود.

(۳) به هر حال، هنگامی که عبد الرحمن از

تغییر جهت امام ناامید شد، روی به عثمان کرد و شرط خود را با وی در میان گذاشت و وی به سرعت پاسخ مثبت داد و آمادگی کامل خود را برای انجام شرایط او اعلام کرد و من فکر می‌کنم که میان آنها توافقی پنهانی بود که کاملاً مخفی نگهداشته بودند و به هر صورت وی، امام را انتخاب نمی‌کرد حتی اگر شرایطش را می‌پذیرفت بلکه از وی درخواست بیعت کرد تا بدین ترتیب پوششی برای برنامه هایش داشته باشد و لذا این مانور سیاسی را اجرا کرد.

(۴) بعضی از مورخان غربی عقیده دارند که عبد الرحمن، شیوه نیرنگ

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۰۴

و فرصت طلبی را به کار گرفت و نگذاشت که انتخاب به صورتی آزاد انجام شود.

(۱) مورخان می‌گویند که عبد الرحمن به سرعت به سوی عثمان شتافته، دست در دست وی نهاد و به او گفت: «خداوند! من آنچه را از آن بر گردن داشتم، به گردن عثمان قرار دادم...».

این اقدام، همچون صاعقه‌ای بر سر نیروهای مثبت افتاد که می‌کوشیدند تا حکم خدا میان مسلمین حاکم شود.

(۲) امام به ابن عوف روی نمود و به او فرمود: «به خدا قسم! این کار را انجام ندادی مگر به آنچه از وی امید داشتی همان را که دوست شما دو نفر، از دوستش امید داشت. خداوند میان شما عطر منشم را بکوبد...» (۱).

(۳) امام، علت انتخاب کردن عبد الرحمن، عثمان را روشن ساخت که برای مصلحت امت نبوده بلکه نتیجه طمعکاریها و تمایلات سیاسی بوده، زیرا ابن عوف امیدوار بود که بعد از عثمان به خلافت برسد، امام روی به قریشیان نمود

و به آنها فرمود: «این نخستین روزی نیست که شما بر علیه ما پشتیبان هم می شوید، صبری نیکو خواهیم داشت و از خداوند بر آنچه می گوئید، یاری می جویم».

(۴) منطق امام برای ابن عوف گزنده بود و لذا وی به تهدید پرداخت و گفت:

«ای علی! راهی به سوی خودت باز مگذار».

(۱) «منشم»، (به کسر شین) نام زنی عطر فروش در مکه بود و قبیله خزاعه و جرهم هرگاه می خواستند بجنگند، از عطر وی به خودشان می زدند و هرگاه چنین می کردند، کشتگان آنها بسیار می شدند.

و گفته می شد «شومتر از عطر منشم». این مطلب در صحاح جوهری ۵ / ۲۰۴۱ آمده است. و خداوند دعای امام را اجابت فرمود و میان عثمان و عبد الرحمن شدیدترین دشمنی و خصومت پیش آمد به طوری که ابن عوف وصیت نمود که بعد از مرگش، عثمان بر او نماز نخواند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۰۵

امام مظلوم ستم کشیده، از محل اجتماع خارج شد در حالی که می فرمود:

«این نیز به سرانجام خود، خواهد رسید».

فرزند برومند اسلام، عمار بن یاسر، پیش آمد و خطاب به ابن عوف گفت: «ای عبد الرحمن! به خدا قسم! تو او را وا گذاشتی، در حالی که وی از کسانی است که به حق حکم می کنند و عدالت را به آن اجرا می نمایند».

(۱) مقدار از جمله کسانی بود که جانش از غم و اندوه به درد آمد و گفت:

«به خدا قسم! هرگز ندیدم همانند آنچه بر اهل این بیت پس از پیامبرشان رسیده است، شگفتا از قریش! آنها مردی را وا گذاشتند که نمی گوئیم و نمی شناسم کسی را که از او به عدالت قاضی تر، داناتر و باتقواتر باشد، اگر یارانی داشته

باشد».

عبد الرحمن سخنش را قطع کرد و او را از فتنه بر حذر داشت و گفت: «ای مقداد! از خدا بترس که من از فتنه بر تو می ترسم».

(۲) بدین ترتیب، فاجعه شورا که برای مسلمین فتنه ها را جاویدان ساخت و آنان را در شری عظیم افکند، به پایان رسید. شورایی که در تأسیس و اجرای آن به این شکل، هیچ حقی برای خاندان پیامبر رعایت نگردید بلکه آن قوم عمدا و به صورتی آشکار برای کم کردن ارزش آنان کوشیدند و با آنها برخوردی عادی آمیخته با کینه و دشمنی داشتند و بدین گونه بود که سفارشهای پیامبر در حق آنان از بین رفت و به آنچه در موردشان فرموده بود، توجهی نشد از اینکه عترت معادل کتاب عظیم خداوند یا همانند کشتی نوح می باشد که هر که بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر که از آن بازماند، غرق می شود و فرو می افتد.

(۳) امام حسین علیه السلام در آغاز عمر، فصلهای این شورا و آنچه در پی بی آن از گسترش طمعکاریهای سیاسی و جنگ و حشتناک بر سر قدرت بود را مشاهده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۰۶

نمود، امری که به تشکیل احزاب و مسلح شدن به قدرت برای رسیدن به حکومت و سوء استفاده از خیرات آن انجامید. شاعر می گوید:

انی اری فتنه هاجت مراجلها و الملک بعد ابی لیلی لمن غلبا «من فتنه ای را می بینم که برپا گشته و حکومت بعد از ابو لیلی برای کسی است که پیروز شود».

رسیدن به حکومت آرزوی مطلوب و رؤیای خاطر همه گروهها گردید.

(۱) «الجهشیاری» می گوید: «هنگامی که یزید بن عبد الملک مرد و امر حکومت به هشام

رسید، خبر هنگامی به وی رسید که او همراه عده ای در یکی از روستاهای متعلق به خودش بود، پس سجده کرد و دوستان همراهش نیز به سجده افتادند، بجز سعید که به سجده نیفتاد. هشام از این کار بر او اعتراض نمود و به وی گفت: چرا سجده نکردی؟

او گفت: برای چه سجده کنم؟ برای اینکه همراه ما بودی و بعد به آسمان پرواز کردی؟

(۲) هشام گفت: ما تو را همراه خودمان به پرواز برده ایم.

او گفت: اینک سجده کردن گوارا باشد و همراه آنان سجده کرد «۱».

این مورد و موارد همانندش که مورخان در خصوص جنگ قدرت در آن اجتماع نوشته اند، نه به خاطر این بوده است تا وسیله ای برای اصلاحات اجتماعی و پیشرفت زندگی امت بر حسب خواسته اسلام بوده باشد، بلکه برای رسیدن به خواسته و تسلط بر مردم صورت می گرفته است.

(۱) الوزراء و الكتاب، ص ۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۰۷

(۱) باری، آن حوادث دردناک، میان آن قوم و دینشان فاصله ایجاد نمود و در ستم نسبت به عترت پاک و پی در پی شدن مصیبت‌های دردناک بر آنها مؤثر افتاد که از جمله آنها فاجعه کربلا می باشد که در جهان غمها جاویدان مانده است.

در اینجا سخن ما در مورد حکومت شیخین به پایان می رسد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۰۹

(۱)

حکومت عثمان

اشاره

مسلمین، با اضطراب، نگرانی و پریشانی بسیار به استقبال خلافت عثمان رفتند و نیروهای خیر، آشفته شده و بر دین خود ترسیدند و پیروزی امویان در حکومت را پیروزی نیروهای مخالف اسلام دانستند.

«دوزی» عقیده دارد که پیروزی امویان، پیروزی گروهی بود که دشمنی با اسلام را در دل خود پنهان می داشتند «۱».

آنچه مسلمین از آن نگران بودند و از آن بیم داشتند، محقق گردید، زیرا پس از اندک زمانی، حکومت عثمان کوشید تا قریشیان را ثروتمند سازد و با سران و بزرگان، سازش نماید و به آنها امتیازات ویژه بدهد و آنان را بر منابع درآمد مسلمین و خراج آنان مسلط سازد و اقتصاد دولت را بازیچه قرار دهد و پستهای عالی را به بنی امیه و خاندان ابی معیط و دیگران بدهد، از آنها که ارزشی برای خداوند قایل نیستند تا آنجا که آشوب، حاکم شد و فتنه ها در همه سرزمینها گسترش یافت.

(۳) باری، هنگامی که ابن عوف، عثمان را به عنوان خلیفه بر مسلمین تحمیل نمود، بنی امیه و دیگر قبایل قریشی دور او را گرفتند و طرفداری کامل خود را از

(۱) اتجاهات الشعر العربی، ص ۲۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۱۰

حکومت وی اعلام نمودند و به نفع وی شعار دادند و او را با شعار و فریاد، به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند تا سیاست دولت خود و موضعگیری آن را در مورد مسائل داخلی و خارجی اعلام نماید. وی از منبر بالا رفت و در جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می نشست، قرار گرفت، جایی که ابو بکر و عمر در آن نمی نشستند بلکه ابو بکر یک پله پایین تر می نشست و عمر هم پله ای پایین تر از وی. مردم در این مورد سخن گفتند و بعضی از آنان گفت: «امروز شر متولد شده است» (۱).

(۱) مردم با دلها و حواسشان سراپا گوش بودند تا سخنانی سیاسی عثمان را بشنوند، ولی وی هنگامی که آن جمع

انبوه را مشاهده کرد، مضطرب گشت و نمی دانست چه بگوید و به خود فشار آورد تا این کلمات آشفته را بر زبان آورد که هیچ گونه روشننگری در خصوص سیاست وی نداشته اند، پس گفت: «اما بعد، همانا نخستین مرکب دشوار است و ما سخنان نبوده ایم و خداوند خواهد دانست و شخصی که میان وی و آدم تنها یک پدر مرده باشد، به درستی که پند داده شده است ...» (۲).

(۲) سپس با دلی مضطرب و چهره ای زرد رنگ از منبر پایین آمد. مردم به یکدیگر نگاه می کردند و استهزا و مسخره می نمودند ... و ما لازم است که نشانه های شخصیت او را بررسی نماییم و بر جهت گیریهای سیاسیش وقوف یابیم. و نیز لازم است که به حوادث همزمان با حکومت وی که تأثیری مستقیم بر بسیاری از فتنه ها و مصیبتهایی که جهان اسلام بدانها دچار گشت، نظری بیفکنیم

(۱) ابن کثیر، ۱۴۸/۷. یعقوبی، تاریخ ۱۴۰/۲.

(۲) الموفقیات، ص ۲۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۱۱

و ما چاره ای جز پرداختن بدان مطلب نداریم، زیرا این حوادث بر زندگی حضرت امام حسین علیه السلام پرتوافکنی می کند و بسیاری از جوانب فاجعه کربلا برای ما روشن می گردد که خود نتیجه حتمی آن حوادثی بود که نقش مهم خودشان را در تغییر جایگاههای عقیده اسلامی ایفا نموده اند.

(۱)

نشانه های شخصیت عثمان

نشانه های روشنگر ابعاد شخصیت عثمان که ذاتیات وی را مشخص می سازند، مهمترینشان عبارتند از:

(۲) ۱- وی اراده ضعیف و عزمی سست داشت و هیچ گونه شخصیت قوی و پایدار نداشته که به وسیله آن بتواند نظریات و اراده خود را حاکم سازد. و نیز هیچ قدرتی برای روبه رو شدن با حوادث و چیره شدن

بر آنها دارا نبوده است به نحوی که امویان زمام امور وی را در اختیار گرفتند و بر همه مقدرات حکومتش مستولی گشتند و او قادر نبود که موضعی مثبت و قدرتمندی بر ضد امیال و هوسهای آنان بگیرد. و بنابه گفته بعضی از مورخان، وی نسبت به آنان همچون مرده ای در دست مرده شوی بوده و مدیر امور دولتش، مروان بن حکم بود که هر چه می خواست می بخشید و هر چه را نمی خواست مانع می شد و بر حسب تمایلاتش در مقدرات امت تصرف می کرد بدون اینکه توجهی به احکام اسلام داشته باشد و عثمان هیچ نظر و اختیاری در همه حوادثی که با حکومت مواجه می گشتند، نداشته، زیرا به مروان اعتماد نمود و همه امور دولت را به وی سپرده بود.

(۳) «ابن ابی الحدید» به نقل از بعضی مشایخ خود می گوید: «در حقیقت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۱۲

و واقع امر، این مروان است که خلیفه بود و عثمان تنها نام خلافت را داشته است».

(۱) قدرت اراده، تأثیری کامل در ساخت شخصیت و پایداری آن دارد و به شخص، قدرتی ذاتی می بخشد که بتواند در برابر امواج و طوفانهایی که در این زندگی به سویش می آیند، بایستد و محال است که شخصی بتواند هیچ هدفی را برای امت و وطنش محقق سازد، بدون اینکه این صفت در او موجود باشد و اسلام بکلی ممنوع ساخته است که شخصی با اراده ضعیف، رهبری امت را عهده دار شود و چنین کسی را از تصدی حکومت بازداشته است، زیرا کشور را در معرض گرفتاریها و مصیبتها قرار می دهد و صاحبان قدرت را به تمرد و خروج از فرمان،

تشویق می کند و امت دچار بحرانها و خطرهای می گردد.

(۲) بعضی از مورخان، عثمان را به رأفت، رقت، نرمخویی و آسان گیری موصوف نموده اند ولی همه این حالتها با خاندان و خویشاوندانش بوده و در برابر جبهه مخالف حکومتش، بسیار سنگدل بوده و در فشار آوردن و ستم به آنها فراوان می کوشیده، با سختگیری و شدت زیاد با آنان مقابله می کرده است، مثلاً «ابو ذر» را از مدینه به «ربذه» تبعید کرد و او را مجبور به اقامت در محلی نمود که همه وسایل زندگی در آن نابود شده بود تا آنجا که آواره و غریب از دنیا رفت.

(۳) و نیز صحابی عظیم «عمار بن یاسر» را سخت مورد آزار قرار داد و دستور داد تا مورد ضرب واقع شود تا آنجا که به فتق مبتلا گردید و افراد پلیس، او را بیهوش در راه افکندند و همچنین به پلیس خود، دستور داد تا قاری بزرگ قرآن، «عبد الله بن مسعود» را کتک بزنند و آنان با تازیانه های خود بدنش را سخت آزدند و پس از اینکه بعضی از استخوانهایش را شکستند، وی را بیرون انداختند و او را از سهم خودش از بیت المال محروم ساخت و بدین گونه با نام آوران جبهه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۱۳

مخالف، بسیار قساوت به خرج می داده است.

آری، وی با خویشاوندانش از بنی امیه و خاندان ابی معیط، رأفت و رقت فراوان داشت و خیرات مناطق مختلف را به آنها بخشید و آنان را بر گردن مردم سوار کرد و همه پستهای مهم دولت را به آنها واگذار نمود.

(۱) ۲- نشانه دوّم در حالتهای عثمان این است که وی بسیار

قبیله ای بود و جانش از تمایلات فراوان نسبت به قبیله اش مالمال بوده تا آنجا که آرزو می کرد کلیدهای فردوس را در اختیار می داشت تا آنها را به بنی امیه ببخشد. وی آنها را در گرفتن درآمدهای عمومی، مقدم می داشت و ثروت عظیم را در اختیار آنان گذاشت و میلیونها از اموال دولت را به آنها بخشید و آنان را حاکمان بر سرزمینها و مناطق اسلامی قرار داد و خبرهای بسیار و پی در پی به وی می رسید از اینکه آنان از حق دور شده و نسبت به مردم ستم کرده و در زمین، اشاعه فساد نموده اند، اما وی اعتنایی نمی کرد و هیچ گونه تحقیقی در این موارد ننمود و شکایتهای تقدیم شده بر علیه آنها را رد می کرد که ما این مطلب را با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار خواهیم داد.

(۲) ۳- نشانه سوم از حالتهای عثمان این است که وی به ناز و نعمت و زندگی پرزرق و برق، تمایل داشت و توجهی به سادگی در زندگی و زهد به دنیا نداشت، آن گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. پس زندگی پرزرق و برق همراه با ناز و نعمت برای خود فراهم ساخت و کاخها بنا کرد و برای خود آنچه را می خواست از بیت المال تصرف کرد و ثروتی گسترده برای خویش فراهم نمود، بدون اینکه بر خودش هیچ سختگیری داشته باشد که امام امیر المؤمنین علیه السلام وی را با این فرموده خویش توصیف فرموده است: «همچون شتری پرخور و شکم برآمده، همی جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت». و این یکی از موجبات

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۱۴

اعتراض بر او بود که

ما در بحث از سیاست مالیش، این مورد را با تفصیل بیشتری بیان خواهیم کرد.

اینها بعضی از حالتهای عثمان بود که سبب گردید تا وی در میدان سیاست، دچار شکست و عدم موفقیت گردد و انتقادات و اعتراضات بر او را گسترش دهد.

(۱)

نظامهای اداری عثمان

نظامهای اداری حاکم در روزگار عثمان، به ثروتمند ساختن قریش و سازش با بزرگان داعیان و آسان گیری و نرمش با صاحبان نفوذ و قدرت و چشم پوشی از تخلفات قانونی آنان، توجه داشت، مثلاً عبید الله بن عمر مرتکب جنایت قتل عمدی گردید و به ناحق، «هرمزان، جفینه و دختر ابو لؤلؤ» را کشت ولی عثمان پرونده تحقیق در این مورد را بست و فرمانی خاص درباره او صادر کرد تا خاندان عمر را خشنود سازد که این اقدام با اعتراض زیاد مواجه شد و امام امیر المؤمنین علیه السلام برای اعتراض نزد وی رفت و از او خواست تا ابن عمر را مورد مجازات قرار دهد و مقصد نیز خواستار چنین امری شد ولی عثمان توجهی به این امر ننمود. «زیاد بن لبید» هرگاه با عبید الله روبه رو می شد، به وی می گفت:

الا یا عبید الله مالک مهرب و لا ملجأ من ابن اروی و لا خفر

أصبت دما و الله فی غیر حله حراما و قتل الهرمزان له خطر

علی غیر شیء غیر ان قال قائل أ تتهمون الهرمزان علی عمر

فقال سفیه: و الحوادث جمهنعم اتهمه قد اشار و قد امر

و کان سلاح العبد فی جوف بینه یقلبه و الأمر بالأمر یعتبر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۱۵

«ای عبید الله! برای تو گریزگاهی نیست و پناهگاهی از عثمان و یا نگاهبانی نداری».

«به خدا قسم! تو به ناحق

خونی را به حرام ریخته ای و قتل هرمان امری مهم است».

«بی سبب او را کشتی تنها به گفته گوینده ای، آیا هرمان را به قتل عمر متهم می کنید؟».

«پس بی خردی، در میان حوادث فراوان، گفت: آری او را متهم می کنم که دستور داد و فرمان صادر کرد».

«در حالی که سلاح آن بنده درون خانه اش بود که آن را این روی و آن رو می کرد و هر کاری به چیزی شناخته شود».

(۱) عبید الله نزد عثمان شکایت برد پس او، زیاد را احضار کرد و وی را از آن کار منع نمود اما وی خودداری نکرد و از عثمان انتقاد کرد و گفت:

ابا عمرو عبید الله رهن فلا تشکیک بقتل الهرمان

فإنک ان غفرت الجرم عنه و اسباب الخطا فرسا رهان

لتعفو اذ عفوت بغير حق مالک بالذی تخلی یدان «ای ابا عمرو! عبید الله بدون شک، متهم به قتل هرمان است».

«پس اگر تو جرم او را ببخشی، در حالی که عوامل خطا، دو اسب شرطبندی هستند».

«در آن صورت به ناحق بخشیده باشی و در آن هیچ حقی نخواهی داشت».

عثمان از زیاد به خشم آمد و او را نهی کرد و به مجازات تهدید نمود و او نیز دست کشید «۱».

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۲۳۹ - ۲۴۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۱۶

(۱) پس عبید الله را از مدینه به کوفه فرستاد و در آنجا زمینی به وی بخشید و آن محل به نام وی منسوب گردید و گفته شد: «کوفیه ابن عمر» که این اقدام، انتقاد اخیار و دینداران را بر عثمان برانگیخت، زیرا آنها ملاحظه کردند که خلیفه، بدون دلیلی شرعی حدود خدا را برای ارضای تمایلات خاندان خطاب و کسب دوستی آنان

نادیده گرفته بود.

(۲) به هر حال، نظامهای اداری حاکم در ایام عثمان تابع اراده و خواسته های امویان بود و مطابق کتاب و سنت پیش نمی رفت، زیرا امویان بیهوده در مقدرات امت، دخالتهای فراوان می نمودند و ستم را در مناطق مختلف، گسترش می دادند، به طوری که «کرد علی» معتقد است اشتباهات اداری عثمان، از مهمترین عوامل قتل وی بوده است (۱).

(۳)

والیان و حاکمان عثمان

اشاره

عثمان، سعی کرد تا خاندان و خویشاوندان خود را بر امت تحمیل نماید و لذا آنان را به عنوان والیان و حاکمان سرزمینهای اسلامی قرار داد.

«مقریزی» می گوید: «عثمان، بنی امیه را محورهای خلافت خود قرار داد» (۲).

در میان آنان، قدرت مدیریت و شایستگی قبول مسئولیت حکومت، وجود نداشت و برای همین بود که سرزمینها را در معرض گرفتاریها قرار دادند و فساد و ظلم را در آنها گسترش دادند.

(۱) الاداره الاسلامیه، ص ۵۷.

(۲) النزاع و التخاصم، ص ۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۱۷

(۱) مورخان می گویند: وی عاملان خود را برای بهره بردن از بیت المال تشویق نمود و مثلاً ابو موسی به یکی از کارگزاران خود اجازه داد تا در مواد غذایی اهل عراق دست به تجارت بزند (۱).

(۲) «سید میر علی» عقیده دارد که مسلمانان از استبداد حکام و غارت اموال، لطمات فراوانی را متحمل شدند (۲).

در اینجا به بعضی از عاملان وی اشاره ای می نمایم:

(۳)

عثمان، حکومت کوفه را به سعید بن عاص سپرد و امور این منطقه عظیم را پس از عزل «ولید بن عقبه» به سبب ارتکاب جرم شراب خواری، به او واگذار کرد.

کوفیان، حاکم جدید خود را با ناخرسندی و عدم رضایت استقبال کردند، زیرا وی جوانی نازپرورده و گستاخ بود که از ارتکاب منکر نمی هراسید.

(۴) مورخان می گویند: وی یک بار در ماه رمضان گفت چه کسی از شما هلال را دیده است؟ پس صحابی بزرگوار، هاشم بن عتبہ مرقال برخاست و گفت: «من آن را دیده ام». ولی وی اعتنایی به او ننمود و سخت ترین و شدیدترین کلام را متوجه وی ساخته گفت: «آیا با این یک چشم کورت آن را

هاشم، آزرده خاطر گشت و به وی اعتراض نمود و گفت: «مرا بخاطر این یک چشم نابینایم سرزنش می کنی در حالی که آن در راه خدا از بین رفته است».

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۲۶۲.

(۲) مختصر تاریخ العرب، ص ۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۱۸

زیرا چشم وی در روز یرموک از بین رفته بود.

(۱) هاشم، صبح روز بعد، افطار نمود، زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «با دیدن آن (هلال) روزه بگیرید و با دیدنش افطار نمایید» و مردم هم با توجه به افطار هاشم، افطار نمودند و خبر به سعید رسید و او هاشم را احضار نمود و به سختی مضروب ساخت و خانه اش را به آتش کشید که این امر موجب ناراحتی مردم گردید و بر او اعتراض نمودند، زیرا وی به ناحق به یکی از پرچمداران جهاد در اسلام، تعدی نموده بود (۱)».

(۲) سعید، در بالاترین حد از ستمکاری و غرور بود، زیرا از وی نقل شده که گفته بود: «این منطقه (یعنی منطقه کوفه) باغی برای قریش است» و این گفته موجی از خشم و ناخرسندی را موجب شد و پیشوای آزادگان یعنی مالک اشتر به وی پاسخ داد و گفت: «آیا جایگاه نیزه هایمان و آنچه را خداوند به ما روزی فرموده است، باغی برای خود و برای قومت قرار می دهی؟ به خدا قسم! اگر کسی آن را آرزو نماید، چنان کوبیده می شود که خوار و ذلیل گردد».

(۳) حکومت منحرف که به زور شمشیر بر امت تحمیل شده بود، خیرات جامعه را این گونه، باغی برای قریش قرار می دهد که با اسلام مبارزه کرده و در برابر

آن جنگیده بود.

(۴) قاریان و فقهای منطقه با رهبر خود، مالک همصدا شده، او را تأیید نموده، از غرور و ستمکاری حاکم، انتقاد نمودند. رئیس پلیس سعید به خشم آمد و به شدت بر آنها پرخاش نمود. آنها به سوی وی شتافته و او را سخت کتک زدند به طوری که بیهوش گردید. سپس از مجلس وی برخاسته زبان به انتقاد او گشودند.

(۱) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۱/ ۲۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۱۹

و بدیها و زشتکاریهای عثمان را بر زبان آوردند و بدیهای قریش و جنایات بنی امیه را برای مردم بیان کردند.

(۱) سعید، فوراً نامه ای به عثمان نوشت و درباره آنها وی را باخبر ساخت.

عثمان در پاسخ به وی نوشت تا آنان را به شام تبعید کند و در همان وقت نیز نامه ای به معاویه نوشت و به او دستور داد تا آنان را تأدیب نماید.

(۲) این آزادگان، مرتکب گناه یا فساد نشده و به جنایتی دست نزده بودند که مستحق مجازات و تبعید باشند، آنها تنها از امیرشان انتقاد کرده بودند، زیرا به ناحق سخن گفته و از راه راست منحرف شده بود، در حالی که اسلام، آزادی کامل در مورد انتقاد از حاکمان و مسئولان داده است هرگاه در رفتار خود منحرف باشند و بر مردم ستم نمایند و این آزادی را حقی برای هر شهروند قرار داده و دولت را ملزم به رعایت و در نظر گرفتن آن برای مردم نموده است.

(۳) باری، نظام حاکم با شدت و سرکوب، آنان را از وطنشان اخراج نمود و به شام گسیل داشت و معاویه آنها را تحویل گرفت و دستور

داد تا آنان را در کلیسایی جای دهند و برای آنها مقرری تعیین نمود و با آنها شروع به مناظره کرده، آنان را موعظه می نمود و آنان را به مسالمت با نظام حاکم و پذیرش سیاست آن تشویق می کرد، اما آنان سخنانش را نپذیرفتند و در مورد سخنان سعید بر او اعتراض نمودند، از اینکه گفته بود آن منطقه، باغی برای قریش است و به وی اعلام نمودند که هیچ امتیازی برای قبایل قریشی وجود ندارد که بتوانند خیرات سرزمینها را به خود اختصاص دهند.

(۴) هنگامی که معاویه از آنان ناامید شد، به عثمان نوشت تا از نگهداشتن آنان در شام، وی را معاف دارد تا مبادا مردم آنجا را بر وی تباه سازند.

(۵) عثمان، وی را معاف نمود و به او دستور داد تا آنها را به کوفه بازگرداند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۲۰

وقتی که آنان به کوفه بازگشتند، زبان به انتقاد و بیان بدیهای امویان و زشتکاریهای آنان گشودند.

(۱) سعید، بار دیگر وضعیت آنان را به عثمان گزارش داد و او دستور داد تا آنها را از وطنشان به حمص و جزیره تبعید نماید. پس آنها را از وطنشان به حمص فرستاد و حاکم آن، عبد الرحمن بن خالد، با سخت ترین و شدیدترین گفتار با آنها روبه رو شد و آنان را به سختی مورد شکنجه قرار داد و در اذیت و آزار آنان بسیار کوشید. و بنابر آنچه راویان می گویند: هرگاه سوار می شد، دستور می داد تا آنها در اطراف مرکبش حرکت کنند تا در خوار و حقیر شمردن آنها مبالغه نماید.

(۲) هنگامی که آنان آن سنگدلی را مشاهده کردند، نسبت به نظام

حاکم، اظهار اطاعت و فرمانبری نمودند و او در مورد آنان به عثمان نوشت و عثمان اجابت نموده، وی را دستور داد تا آنها را به کوفه بازگرداند.

(۳) هنگامی که آنان از حمص خارج شدند، راه خود را به سوی مدینه تغییر دادند تا با عثمان رو به رو شوند و پس از رسیدن به آنجا با وی دیدار نمودند و آنچه را از شکنجه و ستمکاری دیده بودند، به اطلاع وی رساندند، اما طولی نکشید که ناگهان سعید را در آنجا دیدند که برای کاری رسمی نزد عثمان رفته بود و در آنجا آن گروه را مشاهده کرد که از وی شکایت می کردند و خواستار عزل او بودند، ولی عثمان از آنان روی گردانید و درخواستشان را اجابت نمود و آنها را دستور داد تا از اوامر حاکمشان اطاعت کنند و نیز به سعید دستور داد تا برگردد و کار خود را از سر گیرد.

(۴) آن گروه پیش از سعید، به سوی موطن خود حرکت نموده، قبل از او به آنجا رسیدند و آنجا را تصرف کرده سوگند یاد نمودند مادام که شمشیرهایشان را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۲۱

داشته باشند، اجازه ندهند که سعید به آنجا وارد شود. سپس همراه گروهی از مسلمین به فرماندهی «مالک اشتر» خارج شدند تا اینکه به «الجرعه» رسیدند و در آن محل، مستقر گشتند تا مانع ورود سعید به کوفه شوند.

(۱) وقتی که سعید به آنجا رسید، به سوی او شتافتند و به شدت با وی گفتگو نمودند و ورود به شهرشان را بر او تحریم کردند. وی به سوی عثمان فرار کرد و از آنها شکایت

نمود. عثمان چاره ای جز عزل وی نیافت، پس او را معزول نمود و با ناخرسندی، شخص دیگری را به جای وی منصوب ساخت «۱».

(۲) به هر حال، عثمان، معترضان بر سعید بن عاص را مورد اذیت و آزار قرار داد، در حالی که آنان قاریان و فقهای سرزمین خود بودند، آنها را بخاطر جوان گستاخ بی بندوباری، از اوطانشان تبعید نمود از این جهت که وی از خویشان او بوده است و این امر، یکی از علل اعتراض بر عثمان نه تنها در کوفه بلکه در همه سرزمینهای اسلامی که حکومت خویشاوندانش به آنجا رسیده بود، گردید.

(۳)

۲- عبد الله بن عامر

«عبد الله بن عامر بن کریم» پسر دایی عثمان بود، حکومت بصره را پس از عزل ابو موسی اشعری، به وی سپرد و سن وی ۲۴ و یا ۲۵ سال بود «۲» که حکومت آن منطقه مهم را بر عهده وی نهاد، در حالی که شایسته تر آن بود که برای آن منطقه یکی از ثقات و اختیار صحابه را برگزیند تا مردم از هدایت، صلاح

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۳۳۲. ابی الفداء، تاریخ ۱/ ۱۶۸. الانساب ۵/ ۴۹-۴۳.

(۲) الاستیعاب (چاپ شده در حاشیه الاصابه) ۳/ ۹۳۲-۹۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۲۲

و تقوایش بهره گیرند و خیر و رشاد را از او استفاده کنند، ولی وی به این امر توجهی ننمود و عبد الله را به آنجا فرستاد تنها به این دلیل که وی پسر دایش بوده است. و بنا به گفته راویان، وی در آنجا به زندگی پرتجمل و اسرافکاری روی آورد و آن گونه که اشعری از او یاد می کند «۱»، شخصی بی بندوبار و ولخرج بود.

او نخستین کسی بود که در بصره جامه ای از خز پوشید. وی جبه ای تیره رنگ به تن کرد و مردم گفتند: امیر، پوست خرس به تن کرده است. وی جامه اش را عوض کرد و جبه ای سرخ رنگ پوشید «۲».

(۱) عامر بن عبد الله تمیمی، بر سیاست و اعمال وی اعتراض کرد و نیز از رفتار و سیرت عثمان انتقاد نمود. و طبری روایت نموده که عده ای از مسلمین فراهم آمدند و در مورد اعمال عثمان به گفتگو نشستند و بنابراین گذاشتند که شخصی را نزد وی بفرستند تا با او سخن بگوید و وی را از کارهایش باخبر سازند. آنان عامر بن عبد الله را برای دیدار با وی برگزیدند و هنگامی که با او رو به رو شد، به وی گفت:

(۲) «جمعی از مسلمین فراهم آمدند و کارهای تو را بررسی نمودند و دیدند که تو مرتکب امور عظیمی گشته ای، پس از خدای عز و جل پروا کن و به سوی او بازگرد و از آن کارها دوری گزین...».

(۳) عثمان او را حقیر شمرد و از وی روی گردانید و به اطرافیانش گفت: «به این شخص بنگرید، مردم ادعا می کنند که وی قاری است در حالی که وی می آید و از مسائل پیش پا افتاده با من سخن می گوید. به خدا قسم او نمی داند خداوند کجاست».

(۱) الکامل ۳/ ۹۹ - ۱۰۰.

(۲) الاستیعاب ۲/ ۹۳۳. اسد الغابه ۳/ ۱۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۲۳

(۱) آن مسائل پیش پا افتاده کدامند که وی در مورد آنها با او سخن گفته بود.

وی جز در مورد تقوای الهی و عدالت در بین مردم و برتر شمردن

منافع مسلمین و پیروی از سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی نگفته بود، ولی این امر بر عثمان گران آمد و نصیحت وی را از مسائل پیش پا افتاده دانست.

عامر با استهزا روی به او کرد و گفت: آیا من نمی دانم که خداوند در کجاست؟

عثمان گفت: آری.

عامر گفت: من می دانم که خداوند در کمین است.

(۲) عثمان، خشمگین شد و مشاوران و عاملان خود را احضار نمود و اعتراض مخالفان را بر آنها عرضه داشت و سخن عامر را به اطلاعشان رسانید و از آنان در این مورد اظهار نظر خواست، پس دایی زاده اش، عبد الله بن عامر به او پیشنهاد نمود و گفت: ای امیر المؤمنین! نظر من این است که آنان را به جهاد دستور دهی تا آنها را مشغول کرده باشی و آنان را با جنگها گرفتار کن تا برای تو خوار شوند و هر کدام تنها به فکر خود باشند و آنچه در آن گرفتارند از زخمهای مرکبش و شپشهای پوستینش ...».

(۳) دیگران نظر دیگری دادند اما عثمان نظر عبد الله را پذیرفت که باید با مخالفان به سختی و شدت، مقابله شود و عاملان خود را بازگرداند و آنها را دستور داد تا بر مخالفان سخت گیری نمایند. و نیز آنها را دستور داد تا مردم را به لشکر کشیها گرفتار سازند و تصمیم گرفت که از بخشش به آنان مانع شود تا فقر و بینوایی در میان آنان شایع شود و ناچار به اطاعت وی گردند (۱).

(۱) طبری، تاریخ ۴/۳۳۳-۳۳۴. ابن خلدون، تاریخ ۴/۱۰۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۲۴

(۱) هنگامی که عبد الله بن عامر به بصره

بازگشت، تصمیم گرفت تا از عامر بن عبد الله انتقام بگیرد، پس به ایادی خود دستور داد تا در حق وی شهادتی باطل دهند و بر او بهتان و افترا بندند به این مضمون که وی در اموری که خداوند حلال دانسته، با مسلمین مخالفت می کند و اینکه وی گوشت نمی خورد و به ازدواج عقیده ندارد و در نماز جمعه حاضر نمی شود «۱» و گواهی آنها را در این مورد به نگارش آورد و آن را به سوی عثمان فرستاد و او دستور داد تا وی را به شام تبعید کنند و او را بر پالانی سوار کنند تا سفر وی همراه با مشقت باشد.

(۲) هنگامی که با شام رسید، معاویه او را در «الخضراء» جای داد و کنیزی را نزد وی فرستاد تا جاسوسی بر او باشد و اخبار و مسائلش را گزارش دهد.

آن کنیز، وی را زیر نظر گرفت و دید که وی هنگام شب به عبادت بر می خیزد و از هنگام سحر خارج می شود و بعد از تاریکی هوا بازمی گردد و از طعام معاویه چیزی نمی خورد و تنها تکه های نان را در آب می گذاشت و آنها را تناول می کرد تا مبادا چیزی از حرام وارد شکمش گردد. آن کنیز، وضعیت او را به معاویه خبر داد و او نامه ای در مورد وی به عثمان نوشت و عثمان به او دستور داد تا او را صله ای بدهد «۲».

(۳) مسلمانان بر عثمان ایراد گرفتند و آنچه را در حق این مرد صالح که به تقوای الهی و عدالت در میان مردم امر کرده بود، مورد انتقاد قرار دادند.

عبد الله بن عامر همچنان حاکم بصره

باقی ماند و با شیوه ای که برای مسلمین ناآشنا بود، رفتار می نمود و از هیچ گناه، ظلم و تجاوز، خودداری

(۱) الفتنه الکبری ۱/ ۱۱۶.

(۲) الاصابه ۳/ ۸۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۲۵

نمی کرد و هنگامی که عثمان کشته شد، موجودی بیت المال را غارت نمود و به سوی مکه حرکت کرده به طلحه، زبیر و عایشه ملحق شد و به آنان پیوست و به آنها کمک مالی کرد تا برای مبارزه با امام امیر المؤمنین علیه السلام قدرت پیدا کنند. و هم او بود که به آنها پیشنهاد داد که به سوی بصره حرکت کنند و از رفتن به شام منصرف گردند «۱».

(۱)

۳- ولید بن عقبه

عثمان، حکومت کوفه را پس از عزل «سعد بن ابی وقاص زهری»، به ولید بن عقبه داد. و مورخان اتفاق دارند بر اینکه وی از فاسقان بنی امیه و از فاسدترین و منحرفترین آنها از اسلام بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود که وی از اهل جهنم است «۲». و پدرش عقبه از سخت ترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که محتویات شکمبه ها را می آورد و بر در خانه آن حضرت می گذاشت «۳». (۲) و هم او بود که آب دهن بر چهره پیامبر صلی الله علیه و آله افکنده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وی را تهدید کرده بود که هرگاه او را خارج از کوههای مکه بیابد، دستور می دهد که گردنش را بزنند و هنگامی که واقعه بدر اتفاق افتاد، وی از خارج شدن خودداری نمود ولی دوستانش بر او اصرار ورزیدند که همراه آنان خارج شود! و

او آنان را از گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله به وی باخبر ساخت که آنها او را تشویق کرده، فریب دادند و به او گفتند، تو شتر سرخ مویی داری که هیچ کس به آن نمی رسد، پس اگر مسأله فرار

(۱) اسد الغابه ۳ / ۱۹۲.

(۲) مروج الذهب ۲ / ۳۳۴.

(۳) ابن سعد، طبقات ۱ / ۲۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۲۶

پیش آید، بر آن سوار می شوی و به پرواز درمی آیی. (۱) پس حرف آنها را شنید و برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت کرد و هنگامی که خداوند مشرکان را هزیمت داد، شترش، او را به زمین شترزاری برد که مسلمین وی را به اسارت گرفتند و حضرت دستور داد تا علی گردنش را بزند و آن حضرت به سوی وی برخاست و او را به هلاکت رساند «۱». و لذا جان ولید از کینه نسبت به پیامبر ملامال بود، زیرا آن حضرت پدرش را کشته بود و او همراه آن عده از کفار قریش مسلمان شد آنگاه که از لبه شمشیری ترسید که جان پدرش را گرفته بود.

(۲) قرآن کریم به «ولید» لقب «فاسق» داده و مورخان و مفسران می گویند که دو آیه در مورد فسق وی نازل گردیده:

(۳) اول: قول خدای تعالی است که می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنِي فِثْيَنُوا أَنْ تُصَِّبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصَّبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ «۲».

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی خبری برای شما آورد، تحقیق کنید تا مبادا ندانسته قومی را زیان رسانید و آنگاه بر آنچه انجام داده اید، پشیمان گردید».

و سبب نزول این آیه این بود که پیامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ رَأَى بَنِي الْمَصْطَلِقِ فَرَسْتَادَ تَأْزِكَاتٍ رَأَى دَرِيْفَاتٍ كُنْدَ وَ أَوْ نَزَدَ أَنْ حَضَرَ بَازِغَشْتٍ وَ خَبَرَ دَادَ كَمَا أَنَّهَا زَكَاتٍ رَأَى بِهٖ وَى نَدَادَهٗ اَنْدَ وَ أَنْ حَضَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِهٖ سَوَى أَنْانَ حَرَكَتٍ كَرَدَ وَ دَرُوغْكَوِيِي وَ لِيَدَ بَرَايَشَ أَشْكَارَ گَشْتٍ وَ اَيْنَ آيَهٗ نَازَلَ شَدَ تَا فَسَقَ اَوْ رَأَى اَعْلَامَ نَمَايَدَ.

(۴) دَوْمَ: قَوْلَ خَدَاوَنْدِ مَتَعَالِ اَسْتِ كَمَا مِي فَرَمَايَدَ: اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ

(۱) الغدير ۸ / ۲۷۳.

(۲) حجرات / ۶. ابن عبد البر در الاستيعاب ۴ / ۱۵۵۳ می گوید: میان عالمان تأویل قرآن، تا آنجا که می دانم، اختلافی نیست که این آیه در مورد ولید نازل شده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۲۷

فَاسِقًا «۱».

«آیا آن کس که مؤمن است همانند کسی است که فاسق باشد؟».

(۱) و سبب نزول آن این بود که مشاجره ای میان ولید و میان امام امیر المؤمنین علیه السّلام پیش آمد و ولید به آن حضرت گفت: ساکت باش که تو کودک هستی و من پیر مرد هستم! به خدا قسم من زبانی گسترده تر از تو و نیزه ای تیزتر از تو و درونی شجاع تر از تو و افرادی بیش از تو در طایفه خود دارم!!! (۲) حضرت علی علیه السّلام به وی فرمود: «خاموش باش که تو فاسق هستی»، پس خداوند این آیه را در حق آن دو نازل فرمود و «حسان بن ثابت» شرح این حادثه را چنین به نظم آورده:

انزل الله و الكتاب العزيز في علي و في الوليد قرآنا

فتبوا الوليد من ذاك فسقاو علي مبوا ايمانا

ليس من كان مؤمنا عرف الله كمن كان فاسقا حوانا

فعلي يلقي لدى الله عزاو ولید يلقي

سوف يجزى الوليد خزيا و ناراو على لا شك يجزى جنانا «٢» «خداوند و قرآن عزيز، مقايسه اى در مورد على و وليد نازل نموده اند».

«پس وليد به فسق مشخص گرديد و جاىگاه على، ايمان بود».

«آن كس كه مؤمن و خداشناس باشد همانند آن كس كه فاسق خيانتكار است، نخواهد بود».

«پس على نزد خداوند عزت مى يابد و وليد در آنجا خوارى خواهد يافت».

(١) سجده / ١٨.

(٢) تذكرة الخواص، ص ٢٠٢.

زندگانی حضرت امام حسين عليه السلام، ج ١، ص: ٤٢٨

«وليد به رسوايى و جهنم خواهد رسيد و پاداش على بدون شك بهشت خواهد بود».

(١) هنگامى كه عثمان ولايت كوفه را به او سپرد، آشكارا شراب مى خورد، روزى وى در حال مستى به كاخ خود وارد شد و ابياتى را بر زبان آورد كه شرّ به بار آورد:

و لست بعيدا عن مدام و قينهو لا بصفا صلدا عن الخير معزل

و لكن اروي من الخمر هامتى و امشى الملا بالساحب المتسلسل «١» «و من از شراب و رامشگر به دور نيستم و نه در جايى خشك و به دور از نيكي».

«ولى كله ام را از شراب سيراب مى كنم و در ميان مردم با مى خوشگوار به راه مى افتم».

(٢) راويان مى گویند: وى به آواز رامشگران گوش فرا مى داد و شب را همراه نديمان و خوانندگان خود از شام تا بامداد به مستى مى گذرانيد و ترجيح مى داد كه شب را با يكي از دوستانش كه شخصى مسيحي از اهل تغلب به نام «ابو زبيد طائى» بود، بيدار بماند و او را در خانه اى بر در مسجد جاى داده بود و سپس آن را به وى بخشيد و طائى از منزلش خارج مى شد و از ميان مسجد مى گذشت

تا برای بزم شبانه به نزد ولید برود و در آنجا میگساری نماید و سپس در حال مستی از میان مسجد باز گردد «۲».

(۳) مورخان می گویند که ولید، شراب نوشید و در حال مستی، نماز صبح را

(۱) مروج الذهب ۲ / ۳۳۵.

(۲) الاغانی ۵ / ۱۳۵. مروج الذهب ۱ / ۳۲۳. العقد الفرید ۶ / ۳۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۲۹

برای مردم چهار رکعت به جماعت خواند و در رکوع و سجودش می گفت:

بنوش و مرا بنوشان، سپس در محراب استفراغ کرد و سلام نماز را داد و به نمازگزاران پشت سر خود گفت: می خواهید بیشتر برایتان نماز بخوانم؟! (۱) «ابن مسعود» به وی گفت: خداوند خیر تو را زیاد نگرداند و نه خیر آن که تو را برایمان فرستاده است. آنگاه لنگه کفش خود را برداشت و به صورت وی زد و مردم او را با قلوبه سنگها زدند و او به کاخ داخل شد در حالی که مردم او را با سنگ می زدند و او مست و لا یعقل بود «۱». و درباره فضیحتها و رسوایش، «حطیئه جروول بن اوس عبسی» می گوید:

شهد الحطیئه یوم یلقى ربّه انّ الولید احق بالغدر

نادی و قد تمت صلاتهم أأزیدکم؟ ثملا و لا یدری

لزیدهم خیرا و لو قبلوا منه لزادهم علی عشر

فأبوا ابا وهب و لو فعلوا القرن بین الشفع و الوتر

حبسوا عنانک اذ جریت و لو خلوا عنانک لم تزل تجری «۲» (۱) «حطیئه»، روزی که به دیدار خدایش می رود، گواهی خواهد داد که ولید به غدر و خیانت شایسته تر است».

«در حالی که نمازشان تمام شده بود، فریاد کشید: آیا بیشتر بخوانم؟ و او مست و لا یعقل بود».

«تا به آنها خیر بیفزاید و اگر از

او می پذیرفتند، از ده بیشتر برایشان می خواند».

(۱) سیره حلبیه ۲/۳۱۴. الاغانی ۵/۱۲۵. الاستیعاب ۴/۱۵۵۳.

(۲) الاغانی ۵/۱۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۳۰

«ای ابو وهب! آنها نپذیرفتند و اگر می پذیرفتند، شفع و وتر را با هم می آوردی».

«افسار تو را هنگام حرکت گرفتند و اگر افسارت را نمی گرفتند همچنان در حرکت می بودی «۱»».

(۱) «حطیئه» بازهم در مورد او می گوید:

تکلم فی الصلاه و زاد فیها اعلانیه و جاهر بالنفاق

و مج الخمر عن سنن المصلی و نادى و الجمیع الی افتراق

أأزیدکم علی أن تحمدونی فما لکم و مالی من خلاق «۲» «آشکارا در نماز حرف زد و چیزی بر آن افزود».

«و شراب را از دهن خود، به دور از راه و رسم نماز گزار، بیرون ریخت و در حالی که همگان در حال پراکنده شدن بودند،

فریاد کشید» «آیا برای شما بیشتر بخوانم تا مرا بستابید که من و شما بهره ای نداریم».

(۲) جمعی از اخیار و نیکوکاران کوفه به مدینه شتافتند و از ولید نزد عثمان شکایت بردند، در حالی که انگشتر وی را در حال

مستی از دستش گرفته بودند، به همراه داشتند.

هنگامی که با عثمان دیدار نمودند و به آنچه دیده بودند شهادت دادند از اینکه ولید شراب خورده، بر آنها نهیب زد و به آنان

گفت: از کجا می دانید که وی شراب خورده است؟! گفتند: همان شرابی که ما در جاهلیت می خوردیم.

(۱) همان.

(۲) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۳۱

(۱) و برای تأیید شهادتشان، انگشتر او را که در حال مستی از او گرفته بودند، به عثمان دادند.

عثمان خشمگین شد و برخاست و با دست خود سینه هایشان را عقب زد و با بدترین و سخت ترین

سخنان با آنها روبه رو گردید.

(۲) آنان سرگشته و رنجیده از پیش وی خارج شدند و نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روان گشتند و آن حضرت را از آنچه به آنها رسیده بود، باخبر ساختند. امام به سوی عثمان رفت و به او فرمود: «شاهدان را راندی و حدود را معطل گرداندی؟».

عثمان آرام گرفت و از عواقب کارها ترسید و روی به امام کرد و با صدایی آهسته گفت: نظر شما چیست؟

(۳) حضرت فرمود: «نظر من این است که دوستت را احضار نمایی، پس اگر آنها روبه رو بر او گواهی دادند و وی دلیلی اقامه نکند، حد را بر او جاری سازی...».

(۴) عثمان چاره ای جز قبول سخن امام نداشت، پس نامه ای به ولید نوشت و او را احضار کرد. هنگامی که نامه عثمان به ولید رسید، به سوی مدینه حرکت کرد وقتی نزد عثمان حاضر شد، وی گواهان را احضار کرد و آنها بر او گواهی دادند و او هیچ دلیلی اقامه نکرد و بدین ترتیب مستحق حد شد، اما از ترس عثمان، هیچ کس برای حد بر او، از جای برنخواست، پس امام امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و به وی نزدیک شد. ولید امام را دشنام داد و گفت: ای صاحب کاستی و ظلم! (۵) عقیل به سوی او برخاست و دشنامش را پاسخ داد. ولید سعی کرد از نزد امام بگریزد ولی امام او را کشید و بر زمین افکند و با شلاق به وی ضربه زد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۳۲

عثمان به خشم آمد و بر امام فریاد کشید: حق نداری با وی چنین کنی!! (۱) امام با منطق

شرع به وی پاسخ داد و فرمود: «بلی و از این هم بدتر اگر فاسق باشد و مانع شود که حق خدا از او گرفته شود» (۱).

این حادثه بر این دلالت دارد که عثمان تا چه حد نسبت به حدود خدا سستی می کرد و اهمیتی به اقامه آنها نمی داد.

(۲) «استاد علائلی» در مورد این واقعه چنین اظهار نظر می نماید: «این داستان چیز جدیدی غیر از بخشش که به محل عاطفه بر می گردد، در برابر ما قرار می دهد و آن تصویری از چشم پوشی نظام در مورد قانون و چشم پوشی در مورد یک واقعه دینی است به طوری که بر خلیفه واجب بود نخستین کسی باشد که بخاطر آن به خشم آید و در غیر این صورت، جایگاهش مورد تهدید واقع می شود و برای مردم، زمینه بگومگو و ایرادگیری باز می کند، خصوصاً حکومتش در پی حکومت عمر آمده بود که آن حکومت به سختگیری در مورد حدود دینی معروف شده بود و حتی اگر مربوط به نزدیکترین خویشان باشد.

(۳) بنابراین، چنین مبالغه ای در چشم پوشی و عفو و گذشت، نه تنها به جایگاه عاطفه، بلکه به حزبگرایی برمی گردد تا یکجا به یاری هم بیایند...» (۲).

(۴) به هر حال، ولید اثری ناخوشایند در کوفه باقی گذاشت، زیرا از بی بندوباریهایش تأثیر پذیرفت و شیوه وی نقطه تحولی در این شهر بود که جمعی از صحابه و تابعین در آن بودند و شهر را به صورت شهر بی بندوباران و عیاشان درآورد، چون ولید مردم را به سوی عیش و نوش و لهو و لعب سوق داد و در

(۱) مروج الذهب ۳۳۵ / ۳۳۶.

(۲) امام حسین علیه السلام، ص ۳۳.

کوفه محللهایی برای آواز و مطربی باز شد و عیاشان در آن شهر فراوان گشتند که از آوازه خوانان آن، عبد الله بن هلال بود، وی به یار ابلیس معروف شد «۱». و حنین خیری، شاعر نصرانی «۲».

(۱)

۴- عبد الله بن سعد

عثمان، برادر رضاعی خود، «عبد الله بن سعد بن ابی سرح» را والی مصر قرار داد و درآمد و خراج آن دیار را در اختیار وی قرار داد «۳». وی از خطرناکترین مشرکان و دشمن ترین آنان نسبت به پیامبر علیه السلام بود و از هر کسی بیشتر آن حضرت را مسخره می نمود و به استهزا خطاب به پیامبر علیه السلام می گفت: «من هر جا بخوام او را می برم» و پیامبر صلی الله علیه و آله او را مهدور الدم ساخته بود، اگر چه آویزان به پرده های کعبه یافت شود.

(۲) وی پس از فتح مکه فرار کرد و به عثمان پناه جست و عثمان او را پنهان داد و پس از اینکه اهل مکه آرامش یافتند، وی را نزد پیامبر آورد. آن حضرت صلی الله علیه و آله مدتی طولانی ساکت ماند و سپس به وی امان داد و او را بخشید.

هنگامی که عثمان از آنجا دور شد، پیامبر روی به یارانش کرد و به آنها فرمود: «خاموش نماندم مگر برای اینکه کسی از شما برخیزد و گردنش را بزند».

(۳) مردی از انصار به آن حضرت گفت: یا رسول الله! چرا به من اشاره ای نمودی؟ فرمود: «برای پیغمبر شایسته نیست که چشمی خیانتکار داشته

(۱) الاغانی ۲ / ۳۵۱.

(۲) الاغانی ۲ / ۳۴۱.

(۳) الولاه و القضاء، ص ۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۳۴

باشد» «۱».

(۱) هنگامی که عبد الله بر

مصر حکومت یافت، با مصریان سیاست خشونت و ستم در پیش گرفت و تکالیفی بیش از طاقتشان بر آنها تحمیل کرد و راه تکبر و خود بزرگ بینی را شیوه خود ساخت. آنان از او دل‌تنگ شدند و افراد خیرشان به سوی عثمان شتافته از وی شکایت بردند.

(۲) عثمان، نامه ای به وی نوشت و از سیرت و سیاستش در آن منطقه انتقاد کرد، ولی ابن ابی سرح توجهی به این گوشزد عثمان ننمود و بر ستم و تعدیش نسبت به مردم اصرار ورزید و آن کس را که از وی نزد عثمان شکایت برده بود، به قتل رساند. این امر سبب شد تا اعتراض و خشم بر او بالا گیرد و هیأتی بزرگ از مصریان تشکیل شد که تعداد اعضای آن به گفته راویان هفتصد نفر بود.

(۳) آنان به سوی عثمان شتافتند و در مسجد، فرود آمدند و از اعمال ابن ابی سرح نزد صحابه شکایت کردند. پس طلحه نزد عثمان رفت و به درستی با وی سخن گفت و عایشه به وی پیام داد و از او خواست تا با آن گروه به انصاف رفتار کند. امام امیر المؤمنین علیه السلام نیز به او فرمود: «این گروه از تو یک شخص را به جای یک شخص می خواهند که در مورد او به خونخواهی سخن گفته اند، پس او را عزل کن و میان آنان قضاوت کن که اگر حقی بر او واجب شود، داد آنان را از وی بستانی...».

عثمان، با ناخشنودی پذیرفت و به آنها گفت: «شخصی را انتخاب کنید که من او را بر شما بگمارم».

(۴) مردم «محمد بن ابو بکر» را به

(۱) قرطبی، تفسیر ۷/ ۴۰. ابی داوود، سنن ۴/ ۱۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۳۵

به نام او نوشت و به همراه وی جمعی از مهاجرین و انصار را روانه کرد تا میان آنان و ابن ابی سرح، قضاوت کنند «۱».

(۱) آنها از مدینه حرکت کردند ولی هنگامی که به محلی معروف به «حمس» رسیدند، مشاهده کردند که مسافری از سوی مدینه می آید و وقتی که او را با دقت نگریستند دریافتند که وی «ورش»، غلام عثمان است. پس او را مورد تفحص و تفتیش قرار دادند و دیدند نامه ای از عثمان برای ابن ابی سرح دارد که به وی دستور می داد تا آن جمع را سرکوب نماید و نامه را به دقت مورد تأمل قرار دادند و متوجه شدند که به خط «مروان» است، پس به مدینه بازگشتند، در حالی که تصمیم گرفته بودند عثمان را عزل کنند و یا اینکه وی را به قتل برسانند.

(۲)

۵- معاویه بن ابی سفیان

عثمان، «معاویه» را به عنوان والی شام تعیین نمود بلکه عمر او را تعیین کرده بود و عثمان او را در منصبش باقی گذاشت ولی نفوذ و قدرت وی را گسترش داد. و به قول «طه حسین» راه رسیدن وی به خلافت را آماده نمود: «شکی وجود ندارد این عثمان بود که راه را برای معاویه آماده نمود تا روزی خلافت را به خاندان ابو سفیان انتقال دهد و آن را در خاندان بنی امیه تثبیت نماید، زیرا این عثمان بود که قلمرو معاویه را گسترش داد و فلسطین و حمص را به آن افزود و منطقه وسیعی را در

شام برایش به وجود آورد و فرماندهی سپاههای چهارگانه را بدو سپرد و ارتش وی قوی ترین ارتش مسلمین گشت. و نیز همانند عمر، در طول مدت بر خلافتش، ولایت وی را ادامه داد و دستش را در امور شام

(۱) انساب الاشراف ۵/ ۲۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۳۶

بیش از زمان عمر باز باز گذاشت و هنگامی که فتنه پیش آمد، معاویه دریافت که وی از هر حاکم دیگری بیشتر بر سر قدرت بوده و از آنها از نظر قدرت نظامی و تسلط بر مردم، قوی تر بوده است» (۱).

(۱) بنابراین، عثمان، خود، بر قدرت معاویه افزود و قلمروش را گسترش داد و نفوذش را بیشتر کرد تا آنجا که وی نیرومندترین و پرنفوذترین حاکمان گردید و سرزمین وی از مهمترین، محکمترین، آرامترین و مستقرترین سرزمینهای اسلامی شد.

(۲) اینها بعضی از والیان عثمان هستند که همگی از بنی امیه و خاندان ابی معیط بودند و تنها بخاطر تبعیض و رعایت حال آنان و تقویت نفوذ امویان و مسلط نمودن آنان بر مقدرات مسلمین، آنها را فرمان حکومت داده بود که «سید میر علی هندی» در مورد والیان عثمان چنین اظهار نظر نموده است: «اینها مردان برتر خلیفه بودند که همچون عقابهای گرسنه بر ولایات چنگ انداخته بودند و آنها را طعمه خویش می ساختند و با شیوه های ستمکاری بیرحمانه، برای خود ثروتها می اندوختند» (۲).

(۳)

سیاستهای مالی عثمان

سیاست مالی عثمان، ادامه سیاست عمر بود (۳) و خود شیوه خاصی بجز آنچه عمر پایه گذاری کرده بود، نداشت که همان ایجاد نظام طبقاتی و مقدم داشتن بعضی افراد بر بعضی دیگر در بخشها بوده است. و این سیاست از آنچه

(۱) الفتنه الکبری ۱/

(۲) روح الاسلام، ص ۹۰.

(۳) تاریخ عراق در زیر سلطه امویان، ص ۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۳۷

اسلام در لزوم مساوات و انفاق در موارد عمومی و بهبود بخشیدن به حیات اقتصادی و مبارزه با فقر و اقدام به تأمین نیازهای افراد ناتوان و نیازمند، مقرر داشته است، منحرف شده بود، زیرا اولیای امور حق ندارند هیچ چیزی از ثروت عمومی را به خودشان اختصاص دهند و یا اینکه آن را برای تقویت حکومت و قدرت خویش مصرف نمایند و اسلام در این زمینه به شدت، دقت و سختگیری نموده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسانی که به ناحق در مال خدا تصرف می کنند، در روز قیامت، آتش برای آنان خواهد بود» (۱).

(۱) و امام امیر المؤمنین علیه السلام پیشتاز حق و عدالت در زمین، به «قثم بن عباس» عامل آن حضرت در مکه نامه ای نوشته است که سیاست مالی اسلام را روشن می سازد و آن نامه چنین است: «به آنچه از مال خدا نزد تو فراهم آمده است بنگر و آن را به کسانی که در برابر تو هستند از عائله مندان و گرسنگان مصرف کن و محللهای نیاز و کمبودها را با آن سامان بخش و هر چه از آن اضافه باقی بماند، به نزد ما بفرست تا میان کسانی که در برابر ما هستند، تقسیم نماییم» (۲).

(۲) شیوه اسلام در خصوص اموال دولت چنین بوده است که اولیای امور را ملزم می سازد که آنها را در محللهای فقر و میان نیازمندان مصرف نمایند تا مبادا در سرزمینها بینوا یا محرومی باقی بماند، ولی عثمان اهمیتی به این امر

نداد، بلکه اموال عمومی را میان اشراف، بزرگان و بنی امیه و خاندان ابی معیط تقسیم نمود به طوری که اموال فراوانی نزد آنها انباشته شد که در مصرف آنها سرگردان ماندند ...

(۱) بخاری، صحیح ۴/۱۰۴.

(۲) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۲/۱۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۳۸

(۱) آری، اموال بسیار فراوانی که به خزانه مرکزی سرازیر می شد، به امویان بخشیده می گردید و ادعا می کردند که آن ملک آنهاست نه مال دولت و آن اموال، ملک بنی امیه است، زیرا آنان همه امتیازات را به خود بخشیده بودند. صورتی از اموالی که عثمان به آنان و دیگران بخشیده بود، بدین شرح بیان می گردد.

(۲)

بخشهای عثمان به امویان

عثمان، اموالی را به بنی امیه اختصاص داد و بخشهای عظیمی به آنها ارزانی داشت که آنها عبارتند از:

(۳) ۱- حارث بن حکم: عثمان، به داماد خود از عایشه، بخشهایی بدین شرح داده بود:

الف- سیصد هزار درهم «۱»! ب- شترهای زکات را که به مدینه رسیده بود، به وی بخشید! ج- بازاری در مدینه را به او بخشید که به «نهر روز» معروف است و پیامبر آن را به همه مسلمین صدقه داده بود «۲».

(۴) ۲- ابو سفیان: عثمان دویست هزار از بیت المال را به «ابو سفیان»، سرکرده منافقین بخشید «۳».

(۵) ۳- سعید بن عاص: عثمان صد هزار درهم به «سعید بن عاص» بخشید «۴».

(۶) ۴- عبد الله بن خالد: «عبد الله بن خالد بن اسید» با دختر عثمان ازدواج کرد

(۱) انساب الاشراف ۵/۵۲.

(۲) همان، ۵/۲۸.

(۳) شرح نهج البلاغه ۱/۶۷.

(۴) انساب الاشراف ۵ / ۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۳۹

و عثمان دستور داد تا ششصد هزار درهم

به او بدهند! و به عبد الله بن عامر والی او در بصره نوشت که آن مبلغ را از بیت المال به وی بدهد «۱».

(۱) ۵- ولید بن عقبه: «ولید بن عقبه» برادر عثمان از مادرش بود که اموال فراوانی را از عبد الله بن مسعود، از بیت المال قرض گرفت و عبد الله آنها را از وی مطالبه کرد ولی وی از پرداخت آنها خودداری نمود و نامه ای به عثمان نوشت و از عبد الله شکایت کرد. عثمان نامه ای به عبد الله نوشت که در آن چنین آمده بود: «همانا تو خزانه دار ما هستی پس به ولید چیزی در مورد آنچه گرفته است، اظهار مکن».

(۲) «ابن مسعود» خشمگین گشت و کلیدها را انداخت و گفت: «گمان می کردم که خزانه دار مسلمین هستم، پس اگر خزانه دار شما باشم، نیازی به آن ندارم».

و پس از اینکه از مقام خود استعفا نمود، در کوفه اقامت گزید «۲».

بنابراین، بیت المال در عرف سیاست عثمانی، ملک امویها بود و نه متعلق به مسلمین و قضاوت در این مورد را به خوانندگان وامی گذاریم.

(۳) ۶- حکم بن ابی العاص: این پلید خبیث، از بدترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که آن حضرت، وی را به طائف تبعید کرد و فرمود: «در یکجا با من سکونت ننماید». و در طول مدت خلافت شیخین، وی و فرزندانش همچنان در تبعید بودند و هنگامی حکومت به عثمان رسید، از سوی او عفو برای وی صادر شد و او به سوی مدینه آمد در حالی که یک بز را با خود آورده بود و لباسهایی مندرس بر تن داشت، پس وقتی که

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲ / ۱۴۵.

(۲) الانساب ۵ / ۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۴۰

و پوستینی فاخر به وی بخشید «۱». و از اموال نیز یکصد هزار به وی داد «۲» و او را مسئول جمع آوری زکات قبیله قضاعه قرار داد که بالغ بر سیصد هزار شد و آنها را به وی بخشید! «۳» بخششهای عثمان به «حکم» سبب گردید که همه گروههای اسلامی او را مورد انتقاد و اعتراض قرار دهند.

(۱) ۷- مروان بن حکم: «مروان بن حکم» وزیر و مشاور خاص عثمان بود و همه امور مهم دولت در دست وی قرار داشت و ثروتی عظیم در اختیار او قرار داد و اموالی به شرح زیر به وی بخشید:

(۲) الف- یک پنجم غنایم آفریقا را به او بخشید که بالغ بر پانصد هزار دینار گردید، در این مورد از وی خرده گرفتند و «عبد الرحمن بن حنبل شاعر انقلابی» او را مورد هجو قرار داده و چنین گفته است:

سأحلف بالله جهد اليمين ما ترك الله أمرا سدي

و لكن خلقت لنا فتنه لكي نبتلي لك او تبتي

فان الأمين قد بينا منار الطريق عليه الهدى

فما اخذا درهما غيلهو ما جعلنا درهما في الهوى

دعوت اللعين فأنيته خلافا لسنه من قد مضى

و اعطيت مروان خمس العباد ظلما لهم و حميت الحمى «۴» «به خداوند حتما سوگند می خورم که مرا بیهوده رها نکرده است».

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲ / ۱۴۱.

(۲) المعارف، ص ۱۹۴.

(۳) الانساب ۲۸ / ۵.

(۴) ابی الفداء، تاریخ ۱ / ۱۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۴۱

«ولی تو فتنه ای برای ما آفریدی تا به تو آزموده شویم و یا اینکه تو آزموده گردی».

«زیرا دو امین راه روشن را

برای هدایت بیان کرده اند».

«آنها درهمی را مخفیانه نگرفتند و درهمی را به هوا و هوس قرار ندادند».

«تو آن ملعون را فراخواندی و نزدیک ساختی بر خلاف سنت آنان که بودند».

«و خمس بندگان خدا را به مروان دادی تا به آنان ستم کنی و خویشان خود را حمایت نمایی».

(۱) ب- یک هزار و پنجاه اوقیه [واحد وزن به اندازه هفت مثقال] به او بخشید که معلوم نیست از طلا بوده است یا از نقره و این اموری بود که موجب انتقاد و اعتراض گسترده از او شد «۱».

(۲) ج- یکصد هزار از بیت المال به وی داد که «زید بن ارقم» خزانه دار بیت المال آمد و کلیدها را در برابر عثمان گذاشت و به گریه افتاد. پس عثمان بر او نهیب زد و به او گفت: از این می گویی که من به خویشاوندم صله رحم نموده ام؟! او گفت: «اما از این می گویم که گمان دارم تو این مال را به جای آنچه در راه خدا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله انفاق کرده ای، گرفته ای. اگر به مروان صد درهم می دادی، بازهم زیاد بود».

عثمان بر او فریاد زد: کلیدها را ببند از ای پسر ارقم! ما کسی غیر از تو خواهیم یافت «۲».

(۳) د- فدک را به وی بخشید «۳».

(۱) حلبی، سیره ۷۸/۲ (دار احیاء التراث العربی).

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۶۷/۱.

(۳) ابی الفداء، تاریخ ۱۶۸/۱. المعارف، ص ۱۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۴۲

(۱) ه- خمس مصر را به نام وی نوشت «۱».

اینها بعضی از بخششهای وی به امویان است که مسلمین، سخت از وی انتقاد کردند و

اخیار و آزادگان بر او خشم گرفتند، زیرا این خاندان با خداوند و پیامبرش دشمنی نموده و با اسلام جنگیده بودند و از حق و عدل به دور است که اموال مسلمین و منافع آنان را در انحصار خود بگیرند، در زمانی که نیازمندی همه مناطق، گسترش یافته بود.

(۲)

بخشهای عثمان به بزرگان

عثمان، به بزرگان و اعیان، آنها که از قدرتشان می هراسید، بخششهایی نمود که از جمله بخششهای وی به شخصیتها موارد ذیل است:

(۳) ۱- طلحه: وی دویست هزار دینار به طلحه بخشید، «۲» در حالی که پنجاه هزار از وی طلبکار بود. پس طلحه به وی گفت: طلبت را دریافت کن. اما وی آن را به او بخشید و گفت: ای ابو محمد! آن برای تو است بخاطر جوانمردیت «۳»! (۴) ۲- زبیر: او ششصد هزار به زبیر بخشید، که موقع دریافت آنها متحیر ماند و در مورد بهترین کالاها سؤال می کرد تا آنچه را به دست آورده در آن راه به کار گیرد. به او گفتند تا خانه هایی در مناطق و شهرها بسازد «۴»، پس وی یازده خانه در مدینه، دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر بنا نمود «۵»!

(۱) ابن سعد، طبقات ۳/ ۶۴.

(۲) انساب الأشراف ۶/ ۱۰۸ (ط ۱۴۱۷ دار الفکر).

(۳) طبری، تاریخ ۴/ ۴۰۵.

(۴) ابن سعد، طبقات.

(۵) بخاری، صحیح ۴/ ۱۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۴۳

(۱) ۳- زید بن ثابت: وی اموال فراوانی به «زید بن ثابت» بخشید به طوری که ثروت وی چنان گسترده شد که وقتی در گذشت، از طلا و نقره آن قدر از وی برجای ماند که با تیشه ها آن را می شکستند! و

این علاوه بر اموال و زمینهایی بود که از وی بر جای ماند و ارزش آنها به صد هزار می رسید «۱».

(۲) اموال دیگری نیز به طرفداران حکومتش بخشید همچون «حسان بن ثابت» و دیگران که مورخان به تفصیل آنها را بیان کرده اند و این اموال، ما را به یاد میلیونرهای زمان معاصر می اندازد.

ثروت فراوان نزد بعضی از صحابه چنان گسترش یافت که بعضی از آنان ترسیدند که خداوند ثوابشان را در آخرت کمتر نماید. «خباب بن ارت» می گوید: «من همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و دینار و درهمی نداشتم و اینک در گوشه ای از خانه ام در صندوق خود، چهل هزار وافی «۲» دارم و از این بیمناکم که خداوند نیکبختیهای ما را در زندگیمان در دنیا برایمان زودتر فرستاده است «۳»».

و «فان فلوتن» عقیده دارد که این سیاست اقتصادی، به گسترش زندگی رفاه طلبی و فساد منجر گردید «۴».

(۳)

تیول بخشی اراضی

عثمان، در کوفه زمینهایی را به افرادی بخشید با اینکه می دانست آن زمینها ملک مسلمین است، زیرا مفتوح العنوه بودند [یعنی با نیروی نظامی به

(۱) مروج الذهب ۲/ ۳۳۳.

(۲) هر «وافی» یک درهم و چهار دانق است (القاموس، ماده دوق).

(۳) ابن سعد، طبقات ۳/ ۱۶۶.

(۴) السیاده العربیه، ص ۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۴۴

دست آمده بودند]، آنها را چه در داخل کوفه و چه در خارج آن، به تیول اشخاص سپرد. آن زمینها که در داخل کوفه قرار داشتند برای ساختن خانه ها و منازل، اختصاص یافت و «مساکن الوجوه» نامیده شد. وی به جمعی از صحابه زمینهایی بخشید که آنان عبارتند از:

(۱) «طلحه» که به «دار الطلحین» معروف شد و در محله

الکناسه قرار داشت.

به عبید الله بن عمر زمین بخشید و «کویفه ابن عمر» نام گرفت. و به اسامه بن زید و سعد و برادرزاده اش هاشم بن عتبه، ابو موسی اشعری، حذیفه عسی، عبد الله بن مسعود، سلمان باهلی، مسیب فزاری، عمرو بن حریث مخزومی، جبیر بن مطعم ثقفی، عتبه بن عمر خزرجی، ابو جبیر انصاری، عدی بن حاتم طائی، جریر بجلی، اشعث کندی، ولید بن عتبه، عمار بن عتبه، فرات بن حیان عجلی، جابر ابن عبد الله انصاری و ام هانی دختر ابو طالب.

(۲) همچنین زمینهای وسیعی که درآمد سرشار داشت به عده ای بخشید که عبارتند از:

۱- طلحه بن عبد الله که «نشاستج» را به وی بخشید.

۲- عدی بن حاتم را «الردحاء» عطا کرد.

۳- به وائل بن حجر حضرمی «رضیعه زا در» را بخشید.

۴- به خباب بن ارت «صعبنا» را داد.

۵- به خالد بن عرفطه، زمین در «حمام اعین» عطا کرد.

۶- اشعث کندی که «ظیزنابار» را به وی بخشید.

۷- جریر بن عبد الله بجلی را قطعه زمینی در ساحل فرات داد، «الجرفین».

۸- به عبد الله بن مسعود، قطعه زمینی در النهرین داد.

۹- به عبد الله بن مالک زهری، قریه «هرمز» را عطا کرد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۴۵

۱۰- عمار بن یاسر را «اسینا» بخشید.

۱۱- به زبیر بن عوام، زمینی عطا کرد.

۱۲- به اسامه بن زید قطعه زمینی بخشید که بعدا آن را فروخت «۱».

(۱) اینها بعضی از زمینهایی هستند که عثمان آنها را به تیول بخشید در حالی که جمعی از طبقه اشرافها به خرید زمین حاصلخیز عراق روی آورده بودند و طلحه، مروان بن حکم، اشعث بن قیس «۲» و افرادی از قبایل

عراق، زمینهایی را خریدند تا آنجا که فئودالیسم، گسترش یافت و مالکیت‌های وسیع و فئودال‌های بزرگ به وجود آمدند و غلامان، بردگان و آزادگان به کشت زمینها پرداختند و انباشتگی ثروت و فراوانی وابستگان نزد گروه خاصی از مردم پدیدار گشت که «سینون و فلهوزن» عقیده دارند که بخشیدن این اراضی زراعتی، پیش از روزگار عثمان پدید آمده بود.

به هر حال، این فئودالیسم بزرگ، نظام طبقاتی را به وجود آورد و کشمکش میان فرزندان امت را باعث گردید.

(۲)

به خود اختصاص دادن اموال

عثمان، بیوت اموال را فرسوده ساخت و آنچه را می خواست از آنها برای خود و خانواده اش برگزید. مورخان می گویند: در بیوت اموال، جواهرات گرانبهایی وجود داشت که ارزش آنها قابل تخمین نبود و او آنها را گرفته زیور

(۱) الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۴۵-۱۴۶ به نقل از: فتوح البلدان، ص ۲۷۲.

(۲) خطط الکوفه، ص ۲۱. الحضاره الاسلامیه ۱/۱۲۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۴۶

دختران و زنان خود ساخت «۱». خود او نیز در ولخرجی و اسراف تا به آنجا پیش رفت که مسلمین، نظیر آن را ندیده بودند، زیرا وی در مدینه خانه ای با آجر و آهک بنا کرد و درهای آن را از چوب ساج و عرعر قرار داد، اموال، باغها و چشمه هایی را در مدینه به خود اختصاص داد «۲».

(۱) وی دندانهایش را طلاکاری و جامه پادشاهان بر تن می کرد و مبالغ فراوانی از بیت المال را صرف تعمیر کشتزارها و خانه های خود ساخت «۳». و هنگامی که کشته شد، سی میلیون درهم و یکصد و پنجاه هزار دینار، نزد خزانه دارش یافت شد و هزار شتر و نیز درآمدهایی در برادیس،

خیبر و وادی القری که قیمت آنها دویست هزار دینار بود از وی باقی ماند «۴».

سیاستهای مالی که عثمان در پیش گرفت، نظام طبقاتی را به وجود آورد و زیانهای فراوانی به مسلمین وارد ساخت.

(۲) «محمد کرد علی» می گوید: «این سیاست مالی، دو طبقه از مردم را به وجود آورد، اول: طبقه ای که ثروتی فراوان داشتند و کاری جز لهو و لعب نداشتند و دیگری، طبقه زحمتکشان که زمین را می کاشتند و در صنعت، کار می کردند و در راه آن اربابان، رنج می کشیدند تا ته مانده سفره های آنان را به دست آورند که فقدان توازن در زندگی اقتصادی و از بین رفتن استقرار در زندگی سیاسی و اجتماعی را به طور یکسان در پی داشت و دولت اموی در روزهای حکومتش بر این سیاست، عمل کرد و ثروت را در خدمت جریانات سیاسی به کار گرفت

(۱) الانساب ۵ / ۳۶.

(۲) مروج الذهب ۲ / ۳۳۲.

(۳) حلبی، سیره ۲ / ۷۸ (دار احیاء التراث العربی).

(۴) ابن سعد، طبقات ۳ / ۷۶-۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۴۷

و آن را به عنوان اسلحه ای بر ضد دشمنان و رفاه مباحی برای یارانشان قرار دادند «۱».

(۱) با این شرح مختصر، سخن ما در مورد سیاستهای مالی عثمان که از دستور اسلام مبنی بر دقت و سختگیری در اموال دولت و وجوب انفاق آنها برای مبارزه با فقر و بهبودی زندگی اقتصادی در همه مناطق، منحرف گشته بود، به پایان می آید.

(۲)

جبهه مخالف

مسلمین، سخت بر عثمان اعتراض نمودند و نیکان و صالحان آنان در مخالفت با وی به شدت اقدام نموده، از اینکه وی بنی امیه و خاندان ابی معیط را برتری داده و بر

گروه مسلمانان تحمیل کرده و خیرات مناطق مختلف و مقامات دولتی را در اختیار آنان قرار داده بود و با وجود استمرار آنان در ظلم و ستم، هیچ اقدامی در برابر آنها به عمل نمی آورد، انتقاد می نمودند، اما وی با دشنام و توهین، مخالفان را پاسخ می داد.

(۳) جبهه مخالف در دو جهت راست و چپ، مختلف بودند، زیرا طلحه و زبیر و کسانی که به آنها وابسته بودند، هدفشان از مخالفت با وی، تقاضای اصلاحات اجتماعی نبود، هر چند برای فریب ظاهرینان و ساده اندیشان، به این امر تظاهر می کردند، بلکه هدف آنان، رسیدن به مسند قدرت و دستیابی به نفوذ و در اختیار گرفتن منابع درآمد مناطق مختلف بود.

(۴) اما گروه دیگر از مخالفان، بزرگان اسلام و حامیان دین را در بر می گرفت،

(۱) الاداره الاسلامیه، ص ۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۴۸

همچون عمار بن یاسر، ابو ذر، عبد الله بن مسعود و نظایر آنان از کسانی که به پیمان خویش با خداوند وفادار مانده و در راه دین، آزمایش خوبی داده بودند.

آنان دریافتند که حکومت عثمان، سنت را میرانده و بدعت را زنده ساخته. آنها دیدند که راستگو، تکذیب می شود و به ناحق، برتری اعمال می گردد، آن گونه که خود می گفتند و از عثمان خواستند که روش خود را تغییر دهد و از هدایت پیروی نماید و میان مسلمین به حق رفتار کند، ولی وی اعتنایی به آنان نکرد و اگر به خواسته های آنها توجه می نمود و اندرزشان را می پذیرفت، بسیاری از فتنه ها و سختیها را از امت دور می ساخت.

(۱)

سرکوبی مخالفان

اشاره

عثمان، مخالفان و منتقدان سیاستش را به شدت سرکوب نمود و جام خشمش را

بر آنها ریخت و تا حد بعیدی در ستم و آزار به آنان کوشید که در اینجا به بعضی از آنان اشاره می شود:

(۲)

۱- عمار بن یاسر

جایگاه «عمار» در اسلام معلوم است، زیرا وی یار حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و خلیل او بود. وی در راه اسلام، سخت ترین و دردناکترین گرفتاریها را تحمل کرد، قریش، او را به همراه پدر و مادرش به شدت شکنجه نموده، والدینش در راه دین، شهید شدند و قرآن کریم، فضیلت وی را ارج نهاده و این آیه کریمه در حق وی نازل شد: **أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ** «۱».

(۱) زمر/ ۹. قرطبی در تفسیرش ۱/ ۲۳۹ و ابن سعد در طبقاتش ۳/ ۲۵۰ به نزول این آیه در باره عمار، اشاره نموده اند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۴۹

«یا آن که در هنگام شب به سجود و قیام می پردازد و از آخرت بیمناک است».

و خدای تعالی درباره او فرموده است: **أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ** «۱».

«یا آنکه مرده بود و ما او را زنده ساختیم و برای وی نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود».

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد عمار، بسیار اهتمام می ورزید و او مورد عنایت و تکریم آن حضرت بود. آن حضرت صلی الله علیه و آله شخصی را شنید که از عمار بدگویی می کرد، پس به شدت متأثر شد و فرمود: «آنها را با عمار چه باشد. وی آنان را به سوی بهشت فرا می خواند و آنها وی را به سوی آتش دعوت می کنند. همانا

عمار، پوستی میان چشم و بینی من است و هرگاه کسی به چنان درجه ای برسد، از او خودداری کنید» (۲).

(۲) هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به خلد برین رخت بربست، عمار از برجسته ترین یاران حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام بود که مخصوص وی گشت و ملازم آن حضرت شد و از جمله کسانی بود که از بیعت با ابو بکر عقب ماند، زیرا هیچ کس را جز امام امیر المؤمنین علیه السلام به جایگاه پیامبر، شایسته تر نمی دید.

(۳) پس از آنکه عمر، عثمان را به عنوان خلیفه بر مسلمین تحمیل نمود، عمار از سخت ترین منتقدان وی بود و علت انتقاد او از عثمان عبارت بود از:

۱- هنگامی که عثمان، سبد مخصوصی را در بیت المال که حاوی

(۱) انعام/ ۱۲۲. سیوطی در تفسیرش ۳/ ۳۵۲ و ابن کثیر در تفسیرش ۲/ ۱۷۸ به نزول آن در حق عمار، اشاره نموده اند.

(۲) ابن هشام، سیره ۲/ ۱۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۵۰

جواهرات ارزشمندی بود و قابل ارزشیابی به قیمتی نبود، به خود اختصاص داد، امام امیر المؤمنین علیه السلام بر وی اعتراض کرد و عمار آن حضرت را تأیید نمود. پس عثمان به وی گفت: ای پسر متکا! «۱» آیا بر من گستاخی می کنی؟ آنگاه به مأمورانش دستور داد که او را دستگیر کنند. آنها وی را دستگیر نموده به خانه عثمان بردند و به شدت کتک زدند تا آنجا که بیهوش گشت و او را به خانه امّ المؤمنین امّ سلمه بردند و از شدت ضرب، به هوش نیامد تا اینکه زمان ظهر و عصر وی از دستش رفتند. هنگامی که به هوش

آمد، برخاست، وضو گرفت و نماز عشا را خواند و گفت: «خدای را شکر، این نخستین روزی نیست که ما بخاطر خدا، در آن آزرده شده باشیم».

(۱) عایشه نیز خشمگین شد و موهایی از موی رسول خدا صلی الله علیه و آله و جامه ای از جامه های آن حضرت و نعلینی از نعلینهای حضرتش را بیرون آورد و گفت: «چه زود است که سنت پیامبرتان را ترک نموده اید در حالی که موی، جامه و نعلین وی هنوز از بین نرفته اند». عثمان چنان خشمگین شد که نمی دانست چه بگوید و چگونه از خطایش عذر خواهی کند «۲».

(۲) ۲- بزرگان صحابه، یادداشتی برای عثمان نوشتند که کارها و مخالفتهایش نسبت به سنت را به وی گوشزد کردند و از او خواستند که از اعمال خود دست بردارد. عمار آن یاد داشت را گرفت و به نزد عثمان برد. وی قسمتی از آن را خواند و سپس روی به عمار نمود و به او گفت: آیا تو از میان آنها به سوی من می آیی؟

(۱) «متکا» زن شکم گنده ای را گویند که نتواند بول خود را نگهدارد.

(۲) الانساب ۵ / ۴۸ - ۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۵۱

عمار گفت: من دلسوزترین آنان برای تو هستم.

عثمان گفت: دروغ گفתי ای فرزند سمیه! عمار گفت: به خدا قسم! من فرزند سمیه و فرزند یاسر هستم.

عثمان دستور داد تا مزدورانش دستها و پاهای عمار را کشیدند و عثمان با پاهای خود بر دستگاه تناسلیش لگد زد و او را دچار فتق ساخت و او ضعیف بود و بیهوش گشت «۱».

(۱) ۳- هنگامی که عثمان، صحابی بزرگوار ابو ذر، یار پیامبر خدا صلی الله علیه و

آله را مورد سرکوب قرار داد و به ربذه تبعید نمود و در آنجا در غربت از دنیا رفت، وقتی که خبر درگذشت وی به مدینه رسید، مسلمین برای او غمگین شدند و عثمان با استهزا گفت: خداوند رحمتش کند.

عمار به این کار وی اعتراض نمود و گفت: «از همه جانهایمان، خداوند رحمتش کند».

عثمان بر آشفت و با زشت ترین و سخت ترین سخن با عمار، رو به رو شد و گفت: «یا عاض أیر أیبه، أ ترانی ندمت علی تسیره؟» (۲).

و این سخن برای اشخاص عادی شایسته نیست چه رسد به عثمان که ادعا می کنند فرشتگان از او خجالت می کشند! (۲) عثمان، به غلامانش دستور داد تا عمار را دور سازند و او را مورد آزار قرار دهند. و نیز دستور داد تا وی را به ربذه تبعید کنند و هنگامی که برای خارج شدن آماده شد، بنی مخروم نزد امام امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و از

(۱) الانساب ۵ / ۴۹. العقد الفرید ۶ / ۵۷ و ۴ / ۳۰۷ (دار الکتب العربی - بیروت ۱۴۰۳).

(۲) ای آنکه ... پدرش را گاز گرفته است، فکر می کنی که من از تبعید وی پشیمان گشته ام؟!

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۵۲

آن حضرت خواستند تا درباره وی با عثمان سخن بگویند. آن حضرت به سوی وی رفت و به او فرمود: «از خداوند پروا کن، زیرا تو مرد صالحی از مسلمین را تبعید کردی و در تبعید تو از بین رفت و اینک می خواهی همانند او را تبعید نمایی».

عثمان برخاست و بر امام فریاد کشید: تو به تبعید از او شایسته تر هستی! حضرت فرمود: «اگر می خواهی چنین کن».

مهاجرین جمع شدند و از او

گله کرده وی را سرزنش نمودند و او سخن آنان را پذیرفت و عمار را بخشید «۱».

(۱) عثمان، جایگاه عمار نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سابقه وی در اسلام را رعایت نکرد و بر وی تعدی نمود و در آزار و سرکوب وی بسیار کوشید، زیرا او را به عدالت دستور داده و به سوی حق فرا خوانده بود.

(۲)

۲- ابو ذر

اشاره

«ابو ذر» یار رسول الله صلی الله علیه و آله و خلیل آن حضرت بود. وی پیشتازترین فرد از اصحاب آن حضرت بود که در اسلام سابق بودند. زاهدترین مردم در دنیا و کم توجه ترین آنها به منافع آن بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را امین می دانست در موقعی که هیچ یک از یارانش را امین نمی شمرد «۲» و به او راز می گفت وقتی که به هیچ کس راز نمی گفت و او یکی از سه نفری بود که خداوند آنها را دوست می داشت و به پیامبرش دستور داده بود تا آنها را دوست بدارد و از جمله سه نفری

(۱) الانساب ۵/ ۵۴-۵۵. یعقوبی، تاریخ ۲/ ۱۷۳.

(۲) کنز العمال ۱۳/ ۳۱۱ ح ۳۶۸۸۶. مجمع الزوائد ۹/ ۳۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۵۳

شد «۱» که بهشت مشتاق آنان بود «۲».

(۱) هنگامی که در ایام عثمان، فتنه ها ظاهر شد و بنی امیه، منافع دولت و خیرات سرزمینها را به خود اختصاص دادند، ابو ذر، موضع یک مسلمان مؤمن به دین را اتخاذ نمود و از سیاست عثمان انتقاد می کرد و او را فرا می خواند تا برای بحران و از هم پاشیدگی اجتماع، حدی قایل شود. عثمان او را نهی نمود ولی وی

بازنایستاد و همچنان به انتقاد خود ادامه داد. و در برابر کسانی که عثمان، ثروت فراوان به آنان داده بود، می ایستاد و گفتار خدای تعالی را تلاوت می کرد که فرموده است: وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

«آنان که طلا و نقره می اندوزند و آنها را در راه خدا انفاق نمی کنند، آنان را به عذابی دردناک مژده بده.»

(۲) این گفتار، مروان حکم را به خشم آورد، زیرا اموال فراوانی که عثمان به وی بخشیده بود، نزد او انباشته شده بود. وی از ابو ذر به تنگ آمد و از وی نزد عثمان شکایت برد. عثمان ابو ذر را پیام داد و او را از آن کار منع نمود، اما ابو ذر نپذیرفت و گفت: «آیا عثمان مرا از تلاوت کتاب خدا نهی می کند؟ ... به خدا اگر خداوند را با خشم عثمان، راضی نمایم برای من دوست داشتنی تر و بهتر است از اینکه خدای را با رضایت عثمان به خشم آورم ...».

(۳) عثمان بر آشفت و از ابو ذر به تنگ آمد، اما خشم خود را نگهداشت و به دنبال وسیله ای بود تا دشمنش را نابود سازد.

(۱) سه نفری که بهشت مشتاق آنان بود: حضرت امام علی علیه السلام، ابو ذر و عمار بودند.

(۲) مجمع الزوائد ۹ / ۳۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۵۴

(۱)

زندانی کردن ابو ذر در شام

آن صحابی بزرگوار، اعتراض بر عثمان را ادامه داد و از این کار، رضای خدا را در نظر داشت و جهان آخرت را می طلبید، نه از مرگ می هراسید و نه زندگی، او را می فریفت، در حالی که عثمان از او کینه به دل گرفته بود

و او را به شام تبعید کرد.

(۲) مورخان می‌گویند: عثمان از حاضران در مجلس خود پرسید و به آنان گفت: «آیا برای شخص جایز است که از مال [بیت المال] بر دارد و هرگاه امکان پیدا کند، قضا نماید؟».

(۳) «کعب الاحبار» که از افراد ویژه عثمان بود، به سخن آمد و فتوا به جواز این کار داد.

این امر بر ابو ذر گران آمد که کعب با سرشتی یهودی که اسلام آوردنش مورد شک بود، در امور دین دخالت کند، پس بر او بانگ زد: «ای فرزند دو یهودی! آیا تو دین ما را به ما یاد می‌دهی؟».

عثمان به خشم آمد و به یاری کعب برخاست و بر ابو ذر بانگ زد: چقدر آزار تو فراوان کشته و اذیت تو به یارانم بسیار شده است؟ به سوی مکتب در شام برو.

(۴) پس دستور داد تا او را به شام تبعید کنند و هنگامی که به آنجا رسید و منکرات و بدعت‌های معاویه را دید، مشاهده کرد که وی دست خود را در مصرف بیت المال - که از زحمت مردم جمع شده بود - آزاد گذاشته، به انتقاد از وی پرداخت و زشتکاریهای عثمان را میان مسلمین فاش می‌نمود. بر معاویه نیز اعتراض کرد هنگامی که معاویه گفت: «مال، مال خداست» و به او گفت:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۵۵

«مال، مال مسلمین است». و نیز در ساختن کاخ «الخضراء» بر او اعتراض نمود و به او گفت: «ای معاویه! اگر این خانه از مال خدا باشد، خیانت و اگر از مال تو باشد، اسراف است...».

(۱) وی، مسلمین را به بیداری و بر حذر بودن از سیاست

اموی دعوت می کرد و به مردم شام می گفت: «به خدا قسم کارهایی انجام شده است که من آنها را نمی شناسم. به خدا قسم آنها نه در کتاب خدا هستند و نه در سنت پیامبرش.

به خدا قسم من حقی را می بینم که خاموش و باطلی که زنده گردانیده می شود و راستگویی که تکذیب و برتری که بدون تقوا اعمال می گردد و درستکاری که دیگران بر او ترجیح داده می شوند» (۱).

(۲) مردم، سخن وی را باور داشتند و گفتارش را تصدیق می نمودند. وی همچنان به روشنگری اجتماعی ادامه می داد و به احقاق محرومان فرا می خواند و فقرا را تشویق می کرد تا حقوقشان را از گروه حاکم بگیرند.

(۳) معاویه طاغوت، هراسناک شد تا مبادا آتش انقلاب بر ضد وی شعله ور شود، پس مردم را از نشست و برخاست با وی منع کرد و خطاب به وی گفت:

«ای دشمن خدا! مردم را بر علیه ما می شورانی و انجام می دهی آنچه را انجام می دهی!! اگر من بدون اجازه امیر المؤمنین (یعنی عثمان) یکی از یاران محمد را می کشتم، تو را کشته بودم!».

(۴) آن قهرمان عظیم، بی اعتنا به قدرتش، به وی پاسخ داد و گفت: «من دشمن خدا نیستم و نه دشمن رسولش، بلکه تو و پدرت دشمنان خدا و رسولش هستید.

به ظاهر اسلام آوردید و در باطن کافرید...».

(۱) الانساب ۵/ ۵۲-۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۵۶

(۱) ابو ذر، به فعالیتهای اجتماعی ادامه می داد و دعوت به بیداری اجتماع را دنبال می کرد و مردم را به انقلاب، تشویق می نمود. پس معاویه به خشم آمد و به عثمان نامه نوشت و او را از خطر ابو ذر آگاه نمود

و درخواست کرد تا او را از نزد وی منتقل نماید. عثمان به وی نوشت که او را بر سخت ترین و چموش ترین مرکب حرکت ده تا زجر و سختی ببیند.

(۲) معاویه، وی را به همراه مزدورانی فرستاد که نه جایگاهش را می شناختند و نه مقامش را محترم می شمردند و به وی اجازه نمی دادند که اندکی از سختی، بیاساید و همچنان او را می بردند تا آنجا که پوست رانهایش کنده شد و نزدیک بود که بمیرد.

(۳) هنگامی که به مدینه رسید، فرتوت و ناتوان بر عثمان وارد شد. اما عثمان جفاکارانه با وی رو به رو گردید و گفت: این تو هستی که چنین و چنان کردی؟! ابو ذر گفت: «من تو را نصیحت کردم اما تو مرا فریبکار دانستی و دوست تو را (یعنی معاویه) را نصیحت کردم و او نیز مرا فریبکار دانست».

عثمان بر او فریاد کشید: دروغ گفتی، اما تو فتنه را می جویی و آن را دوست داری و تو شام را بر ما خراب کردی.

ابو ذر او را مورد نصیحت قرار داد و گفت: «از روش دو دوستت (یعنی ابو بکر و عمر) پیروی کن، در آن صورت کسی حرفی با تو نخواهد داشت». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۴۵۶ زندانی کردن ابو ذر در شام ص : ۴۵۴

(۴) عثمان برخاست و بر او بانگ زد: ای بی مادر! تو را به آن چه کار! ابو ذر گفت: «به خدا قسم! من عذری ندارم جز امر به معروف و نهی از منکر».

عثمان بر او فریاد کشید و به آنان که در مجلس او بودند، گفت: درباره این پیر دروغگوی به

من پیشنهاد دهید که او را کتک بزنم، به زندان بیندازم و یا اینکه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۵۷

او را بکشم، زیرا جمع مسلمین را پراکنده ساخته و یا اینکه او را از سرزمین اسلام تبعید کنم.

(۱) امام امیر المؤمنین علیه السلام به خشم آمد و از عثمان انتقاد کرد و به او فرمود: «ای عثمان! شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که می فرمود: در زیر آسمان و بر روی زمین، راستگوتر از ابو ذر نبوده است».

ابو ذر، اعتنایی به عثمان نکرد و همچنان به دعوت خویش ادامه داد و اعتراض خود را دنبال می کرد و به او می گفت: «کودکان را به فرماندهی می گماری و از خویشانت حمایت می کنی و فرزندان طلقا را نزدیک می گردانی؟» (۲) وی همچنان آنچه را از رسول خدا در نکوهش امویان و درجه خطرشان بر اسلام، شنیده بود، برای مسلمین بیان می کرد و می گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه بنی امیه به سی مرد برسند، سرزمینهای خدا را تیول خود می سازند و بندگان خدا را به بردگی می کشند و دین خدا را تباه می سازند» (۱)».

عثمان، دستور داد تا کسی با ابو ذر نشست و برخاست ننماید و رفت و آمد و سخن گفتن با وی را تحریم نمود، زیرا وی امر به معروف و نهی از منکر می نمود و با او در سیاست منکرش، همراهی نمی کرد.

(۳)

زندانی ساختن ابو ذر در ربه

«ابو ذر» به جهاد خویش و اعتراض بر سیاست اموی ادامه داد و ستم امویان و آزار آنان نسبت به وی، عزمش را تضعیف نمی کرد.

عثمان که از وی به ستوه آمده بود، تصمیم گرفت او را

(۱) حیاة الامام الحسن علیه السلام / ۱ - ۲۸۰ - ۲۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۵۸

اسلامی تبعید کند و در محلی غیر مسکون زندانی سازد. پس مأموران را به دنبال وی فرستاد و هنگامی که ابو ذر حاضر شد، فوراً خطاب به عثمان گفت: «وای بر تو ای عثمان! آیا رسول خدا را ندیده ای؟ آیا ابو بکر و عمر را ندیده ای؟ آیا شیوه آنان چنین بوده که تو همچون جباران بر من ستم می کنی...».

(۱) عثمان، سخن او را قطع کرد و بر او فریاد کشید: از نزد ما از شهرهایمان خارج شو.

- «آیا تو مرا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می کنی؟».

- آری، در حالی که بینی تو مالیده شده باشد.

- «به سوی مکه خارج شوم؟».

- نه.

- «به سوی بصره؟».

- نه.

- «به کوفه؟».

- نه.

- «به کجا خارج شوم؟».

- به ربنده، تا در آنجا بمیری! (۲) پس به مروان دستور داد تا فوراً او را به سوی ربنده بیرون برد و دستور داد تا او را با اهانت و خواری خارج نماید و بر مسلمین ممنوع کرد که او را مشایعت و بدرقه نمایند ولی اهل حقیقت نپذیرفتند مگر اینکه با عثمان مخالفت کنند و فرمائش را زیر پا نهند و لذا حضرت امیر المؤمنین، حسنین، عقیل و عبد الله بن جعفر علیهم السلام برای تودیع وی شتافتند.

(۳) مروان به سوی امام حسن علیه السلام رفت و با شدت به وی گفت: هان ای

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۵۹

حسن! مگر نمی دانی که عثمان، سخن گفتن با این مرد را نهی کرده است؟ پس اگر نمی دانستی حالا بدان

امام امیر المؤمنین

علیه السلام به سوی مروان برخاست و بر دو گوش مرکبش زد و بر او فریاد کشید: «دور شو، خداوند تو را به سوی آتش دور کند».

مروان به سوی عثمان گریخت و او را از اینکه فرمانش اطاعت نشده و به وی تعدی گشته بود، با خبر ساخت.

(۱)

سخنان حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام

امام امیر المؤمنین علیه السلام در کنار ابو ذر ایستاد و در حالی که چشمانش پر از اشک بود، او را وداع کرد و این کلمات را که بیانگر شخصیت وی بودند، خطاب به وی بر زبان آورد:

(۲) «ای ابو ذر! تو بخاطر خدا خشمگین گشتی، پس به کسی امیدوار باش که برایش خشمگین شدی. اینها از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آنها بر دینت ترسیدی. پس در دستشان رها ساز آنچه را که از تو بر آن ترسیدند و با آنچه از آنها بر آن ترسیدی، بگریز که آنها چه نیازمندند به آنچه از آنان بازداشتی و تو چه بی نیازی از آنچه تو را از آن بازداشتند و فردا خواهی دانست که چه کسی برنده است و بر چه کسی بیشتر حسد خواهند برد؟ که اگر آسمانها و زمین بر بنده ای بسته باشند و او پرهیزگار باشد، خداوند از آنها برای وی راه خروجی خواهد ساخت، جز حق، تو را مأنوس نسازد و جز باطل تو را به وحشت نیندازد، زیرا اگر دنیای آنها را می پذیرفتی، تو را دوست می داشتند و اگر چیزی از آن را با دندان خود می بریدی، تو را ایمن می ساختند...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۶۰

(۱) این سخنان، انقلاب ابو ذر را روشن می سازد که برای حق و بخاطر

اصول بلند پایه ای بوده است که اسلام آنها را آورده بود و آن قوم از وی بر دنیایشان ترسیدند و بخاطر اینکه آنان ثروتهای امت را غارت نموده و با اقتصاد و سرنوشت آن بازی کرده بودند، از وی ترسیدند و امام این روح پاک را در ابو ذر گرامی داشت و از او خواست تا با دین خود بگریزد تا از شرارتها و گناهان آن قوم در امان باشد؛ زیرا وی در آخرتش برنده و در روز دیدار خدا، خوشبخت خواهد بود و آنان زیانکارانی خواهند بود که آتش، چهره هایشان را خواهد سوزاند و در آن جاویدان خواهند ماند.

(۲)

سخنان امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام به سوی عمویش ابو ذر شتافت و با او مصافحه نمود و به گرمی وی را بدرود گفت و این کلمات گرم را خطاب به او بر زبان آورد که از درد و اندوه عظیم آن حضرت، حکایت می کرد:

«عمو جان! اگر نبود که برای وداع کننده شایسته است که خاموش باشد و مشایعت کننده مراجعت کند، سخن کوتاه می شد هر چند که افسوس طولانی شود. و این قوم، آنچه را می بینی برای تو پیش آورده اند، پس دنیا را از خود فروگذار با یادآوری فارغ شدن از آن و سخت شدن شدتش را فراموش کن به امید آنچه پس از آن خواهد بود و شکیباً باش تا اینکه به دیدار پیامبرت بروی در حالی که از تو خشنود باشد.»

(۳)

سخنان امام حسین علیه السلام

امام حسین به سوی ابو ذر رفت در حالی که اندوه بر او تأثیر عظیمی نهاده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۶۱

بود، پس این سخنان درخشان را خطاب به وی بر زبان راند:

(۱) «عمو جان! خداوند تبارک و تعالی قادر است آنچه را می بینی دگرگون سازد که خداوند در هر روز، مشیت دارد. و این قوم، دنیایشان را از تو بازداشتند و تو دینت را از آنها بازداشتی و تو چه بی نیاز هستی از آنچه تو را مانع شدند و آنان چه نیازمندند به آنچه از آنها مانع گشتی، پس از خداوند، شکیبایی طلب کن و از ناشکیبی و آزمندی به خداوند پناه بر که صبر از دین و کرم باشد و آزمندی، رزقی را پیش نیارد و ناشکیبی، اجلی را به تأخیر نیندازد...»

(۲) چه کلمات برجسته ای هستند این سخنان که پرده از دشمنی

امویان نسبت به ابو ذر برمی دارند، زیرا آنان از وی بر دنیایشان ترسیدند و آنها از وی بر مقامهایشان بیمناک شدند و آن حضرت علیه السلام وی را به صبر دستور داد و از ناشکیبی نهی فرمود که اجلی را به تأخیر نمی اندازد و امام با این اخلاق عظیم در روز طف آراسته بود که نه در برابر امویان خاضع شد و نه از برخورد با فاجعه های عظیم و مصیبت های بزرگ، ناشکیبا گشت.

(۳)

سخنان عمار بن یاسر

«عمار بن یاسر» با چشمانی پر از اشک پیش آمد و با دوست و یار خود، ابو ذر وداع کرد و گفت: «خداوند آن کس را که تو را به وحشت انداخته است، مأنوس نسازد و آنکه تو را هراسان ساخت، ایمن نفرماید. به خدا قسم! اگر دنیایشان را می خواستی، تو را امان می دادند و اگر به اعمالشان راضی می شدی، تو را دوست می داشتند و چیزی مانع نشد مردم را که سخن تو را بر زبان آورند جز اینکه به دنیا راضی شدند و از مرگ، هراسیدند و به قدرت جماعتشان مایل شدند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۶۲

که ملک از آن کسی است که غالب شود، پس دینشان را به آنها بخشیدند و آن قوم دنیایشان را به آنها دادند، بنابراین، دنیا و آخرت را زیانکار گشتند و این همان زیانکاری آشکار است...».

(۱) ابو ذر، به تلخی گریست و نگاه آخرین وداع را بر اهل بیت افکند، آنان که برایشان اخلاص ورزید و آنها نیز برای وی اخلاص داشتند، آنگاه با کلماتی که سوز دلش در آنها هویدا بود چنین سخن گفت:

(۲) «خداوند شما را ای اهل بیت رحمت! رحمت

نماید که هرگاه شما را ببینم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد می آورم. من در مدینه جز شما کس و کاری ندارم، من در حجاز بر عثمان سنگینی نمودم آن گونه که در شام بر معاویه سنگینی کردم، او نمی خواست که همسایه برادرش و دایی زاده اش در مصرین «۱» شوم و مردم را بر علیه آنها بگردانم پس مرا به سرزمینی تبعید کرد که در آن برای یار و یآوری جز خداوند نیست و به خدا قسم! من جز خداوند یآوری نمی خواهم و با خداوند از هیچ وحشتی نمی هراسم...».

(۳) آنگاه، مرکب ابو ذر به راه افتاد و به سوی ریزه حرکت کرد تا از حرم خدا و حرم رسولش تبعید شود در حالی که قلبش از غم و اندوه فراق اهل بیت علیه السلام پر بود، آنان که یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان امتش بودند.

(۴) ابو ذر، به ریزه رفت تا در آنجا از گرسنگی بمیرد، در حالی که طلای زمین در دست عثمان بود و آن را به بنی امیه و خاندان ابی معیط می بخشید ولی آن را بر ابو ذر تحریم کرد، او که در هدایت و رفتار، شبیه حضرت عیسی مسیح فرزند مریم بود.

(۱) «مصرین» بصره و مصر را گویند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۶۳

(۱) هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام از تودیع ابو ذر بازگشت، گروهی از مردم به استقبال وی شتافتند و او را از خشم عثمان و ناراحتیش از آن حضرت باخبر ساختند، زیرا آن حضرت با او امرش مخالفت کرده بود، چون عثمان، سخن گفتن و تودیع با ابو

ذر را تحریم کرده بود.

حضرتش در پاسخ آنان فرمود: «خشم اسب بر افسار باشد» (۱).

(۲) عثمان به سوی امام رفت و بر او فریاد زد: چرا فرستاده ام را بازگرداندی؟

- «اما مروان، او به سوی من آمد تا مرا بازگرداند و من او را از بازگرداندن من بازگرداندم ولی امر تو را من بازنگرداندم...».

- مگر نشنیده ای که من مردم را از بدرقه کردن ابو ذر بازداشتیم؟

- «آیا هر چیزی که ما را به آن دستور دهی و طاعت خدا و حق در خلاف آن باشد، باید از امر تو در آن پیروی کنیم؟».

- به مروان تاوان بده.

- «برای چه چیزی به او تاوان بدهم؟».

- میان دو گوش مرکبش را زده ای.

(۳) - «مرکب من آنجاست، اگر بخواهد آن را بزند آن گونه که مرکبش را می زند، می تواند چنین کند و اما من، به خدا قسم اگر مرا دشنام دهد، تو را به مانند آن دشنام خواهم داد، نه در آن دروغی می گویم و جز حق چیزی نگویم».

عثمان: چرا تو را دشنام نگوید اگر او را دشنام داده باشی، به خدا قسم! تو نزد من از او برتر نیستی!!

(۱) مثلی است و برای کسی زده می شود که خشمی می گیرد و از آن سودی عایدش نمی گردد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۶۴

(۱) امام از عثمان رنجید که این گونه خاندانش را دیوانه وار دوست می داشت و میان وی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله هارون از موسی بود و میان مروان حکم آن وزغ فرزند وزغ که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را هنوز در صلب پدرش بود، لعنت کرده، برابر می کند.

(۲) امام

علیه السلام برخاست و به عثمان گفت: «آیا این گفته را به من می گویی؟ و مرا با مروان برابر می شماری؟! من، به خدا قسم! از تو برترم و پدرم از پدر تو برتر و مادرم از مادر تو برتر است و این تیرهای من است که آنها را کشیده ام...».

عثمان، خاموش شد و نتوانست پاسخی بدهد و امام اندوهگین و دردمند با غمها و دردهایش، از آن محل دور شد.

(۳)

۳- عبد الله بن مسعود

عثمان، «عبد الله بن مسعود»، صحابی بزرگ را به شدت سرکوب نمود و در آزار و ستم نسبت به وی بسیار کوشید و علت آن همان بود که در بحث از امارت ولید بن عقبه در کوفه به آن اشاره نمودیم، زیرا عبد الله، هنگامی که ولید از بیت المال قرض گرفت و آن را ادا نکرد، بر او اعتراض نمود و ولید این موضوع را برای عثمان گزارش نمود و عثمان در این مورد از عبد الله بن مسعود انتقاد کرد و وی از منصب خود استعفا نمود و به سوی مدینه حرکت کرد و هنگامی که به آنجا رسید، عثمان بالای منبر مشغول خطبه بود، وقتی او را دید، خطاب به مسلمین گفت: «جانورکی زشت بر شما وارد شده که بر غذای هر کسی راه رود، دچار قی و اسهال می گردد!» (۴) ابن مسعود به وی پاسخ داد و گفت: «من آن نیستم، ولی من یار رسول

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۶۵

خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر و روز بیعت رضوان هستم».

(۱) سخن عثمان، موجی از خشم و ناخرسندی در میان مردم به وجود آورد و عایشه خشم خود

را اظهار نمود و گفت: ای عثمان! آیا این را به یار رسول الله می گویی؟! (۲) عثمان به مأمورانش دستور داد تا آن صحابی عظیم را از مسجد خارج کنند و آنها وی را با بی حرمتی از مسجد خارج نمودند و ابو عبد الله بن زمعه یا یحوموم، غلام عثمان به سوی او برخاست و او را بلند کرد به طوری که پاهای ابن مسعود در کنار گردنش حرکت می کردند، پس او را بر زمین زد و یکی از دنده هایش شکسته شد.

(۳) امام امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و خطاب به عثمان فرمود: «ای عثمان! آیا این کار را با یار رسول خدا صلی الله علیه و آله بخاطر گفتار ولید بن عقبه انجام می دهی؟!».

عثمان گفت: «من با گفته ولید این کار را نکردم، ولی زید بن صلت کندی را به کوفه فرستادم و ابن مسعود به وی گفته: خون عثمان حلال است...».

امام به وی پاسخ داد: «زید را که مورد اعتماد نیست، در نظر گرفتی...» (۱).

امام، ابن مسعود را به خانه اش برد و از او مواظبت می نمود تا اینکه از بیماریش بهبودی یافت و عثمان با وی قطع رابطه نمود و او را رها کرد و دستور داد تا در مدینه اقامت اجباری داشته باشد و سهمیه اش از بیت المال را نیز قطع نمود.

(۴) ابن مسعود، بیمار شد و این همان بیماری بود که بر اثر آن درگذشت، پس عثمان به عیادتش رفت و به او گفت: از چه چیزی شکایت داری؟

(۱) الانساب ۵ / ۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۶۶

- از گناهانم.

- چه دوست داری؟

- رحمت پروردگارم را.

- آیا طیبی برایت

بیاورم؟

- طیب مرا بیمار ساخته است.

- می خواهی سهمیه ات را برایت بیاورند؟

- آن وقت که نیازمند آن بودم، مرا از آن محروم ساختی، اینک که از آن بی نیاز هستم، آن را به من می دهی؟

- برای فرزندان باشد.

- روزی آنها با خداوند است.

- ای ابو عبد الرحمن! برای من استغفار کن.

- از خداوند می خواهم که حق مرا از تو بگیرد (۱).

(۱) عثمان نزد وی بیرون رفت در حالی که رضایت ابن مسعود را به دست نیاورده بود. هنگامی که حال وی سنگین شد، وصیت نمود که عثمان بر او نماز نخواند و دوستش، عمار بن یاسر بر او نماز گزارد، وقتی که از دنیا رفت، برگزیدگان صحابه به تجهیز و دفن او برخاستند و عثمان را باخبر نساختند و هنگامی که عثمان مطلع شد، خشمگین گشت و گفت: شما بر من پیشی گرفتید.

(۲) عمار به وی پاسخ داد: «وصیت کرده بود که تو بر وی نماز نخوانی...».

(۱) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۱ / ۲۷۵ - ۲۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۶۷

«ابن زبیر» گفت:

لاعرفنک بعد الموت تندبني و فی حیاتی ما زودتنی زادی (۱) «پس از مرگ، می بینم که بر من نوحه سرایی می کنی در حالی که هنگام زنده بودنم، غذایم را به من ندادی».

(۱) در اینجا سخن در مورد جبهه مخالف به جهت اینکه عثمان اموال دولت را به خود اختصاص داد و آنها را زمانی که گرسنگی و محرومیت همه مناطق را در بر گرفته بود، به خاندان و خویشانش می بخشید، بر وی اعتراض نمودند، به پایان می بریم.

مخالفان با وی معارضه نموده و در مخالفت با وی به شدت عمل کردند، زیرا وی سنت خدای را تغییر

داد و بنی امیه و خاندان ابی معیط را بر گردن مسلمین تحمیل نمود و پستهای مهم دولت را به آنها اختصاص داد و همه خیرات سرزمینها را به آنان بخشید.

(۲)

انقلاب

«انقلاب» تا حد زیادی نتیجه پختگی اجتماعی بود و حالتی اصلاح طلبانه داشت، آن گونه که «علایلی» می گوید «۲»، زیرا نارضایتی گسترده و خشم، عمومیت یافته بود و جلسات و انجمنها درباره ستمهای عثمان و استبداد وی در امور مسلمین و سرکوبی نیکان سخن می گفتند. صاحبان حل و عقد، فراهم آمدند و به همه شهرها نامه هایی نوشتند و از آنها کمک خواستند و درخواست

(۱) ابن کثیر، تاریخ ۷/ ۱۶۳.

(۲) الامام الحسین علیه السلام.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۶۸

نمودند تا سپاهیان را بفرستند که نظام حاکم را واژگون نمایند، متن نامه آنها به مردم مصر چنین است:

(۱) «از مهاجرین نخستین و باقیمانده شورا، به کسانی که از صحابه و تابعین در مصر هستند، اما بعد: به سوی ما بیایید و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دریابید پیش از آنکه از دست صاحبانش به غارت برده شود، زیرا کتاب خدا دگرگون شده و سنت پیامبرش تغییر یافته و احکام دو خلیفه، تبدیل گردیده است. پس ما به خدا سوگند می دهیم هر کس را که نامه ما را بخواند، از باقیماندهگان اصحاب رسول الله و آنان که به نیکی از آنها پیروی نمودند، به سوی ما بیاید و حق را برای ما بگیرند و به ما بدهند، پس به سوی ما بیاید اگر به خداوند و روز واپسین ایمان دارید تا حق را به شیوه روشنی که با پیامبر خویش بر آن

بدرود گفتید و خلفا را بر آن مفارقت نمودید، به پای دارید که حق ما را از ما گرفته اند و بر منافع ما مستولی شده اند و میان ما و امرمان جدایی افکنده اند که خلافت پس از پیامبرمان، خلافت نبوت و رحمت بود و امروز ملکی است به دندان گاز گرفته شده که هر کس بر چیزی غالب شود، آن را می خورد «۱».

(۲) این پیام، حوادث خطرناکی که حکومت عثمان مرتکب شده بوده را بیان می کند و آنها عبارتند از:

۱- تبدیل کتاب خدا و الغای احکام و دوری از اصولش.

۲- تغییر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و بی توجهی به مقررات اقتصادی و اجتماعی آن.

۳- دگرگونی احکام دو خلیفه.

(۱) الامامه و السیاسة ۱/ ۳۷-۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۶۹

۴- به خود اختصاص دادن قدرت حاکم منافع دولت را و انفاق آنها برای امیال و منافع خاصه خودشان.

۵- انحراف خلافت اسلامی از مفاهیم خیرخواهانه آن به حکومتی خشن که توجهی به اهداف امت نداشته است.

نیکان و مصلحان مناطق مختلف بر آن شدند که هیأتی را به مدینه بفرستند تا از اوضاع خلیفه و حالتهای وی مطلع شوند.

(۱)

پیام دیگری به مرزداران

جبهه مخالف، پیام دیگری برای کسانی از صحابه فرستادند که در مرزها مستقر بودند و از آنها خواستند تا برای سرنگونی نظام حاکم به مدینه بیایند، نص آن پیام چنین است:

«همانا شما برای جهاد در راه خداوند عز و جل خارج شده و طالب دین محمد صلی الله علیه و آله هستید در حالی که دین محمد را خلیفه تان تباه کرده است، پس آن را به پای دارید...» (۱).

این پیام، دلها را به آتش کشید و

جانها را از خشم و غضب بر عثمان به جوش و خروش آورد.

(۲)

هیأت‌های مناطق مختلف

اشاره

مردم سرزمین‌های اسلامی به ندای صحابه پاسخ مثبت دادند و هیأت‌های

(۱) طبری، تاریخ ۴/۳۶۷، کامل ۳/۱۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۷۰

خود را برای بررسی اوضاع و آگاه شدن بر حوادث، به مدینه فرستادند. این هیأت‌ها عبارت بودند از:

(۱)

الف- هیأت مصری

مصر، هیأتی را که تعداد اعضای آن چهار صد نفر و به قولی بیشتر بوده اند، به رهبری «محمد بن ابو بکر و عبد الرحمن بن عدیس بلوی» فرستادند.

(۲)

ب- هیأت کوفی

کوفه، هیأت خود را به رهبری «مالک اشتر، زید بن صوحان عبدی، زیاد بن نضر حارثی و عبد الله اصم عامری» فرستاد که همگی تحت ریاست «عمرو بن اهتم» بودند.

(۳)

ج- هیأت بصری

بصره، یکصد نفر را به رهبری «حکیم بن جبلة» فرستاد و سپس پنجاه نفر دیگر را اعزام نمود که ذریح بن عباد عبدی، بشر بن شریح قیسی، ابن المحرش و افراد دیگری از بزرگان و اعیان در میان آنها بودند.

صحابه، از هیأتها استقبال نموده با احترام و بزرگداشت با آنها روبه رو شدند و کارهای عثمان را برای آنان شرح داده آنها را تشویق می نمودند تا او را خلع نموده مجازات کنند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۷۱

(۱)

یاد داشت مصریان به عثمان

هیأت مصری تصمیم گرفت که یاد داشتی به عثمان بدهند و از او بخواهند که توبه نماید و در سیاست و رفتار خود به راه راست برود. متن آن یاد داشت چنین بود:

«اما بعد: بدان که خداوند چیزی را در قومی دگرگون نمی سازد مگر اینکه آنچه را در خود دارند، دگرگون نمایند. پس، خدای را، خدای را و باز خدای را، خدای را که توبه راه دنیا هستی، پس آخرت را همراه آن به پای دار و سهم خود را از آخرت فراموش مکن که دنیا برای تو روا نباشد و بدان که ما برای خدا هستیم و برای خدا خشم می گیریم و در راه خدا خشنود می شویم و ما شمشیرهایمان را از دوشهایمان بر نمی داریم تا اینکه توبه ای آشکار از توبه ما برسد و یا گمراهی تو برای همه روشن شود. و این سخن ما برای تو مسأله ما با تو است و عذر ما با تو را خداوند دارد و السلام...» «۱».

(۲) عثمان، مضطرب گشت و نامه را به دقت خواند در حالی که انقلابیون وی را در میان گرفته بودند، پس مغیره

به سوی وی شتافت و از او اجازه خواست تا با آنها سخن بگوید و او، وی را اجازه داد، اما هنگامی که به آنها نزدیک شد، بر او فریاد زدند: «ای اعرور! برگرد».

و باز بر او بانگ زدند: «ای فاجر! برگرد».

بار سوم بر او فریاد کشیدند: «ای فاسق! برگرد».

(۳) مغیره، ناکام و خوار شده، در حالی که در سفارت خویش شکست خورده بود، مراجعت نمود و عثمان، عمرو بن عاص را فراخواند و از او خواست تا با آن

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۳۶۹. الانساب ۵/ ۶۴-۶۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۷۲

قوم، سخن بگوید. او نیز به نزد آنها رفت و بر آنها سلام کرد، اما آنان سلام وی را پاسخ ندادند، زیرا از فسق و فجور وی آگاه بودند، آنها به وی گفتند: «ای دشمن خدا! برگرد».

«ای فرزند زن آنچنانی! برگرد که تو نزد ما نه امین هستی و نه در امان خواهی بود».

وی ناکام از مأموریت خود بازگشت در حالی که آنها سخن وی را نشنیده و با توهین و استحقار با وی رو به رو شده بودند.

(۱)

عثمان از امام کمک می طلبد

عثمان، دانست که جز امام امیر المؤمنین علیه السلام پناهی ندارد، پس از وی پناه جست و از آن حضرت خواست تا آن قوم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فراخواند، امام، پس از اینکه از وی تعهدها گرفت که به عهد خود وفا کند، این درخواست او را پذیرفت و به سوی انقلابیون رفت، در حالی که تضمینی برای همه درخواستهایشان با خود داشت. آنها هنگامی که وی را دیدند، گفتند:

«برگرد».

امام: «کتاب خدا، به شما داده می شود و از هر

چه موجب خشم‌تان شده است، از شما گله، پذیرفته می‌گردد».

گفتند: «آیا شما این را ضمانت می‌کنید؟».

امام: «آری».

گفتند: «پذیرفتیم».

(۲) آنگاه بزرگان و اشراف آنان همراه امام آمدند و بر عثمان وارد شدند و از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۷۳

اینکه در امور مسلمین کوتاهی نموده بود، از او گله نموده سرزنشش کردند و از او خواستند که سیاست و رفتار خود را تغییر دهد و میان مسلمین به حق رفتار کند.

وی پذیرفت و آنها از او خواستند تا در این مورد نامه‌ای برایشان بنویسد و او قبول کرد و این نامه را برای آنان نوشت:

(۱) «این نامه‌ای است بنده خدا، عثمان، امیر مؤمنان، برای کسانی که از مؤمنین و مسلمین بر او اعتراض کرده‌اند که برای شماست اینکه طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش در میان شما عمل کنم، به محروم، داده شود و آنکه هراسان باشد، ایمن گردد و تبعیدی، بازآورده شود و در فرستادن لشکرها مردم را به زحمت نیندازد و سهم مردم را از درآمدها فراهم کند و علی بن ابی طالب برای مؤمنین و مسلمین ضامن باشد و انجام این تعهد بر عهده عثمان است».

(۲) بر این نوشته، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن مالک بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر، زید بن ثابت، سهل بن حنیف، ابو ایوب و خالد بن زید، گواهی دادند و آن را در ذی قعدة سال ۳۵ هجری نوشت.

(۳) آن گروه، نامه را گرفتند و به سوی افراد خویش رفتند و امام امیر المؤمنین علیه السلام از عثمان خواست تا به سوی مردم خارج شود و انجام درخواستهایشان را برای آنان اعلام نماید

و او نیز چنین کرد و با آنان عهد و میثاق خدا بست که میان آنها طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش رفتار نماید و سهم آنان از درآمدهای عمومی را فراهم سازد و آن را به کسی از خویشانش اختصاص ندهد.

مصریان نیز عازم سرزمین خود شدند.

(۴)

پیمان شکنی عثمان

عثمان، پیمانی را که تعهد کرده بود، نقض نمود و به تعهدات خود برای

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۷۴

مسلمین وفا نکرد. مورخان می گویند که سبب در این مورد، مروان بوده که مشاورت و وزارت وی را داشت و بر او وارد شد و او را بر آنچه انجام داده بود، سرزنشها نمود و به وی گفته بود:

(۱) «سخن بگو و به مردم اعلام کن که مردم مصر بازگشته اند و آنچه در مورد پیشوایشان به آنها رسیده بیهوده بوده است، زیرا سخن تو در شهرهای مختلف منتشر می شود، پیش از آنکه مردم از سرزمینهایشان به سوی تو سرازیر شوند و کسانی نزد تو بیایند که نتوانی آنان را دور سازی...».

(۲) عثمان، از پذیرفتن نظر وی خودداری نمود، زیرا او از عثمان می خواست تا با خودش به تناقض برخیزد و غیر از حق، چیزی بگوید. اما مروان همچنان با او سخن می گفت و وی را از عاقبت آنچه انجام داده بود، بر حذر می داشت و از سرانجام کارها می ترساند و عثمان نیز نه اراده محکمی داشت و نه عزمی ثابت، بلکه وی بازیچه ای در دست مروان بود، پس نظر او را پذیرفت و بالای منبر رفت و خطاب به مردم گفت:

(۳) «اما بعد: به این عده از مردم، مطلبی در مورد پیشوایشان رسیده بود و هنگامی که مطمئن

شدند که آنچه به آنها رسیده بود، بیهوده است، به شهرهای خود بازگشتند...».

(۴) مسلمین به انتقاد از او برخاستند و عمرو بن عاص بر او فریاد کشید: «ای عثمان از خدا بترس که تو به کارهای خطرناک و کشنده ای دست زده ای و ما نیز همراه تو به آنها دچار شده ایم، پس به سوی خدا توبه کن، ما هم به همراه تو توبه می کنیم».

(۵) عثمان بر او بانگ زد: ای فرزند زن آنچنانی! آیا تو اینجا هستی؟ به خدا قسم از وقتی که تو را از کارت کنار گذاشته ام، جبهه ات شپش زده است!

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۷۵

فریادهای اعتراض از هر سوی آن جلسه برخاست که یک صدا می گفتند:

«ای عثمان از خدا بترس! ای عثمان از خدا بترس!».

(۱) اعصاب عثمان فرو ریخت و قدرتش از هم پاشید و در پاسخ، سرگردان و چاره ای نداشت جز اینکه بار دیگر از آنچه انجام داده بود، اظهار توبه کند و در حالی که خسته و کوفته بود، از منبر پایین آمد و به سوی خانه خویش رفت «۱».

(۲)

عثمان از معاویه کمک می طلبد

هنگامی که برای انقلابیون معلوم گردید که وی از سیاست خود دست بر نمی دارد و بدون هیچ تغییر و تبدیلی به روش خود ادامه می دهد، او را محاصره کرده از او خواستند که از مقام خود استعفا دهد، ولی او نپذیرفت و تصمیم گرفت از معاویه کمک بگیرد و او برای وی نیروی نظامی بفرستد تا او را از انقلابیون حفظ کنند. پس این نامه را به وی نوشت: «اما بعد: مردم مدینه کافر شده و دست از اطاعت بر داشته و بیعت را شکسته اند بنابراین، رزمندگان از اهل

شام به هر وسیله برای من بفرست ...» (۲).

(۳) نامه را «مسور بن مخرمه» نزد معاویه برد و هنگامی که معاویه نامه را خواند، مسور به وی گفت: ای معاویه! عثمان کشته می شود، پس در آنچه به تو نوشته است دقت کن ...».

(۴) معاویه واقعیت امر و آنچه را در دل خود داشت، به صراحت با وی در میان گذاشت و گفت: ای مسور! من آشکارا می گویم که عثمان در آغاز، آنچه را

(۱) طبری، ۳۵۶/۴ و ۳۶۰. الانساب ۷۴/۵.

(۲) ابن اثیر، کامل ۱۷۰/۳. یعقوبی، تاریخ ۱۵۲/۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۷۶

خداوند و رسولش، دوست می داشتند و می پسندیدند عمل می کرد ولی بعدا دگرگون گشت و خداوند نیز وضع او را دگرگون ساخت. حال آیا برای من ممکن است چیزی را که خداوند عزّ و جل تغییر داده است، برگردانم؟ «۱» (۱) معاویه، به درخواست وی پاسخ مثبتی نداد و بنا به آنچه مورخان می گویند: منتظر کشته شدن وی بود تا از خون او، وسیله ای برای دستیابی به حکومت و قدرت بسازد آنجا که الطاف و مساعدتهای او را در حق خود و خاندانش نادیده گرفت.

(۲) «دکتر محمد طاهر دروش» می گوید: «اگر در قتل عثمان، گناهی باشد، این گناه بر معاویه است و خون وی بر گردن او و مسئولیتش در آن مورد قابل دفاع نیست، زیرا وی سزاوارترین مردم به عثمان و مهمترین دولتمردان حکومت وی بود که او را برای مشاوره در آن امر فراخواند در حالی که وی باهوشترین هوشمندان بود، اما نه با رأی خود به یاریش برخاست و نه با سربازانش از او دفاع کرد و همچون

دیگران، منتظر ماند زندگی عثمان که طولانی شده بود، به سرآید و گذاشت تا گذشت ایام، سرنوشت او را رقم بزنند و پایان کارش را معلوم نمایند پس اگر برای کسی جایز باشد که گمانی به علی یا طلحه و زبیر و دیگران در تقصیر نسبت به عثمان ببرد، معاویه خود مقصر خواهد بود و اگر روا باشد در آنچه پیش آمد، کسی غیر از عثمان ملامت شود، این معاویه است که باید ملامت گردد ..».

(۳) به هر حال، وقتی که معاویه پاسخ دادن به عثمان را به درازا کشاند، وی نامه ای به «یزید بن کرز» والی اهل شام نوشت و آنها را به رفتن به سوی وی تشویق نمود تا او را از انقلابیون برهانند و هنگامی که نامه اش به آنها رسید، برای

(۱) الفتوح ۲ / ۲۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۷۷

پاسخ دادن به درخواستش به فرماندهی «یزید قسری» شتافتند اما معاویه به او دستور داد تا در «ذی خشب» اقامت نمایند و از آنجا نگذرند. او نیز سپاه را در آن قسمت متوقف ساخت تا اینکه عثمان به قتل رسید.

(۱) عثمان، نامه های دیگری به مردم شهرها و به کسانی که برای موسم حج به مکه آمده بودند، نوشت و از آنها خواست تا به یاریش بشتابند اما آنان فراخوانیش را نپذیرفتند، زیرا از اعمالی که عثمان مرتکب شده بود، با خبر بودند.

(۲)

محاصره عثمان

انقلابیون، عثمان را محاصره کردند در حالی که هیأت مصری پس از کشف توطئه خطرناکی که بر ضد آنها ترتیب یافته بود، نزد آنان بازگشته بود. آنان عثمان را محاصره کرده و برای سقوط وی شعار می دادند و از او می خواستند

که از مقام خود استعفا دهد در حالی که مروان بن حکم، آتش انقلاب را در دل‌هایشان شعله ور ساخته بود، زیرا از بالای خانه خطاب به آنان گفته بود: «چه می‌خواهید؟ گویی برای غارت کردن آمده باشید، این چهره‌ها دگرگون شود، می‌خواهید ملک ما را از دستمان خارج کنید، از نزد ما خارج شوید...».

صبر انقلابیون به سر آمده و بر کشتن وی مصمم شده و بر آن بودند که بدنش را قطعه قطعه کنند و او را نابود سازند.

(۳) سخنان مروان به اطلاع امام امیر المؤمنین علیه السلام رسید و به سرعت نزد عثمان رفت و به او فرمود: «از مروان راضی نشدی و از تو راضی نگشت مگر با منحرف کردن تو از دین و از عقلت، همچون شتر کاروان که هر کجا کشیده شود

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۷۸

می‌رود، به خدا قسم! مروان نه در دینش و نه در جانش، صاحب نظر نیست، سوگند به خدا! تو را می‌برد و بر نمی‌گرداند و من بعد از این برای گله کردن از تو نخواهم آمد، تو شرف خود را از بین بردی و خود را گرفتار ساختی».

(۱) امام او را گذاشت و از نزد وی رفت. پس «نائله» همسر عثمان، به امویان گفت: «به خدا قسم! شما او را می‌کشید و کودکش را یتیم می‌سازید».

پس روی به عثمان نمود و او را نصیحت کرد که از مروان روی گرداند و از او اطاعت نکند. وی به عثمان گفت: تو اگر از مروان اطاعت کنی، تو را می‌کشد».

(۲) انقلابیون او را احاطه نموده، آب و غذا را از او مانع شدند و وی را محاصره نمودند، در

حالی که وی بر سیاستش اصرار می ورزید و از آن دست بر نمی داشت. دلها از کینه و دشمنی با وی لبریز گشته بود، آنجا که وی بخاطر اطاعت از مروان و تن دادن به خواسته‌های بنی امیه، در حق خویش مرتکب جنایت شده بود.

(۳)

یوم الدار «۱»

آتش انقلاب، زبانه کشید و شعله هایش فروزان گشت، زیرا انقلابیون، خانه عثمان را محاصره نموده و مروان به سوی آنان خارج شده بود که «عروه بن شمیم لیشی» به سوی وی شتافت و با شمشیر بر پشت او زد و او به روی خود بر زمین افتاد و «عبید بن رفاعه زرقی» به سوی او رفت و می خواست با چاقویی سر از تنش جدا سازد، اما «فاطمه ثقفیه» که مادر رضاعی او بود، وی را سرزنش

(۱) یعنی «روز خانه»، اصطلاحی است در تاریخ برای روزی که به خانه عثمان حمله ور شدند. (م)

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۷۹

کرد و گفت: «اگر کشتن او را می خواهی، وی را کشته ای پس گوشتش را می خواهی چه کنی که او را سر می بری؟» و او از وی خجالت کشید و او را رها کرد و مردم به سوی عثمان پیش رفتند و بر بام خانه راه یافتند و کسی نزد او نبود، زیرا دلها از او رمیده و جانها از وی متنفر شده بودند. او را با سنگ زدند و فریاد کشیدند: «ما تو را با سنگ نمی زنیم، خداوند تو را می زند».

عثمان به آنان پاسخ داد: اگر خداوند مرا می زد، از من به خطا نمی رفت.

(۱) بعضی از امویان نزد او جمع شده، از وی دفاع می کردند و جنگ سختی میان آنان و انقلابیون روی داد،

در حالی که «خالد بن عقبه بن ابی معیط» از صحنه نبرد گریخته بود. «عبد الرحمن بن سیحان» درباره او می گوید:

یلومونی فی الدار ان غبت عنهم و قد فر عنهم خالد و هو دارع «مرا در مورد یوم الدار ملامت می کنند که همراهشان نبوده ام، در حالی که خالد زره بر تن داشت از نزد آنها گریخته بود».

از یاران عثمان، «زیاد بن نعیم فهری، مغیره بن اخنس، نیار بن عبد الله اسلمی» و دیگران کشته شده بودند.

(۲)

حمله به عثمان

پس از اینکه بنی امیه و خاندان ابی معیط از نزد عثمان فرار کردند، انقلابیون او را محاصره کرده و جمعی از مسلمین بر او یورش بردند که در پیشاپیش آنان، «محمد بن ابو بکر» بود. او با دست خود، ریش او را گرفت و به او گفت: «ای نعثل! خداوند تو را رسوا ساخت».

- من نعثل نیستم، بلکه بنده خدا و امیر مؤمنان هستم!- «معاویه و فلان و فلان، چه سودی به تو رساندند؟».

- ای برادرزاده ام! ریش مرا رها کن، زیرا پدرت آنچه را گرفته ای به دست

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۸۰

نمی گرفت.

- «آنچه برای تو دارم از گرفتن ریش تو سخت تر است».

(۱) پس پیشانی او را با سرنیزه ای که در دست داشت، زخمی ساخت و کنانه بن بشر، سر نیزه هایی را که در دست داشت بالا برد و در بیخ گوش عثمان فرو کرد به طوری که در حلق وی داخل شد و آنگاه او را با شمشیر زد و عمرو بن حمق خزاعی به سوی او برخاست و بر سینه اش نشست در حالی که هنوز رمقی در او بود، پس وی را نه بار ضربه زد و

عمیر بن ضائب دو دنده از دنده هایش را شکست و کوشیدند تا سر از تنش جدا کنند که دو همسرش، «نائله و دختر شبیه بن ربیع» خود را بر او انداختند پس ابن عدیس دستور داد او را برای آنها رها کنند «۱».

(۲) عثمان را تنی بی جان افتاده بر زمین رها کردند و انقلابیون اجازه دفن او را نمی دادند و «صفدی» گفته است: آنها وی را سه روز بر مزبله ای انداختند «۲» تا وی را تحقیر و توهین بیشتری کرده باشند. پس بعضی از خاصان وی با امام امیر المؤمنین علیه السلام سخن گفتند تا در مورد دفن وی نزد انقلابیون وساطت کنند.

امام با آنان سخن گفت و آنان اجازه دفن عثمان را دادند «۳».

(۳) «جولد تسهیر» درباره تدفین وی چنین می گوید: «جنازه او را بدون غسل، بر (لنگه) دری گذاشتند به طوری که سر او به شدت کوبیده می شد و حاملان آن به سرعت قدم برمی داشتند و در تاریکی شب او را شتابان می بردند در حالی که

(۱) العذیر ۹/۲۰۶.

(۲) تمام المتون، ص ۷۹.

(۳) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۱/۳۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۸۱

سنگها بر او پرتاب می شد و نفرینها به دنبالش بود و او را در حش کوب «۱» به خاک سپردند و انصار اجازه نداند که عثمان در مقابر مسلمین دفن شود «۲». اما دو غلام او که همراهش کشته شدند، آنها را کشیدند و بر تپه ها انداختند و سگان آنها را خوردند «۳».

(۱) باری، انقلاب بر ضد عثمان، انقلابی اجتماعی بود که دست کمی از برجسته ترین انقلابات اصلاحگرانه- که تاریخ آنها را شناخت نداشته و هدف آن پایان دادن

به تسلط حاکمان و منع آنان از استبداد در امور مردم و بازگرداندن زندگی اسلامی به مسیر طبیعی آن بود.

(۲)

پس مانده های حکومت عثمان

حکومت عثمان، بسیاری از پیامدهای زشت را به دنبال داشت که مسلمین به شدت گرفتار آنها شدند، زیرا آتش فتنه ها را در سرتاسر مناطق، شعله ور ساخت و برای مسلمانان، سختیها و مصیبت‌هایی را موجب شد که ما به اختصار، از حوادث بزرگی که در نتیجه حکومت وی بر جهان اسلام عارض شد، سخن می‌گوییم و آنها عبارتند از:

(۳) ۱- حکومت عثمان، بی توجهی به قانون و راکد نمودن قوه قضائیه را به عمد موجب شد، زیرا افراد خاندان اموی در بسیاری از تصرفات و اعمالشان مقررات قانونی را نادیده گرفتند و موضع عثمان در برابر آنها به صورت بی

(۱) «حش کوب»، نام باغی برای یهودیان بود که مردگان خود را در آن به خاک می‌سپردند.

(۲) العقیده و الشریعه فی الاسلام، ص ۴۵.

(۳) حلبی، سیره.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۸۲

تفاوتی و مسامحه گری جلوه گر می‌شد و هیچ گونه اقدام قاطعی بر علیه آنها اتخاذ نمی‌کرد، بلکه کارهای آنان را تأیید و خطاهایشان را تأویل می‌نمود که مادر مباحث قبلی به این امر اشاره نمودیم و نتیجه مستقیم آن گسترش هرج و مرج در رفتار و فساد اخلاق و نافرمانی در برابر قانون بود.

(۱) ۲- حکومت عثمان، تصدی حکومت را به عنوان وسیله ای از وسایل اصلاح اجتماعی به کار نگرفت، بلکه آن را وسیله ای برای ثروت اندوزی و بهره کشی و تسلط بر ملتها قرار داد که این امر سبب شد تا بسیاری از گروهها به حکومت به عنوان غنیمت و وسیله ای برای بهره بردن از نعمتها و خیرات دنیا

بنگرند و این موضوع موجب شد تا گروهها و افرادی به سوی رسیدن به حکومت و قدرت، خود را به هلاکت اندازند، مثلاً طلحه، زبیر، معاویه، عمرو عاص و دیگران هیچ هدف انسانی یا اجتماعی در تمردشان بر ضد حکومت امام امیر المؤمنین علیه السلام نداشتند، بلکه آنان در طلب حکومت و خلافت، سر از پا نمی شناختند و سرپیچی آنان تضعیف روحیه دین طلبی و تزلزل ایمان در دلها و گسترش احزاب نفع پرستانه را به دنبال داشت که میان جامعه اسلامی و حکومت قرآن، جدایی افکند.

(۲) ۳- حکومت عثمان، طبقه ای اشرافی به وجود آورد که رفاه طلبی و خود بزرگ بینی را گسترش داد و در راه لذت جویی و شهوت طلبی، سر از پا نمی شناخت و از میان آنها، خاندانهای قریشی بودند که غرق در اموال شدند و در مصرف آنها سرگردان ماندند در زمانی که طبقات مختلف اجتماعی از تنگدستی و حرمان، رنج می بردند و این امر به قیام مصلح بزرگ، ابو ذر، یار رسول الله صلی الله علیه و آله بر ضد سرمایه داری قریش منجر شد که به طور غیر مشروع ثروت اندوزی کرده بودند و او ملی کردن آن را درخواست می نمود تا به خزانه مرکزی بازگردد و در راه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۸۳

توسعه زندگی اقتصادی و بالا بردن درآمد فردی و از بین بردن فقر و نیازمندی همه بخشهای اجتماع، مطابق آنچه اسلام می خواهد، انفاق شود.

(۱) ۴- حکومت عثمان، عصبیتهای قبیله ای را که اسلام با آنها مبارزه کرده بود، زنده ساخت، زیرا عثمان برای تقویت خاندان خود و گسترش نفوذ و حمایت از آن در مقابل قانون کوشید و

همه وسایل قدرت را به آن بخشید به طوری که خاندانهای عربی به شکل گیری گروهی روی آوردند و تعصبات جاهلی در فخرفروشی به عظمت پدران و افتخار به اصل و نسبها و دیگر مسائل، عمومیت یافت که در مباحث این کتاب به آن خواهیم پرداخت.

(۲) ۵- سودجویان، برای رسیدن به حکومت و تکیه بر قدرت شمشیر، روی آوردند بدون اینکه توجهی به اراده امت در بین باشد.

«ژولیوس فلهوزن» می گوید: «و از آن هنگام است که شمشیر، حرف آخر را در امر ریاست حکومتهای تئوکراسی دارا شد و باب فتنه گشوده گشت و پس از آن هیچ گاه کاملاً بسته نگردید و در آن وقت، حفظ وحدت در وجود شخص امامی در رأس گروه، مگر غالباً در ظاهر و به زور و اجبار، ممکن نبود و حقیقت این است که جماعت از هم پاره گشت و به صورت گروهها و احزابی در آمد که هر کدام می کوشید تا قدرت سیاسی خود را تحمیل نماید و برای تأیید امام خود بر علیه امامی که فعلاً حاکم بود، به شمشیر دست یازد ... «۱»».

(۳) طمع ورزیهای سیاسی، منتشر گشت و سودجویان برای رسیدن به مسند قدرت، خود را به آب و آتش می زدند و این امر به گسترش فتنه و هرج و مرج در همه مناطق منجر شد.

(۱) تاریخ الدوله العربیه، ص ۵۰-۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۸۴

(۱) ۶- کوس و کرنای خونخواهی عثمان و به کارگیری آن به عنوان شعار برای فتنه، خونریزی و تمرد در برابر قانون، نه تنها از سوی امویان بلکه از سوی همه گروههایی که به حکومت طمع می ورزیدند، همچون طلحه، زبیر، عایشه و

دیگران از کسانی که به طور مؤثر در قیام بر ضد عثمان مشارکت داشتند و در راه این طمع ورزیهای کم ارزش، جویهایی از خونهای پاک روان ساختند و از دست دادن عزیزان و سوگواری در جای جای میهن اسلامی گسترده شد.

(۲) اینها بعضی از پیامدهای حکومت عثمان است که بدون شك، تأثیری عمیق در دگرگونی حوادث داشت و جامعه را به سوی طمع ورزیهای سیاسی و گسترش فرصت طلبی و قدرت جویی به شکلی فاجعه آمیز، سوق داد که به مبارزه ای شدید بر سر قدرت انجامید و حکومت دینی را به سلطنتی، تغییر داد و اعتنایی به امور اسلام و اجرای اهداف آن نداشت. و نیز میان مسلمین و اهل بیت علیهم السلام جدایی افکند، آنها که پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت آنان به نص تأکید نمود و امت را به پیروی از آنان سفارش فرمود که آن قدسیت اهل بیت، به شکلی آشکار درهم کوبیده شد و قدرتهای حاکمی که پس از حکومت خلفا پدید آمدند، در پاره پاره کردن بدنها و سرکوبی آنان پرداختند و در مورد آنها خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله را که بیش از هر چیزی شایسته رعایت است، مورد توجه قرار ندادند.

(۳) در اینجا یک مطلب باقی مانده و آن این است که امام حسین علیه السلام در روزگار عثمان در عنفوان جوانی بود و مورخان می گویند که آن حضرت به سپاه اسلامی که برای فتح طبرستان در سال ۳۰ هجری به فرماندهی «سعید بن عاص» می رفت، پیوست و آن سپاه به خوبی عمل کرد و خداوند فتح و ظفر نصیبش

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۸۵

ساخت

و پیروزمند مراجعت نمود «۱»، ولی اشاره دیگری در مورد امام حسین علیه السّلام در آن دوره به نظر ما نرسیده و شاید سبب این باشد که خاندان نبوی از جبهه مخالف حکومت عثمان بود و نقش مؤثری در انتقاد از سیاست وی ایفا کرد و عثمان جام غضبش را بر یاران امام امیر المؤمنین علیه السّلام همچون ابو ذر، عمار و ابن مسعود، فرو ریخت و در ستم و آزار آنان کوشید و امام حسین علیه السّلام آن حوادث هولناک را می دید و دردهایی بر دردهای او افزود و حقیقت اجتماع و جهت گیریهایش را به وی شناساند.

(۱) بعضی از مورخان ادعا کرده اند که امام حسن و امام حسین علیهما السّلام از عثمان دفاع کردند هنگامی که انقلابیون او را در محاصره گرفته بودند. و ما به صورتی موضوعی، عدم صحت این امر را در کتابمان «حیاه الامام الحسن علیه السّلام» مدلل ساختیم. و در اینجا سخن از حکومت عثمان پایان می یابد.

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۲۶۹. العبر ۲/ ۱۳۵، ولی صاحب فتوحات اسلامی، پیوستن امام حسین علیه السّلام به آن سپاه را ذکر ننموده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۸۷

(۱)

روزگار حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام

اشاره

انقلاب بر علیه عثمان، پیروزی عظیمی را برای مسلمین محقق ساخت، زیرا بهره کشی و بازی با مقدرات امت را پایان داد و فریبکاری و ظلم اجتماعی را نابود کرد و تخت حکومت طاغوت را درهم کوبید و برای امت، مهمترین چیزی را که از جهت تحقق عدالت، رفاه و امنیت، انتظار داشت، به بار آورد.

(۲) آن انقلاب، مسائل سرنوشت ساز امت را در نظر داشت که مهمترین آنها نامزد کردن حضرت امام امیر المؤمنین علیه

السَّلام برای منصب حکومت بود. و مورخان می گویند که انقلابیون و دیگر نیروهای مسلح، پیرامون امام جمع شدند و برای زنده ماندنش شعار می دادند و فریاد می کشیدند: «لا امام لنا غیرک، جز تو، ما را امامی نیست».

(۳) طبقات مختلف مردم، دریافتند این امام است که آرزوها و اهداف آنان را محقق می سازد و کرامتشان را به آنها بازمی گرداند و در سایه حکومت آن حضرت از آزادی، مساوات و عدالت برخوردار خواهند بود و لذا بر انتخاب آن حضرت و سپردن امور خلافت به دست ایشان، اصرار ورزیدند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۸۸

(۱)

دلتنگی و سکوت امام علیه السلام

امام، با دلتنگی و سکوت و عدم رضایت به خلافت، با انقلابیون رو به رو شد، زیرا از حوادث سهمگینی که در صورت پذیرش خلافت آنان، با آنها رو به رو می شد، آگاه بود، از آن جهت که احزاب سودپرست که حکومت عثمان آفریده بود، خیانت را طعمه خود ساخته و طمع ورزیها و منافع شخصی را جامه خود ساخته بودند و آنها در برابر آن حضرت، خواهند ایستاد و در مبارزه با وی و ممانعت از انجام برنامه های سیاسی در جهت تحقق عدالت و پایان دادن به ستم، خواهند کوشید.

امام، با صدای رسا به جمعیت انبوه مردم که در اطراف آن حضرت جمع شده بودند، مخالفت کاملش را با خلافت آنان اعلام کرد و فرمود:

«من نیازی به مطلب شما ندارم، هر کس را برگزینید به آن راضی می شوم...».

(۲) امام، نیازی به خلافتشان نداشت، زیرا آن حضرت در اندیشه به دست آوردن چیزی خاص برای خود و یا خاندان خویش نبود، بلکه به نتیجه رسیدن اهداف امت و بازگرداندن حیات اسلامی به

مسیر طبیعی آن را مدّ نظر داشت.

انبوه جمعیت مردم بر انتخاب آن حضرت اصرار ورزیده گفتند: «ما جز تو کسی را بر نمی گزینیم...».

(۳) امام، اعتنایی به آنان نکرد و بر امتناع و عدم پذیرش اصرار ورزید ولی انقلابیون کسی را شایسته اداره امور امت به غیر از امام که همه صفات رهبری در او جمع بود، نیافتند. او که در راه حق، صلابت داشت و قدرت تحمل مسئولیت را دارا بود، بنابراین، بر اندیشه خود در نامزدی آن حضرت برای خلافت، پای فشردند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۸۹

(۱)

کنگره نیروهای مسلح

نیروهای مسلح پس از آنکه امام از پذیرش درخواست آنان امتناع ورزید، کنگره خاصی برپا نموده، به بررسی حوادث خطیری که در صورت باقی ماندن امت بدون امام، در برابر آن خواهد بود، پرداختند و مقرر نمودند که اهل مدینه را حاضر کنند و آنها اگر امامی را برای مسلمین انتخاب نکنند با قدرت اسلحه تهدید کنند، هنگامی که حاضر شدند به آنان گفتند:

«شما اهل شورا هستید و شما امامت را منعقد می سازید و حکم شما بر امت رواست پس، مردی را در نظر بگیرید که او را منصوب سازید و ما پیرو شما هستیم و ما امروز را به شما مهلت می دهیم که به خدا سوگند اگر این کار را انجام ندهید، علی، طلحه و زبیر را خواهیم کشت که بسیاری از مردم قربانی این امر خواهند بود ... «۱».

(۲) مدنیها پریشان گشته و هراس بر آنان چیره گشت و سخت سرگردان ماندند، پس به سوی امام شتافتند در حالی که فریاد می زدند: «بیعت! بیعت! ...»

آیا نمی بینی که بر سر اسلام چه آمده و

از دست فرزندان روستاها چه بلایی بر ما آمده است؟» امام با اصرار بر عدم پذیرش به آنها فرمود: «مرا بگذارید و غیر از مرا بجوید...».

(۳) و آنان را از حوادث سهمگینی که در صورت قبول خلافت با آنها مواجه خواهد شد، با خبر ساخت و فرمود: «ای مردم! ما در برابر امری هستیم که آن را چند وجه باشد و آن را حالتی است که نه دلها بر آن پایدار بماند و نه خردها بر

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۱۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۹۰.

آن ایستادگی خواهند داشت ... «۱».

(۱) ولی آن جمعیت فراوان توجهی به گفتار آن حضرت ننموده و گرداگرد او فراهم گشتند و فریاد زدند: «امیر المؤمنین! امیر المؤمنین!» «۲».

اصرار مردم بر آن حضرت و فشار آوردن آنان بر او بیشتر شد و او به صراحت، واقعیت امر را برای آنان بیان کرد تا کاملاً آگاه باشند، پس فرمود: «اگر من از شما بپذیرم، شما را با آنچه می دانم پیش خواهم برد و اگر مرا رها کنید، من همچون فردی از شما هستم. همانا من شنواترین و فرمانبرترین شما خواهم بود برای هر کسی که او را بر خودتان بگمارید...».

(۲) حضرت، برای آنها بیان کرد که اگر رهبری آنها را عهده دار شود، در میان آنان به حق و عدالت رفتار خواهد کرد و با هیچ انسانی بخاطر دوستی یا سازش، رفتار خاصی نخواهد داشت و از آنها خواست تا شخصی دیگر را بجویند ولی آنان بر او اصرار ورزیده فریاد کشیدند: «ما از تو دور نمی شویم تا اینکه با تو بیعت نمایم...».

(۳) مردم بر او ازدحام نموده

از هر طرف بر او فراهم آمدند و از او می خواستند خلافتشان را بپذیرد و آن حضرت اصرار و ازدحام آنان را چنین توصیف می نماید: «دیدم که مردم همچون یال کفتار (۳) از هر سوی بر من فراهم آمدند تا آنجا که حسنین به زیر پاها رفتند و دو سوی من زخمی شد و آنان همچون گله گوسفندان در اطراف من جمع شدند».

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۱/ ۱۸۱.

(۲) انساب الاشراف ۵/ ۷.

(۳) «یال کفتار»، موی فراوانی است که بر گردن کفتار می روید که برای کثرت ازدحام به آن، مثل زده می شود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۹۱

(۱)

پذیرش امام علیه السلام

امام، چاره ای از قبول خلافت نداشت از خوف اینکه مبدا پلیدی از بنی امیه به سوی آن بجهد و لذا خود درباره آن چنین می فرمود: «به خدا قسم! به سوی آن [یعنی خلافت] اقدام ننمودم مگر از ترس اینکه بزی از بنی امیه بر امت بجهد و کتاب خدای عز و جل را بازیچه قرار دهد...» (۱).

ضرورت و ترس بر اسلام، آن حضرت را به قبول خلافت فراخواند، خلافتی که جز اقامه حق و نابودی باطل، هدفی در آن نداشته است، زیرا فرزند ابو طالب، آن پرچمدار عدالت در اسلام، از عاشقان حکومت و قدرت نبود و نه از کسانی که حکومت را برای بهره بردن از خیرات آن می خواستند، او فرزند وحی بود که در همه مراحل زندگی، زهد خود را نسبت به دنیا و دوریش از همه خواسته های دنیا را به اثبات رسانده بود.

(۲)

بیعت

مردم در مسجد بزرگ، جمع شدند و با بی صبری منتظر بودند که شاید امام خواسته آنان را بپذیرد.

امام، در حالی که باقیمانده پاک از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در اطرافش بودند، پیش آمد و با موجی از شعارهای موافق، رو به رو شد که علاقه شدیدشان را به قبول رهبری مسلمین از سوی آن حضرت نشان می داد. امام بالای منبر رفت و خطاب به آن جمع عظیم چنین فرمود:

(۱) انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱، ۱۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۹۲

(۱) «ای مردم! این امر شما، هیچ کس را حقی در آن نیست مگر آنکه شما او را امارت داده باشید و ما دیروز در حالی از هم جدا شدیم که من خواهان امرتان

نبودم ولی شما نپذیرفتید جز اینکه من بر شما (حاکم) باشم، ولی من حق ندارم بر خلاف شما درهمی را بگیرم پس اگر بخواهید من برای شما مسئولیت می‌پذیرم و گرنه، من کسی را مؤاخذه نمی‌کنم».

(۲) امام، سیاست مالی روشن خود را مشخص ساخت، زیرا وی در اموال دولت به شدت احتیاط می‌کرد و هیچ چیزی از آنها را به خود اختصاص نمی‌داد و درهمی را برای منافع و امور خاصه خود مصرف نمی‌نمود. و آن حضرت به کسانی اشاره می‌کرد که در اموال خزانه مرکزی، غوطه ور شدند، در زمان حکومت ساقط شده که اموال را غارت نمودند و آنها را به ناحق تصاحب کردند و اینکه اگر بنا باشد آن حضرت زمام امور مسلمین را در دست بگیرد، آن گروه، از آن اموال، محروم خواهند شد و با آنها همچون دیگر افراد ملت برخورد می‌شود و اموال، آن گونه که خدا می‌خواهد به امت بازمی‌گردد نه برای حکام.

(۳) شعارها از اطراف مسجد بلند شد که اصرار کامل خود را بر انتخاب آن حضرت اعلام می‌داشتند و یک صدا می‌گفتند: «ما همان گونه هستیم که دیروز از تو جدا شدیم...».

آنگاه جمعیت، چون موجی خروشان برای بیعت به پیش آمدند و طلحه با دست چلاقیش - که به سرعت عهد خدا را شکست - پیش آمد و بیعت کرد و امام را در دل احساسی نامطمئن پیش آمد و فرمود: «زود باشد که پیمان شکنی نماید» (۱).

(۴) مردم، همچنان با امام بیعت می‌کردند و آنها در حقیقت با خدا و پیامبرش

(۱) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۱/ ۳۷۶ (چاپ سوم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۹۳

بیعت می‌کردند، نیروهای مسلح

از مصریان و عراقیها نیز با آن حضرت بیعت کردند و عربهای مناطق، اصحاب بدر، مهاجران و انصار عموماً با حضرت بیعت کردند و هیچ یک از خلفا چنین بیعتی شامل و گسترده نداشته اند و شادیها و شادمانیها عموم مسلمین را در بر گرفت چنانچه امام، درجه شادمانی و سرور مردم را از بیعت با حضرتش چنین توصیف می فرماید:

(۱) «شادمانی مردم از بیعتشان تا بدان پایه بود که خردسالان به آن شاد گشتند و بزرگسالان به سوی آن شتافتند و بیماران برای رسیدن به آن، خود را به زحمت انداختند و زنان برای آن، پای از خانه بیرون نهادند».

مسلمین، به این بیعت شاد گشتند، زیرا اهدافشان را محقق می ساخت و آنچه را از عزت و کرامت در نظر داشتند، برایشان فراهم می ساخت. بیعت آن حضرت در روز شنبه یازده شب از ذیحجه (سال ۳۵ هـ) مانده، صورت گرفت «۱».

(۲) بزرگان صحابه در برابر گروههای عظیم امت، حضور یافتند و تأیید شامل و پشتیبانی کامل خود را از حکومت امام اعلام داشتند که این مطلب را به صورتی مفصل در کتابمان «حیاه الامام الحسن علیه السلام» بیان کرده و نیز در آن کتاب، شرحی از ورود هیأتی که برای مشارکت در شادمانی مسلمین از بیشتر مناطق اسلامی آمده و پشتیبانی خود را از بیعت با امام اعلام نموده بودند، بیان داشته ایم.

(۳)

پاکسازی دستگاه حکومت

نخستین اقدام امام بلافاصله پس از تصدی منصب ریاست دولت، معزول ساختن والیان عثمان بود که دستگاه حکومتی را برای منافع ویژه خود به کار

(۱) انساب الاشراف ۵/ ۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۹۴

گرفته و از اختلاس بیوت مال، ثروتی فراوان اندوخته بودند.

(۱) آن حضرت، معاویه بن ابی سفیان را معزول نمود. مورخان می گویند: جمعی از مخلصان به آن حضرت پیشنهاد کردند که تا استقرار اوضاع سیاسی، وی را در منصبش باقی گذارد و سپس معزول نماید، ولی امام خودداری کرد و اعلام نمود که این امر، سازشکاری در دین است و آن چیزی بود که وجدان زنده آن حضرت، نمی پذیرفت راهی را بر گزیند که او را از حق دور سازد و اگر او را یک ساعت باقی می گذاشت، به معنای تزکیه او و اقرار به عدالت و صلاحیتش برای حکومت می بود.

امام در ایام حکومتش، دقت، مواظبت و احتیاط شدیدی به کار می برد و بنابراین از همه انواع سیاست مبتنی بر حيله و نیرنگ، دوری جست.

(۲)

ملی کردن اموال اختلاس شده

پرچمدار عدالت اسلامی، به اقامه حکم خدا در سرتاسر دولت اسلامی و بر افراشتن پرچم حق پرداخت و دستور قاطع خود را مبنی بر ملی کردن اموال اختلاس شده که حکومت ساقط شده آنها را غارت کرده بود، صادر فرمود و مقامات اجرایی، اموالی را که عثمان به خویشاوندان خود بخشیده و آنها را که خود در اختیار گرفته بود، به دست گرفتند و اموال حتی شمشیر و زره وی نیز مصادره گردید و امام آنها را به بیت المال افزود و بدین گونه به بازی حکام و مسئولان، در سر نوشت امت پایان داد.

(۳) بنی امیه به شدت پریشان گشتند و به انتقاد از امام پرداختند. «ولید بن عتبه» در سرزنش و انتقاد از بنی هاشم می گوید:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۹۵ بنی هاشم ردوا سلاح ابن اختکم و لا تنهبوه لا تحل مناهبه

بنی هاشم کیف الهوادہ بینناو عند

بنی هاشم کیف التودد منکم و بزّ ابن اروی فیکم و خرائبه

بنی هاشم الا تردوا فاناسواء علینا قاتلاه و سالبه

بنی هاشم انا و ما کان منکم کصدع الصفا لا یشعب الصدع شاعبه

قتلتم اخی کیما تکنونوا مکانه کما غدرت یوما بکسری مرزبه «ای بنی هاشم! سلاح خواهرزاده تان را برگردانید و آن را غارت نکنید که غارتش روا نباشد».

«ای بنی هاشم! چگونه میان ما آرامش برقرار شود در حالی که جامه ها و اسبهایش نزد علی هستند؟».

«ای بنی هاشم! چگونه با شما دوستی کنیم در حالی که جامه ها و جنگ افزارهای فرزند اروی (عثمان) نزد شما هستند؟».

«ای بنی هاشم! اگر برگردانید، در آن صورت قاتلان و غارت کننده اش نزد ما یکسان خواهند بود».

«ای بنی هاشم! ما در برابر آنچه دادید همچون شکاف سنگ هستیم که شکاف، شکافنده اش را در نمی یابد».

«برادرم را کشتید تا به جایش نشینید، آن گونه که مرزبانان کسری، روزی به وی خیانت کردند».

(۱) این ابیات، کینه و دشمنی را که جان امویان از آن پر بود، نشان می دهد، زیرا آنها معتقد بودند که امام، خود جنبش قیامی که حکومت عثمان را سرنگون کرد، به وجود آورده بود و آنها از هاشمیان می خواستند که شمشیر عثمان، زره و دیگر داراییهایش را که حکومت امام مصادره نموده بود، بازگردانند و این شعر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۹۶

مشهور گشت و در انجمنها خوانده می شد و مردم آن را حفظ کردند که «عبد الله ابی سفیان بن حارث» آن را با ابیاتی پاسخ گفت که از جمله آنهاست:

فلا تسألونا سیفکم ان سیفکم اضیع و القاه لدی الروع صاحبه

و شبهته کسری و قد کان مثله شبیها بکسری هدیه و ضرائبه «۱»

«شمشیرتان را از ما نخواهید که شمشیرتان نابود شد و صاحب آن در هنگام ترس، آن را افکنده بود».

«او را به کسری تشبیه کردی و او واقعا شبیه کسری بود، هم راه و روشش و هم مالیاتش».

(۱) این شاعر، شخصیت عثمان را مورد انتقاد قرار داده و او را به سستی متهم کرد چرا که هنگام ترس در وقت حمله انقلابیون، از خود دفاع نکرد و هیچ نقشی در حمایت و دفاع از خود نداشته، بلکه خود را تسلیم شمشیرهای انقلابیون نمود تا اینکه بدنش را پاره پاره کردند.

(۲)

وحشت قریشیان

قبایل قریش به وحشت افتاده و مضطرب گشتند، زیرا مطمئن شدند که امام، اموالی را که عثمان به ناحق بر آنها بخشیده بود، مصادره خواهد نمود و «عمرو بن عاص» نامه ای به معاویه نوشت که در آن آمده بود: «هر چه می خواهی انجام ده آنگاه که فرزند ابو طالب، تو را از هر مالی که در اختیار داری، پوست خواهد کند آن طور که از عصا پوستش کنده می شود ... «۲»».

(۱) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۱/ ۳۸۵ (چاپ دوّم).

(۲) الغدير ۸/ ۲۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۹۷

(۱) قریش، بر ثروت های خویش خوف کرد و بر نفوذ و جایگاه خویش می ترسید، زیرا امام را می شناخت و برنامه های او را که هدفش اقامه حق و عدل و از بین بردن امتیازات غیر مشروع بود، می دانست و اینکه با آنها همچون دیگر افراد ملت رفتار خواهد نمود و لذا کینه های شدید خود را بر ضد حکومت آن حضرت آشکار کرد. و ابن ابی الحدید، درجه پریشانی و اضطراب آنان را چنین توصیف کرده است:

(۲) «گویی همان حالتش

را داشت اگر روز وفات ابن عمش، خلافت به او می رسید که آنچه را جانها داشتند، اظهار نمودند و آنچه را در دلها داشتند، آشکار کردند، حتی هم پیمانان قریش، نوجوانان و جوانان، آنها که کارهای او را ندیده و برخوردارهایش با گذشتگان و پدرانسان را مشاهده نکرده بودند، کاری کردند که اگر گذشتگانسان زنده می بودند، از انجام آن کوتاه می آمدند...» (۱).

(۳) حسد، دلهای قریشیان را می خورد و کینه ها، وجدانهایشان را می شکافت و آنها به اعلام عصیان و سرکشی بر ضد حکومت امام شتافتند و مادر مباحث آینده به این امر خواهیم پرداخت.

(۴)

اندوههای امام علیه السلام

امام، از دست خاندانهای قرشی، سختیها کشید و انواع محنتها و گرفتاریها را در همه مراحل زندگیش از آنها متحمل شد. آن حضرت علیه السلام می فرماید: «قریش در خردسالی، مرا ترساند و در بزرگسالی، با من دشمنی کرد تا اینکه خداوند پیامبرش را فرا خواند و آن وقت، آن مصیبت عظیم پیش آمد

(۱) شرح نهج البلاغه.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۹۸

و خداوند بر آنچه می گوئید، یاری دهنده است» (۱).

(۱) امام علیه السلام در نامه خود به برادرش عقیل از اجماع آنان بر جنگ با آن حضرت سخن گفته است، آن گونه که بر جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله اجماع کرده بودند. آن حضرت می فرماید: «بگذار قریش در گمراهی و تباهی به سر برند و در سرگردانی بمانند، زیرا آنها پیش از من به جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله اجماع نمودند، قریش را به جای من پاداش دهندگان، پاداش دهند که آنان مرا قطع رحم نمودند و قدرت برادرم را به ناحق از من گرفتند

(۲) امام، اعتنایی به آنان نمود و به پی ریزی پایه های سیاست عادلانه خود پرداخت تا برای امت، امیدهایش را در عدالت اجتماعی محقق سازد. آن حضرت، تصمیم گرفت تا با آنان مقابله به مثل نماید و اگر آنان نافرمانی کنند و دست به ستمکاری زنند، ضربات مهلکی بر آنها وارد سازد. آن حضرت علیه السلام می فرماید: «مرا با قریش چه باشد، آنان را در حالی که کافر بودند، کشتم و آنان را اگر به باطل گرویده باشند خواهم کشت، به خدا قسم! باطل را خواهم شکافت تا حق از پهلویش آشکار شود، پس به قریش بگو تا فریادهایش را سر دهد» (۳).

(۳) قریش، برای خاموش کردن نور خدا و نابود کردن اصول اسلامی، کوشید و با تمام نیروهایشان به جنگ با امام و سرنگونی حکومتش تلاش کردند همان گونه که پیش از آن برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله و نابودی رسالت اسلام، کوشیده بودند.

(۱) شرح نهج البلاغه ۴ / ۱۰۸.

(۲) شرح نهج البلاغه ۱۶ / ۱۴۸.

(۳) حیاة الامام الحسن علیه السلام ۱ / ۳۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۴۹۹

(۱)

سیاست امام علیه السلام

اشاره

هیچ حاکم سیاسی و یا مصلح اجتماعی را نمی شناسم که عدالت را با همه ابعاد و مفاهیمش، اساس کار خود قرار داده باشد، آن گونه که امام امیر المؤمنین علیه السلام عمل کرده بود، زیرا آن حضرت، بنای حکومت خود را بر حق خالص و عدالت محض قرار داد و منافع مظلومان و ستمدیدگان را به اختلاف ملیتها و دیانت‌هایشان مورد عنایت قرار داد و خویشان را در راه گسترش انواع عدالتها و مساواتها به رنج و زحمت افکند، زیرا آن حضرت

بر هر امری در بخشهای مختلف حکومتش، نظارت داشت و همه امور مردم را زیر نظر داشت و درباره بینوایان و ناتوانان در همه مناطق دولت گسترده اش بسیار می اندیشید و بر آن بود تا در سختی زندگی و ناملایمات پوشاک با آنان مشارکت داشته باشد و لذا با روزه روز، شب را نیز به صبح می رساند تا شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که چیزی برای خوردن و امیدی برای سیر شدن نداشته باشد و برای همین بود که بر خود سخت گرفت و همه متاعهای زندگی را بر خود حرام کرد و خویشتن را با سختی و محرومیت، آشنا ساخت و اندیشه تابناک و ضمیر زنده اش را برای خوشبختی مردم و گسترش آسایش و رفاه، به کار گرفت ... که اشاره ای موجز به سیاست آن حضرت، در پی می آید.

(۲)

سیاستهای مالی امام علی علیه السلام

سیاست مالی که امام علی علیه السلام در پیش گرفت، ادامه سیاست پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله بود که به بهبودی زندگی اقتصادی و پیشرفت زندگی عامه مردم در همه مناطق کشور اهمیت می داد تا جایی که فقیر، بینوا یا نیازمندی باقی نماند و این کار با

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۰۰

تقسیم عادلانه ثروتهای امت میان همه طبقات مردم صورت می گرفت که نمودهای آن سیاست خلاق اقتصادی عبارتند از:

(۱) ۱- مساوات در تقسیم و بخشش که هیچ کس را برتری یا امتیازی نباشد بلکه همگی در وضعی برابر باشند که هیچ برتری بر مهاجران بر انصار و نه برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و همسرانش بر دیگران نباشد و نه برای عرب بر غیر عرب و امام این مورد

را به اجماع مورخان، به صورتی دقیق و فراگیر، انجام داد و در بخشش میان مسلمین، مساوات را برقرار کرد و هیچ قومی را بر دیگران برتری نداد. به طوری که بانویی قریشی از حجاز وارد شد و تقاضای افزایش سهمیه خود را نمود و قبل از اینکه به آن حضرت برسد، پیرزنی ایرانی را دید که در کوفه اقامت داشت و از او در مورد سهمیه اش پرسید و دریافت که با سهمیه خود او برابر است، پس او را گرفت و نزد آن حضرت برد و فریاد کشید: آیا این عادلانه است که میان من و این کنیز فارسی برابری نمایی؟! (۲) امام، نگاهی بر او افکند و سپس مشتی خاک برداشت و به آن نگاه می کرد و در دست خویش زیر و رو می کرد در حالی که می گفت: «هیچ قسمتی از این خاک، از قسمت دیگرش برتر نبوده است». سپس سخن خدای تعالی را تلاوت فرمود: **إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ.**

«ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملتها و قبایلی قرار دادیم تا بدانید که گرامی ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست.»

(۳) این عدالت در توزیع، خشم سرمایه داران از قریش و دیگران را برانگیخت و آنان خشمشان را بر امام اعلام نمودند و جمعی از یارانش به سوی آن حضرت شتافتند و از آن حضرت خواستند تا از سیاستش عدول کند، اما آن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۰۱

حضرت به آنان پاسخ داد:

«آیا از من می خواهید که پیروزی را از ستم بر زیر دستانم بجویم، به

خدا قسم! مادام که شب زنده داران به یکدیگر قصه شب گویند و ستارگان در آسمان بدرخشند، چنین نکنم، اگر مال از آن من بود، میان آنان به مساوات عمل می کردم، پس چگونه باشد در حالی که این مال، از آن خداست! همانا بخشیدن مال به ناحق، تبذیر و اسراف است که صاحبش را در دنیا بلند مرتبه می سازد و در آخرت فرو می اندازد و نزد مردم، گرامیش می سازد و نزد خداوند، خوارش می گرداند ... «۱».

(۱) هدف امام، در سیاست مالیش، ایجاد جامعه ای بود که سرمایه داری در آن طغیان نکند و بحرانهای اقتصادی در آن پیش نیاید و جامعه با هیچ محرومیت یا سختی در امرار و معاش، مواجه نشود.

این سیاست درخشان، ریشه گرفته از حقیقت و هدایت اسلام، به گردآوری نیروهای ستمکار بر ضد اسلام انجامید تا به گسترش هرج و مرج و اضطراب در شهرها بکوشند و از این طریق، سعی کنند تا حکومت امام را سرنگون نمایند ...

(۲) «مدائنی» معتقد است که از مهمترین علل سستی عربها در همراهی با امام، این بود که آن حضرت از اصل مساوات پیروی می کرد و در سهمیه های بخشش، هیچ شریفی را بر وضع و هیچ عربی را بر غیر عرب برتری نمی داد. «۲»

بینی آن طاغوتها از سیاست امام ورم کرده بود، سیاستی که موانع را درهم

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۷۶/۴.

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱/۱۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۰۲

شکسته و نظام طبقاتی را ملغا ساخته و میان همه فرزندان اسلام نه تنها در بخشش بلکه در همه حقوق و واجبات، برابری کرده بود.

(۱) ۲- انفاق برای پیشرفت زندگی اقتصادی

و ایجاد پروژه های کشاورزی و اقدام به ازدیاد محصول کشاورزی که ستون فقرات اقتصاد عمومی در آن روزگار بوده و امام، در فرمانش به مالک اشتر، بر رعایت اصلاح زمین قبل از گرفتن خراج از آن تأکید می فرماید، آنجا که آن حضرت علیه السلام می فرماید:

«و نظر تو در آباد کردن زمین بیش از نظر تو در گرفتن خراج از آن باشد، زیرا آن بدون آبادانی به دست نمی آید و هر کس خراج را بدون آباد کردن بخواهد، سرزمینها را خراب و بندگان را هلاک می سازد و کار او جز مدتی اندک پایدار نماند...»^(۱).

(۲) مهمترین چیزی که امام در سیاست اقتصادیش بدان توجه داشت، بالا بردن درآمد فردی و نشر رفاه و آسایش به صورتی شامل در همه مناطق جهان اسلام بود و نامه های آن حضرت به والیانش توجه به این قسمت را نمایان می سازد، زیرا آن حضرت لزوم انفاق در راه گسترش اقتصاد عمومی را به آنان تأکید می فرمود تا هیچ گونه شبیحی از فقر و محرومیت در کشور باقی نماند.

(۳) ۳- به خود اختصاص ندادن هیچ چیزی از اموال دولت، زیرا امام در این مورد، به شدت، دقت و احتیاط می نمود و منابع اسلامی، نمونه های فراوانی از احتیاط شدید آن حضرت را ثبت نموده اند از جمله آنکه برادرش «عقیل» بر او وارد شد و در خواست نمود که مالی به او ببخشد و زندگیش را سرو سامان دهد.

(۴) امام به وی فرمود: «آنچه در بیت المال است، متعلق به مسلمین می باشد»

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۳/ ۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۰۳

و هیچ کس حق ندارد چیزی کم یا زیاد از

آن بردارد و اگر چیزی به او ببخشد، اختلاس کرده است»، ولی عقیل این مطلب را نفهمید و بر آن حضرت الحاح کرد و در مطالبه از آن حضرت بسیار کوشید، پس امام علیه السلام پاره آهنی را داغ کرد و آن را به وی نزدیک ساخت به طوری که نزدیک بود از گرمی آن بسوزد و فریادی کشید و وقتی به خود آمد، تصمیم گرفت که به معاویه ملحق شود تا از بخششها و هبه های وی - که از اموال مسلمین اختلاس کرده بود - بهره مند شود.

(۱) مورخان، اجماع دارند که امام، خویشان را به رنج و زحمت فراوان انداخت و نه خود و نه اهل بیتش بهره ای از خیرات دولت نبردند و هیچ چیزی از آن را به خود اختصاص نداد تا آنجا که طمع ورزان از او رمیدند و یکدیگر را به دور شدن از امام تشویق کردند.

(۲) «خالد بن معمر اوسی» به «علاء بن هیشم» که از یاران علی بود، می گوید:

«ای علاء! خدا را در مورد خاندانت تقوا کن و به خود و خویشاوندانت نگاه کن.

تو به چه چیزی امیدوار هستی نزد مردی که از او خواستی تا چند درهم ناچیز به سهمیه حسن و حسین بیفزاید تا قدری از سختی زندگیشان بکاهند، ولی او امتناع ورزید و خشمگین شد و انجام نداد...» (۱).

(۳) انسانیت، به هر تجربه ای رسیده باشد و به هر پیشرفتی از نظامهای اقتصادیست دست یافته باشد، به هیچ روی نمی تواند همانند این نظام اقتصادی که امام در پیش گرفته بود، پدید آورد، زیرا به حقیقت زندگی مرتبط بود و از سنتهای آن جدا نمی شد و بیش از هر چیز

به عدالت در توزیع و گسترش رفاه برای همگان و نابودی نیاز و محرومیت، نظر داشت.

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۰ / ۲۵۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۰۴

(۱) باری، سیاست اقتصادی خَلّاقی که امام پایه ریزی کرد، بر نیروهای منحرف از اسلام گران آمد و آنان از امام و اهل بیتش دور شدند و به اردوگاه اموی پیوستند که بهره کشی و چپاول و غارت فوت ملت و بازیچه قرار دادن اقتصاد کشور را برای آنان تضمین می نمود ... این است که فرماندهان سپاهی که به جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتند از میان ثروتمندان بزرگ همچون «عمرو بن حریث، شبت بن ربیع، حجار بن ابجر» و دیگران بودند که حکومت اموی، ثروتی فراوان در اختیار آنان قرار داده بود و آنها به جنگ با امام شتافتند تا منافع شخصی خود را حفظ کنند و ثروت‌های خود را که به گونه ای نامشروع به وجود آمده بود، نگاه دارند، زیرا دانسته بودند که امام حسین علیه السلام هرگاه بر امور مسلط شود، از روش و سیاست پدرش دور نخواهد شد و آنان بخششها و هبه هایی را که حکومت اموی به آنها ارزانی می داشت، از دست می دادند و ما به تفصیل در مباحث آینده به این مطلب خواهیم پرداخت.

در اینجا سخن از «سیاست مالی» آن حضرت به پایان می رسد.

(۲)

سیاست داخلی امام علی علیه السلام

اشاره

امام علیه السلام بسیار کوشید تا عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی را میان مردم برقرار سازد و آنان را به راه راست و واضح، بدون پیچیدگی و ابهام قرار دهد و در میان آنها با سیاست رسول خدا صلی الله علیه و آله

که به اجرای عدالت و گسترش حق، میان دور و نزدیک در نظر داشت عمل کند به طوری که ناله مظلوم و یا محرومی شنیده نشود و سایه ای برای نیاز و بینوایی، باقی نماند به همان گونه که خداوند در زمین می خواهد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۰۵

(۱) امام علیه السلام برای از میان بردن عوامل عقب ماندگی و انحطاط و تحقق زندگی شرافتمندانه که انسان همه خواسته‌های زندگی از رفاه، امنیت، آسایش و استقرار در آن می یابد، توجه داشت که در اینجا به بعضی از مظاهر آن اشاره می نمایم.

(۲)

مساوات

«مساوات» میان مردم از عناصر ذاتی سیاست امام علیه السلام بود و آن را در همه دوره های حکومتش به کار برد و شعار آن را رفعت داد تا آنجا که به پرچمدار عدالت و مساوات در زمین، معروف شد و مظاهر آن عبارتند از:

۱- مساوات در حقوق و تکالیف.

۲- مساوات در سهمیه های بیت المال.

۳- مساوات در برابر قانون.

(۳) امام، عاملان و والیان خود را ملزم به اجرای مساوات میان مردم به اختلاف ملیتها و دیانت‌هایشان نمود. آن حضرت علیه السلام در یکی از نامه هایش به عاملانش می فرماید: «با مردم، فروتن باش و با آنها گشاده رویی کن و با آنان به نرمی عمل کن و در نگاه، نظر، اشاره، سلام و درود، میان آنها به مساوات رفتار کن تا بزرگان به انحراف تو طمع نکنند و ناتوانان از عدالت تو ناامید نگردند ...» (۱).

(۴) در هیچ دین یا مذهب اجتماعی، همانند این مساوات درخشان، مقرر نشده که کرامت و عزت انسان را می جوید و میان شعور و عواطف، الفت به وجود آورده و مردم را در صحنه

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۳/ ۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۰۶

(۱)

آزادی

اشاره

«آزادی» نزد امام، از حقوق ذاتی هر انسانی است که باید برای همگان فراهم گردد، به شرطی که در تعدی و زیان رساندن به مردم، به کار برده نشود و مهمترین موارد آن عبارتند از:

(۲)

آزادی سیاسی

اشاره

مقصود ما از آن این است که به مردم، آزادی کامل داده شود تا هر گرایش سیاسی را بدون اینکه نظام حاکم، نظری مخالف بر آنها تحمیل کند، داشته باشند و امام، این آزادی را با گسترده ترین مفاهیم آن به مردم ارزانی داشت و آن را از دشمنان و مخالفانش نیز دریغ نداشت، آنها که از بیعت با وی خودداری کرده بودند، همچون «سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر، حسان بن ثابت، کعب بن مالک، مسلم بن مخلد، ابو سعید خدری» و مانند آنها از یاوران حکومت پیشین که عثمان بخششها و عطایای فراوانی به آنها می داد و امام آنان را مجبور نساخت و هیچ گونه اقدام قاطعی بر علیه آنان در پیش نگرفت به آن گونه که ابو بکر بر ضد آن حضرت هنگام خودداری از بیعت با وی، در پیش گرفته بود.

(۳) امام، معتقد بود که مردم، آزادند و دولت باید آزادیشان را برای آنها فراهم کند، مادام که به امتیّت زیان نرسانند و تمرد و قیام بر ضد حکومت موجود را اعلام نکرده باشند.

(۴) آن حضرت، به خوارج، آزادی بخشید و آنان را از سهمیه شان از بیت المال محروم نساخت با وجود اینکه می دانست آنها قوی ترین حزب مخالف حکومت را تشکیل می دادند ولی هنگامی که در زمین تباهی به وجود آوردند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۰۷

و وحشت و هراس در دل مردم افکندند، برای حفظ نظم

عمومی و محافظت سلامت شهروندان، به جنگ با آنان شتافت. از این سیاست، موارد زیر متفرع می شوند:

(۱)

۱- آزادی بیان

از نشانه های آزادی گسترده ای که امام به مردم بخشید، «آزادی بیان» بود، اگر چه مخالف منافع دولت باشد مگر اینکه فسادى در پی داشته باشد که مستحق مجازات خواهد بود. مورخان روایت کرده اند که «ابو خلیفه طائی» هنگامی که از نهروان برگشت، با جمعی از برادرانش روبه رو شد. «ابو العیزار طائی» در میان آنان بود و او از خوارج بوده، پس به «عدی بن حاتم» گفت: ای ابو طریف! آیا غنیمت برده و سالم هستی یا ظالم و گناهکار؟

عدی بن حاتم: بلکه غنیمت برده و سلامت هستم.

ابو خلیفه طائی: این قضاوت بر عهده تو است.

(۲) «اسود بن زید و اسود بن قیس»، از او هراسناک شده، او را دستگیر کرده و تحت الحفظ نزد امام آوردند و سخن شروانه مبنی بر تمرد او را به عرض حضرت رساندند، پس آن حضرت علیه السلام به آنها فرمود: چه کنم؟

- او را بکش.

- «آیا کسی را بکشم که بر علیه من قیام نکرده است؟».

- او را زندانی کنید.

- «جرمی مرتکب نشده، رهایش کنید».

چنین آزادی در هیچ یک از مذاهب اجتماعی به شهروندان داده نشده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۰۸

بنابراین، امام، مردم را بخاطر آنچه می گفتند، مورد بازخواست قرار نمی داد بلکه آنان را به حال خودشان با آزادی بیان و اندیشه رها کرد و نظارتی بر آنها قرار نداد تا میان آنان و آزادیهایشان جدایی بیندازد.

(۱)

۲- آزادی انتقاد

از مظاهر آزادی سیاسی که امام به مردم داد، آزادی انتقاد از حکومت بود و اینکه انتقاد کنندگان مورد تعدی و آزار قرار نمی

گرفتند.

مورخان می گویند: آن حضرت در نماز، مشغول قرائت بود و جمعی از اصحابش پشت سر او بودند،

پس یکی از آنها در مخالفت با قرائت آن حضرت چنین خواند: «ان الحكم إله الله يقضى الحق و هو خير الفاصلين».

«همانا حکم از آن خداوند است که به حق قضاوت می کند و او بهترین جدا کنندگان است».

امام، خلاف آن را به وی پاسخ داد: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ «۱».

«پس شکیبا باش که وعده خداوند حق است و افراد ناباور تو را سبکسر نسازند» «۲».

(۲) و نسبت به وی، هیچ اقدامی به عمل نیاورد بلکه او را مورد عفو قرار داد و او را رها ساخت، زیرا آن حضرت برای مردم، آزادی گسترده ای را عقیده داشت و چیزی بر کسی تحمیل نکرد و هیچ کس را مجبور به اطاعت نکرد

(۱) روم / ۶۰.

(۲) شرح نهج البلاغه ۳ / ۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۰۹

و مردم را بر آنچه دوست نداشتند، مجبور نساخت.

اینها بعضی از نشانه های آزادی است که امام در روزگار حکومتش به مردم اعطا کرد و عدالت اجتماعی و سیاسی را میان مردم محقق ساخت.

(۱)

عدالت فراگیر

«عدالت فراگیر»، شعاری بود که امام به صورتی گسترده، ندا داد و آن را به عنوان پایه ای در همه دوره های حکومت خویش قرار داد، زیرا آن حضرت برای اقامه عدل و بالا بردن جایگاه درخشش آن، کوششهای فراوان نمود و به گفته مورخان، وی نخستین حاکمی در اسلام بود که خانه ای برای داد خواهی بنا کرد که ستمدیدگان و افرادی که مورد تعدی قرار گرفته بودند، نامه هایی قرار می دادند و در آنها شرح تعدی یا ستمی را که بر آنها روا داشته بودند، می نوشتند و خود شخصا به آنها رسیدگی می کرد و حق آنها

را می گرفت و ستم یا تعدی را از آنها دور می ساخت «۱».

(۲) امام، توجه خاصی به گسترش عدالت و انتشار آن میان مردم داشت و به اجماع مورخان، همه دستگاههای حکومت خود را برای نابودی ستم و ریشه کن کردن و محو آثار آن، به کار گرفته بود. آن حضرت علیه السلام فرموده است: «ذلیل، نزد من عزیز است تا اینکه حق او را بگیرم و قوی، نزد من ضعیف است تا حق را از او بستانم».

آن حضرت، یکی از والیان خود را معزول ساخت، هنگامی که سوده بنت عماره به حضرتش خبر داده بود که وی در حکم خود ستم کرده است، امام به

(۱) صبح الاعشی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۱۰

گریه افتاد و با دل سوختگی می گفت: «خداوندا! تو بر من و بر آنها شاهد هستی که من آنان را به ظلم هیچ یک از بندگان فرمان نداده ام و نه به ترک حَقّت ...».

سپس فوراً او را معزول ساخت. «۱» و مورخان نمونه های فراوانی از انواع عدالت آن حضرت میان مردم نقل کرده اند که همانند آنها در همه ادوار تاریخی مشاهده نشده است.

(۱)

وحدت امت

امام، رنج فراوان و سختی بسیار تحمل کرد تا صفهای امت را وحدت بخشید و کلمه الفت و محبت را میان فرزندان امت گسترش دهد و الفت اسلامی را از نعمتهای بزرگ خداوند بر این امت دانسته و فرموده است: «خداوند سبحان بر گروهی از این امت مَنّت نهاد به آنچه میان آنان از ریسمان این الفت قرار داده که در سایه آن رفت و آمد می کنند و به کنار آن پناه می جویند، این نعمتی است که هیچ یک از آفریدگان، قیمتی برای آن

نمی شناسد، زیرا آن از هر ارزشی برتر و از هر اهمیتی والاتر است» (۲).

(۲) امام، با هر کسی که دعوت به تفرقه و اختلاف می نمود، مبارزه کرد و بنا به تعبیر وی، دستور داد تا شمشیر در برابر صورتش کشیده شود.

همچنین، حضرتش با عصبیت که از عوامل تفرقه و دشمنی میان مردم بود، مقاومت به خرج می داد ولی برای مکارم اخلاق، دعوت به تعصب می کرد آنجا که آن حضرت علیه السلام می فرماید: «پس اگر چاره ای جز تعصب نیست، تعصب شما

(۱) العقد الفرید ۱ / ۲۱۱.

(۲) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۲ / ۱۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۱۱

برای صفت‌های نیکو و کارهای شایسته و امور پسندیده باشد که شایستگان و نخبگان از خاندانهای عرب و بزرگان قبایل با اخلاق شایسته و بردباریهای عظیم و مقامات مهم و آثار ستوده، به آنها برتری یافتند. پس تعصب بورزید برای صفت‌های نیک از قبیل محافظت از همسایگان، وفا به وعده‌ها، اطاعت در نیکوکاری، مخالفت با تکبر، مراعات فضیلتها، جلوگیری از ستم، بزرگ شمردن قتل، انصاف با مردم، فرو خوردن خشم و دوری از فساد در زمین» (۱).

(۱) امام، به وحدت امت، اهمیت می داد و همه عواملی را که به پیوستگی و اجتماع کلمه آن می انجامید، مورد عنایت و توجه قرار می داد و در همه ادوار زندگیش بر این وحدت، محافظت می کرد، زیرا حق خود را رها کرد و بخاطر حفظ امت از تفرقه و اختلاف، با خلفا به مسالمت پرداخت.

(۲)

تربیت و تعلیم

از هیچ یک از خلفا روایت نشده که مانند امام امیر المؤمنین علیه السلام به امور «تربیتی» و مسائل «تعلیم» اهمیت داده باشند، بلکه آنان به امور نظامی و عملیات

جنگی و گسترش قلمرو دولت اسلامی و بسط نفوذ خویش در عالم، اهمیت می دادند در حالی که زمینه های تربیت دینی، بسیار ضعیف بودند و همین امر به انتشار پریشانی دینی و کم آگاهی اسلامی منجر شد که از نتایج آن، ظهور جنبشهای الحادی و مبادی ویرانگر در عصر اموی و عباسی بود. و نیز از نتایج آن، گسترش بی حجابی و بی حیایی در بسیاری از مناطق گردید. و خانه های خلفا و وزرا، خود مراکز لهو، فحشا و بی بندوباری بود.

(۱) شرح نهج البلاغه ۲ / ۱۵۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۱۲

(۱) امام امیر المؤمنین علیه السلام برای این موضوع، اهمیت زیادی قایل شد و مسجد کوفه را به عنوان مرکزی آموزشی قرار داد که سخنرانیهای دینی و توجیهی خود را در آن محل ایراد می فرمود و بیشتر اوقات خود را صرف دعوت به سوی خداوند و بیان فلسفه توحید و گسترش آداب و اخلاق اسلامی می نمود و هدفش این بود که آگاهی دین را عمومیت بخشد و نسلی به وجود آورد که ایمانی عقیدتی به خدا داشته باشد و نه ایمانی تقلیدی. و خطبه های آن حضرت، اعماق جانها را به ترس و خشیت از خداوند، تکان می داد که در مکتب آن حضرت، جمعی از مسلمین خیر و صالح، تربیت شدند، همچون حجر بن عدی، میثم تمار، کمیل بن زیاد و دیگرانی از مردان تقوا و صلاح در اسلام.

(۲) وصیتهای آن حضرت به دو فرزندش حسن و حسین علیه السلام و دیگر تعالیم وی از مهمترین اصول تربیتی در اسلام هستند که پایه های تربیت را مشخص نمودند و شیوه های آن را بر اساسی تجربی قرار دادند که از

ارزشمندترین ثروت‌های مسلمین در این زمینه می باشند.

(۳) اما در زمینه تعلیم، امام علیه السلام خود، معلم و برانگیزنده روح علمی بود و هم او بود که درهای علوم را در اسلام گشود و همچون علم فلسفه، کلام، تفسیر، فقه، نحو و دیگر علومی که افزون بر سی علم می باشند و شکوفایی حرکت علمی در عصرهای طلایی اسلام، بنا به عقیده محققان، به آن حضرت بر می گردد.

(۴) امام، بلندپایه ترین مؤسس علوم و معارف در دنیای اسلام بود و همه کوششهای خود را برای اشاعه علم و نشر آداب و فرهنگ میان مسلمین به کار برده و پیوسته در میان یارانش، این گفته خود را تکرار می فرموده است که: «از من پرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید، از من درباره راههای آسمان پرسید که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۱۳

من به آنها از راههای زمین دانایتر هستم».

(۱) و بسیار مایه افسوس و اندوه است به حقیقت که آنها از وجود این ابر مرد عظیم، بهره نجستند و از حقیقت فضا و کهکشانهای شناور در آن و دیگر اسرار طبیعت، چیزی نپرسیدند که آن حضرت معارف آنها را از پیامبر اکرم دریافت کرده بود. آنها چیزی در این مورد از وی نپرسیدند، بلکه به استهزا پرداخته و یکی از آنها مسخره کنان پرسید، چند تار موی در سر من موجود است؟

امام، در میان آن محیط جاهل، غریب زیست، محیطی که چیزی از اهداف و ارزشهای آن حضرت را نمی دانست و حقیقت ارزش وی را در نمی یافت و عظمت ذاتی و مواهب حضرتش را تشخیص نمی داد.

به هر حال، امام حکومتش را بر پایه توسعه بخشیدن به زندگی فکری

و علمی و انتشار آگاهیها و آداب در میان همه طبقات قرار داده بود.

(۲)

والیان و عاملان امام علی علیه السلام

امام، در انتخاب والیان و عاملان، به شدت احتیاط می نمود و کسی را بر منطقه ای از مناطق اسلامی نمی گماشت و وظیفه ای به عهده او نمی گذاشت مگر پس از اینکه از دیانت، شایستگی و کفایتش در مدیریت، مطمئن شود و هیچ کس را بخاطر دوستی و برتر شمردن به حکومت منصوب نمی کرد، بلکه اخیار و صالحان مسلمین را به کار گرفت همانند «مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، سهل بن حنیف، جبر الامه عبد الله بن عباس» و نظایر آنان از کسانی که آگاهی کامل در امور حکومت و مدیریت داشتند و نامه های مهمی به آنان داد که در آنها به امور حکومت و سیاست دولت پرداخته و اختیارات و مسئولیتهای آنان را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۱۴

تعیین نموده اند و از برجسته ترین این مدارک سیاسی، فرمان آن حضرت به مالک اشتر است که شامل مقررات مهمی برای اصلاح زندگی سیاسی، اقتصادی و نظامی می باشد و آن پیشرفته ترین سند سیاسی است که هدفش پیشرفت جامعه و تأمین منافع آن است و اگر خارج شدن از موضوع پیش نمی آمد، بندهای آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دادیم.

(۱)

نظارت بر والیان

امام، به اجماع مورخان، امور والیان و عاملان خود را مورد رسیدگی قرار می داد و افرادی را به طور محرمانه برای بررسی کارهایشان می فرستاد و هرگاه از آنان خیانتی مشاهده می کرد و یا تقصیری در ادای وظیفه ملاحظه می فرمود، او را معزول می ساخت و سخت ترین کیفرها را در حق وی اعمال می نمود.

(۲) به آن حضرت خبر رسید که «ابن هرمه» در بازار اهواز خیانتی مرتکب شده است، پس به عامل خود نوشت: «هر وقت نامه ام را خواندی، ابن هرمه

را از تصدی امر بازار بر کنار کن و او را برای بازخواست مردم نگهدار و او را توقیف کن و در مورد وی ندا کن و به مأموران نامه ای بنویس که آنها را از نظر من در مورد وی آگاه کنی و مبادا در حق وی غفلت و یا کوتاهی نمایی که نزد خداوند، هلاک می شوی و تو را به بدترین صورت معزول می کنم که تو را از آن برحذر می دارم، پس هر وقت روز جمعه فرا برسد، او را از زندان خارج کن و ۳۵ ضربه شلاق بر او بزن و در بازار بگردان و هر کس بر او شاهی بیاورد، با گواهی، سوگند ده و از محل درآمد شغلش بدهی را بپرداز و دستور ده تا او را با خواری، خفت و بی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۱۵

حرمتی، به زندان برگردانند» «۱».

(۱) این شدت عدالت است که خیانت را از بین می برد، رشوه را نابود می سازد و مجالی برای دزدی از مردم باقی نمی گذارد ... و امام، همه کارهای والیانش را زیر نظر داشت و به او خبر رسید که عاملش در بصره به میهمانی جمعی از اهل بصره دعوت شده، امام، نامه ای به وی نوشت و او را بدان جهت سرزنش کرد.

در نامه آن حضرت آمده:

(۲) «اما بعد، ای پسر حنیف! به من خبر رسیده است که مردی از جوانان اهل بصره، تو را به میهمانی فراخوانده و تو به سوی آن شتافته ای، از انواع غذاها بهترین را برایت می آوردند و ظرفهای بزرگ به سوی تو کشیده می شدند و من گمان نمی کردم که تو دعوت به میهمانی کسانی را بپذیری

که بینوایان از یاد برده و ثروتمندان را دعوت نموده باشند، پس بنگر به آنچه از این خوردنی به دندان می گیری و هر چه را بر تو مشتبه بود، از دهان بینداز و آنچه را به پاکیش اطمینان داری، تناول کن» (۲).

(۳) انسانیت هر تجربه ای داشته و به هر درجه از پیشرفت و ابداع در نظامهای حکومت و مدیریت رسیده باشد، نمی تواند همانند این نظام را بیافریند که کارمند خود را به بلندهمتی فرا می خواند و از او می خواهد که هر دعوتی را نپذیرد تا مبادا حقی را ترک کند و به داعیه های خیانت و غرور، پاسخ مساعد دهد.

(۱) بحار ۱۶/۲۶.

(۲) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۳/۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۱۶

(۱)

دور کردن فرصت طلبان

امام، هیچ یک از فرصت طلبان را که اخلاصی برای حق نداشتند و تنها در پی طمع ورزیها و منافع خود بودند و منافع عامه مردم را نمی شناختند، به خود نزدیک نساخت، زیرا آنان یاران قدرت حاکم در باطل بودند نه در عدالت.

و جامعه کوفه گروه بزرگی از آنان را در میان خود داشت، همچون «اشعث بن قیس، عمرو بن حریث، شیب بن ربیع» و امثال آنان که منافعشان در روزگار امام، ضربه خورده بود و آنان با حکومت دمشق، تماس گرفته، نقش عمال آن را به عهده گرفته، دست به کار ایجاد توطئه ها شدند تا سپاه و ملت امام را به تباهی کشند. و هدفشان سرنگونی حکومت آن حضرت بود.

(۲) به گفته مورخان، آنها همان فرماندهان لشکری شدند که فجیع ترین جنایت تاریخ را که قتل سید الشهداء می باشد، مرتکب گردیدند، زیرا مطمئن بودند که اگر زمام امور به دست آن حضرت

ببافتند، منافع آنان را از بین می برد، زیرا سیاست وی ادامه سیاست پدرش خواهد بود، سیاستی که در آن جایی برای خیانتکاران و مجرمان وجود ندارد.

(۳)

دور کردن طمع و رزاق

امام، حکومت را وسیله ای برای اصلاحات اجتماعی می دانست که تنها به کسانی باید داده شود که در دین خود، دقیق و متعهد باشند و در برابر خواستها و هواهای خود، خاضع نگردند و باید قدرت حکومت را در راه محقق شدن منافع مردم به کار گرفته شود و جایز نیست بخاطر دوستی و تبعیض به هر کسی واگذار شود. آن حضرت در نامه خود به قاضیش، «رفاعه بن شداد» می نویسد:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۱۷

«ای رفاعه! بدان که این امارت، امانت است و هر کس آن را خیانت قرار دهد، تا روز قیامت لعنت خداوند بر او خواهد بود و هر کس خائنی را عامل قرار دهد، در دنیا و آخرت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله از او بیزار خواهد بود» (۱).

(۱) امام علیه السلام هر گاه تمایل یا هوا و هوس در امارت از کسی متوجه می شد، او را برای آن نامزد نمی کرد، زیرا او حکومت را به عنوان وسیله ای برای فراهم نمودن مقاصد طمع و رزقیهای خود قرار می داد. هنگامی که طلحه و زبیر، علاقه شدیدی خود را به والی شدن ابراز نمودند، از پذیرش خواسته آنان خودداری نمود «و عبد الله بن عباس» را فرا خواند و به او گفت: آیا گفته آن دو نفر یعنی طلحه و زبیر را شنیده ای؟

گفت: آری، می بینم که آنها والی شدن را دوست دارند بنابراین بصره را به زبیر و کوفه را به طلحه واگذار کن! (۲) امام، نظر

وی

را مورد انتقاد قرار داد و به او فرمود: «وای بر تو! در عراقین (یعنی بصره و کوفه)، مردان و اموالی وجود دارند و هرگاه این دو نفر بر گردن مردم مسلط شوند، نادانان را به طمع، منحرف و ناتوانان را به گرفتاری مبتلا می سازند و قدرتمندان را با قدرت دادنشان، به زیر سلطه خود می برند و اگر من یکی از آن دو را بخاطر زیان یا سودش، عامل قرار دهم، معاویه را عامل شام می ساختم و اگر حرص آنان بر ولایت برای من آشکار نمی شد، در مورد آنان نظری داشتم...» (۲).

(۳) بخاطر این موارد حساس بود که حضرت از گماردن آن دو، بر عراقین

(۱) نهج السعاده در مستدرک نهج البلاغه ۳۳ / ۵.

(۲) الامامه و السیاسه ۵۱ / ۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۱۸

خودداری نمود... زیرا به عقیده امام جایز نیست که امارت و دیگر مناصب دولتی جز به انسانهای پاک که برای منافع امت می کوشند و حکومت را وسیله و نردبانی برای دستیابی به ثروت و دیگر منافع شخصی قرار نمی دهند، سپرده شود.

(۱)

صراحت و صداقت

مطلب بارز در سیاست امام امیر المؤمنین علیه السلام التزام به صراحت و صداقت در همه امور سیاسیش می باشد. و آن حضرت، به هیچ صورت، خدعه و نیرنگ به کار نمی بردند، بلکه راه واضح بدون پیچ و خم را برگزیدند و به شیوه عموزاده اش، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حرکت کردند و جهت و هدایت آن حضرت را برگزیده، بر طریقه وی رفتند و با همه قدمهایش، همگامی نمود و اگر آن حضرت، آن اعراف سیاسی را در پیش می گرفت که وسایل غدر و نفاق را

در راه رسیدن به حکومت اجازه می دهد، خلافت به عثمان نمی رسید، زیرا عبد الرحمن بن عوف بر او اصرار ورزید که با وی بیعت کند به شرط اینکه بر سیره شیخین عمل نماید و آن حضرت از پذیرش آن خودداری نمود و با صراحت به وی فرمود: امت را در پرتو کتاب خدا که خود، در برگیرنده آن بود و در پرتو سنت رسول الله صلی الله علیه و آله اداره خواهد کرد و هیچ منبع دیگری را در زمینه تشریح و سیاست اسلامی، مورد عمل قرار نخواهد داد، آن حضرت علیه السلام می فرماید: «اگر مکر و خدعه در آتش نمی بود، مکارترین مردم بودم».

(۲) وجدان بیدار سرشار از تقوا و طاعت خداوندی نمی پذیرد که خدعه و یا نیرنگ به کار برد تا به حکومتی برسد که از زاهدترین مردم نسبت به آن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۱۹

بوده است. آن حضرت از دردهای جانکاهی که از دست دشمنان به وی می رسید، ناله ها داشت و می فرمود: «وای که آنان با من به نیرنگ عمل می کنند! و می دانند که من از نیرنگ آنان آگاهم و از آنها به انواع نیرنگها آشناتر ولی می دانم که نیرنگ و خدعه در آتش است، پس بر مکر آنان صبر می کنم و همانند آنچه آنان مرتکب شده اند، مرتکب نمی شوم...» (۱).

(۱) آن حضرت از کسی که درباره او گفته بود به امور سیاسی آگاه نیست و معاویه نسبت به آنها از او آگاهتر است، انتقاد کرده می فرماید: «به خدا قسم! معاویه از من باهوشتر نیست ولی او غدر می کند و دست به فجور می زند و اگر ناپسندی غدر نمی بود، من از باهوشترین

(۲) آن حضرت علیه السلام از عوامل ناشایستی که بعضی از مردم به آنها اعتماد می‌ورزند تا به هدفشان برسند، سخن گفته است، عواملی چون غدر و همانند آن از مکر و نفاق و از کسانی که این امور را جایز می‌دانند و آنها را خوش روشی می‌نامند، انتقاد کرده می‌فرماید: «آن کس که می‌داند بازگشت چگونه است، غدر نمی‌ورزد ولی ما در روزگاری قرار گرفته ایم که بیشتر اهل آن غدر را فرزاندگی می‌دانند و نادانان این روزگار آنها را به خوش روشی می‌شناسند، آنها را چه باشد، خداوند آنان را بکشد! انسان آگاه، نوع حيله را گاه می‌بیند و در برابر آن مانعی از امر و نهی خداوند را مشاهده می‌کند، پس آن را آگاهانه رها می‌کند پس از اینکه بر انجام آن توانا بوده است، ولی آنکه احتیاطی در دین ندارد، آن فرصت را غنیمت می‌شمارد..».

(۱) جامع السعادات ۱/ ۲۳۹.

(۲) شرح نهج البلاغه ۲/ ۱۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۲۰

(۱) امام، سیاست خود را بر این اخلاق بنا کرد، سیاستی که در دنیای اسلام درخشید و سبب جاودانگی آن حضرت و افتخار انسانیت به حضرتش در همه نسلها و زمانها گردید.

(۲) در اینجا سخن ما در مورد نمونه های عالی در سیاست امام به پایان می‌رسد، سیاستی که بدون شک، اهداف اصیلی را در نظر داشت که اسلام آنها را شعار خود قرار داده بود، ولی آن نسل، آنها را نمی‌شناخت، زیرا به تبعیض و بهره‌کشی عادت کرده بود و لذا آن سیاست، توفیقی به دست نیاورده بود.

(۳)

همراه با امام حسین علیه السلام

عواطف امام امیر المؤمنین علیه السلام با عواطف فرزندش حسین آمیخته گردید

و جانش با جان او همنوا گشته بود تا جایی که تصویری بی مانند از آن حضرت گشت که واقعیت و هدایت او را حکایت می کرد.

(۴) امام، همه ذاتیات خود را بر جان فرزندش حسین نثار کرد و محبت و اخلاصش را بدو بخشید و او را با برجسته ترین حکمتها و آداب، آراسته ساخت و محبت عظیم وی نسبت به او تا بدانجا بود که به وی اجازه نمی داد در عملیات جنگی در جریان جنگ صفین وارد شود، همچنانکه به برادرش حسن نیز اجازه این کار را نمی داد تا مبادا نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع شود.

(۵) ارزشهای والای امام و دیگر جهت گیریهای فکریش در جان حسین، نقش بسته و آن حضرت همچون پدرش در مبارزه با ظلم و باطل و مبارزه با جور و ستم بود و در راه حق و عدالت و پایه قرار دادن آن در همه مسائل اصلاح و نیکی، از خود گذشتگی نشان می داد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۲۱

(۱) آن حضرت، در شجاعت، پایداری، عزت نفس، بزرگ منشی و بلندهمتی همچون پدرش بود و دشمنانش در روز طف به این امر اعتراف کردند، زیرا وقتی آنها به وی پیشنهاد کردند که تسلیم فرزند مرجانه شود و در برابر اراده وی خاضع گردد، یکی از آنان گفت: وی پیشنهاد شما را نمی پذیرد، زیرا جان پدرش در وجودش جای دارد.

آری، جان پدرش، قهرمان این امت و پرچمدار بلند مرتبه آن به سوی عزت و کرامت با همه نشانه ها و عوامل وجودیش، در جان امام حسین جای گرفته بود تا آنجا که گویی، تعددی در وجود میان پدر و فرزندش، وجود

نداشت و آنها با هم از درخشنده ترین کسانی بودند که انسانیت در همه نسلها به آنان افتخار می ورزد.

(۲)

خبر دادن امام علی علیه السلام در مورد کشته شدن حضرت حسین علیه السلام

امام، کشته شدن فرزندش حسین را به مردم گفته بود، همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این مطلب را به مردم فرموده بود. امام در بسیاری از مناسبتها این مطلب را بیان فرمود که بعضی از آنها عبارتند از:

۱- «عبد الله بن یحیی» (۱) از پدرش روایت کرده که همراه علی به صفین سفر کرد و او متصدی وسایل تطهیر آن حضرت بود. هنگامی که به کنار نینوا رسیدند، امام متأثر گشت و صدای خود را بلند کرد و فرمود: «صبر کن ای ابا عبد الله! صبر کن ای ابا عبد الله! در شط فرات!!» یحیی پریشان گشت و گفت: «این ابا عبد الله کیست؟».

(۱) و در طبرانی «عبد الله بن نجی»، روایت شده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۲۲

(۱) امام با دلی اندوهگین و دردمند به وی پاسخ داد و فرمود: «بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و دیدم که چشمان آن حضرت اشکبار بود. گفتم ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را به خشم آورده است؟ چرا چشمانتان اشکبارند؟ فرمود: جبرئیل از نزد من برخاست و به من گفت: حسین در شط فرات کشته می شود.

و گفت: آیا می خواهی از تربتش به مشام تو برسانم؟ گفتم: آری. پس، مشتی برداشت و به من داد. من نتوانستم چشم خود را نگهدارم و اشکبار گشت» (۱).

(۲) ۲- «هرثمه بن سلیم» روایت کرده: همراه علی بن ابی طالب در جنگ صفین بودیم. هنگامی که به کربلا رسیدیم، با ما نماز خواند و

پس از سلام نماز، قدری از تربت آنجا برداشت و بویید و سپس فرمود: «هان ای تربت! قومی از تو به حشر می روند و بدون حساب به بهشت وارد می شوند».

(۳) هرثمه، سراسیمه گشت و سخن امام همچنان در خاطرش بود ولی آن را نمی پذیرفت. پس هنگامی که نزد همسرش «جرداء بنت سمیر» که شیعه علی بود، بازگشت، آنچه را از امام شنیده بود با وی در میان گذاشت، همسرش به وی گفت: «ای مرد! ما را به تو چه باشد؛ زیرا امیر المؤمنین علیه السلام چیزی جز حق نمی گوید».

(۴) روزها گذشت و آن زمان فرا رسید که ابن زیاد، لشکریانش را برای جنگ با ریحانه رسول خدا فرستاد و هرثمه در میان آنان بود و هنگامی که به کربلا رسید و حسین و یارانش را دید، سخن امام امیر المؤمنین علیه السلام را به یاد آورد و از جنگ متفر شد و به سوی امام حسین علیه السلام رفت و آن حضرت را به آنچه از پدرش شنیده

(۱) ابن عساکر، ترجمه الإمام الحسین علیه السلام، ص ۲۳۶. طبرانی در المعجم الکبیر این مطلب را در شرح حال امام حسین علیه السلام روایت کرده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۲۳

بود، آگاه کرد.

امام به وی فرمود: «آیا تو با ما هستی یا بر علیه ما؟» او گفت: نه همراه تو هستم و نه بر علیه تو، از اهل و فرزندانم جدا شده و از ابن زیاد بر آنها می ترسم.

امام وی را نصیحت کرد و فرمود: «از اینجا دور شو تا کشته شدن ما را نبینی، زیرا سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست! هر کس

کشته شدن ما را ببیند و به کمک ما نشتابد، خداوند او را به آتش وارد می کند...».

«هرثمه» از کربلا دور شد و کشته شدن امام حسین را مشاهده نمود «۱»! (۱) ۳- «ابو جحفه» روایت کرده عروه بارقی نزد سعید بن وهب آمد و در حالی که من می شنیدم از او پرسید: سخنی از علی بن ابی طالب علیه السلام به من گفته ای، گفت: آری. مخنف بن سلیم مرا نزد علی فرستاد و من به سوی او در کربلا رفتم، پس او را دیدم که با دست خود اشاره می کرد و می گفت: «همینجاست، همینجا».

مردی به سوی آن حضرت شتافت و گفت: آن چه باشد، ای امیر المؤمنین؟! آن حضرت علیه السلام فرمود: «خانواده ای از خاندان محمد، در اینجا فرود می آیند، پس وای بر آنها از شما! و وای بر شما از آنها!». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۵۲۳ خیر دادن امام علی علیه السلام در مورد کشته شدن حضرت حسین علیه السلام ص: ۵۲۱

مرد، معنای سخن حضرت را نفهمید، پس گفت: «یا امیر المؤمنین! معنای این سخن چیست؟!».

امام علیه السلام فرمود: «وای بر آنها از شما که آنها را می کشید! و وای بر شما از آنها

(۱) وقعه صفین، ص ۱۴۰-۱۴۱. شرح نهج البلاغه ۳/ ۱۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۲۴

که خداوند بخاطر کشتن آنان، شما را به آتش می برد «۱».

(۱) ۴- «حسن بن کثیر» از پدرش روایت کرده است که علی علیه السلام به کربلا آمد و در آنجا ایستاد، پس به آن حضرت گفته شد: یا امیر المؤمنین! این کربلاست.

امام، در حالی که درد، جانش را می آزرد،

پاسخ داد: «اندوه و گرفتاری دارد». سپس با دست خود به جایی اشاره کرد و فرمود: «همینجاست جایی که رحل اقامت می افکنند و فرود می آیند». و با دست خود به جای دیگری اشاره کرد و فرمود: «اینجاست که خونهایشان ریخته می شود» (۲).

(۲) ۵- «ابو هریمه» روایت کرده: همراه علی علیه السلام در نهر کربلا بودم، پس بر درختی گذشت که پشکل آهوان در زیر آن بود و آن حضرت مشتی از خاک برداشت و آن را بویید و سپس فرمود: «از این محل، هفتاد هزار، به محشر می روند و بدون حساب به بهشت وارد می شوند» (۳).

(۳) ۶- «ابو خیره» روایت کرده: همراه علی بودم تا وقتی که به کوفه رسید.

پس بالای منبر رفت و خداوند را حمد و ثنا گفت، سپس فرمود: «چگونه باشید اگر ذریه پیامبران در کنارشان فرود آیند؟».

گفتند: در آن صورت خدای را در مورد آنان به خوبی رعایت خواهیم کرد.

امام به آنان پاسخ داد: «سوگند به آن که جان من در دست اوست! آنان در کنار شما فرود می آیند و شما به سوی آنان خارج می شوید و آنها را به قتل می رسانید».

(۱) واقعه صفین، ص ۱۴۱.

(۲) همان. شرح نهج البلاغه ۳/ ۱۷۱.

(۳) مجمع الزوائد ۳/ ۱۱۷ ح ۲۸۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۲۵

سپس اضافه فرمود:

هم آوردوه بالغرور و گردواجیوا دعاه لا نجاه و لا عذرا «۱» «آنان او را فریفته وارد ساختند و فریاد زدند که خواسته اش را اجابت کنید تا نجات و عذری نباشد».

(۱) ۷- «طبرانی» به سند خود از حضرت علی روایت کرده: «حسین کشته خواهد شد و من تربتی را می شناسم که در آن، در بین النهرین،

کشته می شود «۲».

(۲) ۸- «ثابت» از «سويد بن غفله» روايت کرده که حضرت علی عليه السّلام روزی خطبه ایراد می فرمود، پس مردی از پای منبرش برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! من بر وادی القری گذشتم و خالد بن عرفطه را دیدم که مرده بود، پس برایش استغفار نمود.

آن حضرت علیه السّلام فرمود: «به خدا قسم! نمرده است و نمی میرد تا اینکه لشکر ضلالتی را فرماندهی کند که پرچمدارش حبيب بن حمار باشد».

در آن هنگام، مردی به سوی آن حضرت برخاست و با فریاد گفت: «یا امیر المؤمنین! من حبيب بن حمار هستم که شیعه و دوستدار تو می باشم».

(۳) امام فرمود: «تو حبيب بن حمار هستی؟».

گفت: آری.

امام، گفته خود را تکرار کرد که: «تو حبيب هستی؟» و او می گفت: آری.

پس از آن، امام علیه السّلام فرمود: «آری به خدا قسم! تو پرچم را برمی داری، آن را

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۱. طبرانی، المعجم الكبير ۳/ ۱۱۷ ح ۲۸۲۳.

(۲) همان. طبرانی، المعجم الكبير ۳/ ۱۱۷ ح ۲۸۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۲۶

برمی داری و از این در، وارد می شوی» و به «باب الفیل» در مسجد کوفه اشاره نمود.

ثابت گفت: به خدا قسم! نمردم تا اینکه ابن زیاد را دیدم که عمر بن سعد را به جنگ حسین بن علی فرستاد و خالد بن عرفطه را در مقدمه سپاه وی قرار داد و حبيب بن حمار، پرچمداری وی بود و با آن از باب الفیل وارد شد «۱».

(۱) ۹- امام امیر المؤمنین علیه السّلام خطبه ای ایراد فرمود و ضمن آن فرمود: «از من بپرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید، سوگند به خدا! از من درباره گروهی

که صد نفر را گمراه می سازد یا صد نفر را هدایت می کند، نمی پرسید مگر اینکه شما را از فریادکننده و حرکت دهنده آن باخبر می سازم و اگر بخواهم هر یک از شما را از خرج و دخلش و همه امورش آگاه می کردم».

(۲) در این هنگام، «تمیم بن سامه تمیمی» آن پلید ناپاک، روی به آن حضرت کرد و با تمسخر و استهزا گفت: چند تار موی بر سر من جای دارد؟ ...

امام نگاهی بر او افکند و به وی فرمود: «به خدا قسم! من آن را می دانم، اما دلیل آن کجاست اگر تو را از آن باخبر سازم. و من تو را از برخاستن و گفته ات با خبر ساخته ام و به من گفته شده است که بر هر مویی از موهای سر تو فرشته ای است که تو را لعنت می کند و شیطانی است که تو را بر می انگیزد و نشانه آن این است که در خانه تو فرومایه، کسی است که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را می کشد و بر کشتن وی تشویق می کند...».

(۳) «ابن ابی الحدید» می گوید: «مطلب به همان صورتی بود که آن حضرت علیه السلام بدان خبر داده بود، زیرا فرزندش حصین (با صاد مهمله) در آن

(۱) شرح النهج البلاغه ۲/ ۲۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۲۷

وقت کودک خردسال شیرخواره ای بود و پس از آن، زنده ماند و رئیس پلیس عبید الله بن زیاد شد و عبید الله او را نزد ابن سعد فرستاد تا او را به جنگ با حضرت حسین، دستور دهد و او را تهدید نمود که مبادا این کار را به تأخیر بیندازد.

پس آن حضرت علیه السلام در بامداد همان روزی به شهادت رسید که حصین نامه را در شب آن آورده بود» (۱).

(۱) ۱۰- آن حضرت علیه السلام به «براء بن عازب» فرمود: «ای براء! آیا حسین کشته می شود، در حالی که تو زنده باشی و او را یاری ندهی؟!».

براء گفت: ای امیر المؤمنین! چنین نخواهد بود.

هنگامی که حضرت حسین کشته شد، براء پشیمان گشت و سخن امام امیر المؤمنین علیه السلام را به یاد آورد و می گفت: چه حسرت بزرگی است که در کنارش نبودم تا پیش از او کشته شوم» (۲).

(۲) ۱۱- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «گویی قصرها را می بینم که در اطراف قبر حسین علیه السلام برپا گشته اند و گویی بازارها را می بینم که در اطراف قبرش به وجود آمده اند و روزها و شبها نمی گذرند مگر آنکه از مناطق به سوی آن روان می گردند و آن پس از انقراض بنی مروان باشد» (۳).

و آنچه امام امیر المؤمنین علیه السلام خبر داده بود، محقق گشت چرا که آن حضرت، باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله و عهده دار اسرار و حکمت آن حضرت بود و هنوز حکومت اموی منقرض نشده بود که مرقه ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکار گشت و حرم بزرگتر خدا گردید که دلهای مسلمین به سوی آن می شتابد

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۴/۱۰.

(۲) همان، ص ۱۵.

(۳) مسند امام زید، ص ۴۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص: ۵۲۸

و میلیونها مسلمان، آرزوی زیارتش را دارند و از دورترین مناطق به سوی آن می شتابند و خوشبخت خوشبخت، آن کسی است که تبرک به زیارت و بوسه زدن

بر آستان مرقدش، نصیبتش گردد.

(۱) مرقد عظیم آن حضرت، نزد مسلمین و غیر مسلمین، رمز کرامت انسانیت و مشعل فروزان هر فداکاری است که بر پایه حق و عدالت صورت پذیرد و نشانی بی همتا برای مقدس ترین چیزی است که این موجود زنده در میان سایر زندگان در همه اعصار و قرون، به آن شرافت می یابد.

(۲) در اینجا سخن درباره نخستین جلد این کتاب پایان می یابد و ما در جلد دوم، به استقبال امام حسین علیه السلام می رویم تا حوادث هولناکی را که خلافت اسلامی در روزگار حضرت امام علی علیه السلام با آنها روبه رو شد، مورد بررسی قرار دهیم، حوادثی که مسلمین در برابر آنها به امتحانی مشکل، آزموده شدند.

حوادثی که به اهمال در یاری آن حضرت انجامید و امام حسن را ناگزیر ساخت تا از خلافت کناره گیری کند و گروه ناپاکان اموی بر گردن مسلمین مسلط گردند و آنان را به خواری کشند و به آنچه خواهان نبودند، مجبور ساختند و ارزشهای والایی را که دین آورده است تا آنها را در سرتاسر زمین حاکم سازد، نابود گردانند.

پایان جلد اول

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص: ۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

